50

Lahore
10.III.27
W.1

سنگ سرخ

کرار انافع است بگیرند سنگ سرخ رنگ جوان و صحیح و سه روز آنرا بسته دارد و

چیزی بخوردن او ندهند پس خشک کرده بکشند و پارچه‌ها نموده در روغن بخورانند هر روز و اگر

زیت بود اهتمام است و صد گرم و یک انس زعفران و از بیه خر و بیه خوک نیم نیم آثار

و روغن گل بخورند و از مصطکی دو انس و مشک یک انس و موم شنگرف نیم آثار همراه آن کنند

و بر آتش نهند تا که خوب بریان شود صاف کرده بردارند شکر و عنبر آنها را در روغن بریان

کرده صاف نمایند پس اجزا را داخل کنند بهتر است نسخه دیگر قوی تر از اول چنانچه شخصی

را آتشی در دست از یازده سال بود و دست او بحدی خشک بود که پوست و استخوان مانده بود

و در استعمال ده روز از این روغن اثر فربهی در دست پیدا شد و در چند روز مساوی

دست دیگر شد بگیرند سنگ سرخ رنگ جوان و صحیح چنانچه در نسخه اول گذشت عمل کنند و

با نیم آثار روغن بخورد و آب بر سر آتش کنند چون آب خشک شود دیگر بریزند که روغن تا که

خوب نسوزد مهرا شود پس بگیرند صد گرم زنده که در ظرف همین اندازند و بر آتش نهند که

عقرب بار اجسام بگیرند پس در روغن مذکور اندازند و چهار روز در همین دیگدان دفن کنند پس برآورند

یک آثار خراطین در شراب شسته بر سر آن کنند و برگ نیخ فاریقون و برگ خطمی و برگ [illegible] و سه

مکو یک مشت زعفران یک انس اضافه نمایند و بپزند تا که همه اشیا خوب مهرا شود پس در

کنند و صاف نمایند و آب را از وجه الکنند و از صافی که در شراب تند تر کرده باشند و صاف

نمایند پس مرهم بگیر میاه شش انس عنساق خوک [illegible] ساق خر اما ملک لیبیری و

روغن گبهر یا عذر ام [illegible] بخدام [illegible] بخدرام [illegible] برآن فزوده

برآتش کنند چون در جوش آید چهار انس مصطکی و سه انس علک البطم و هشت انس موم
سرخ کرده ربع ان شنگرف نرم در برده افزوده تا نیم ساعت بجوشانند و سرد کنند و چند روز
در آفتاب نهند و بکار دارند مرهم نیاید مذکور بگیرند فاشرا و بیخ قثاء الحمار و
اقلیل و بیخ سوسن و بورنجان و بیخ روسا و بیخ سرخس اجزای سوای در روغن مصطگی
به پزند و صاف کنند و بموم مرهم سازند و این ابزن را در علاج استرخا بسیار سود
شد دیدم ورق غار و مرزنجوش و حرمل و بابونه و خطمی و اکلیل الملک و ورق نارنج
و سداب و راطیه بری و سیح و قیصوم و ورق بجنکشت اجزای سوای چند مید سیر
قدری و کاهی اسطوخودوس و بادرنجبویه و تمام بران اضافه می نمایند و در آب
بسیار بپزند تا که به نصف آید و بریزند در ان روغن زیت تا هنوز گرم بود
که در ان بنشیند و بعد آنکه تنقیه کرده باشند و این حب در تنقیه دماغ از مجربه دیدم
وارد پوست هلیله زرد ده درم صبر سرخ بیست درم نمک هندی دو درم زنجبیل و شیطرج
دو درم فلفل یکدرم تخم حنظل دو درم خردل سه درم قند یکدرم باریک کوفته
در آب کرفس حب بندند شربت یکمثقال و این روغن در فالج و استرخا و
رعشه و تشنج نزد لقوه بسیار مجرب است بگیرند خراطین زنده و تازه یک اثار و در
ظرفی کنند و سبوس نخود بانخواه بر انها بپاشند که گل از شکم انها بر آید پس بیک خراطین
را بر داشته در ظرف دیگر کنند و سبوس مذکور بپاشند همچنین تا سه مرتبه پس
در یک اثار روغن زرد بپزند تا که برشته گردد صاف کنند و نگاه دارند در

وقت حاجت آرد نخود بریان بادیان بیامیزند چندان که توان بست بقدر کنار دشتی

حب بندند هر روز یکی ازین حبها هند دهند احتراز ما لیغات که غذا نخش خاش در فالج و استرخاء

و رعشه و وجع مفاصل بی نظیر است روغن مالکنگنی و روغن کنجد و روغن بید انجیر و روغن

سرشف و روغن زیت هر یک پنج اثار اول شیرها که در اول مرتبه داخل کرده می ریزند و شیره

عنب الثعلب و شیره بهنگره و شیره برگ اکلیه و شیره برگ بی و شیره برگ کشنای و شیره برگ تلسی

و شیره مندی و شیره هلهل و شیره برگ سنبهالو و شیره ستاور و شیره برگ کاکرمن گل

واحد نیم اثار اما اوراق که در مرتبه دویم در ان آمیخته باید بخت برگ سداب ج

اکلیل الملک بوی مادران گل خطمی گل سرخ هر یک ده دام اما حشیش که در مرتبه سیوم در

اوهان ریخته می ریزند خردل حلبه انیسون بادیان کرفس حب بلسان گونگچی نیز بیخ

فرد مانا نانخواه تخم پیاز تخم انیسون تخم گندنا تخم ترب تخم شبت هر یک بجد رام عود بلسان

کنگهی سنبل الطیب بابونه بیخ بنفشه صندل سرخ هشت برگ اکول اذخر لسان الحمل بند

تندس هر یک یازده دام سکبینج سعد جاوشیر کندر خصیة الثعلب قسط موم مغز پسته

مغز جار مغز چلغوزه مغز خربوزه اندرجو تخم خیارین مغز تخم کدو دم الاخوین هر یک جزو نیم

اما چیزها که بعد پخته شدن می آمیزند جند بیدستر قرنفل قاقله دارچینی جوزبوا

بسباسه مشک زعفران عنبر کندر هر یک ده دام روغن تاتوره مجرب حکیم شرف الدین

روغن کنجد پنج اثار شیره تاتوره سیاه بذر البنج سیاه تخم تاتوره نیم اثار یک ده دام

بطریق معروف به پزند و اگر جند بیدستر و مشک نیم نیم توله در ان داخل کنند

روغن اسپند

قوی تر شود جمیع امراض بارده را نافع است روغن اسپند از حکیم مقرب خان برای
فالج و استرخاء و لقوه نافع است اسپند نیم کوفته نیم انار در پنج انار آب دو شبانه روز
بخیسانند و بجوشانند تا که نصف آید صاف کرده با یک انار روغن زیت یا کنجد بپزند
تا که آب برود و روغن بماند صاف کنند و بردارند و اگر بجای اسپند عرق اسپند اندازند
قوی تر شود دهن الشفا از تالیف احقر امراض دماغی مثل فالج و استرخاء و رعشه و لقوه
را نافع است و اورام بارده ریحی و بلغمی را تحلیل برد چون ورم استسقا و مانند آن
را صفت آن سنبل الطیب و اشنه خربق ابیض قسط تلخ دارچینی قرنفل سداب افسنتین
مرزنجوش پودینه نجکشت شیطرج شهدانه و سیاه دانه تخم تاتوره بادرنجبویه فرنجمشک
کندش نانخواه زنجبیل و اسپند خردل انیسون حلبه بادیان تخم شبت یونه بابونه اکلیل
الملک عود پنج بنفشه مکد بکجر و میعه سایله بارزد مقل ازرق سکبینج و اشق مکد چهار جز
شیره بهنگره شیره نجکشت شیره مندی شیره پان شیره کشائی از هر یک سیر جز روغن
بید انجیر روغن کنجد روغن زیت روغن کتان روغن مالکنگنی روغن نارجیل کرده
جز اول حشائش را اجوکوب کرده با شیره‌ها و روغن بپزند تا که شیره‌ها برود و
روغن بماند صاف کنند و صموغ را در رود داخل کرده با شراب ... که هم وزن
مجموعه ادهان بوده بپزند تا که شراب برود و صاف کنند و بکار دارند در تشنج
الحجه بسبب رطوبت لزجه بود و علاج فالج و خوردن دهن الخروع یا دهن مجلکانی
یا ماء الاصول مفید است و داشتن عضو در آبی که در و شبت و بابونه و اکلیل

الملک

الملک و حرمل و قسط و مانند ان پخته باشند و این روغن تشنج و فالج و مانند ان را
نافع است برگ ریحان و کمشت مقل ازرق سکبینج ملح یک انجوزبوا بسباسه قرنفل ملکا نیم
انس کوفته بیخته در روغن خروع اطلین چرب کرده در شکم مرغ آبی پر کنند و شکمش بدوزند و در تنور
گرم نهاده پیه از وی بگیرند و بر عضو بمالند و بالای ان چرم ملیش که تازه باشد به پیچند
نافع است و کفار اوخ نموده در زخم حلقش عضو ماوف را نگاهدارند تا که همه خون
بر عضو شده بر آید همچنان است شکنبه گاو را چاک کرده عضو متشنج یا مفلوج را
دران بدارند تا مدامی که گرم بماند و مالیدن مغز کفتار نیز نافع است و همچنان
نشستن در آبی که در و کفتار پخته باشند با شبت بسیار و نمک که بهر التود استاد میفرماید
که هرگاه که صاحب تشنج را تب آید تشنج زایل شود و تدبیر تب آوردن این است که حلتیت و
جند بیدستر مساوی آمیخته بوزن نیم مثقال بدهند که تب آید انگاه بهر التبس بوران
چنانکه در فالج گفته شد در تشنج هم نافع است و انچه از یبوست بود کم علاج پذیرد
خصوصا اگر مزمن باشد احقر علاج تشنج یا لبس نخیر مستحکم درین باب بسیار مجرب است و
طریقش آنست که پاهای گاو جوان را در آب بسیار به پزند تا که مهرا التود همچنان سر کرده
نگاهدارند تمام شب صبح روغنی که بر روی آب آمده باشد بردارند و نگاهدارند و
گاهی به حسب احتیاج نمک و شراب بالو آمیخته می پزیم تا که شراب بسوزد و روغن بماند
و گاه با تشنج مادی حمی مطبقه می افتد در ان وقت فصد ضرورت است اگر نه موجب فوت
در علاج خود اگر سبب غلط طعام بود علاجش ان علاج فالج است و اگر از غلبه خون بود فصد

کنند و تقلیل غذا و احتقن علاج خود را آوردن تب نمودم در یک هفته صحت تمام
یافت اگر رنج خون سوداوی بود مقدمه جذام باشد علاج آن علاج جذام باشد در علاج لقوه
علاج آن علاج فالج الا اینکه صاحب لقوه را در خانه تاریک نگاه دارند و آینه چینی گران
از طالیقون میسازند در پیش نظر دارند و استعمال غرغره و عطوسات و سعوطات
بیشتر نگاه باید داشت در علاج رعشه آنچه از کثرت شراب یا خوردن آب بسیار سرد
بود ترک آن نمایند و تقویت اعصاب لازم دانند و آنچه از ماده بارد و ضعف
قوت بود علاج آن علاج فالج الا اینکه در رعشه مسهلات قویه ندهند بلکه بتدریج تقلیل
مواد کنند و صبر بر گرسنگی نمودن و ریاضت کردن نافع است و غسل کردن در آب
گوگردی بسیار فایده دارد در رعشه و جمیع امراض اعصابی را در علاج اختلاج
اگر در عضلات سردی بود دلالت بر لقوه کند و اگر در فم معده باشد بر مالیخولیا
مراقی و در استخوان های پهلو بر ورم آن و بر باد غلیظ و اگر در تمام بدن بود علامت
بر کزاز و یا سکته علاج اختلاج اجتناب از طعامهای بادانگیز و غذای که کیموس
خام از وی بهم میرسد و از شراب بالافراط و آب بسیار خنک و در اول بخرقه درشت
بمالند و طلای از زعفران بسیار نافع است باقی آنچه در علاج رعشه گذشت در
علاج تمدد و کزاز علاج آن بعلاج بعضی علاج تشنج امتلائی است و استعمال محجمه ناری بر سر
عضلهای بسیار نافع است و تدهین بروغن زیت و نشستن در روغن کنجد فایده تمام
دهد و پیه کفتار و پیه گاو و روغن سداب و با نخدان نافع است و اندر کزاز یابس

دوشیدن شیر بر عضو الفع و مغز ساق گاو و روغن کدو و پیه و موم زرد و روغن کنجد
نیز فایده دهد در علاج فیخدیج که ابررا الیواء تر نیز گویند کثرة تمتی و شراب تسند
عدم ریاضت بود در امتلائی رود استفراغ باید کرد و اندک خون کم کرده و مردم
گرم مزاج را گاه گاه از غسل با آب سرد فایده شود چه آب سرد مواد را ساکن کند
و در سرد مزاجان وج مربا بسیار نافع است تحلیل ریاح کند در علاج سیخوخس که
ان را جمود و اجبره نیز گویند بعد از تنقیه خفیفه و مسهلات سودا اگر غلبه خون
بود فصد قیفال و حجامت بر ساق و بعد از تنقیه اگر بیخوابی مفرط بود علاج
سهر نمایند و اگر غلبه و کثرت خواب بود علاج سبات نمایند در علاج امراض
عین باید دانست که اگر در چشم آشوب بود یا غبار و گرد و دود و مثل ان باشد بعلاج
قوی مشغول نشوند بشویند و بگلاب بشویند و اگر آب غوره چند قطره بچکانند مفید است
یا صبر سقوطری یا سقوطری یا گلاب یا آب کشنیز تر سائیده کرده در چشم طلا
نمایند و یا صندل و فوفل و حضض و شیاف مامیثا طلا کنند از غذاهای قوی
و حرکات شاقه پرهیز نمایند در علاج رمد و سبل اگر غلبه خون باشد البته فصد
قیفال کنند و حجامت بر قفا و اگر صفرا بود تنقیه سنا و نیلوفر بجوشانند و تمر
هندی و آلو بخارا و شیرخشت و ترنجبین بر ان بیفزایند و بخورانند و حب ایارج بود
هلیله کابلی و هلیله زرد نیز در شانده داخل کنند و ماده بلغم و سودا از انضج داده
مسهلات انها را اخراج باید کرد و دفع بخار در هم اقسام درد چشم لازم است

جهت تسکین درد شیر دختران با سفیده بیضه در چشم کشند و اگر ساکن نشود شیاف مامیثا
یا شیاف کافور و اگر بغایت صعب بود کافور و افیون و زعفران و ورق گل و صندل
سرخ و شیاف مامیثا با لعاب بزر قطونا بر چشم طلا کنند و بستن برگ کشنیز تر جهت
نضج مواد بغایت خوب است و لعاب حلبه و لعاب تخم کتان در چشم کشند و در بلغمی
و سوداوی ضماد و بابونه و اکلیل الملک و حماد نضج نیکو دهد و شیره چهار تخم بارد که
نزد اهل فرهنگ عبارت از تخم خیارین و تخم کدو و تخم تربزیست و شیره خشخاش در تبدیل
مزاج حار و جمیل است و گل ارمنی و دم الاخوین و کندر و مصطگی از یکدرم گل سرخ
غنچه انار میوردانا یک اسکره و بیلو مجموعه در سفیده بیضه سائیده در چشم کشند و از
لعاب بزر قطونا و لعاب حلبه که در کلاب بر آورده باشند پارچه تر کرده بر چشم نهند هم
چنانست شحم سبب بدر سفیده بیضه و شیر لبنا ضماد کردن گوشت بریا گوشت مثلش که هنوز
گرم بود بر چشم بستن و باید دانست اگر در یک چشم رمد عارض شود البته در چشم دیگر
بهم عروض بران میشود پس ضماد و طلا بر هر دو چشم باید کرد اگرچه صحیح باشد
ضعه مرغی که در زیل و سوزش چشم نافع است بستانند نشاستانی را یا ریک بسایند و در
سفیده بیضه بسیار حل کنند که طور مرهم شود بر خرقه کرده بر چشم نهند مرهم توتیا که در
دفع درد و سوزش چشم بی نظیر است بستانند توتیا در خوره پرورده یک اوقس و نیم
کافور یکدرم زنگار دوازده گندم وزن توتیا و کافور را یکجا بسایند و زنگار
را علیحده پس سکه گاو یک اوقس و گلاب یکدرم با هم بپزند و از آتش فرود آرند و

توتیا و کافور در و بیامیزند بعد از آن زنگار را مخلوط نمایند چون سرد شود در ظرف
چینی نگاه دارند در سود و سبل و جرب و حکه را بسیار نافع است و قرحه چشم را نیز صفت
داروی که جرب را ببرد و در دیدن و دمعه و بیاض و سبل را نافع است بستانند روغن
گاو و حجر نمک سنگ بگیرند و در ظرف مسی کرده بر سر آن شراب بریزند چندانکه چهار انگشت
بالا ایستد و اگر گرد و غبار محافظت کرده نگاه دارند مدت یک هفته و هر روز یک بار بر هم
زنند چون رنگ شراب سبز شود صاف کرده نگاه دارند و در سه قطره در چشم کشند دیگر
بجهت درد چشم که هیچ وجه علاج نپذیرد از این دوا شفا یابد بگیرند طرح پنج مثقال
توتیا پنج مثقال نمک گوسفند قدری طرح در نمک اندازند در دیگ مسین کنند و بر
آتش کنند و سر دیگ استوار کنند تا نمک و توتیا سوخته شود پس از روغن برون آرند
و پاک کنند و با توتیای کرمانی یار یک سایند و نگاه دارند و قطوری که اصناف دارد
چشم را نافع است و مجرب که بسیار مردم از این فایده یافته اند و این را در تابستان
باید ساخت که بسیار خوب است بگیرند انزروت سفید دو درم حب سفید جل شیر بیست حبه
شکر طبرزد نیم درم کتیرا یک دانگ زعفران نیم دانگ مشک سعیر عشره حبه ما میران چینی دو
دانگ با آب صاف بجوشانند ما شادی شود صاف و صبح و شام در چشم چکانند این دوا رمد
و سبل گرم را نافع است بلیلی کابلی مثل غبار کوفته در شمع سفید و روغن گل بیامیزند
و هنوز گرم بود که هاون انداخته بکوبند و قدری آب مجوده بران کنند تا یکسان
شود و نگاه دارند دیگر بگیرند مغز کهیو گوار و قدری افیون و قدری نبات در آن

پنهان کنند و ان را در خرقه گره بسته دمبدم در چشم مالند نافع است دیگر شب ابر تابه گرم
نهند که بجوش آید چون همه بگدازد قدری افیون دران اندازند تا که افیون هم بان جوش
زده خاموش شود پس با دسته آهن بآب لیمون بسایند بر همان تابه تا که یکسان گردد بر گرد
چشم طلا کنند رمد اطفال را نافع و مجرب دیگر باره و هلیله سیاه باب سائیده بر چشم طلا
کنند دیگر شب تنها باب بر تابه با دسته آهن سوده بر چشم طلا کنند و دیگر توتیای بارک
سائیده در چشم اطفال که جرب دسته باشد که ان را در هندی ... گویند بسیار نافع و
مجرب پاشیدن مازو سبز بر جرب مجرب است معقوت داروی که رمد و سبل و جرب و
بیاض و ظفره و دمعه و درد بیخ را نافع است کحل البصر شب یمانی سه دام افیون ... یکدام
مرمکی پنجماشه مامیران چینی پنجماشه برگ پان یعنی ... نیم دام صبر پنجماشه برگ آزاد
درخت یعنی نیم دام برگ گلگروند نیم دام برگ سس نیم دام لوده سه ماشه زرد
چوب سه ماشه توتیا نیم دام رسوت نیم دام شب را با افیون بر تابه گرفته بگدازد
چون گداخته شود مر و صبر و رسوت بیامیزند چون بجوش باید اجزای دیگر انداخته
با دسته آهن باب لیمون یا سرکه انگوری یا آب انار ترش بسایند و در ظرف آهن نگاه دارند
و با سفیده بیضه یا باب باران بر چشم طلا کنند گاه باب سبله مادر فش در چشم هم
میکشند مجرب است و دیگر برای سبل مزمن و دمعه و سلاق و درد بیخ و جرب بستانند افیون
در ظرف مس یا دسته مس که دران پیل هند کرده باشند کهرل کنند با شیره برگ درخت
... یا یکپهر که مثل مرهم شود در چشم کشند نافع است و هم چنان است روغن گاو که در

در ظرف کانسی با دستهٔ نیم موصوف کهرل کنند تا که رنگ او سیاه شود در چشم کشند
دیگر شیرهٔ برگ نیم و شیرهٔ برگ لکاین و شیرهٔ برگ املی و شیرهٔ برگ سرس در ظرف
کانسی داشته نیز به موصوف تا که شیرها غلیظ شود شیاف سازند و با آب سوده
در چشم کشند نافع است شیاف زیبق یا بت دیون ذالقرنین خارش و سلاق
و دمعه را نافع است زیبق سرب اثمد توتیا روت توتیا دار فلفل مکد جز
و کافور ربع جزء سیماد سرب را صفت کنند پس همه اجزای را در گلاب یا آب
شیرین کهرل کنند و شیاف سازند و با آب سوده در چشم کشند و برای رمد گرد چشم
طلا کنند یا با شیر دختران دارو دیگر نافع سبل و سلاق و درد [illegible]
غشا و ضعف بصر را بستاند آب بادیان چهار انس [illegible] چینی [illegible] انس از آب
سداب دو انس گل خطمی انس و نیم صبر سقوطری یکدرام توتیای سبز دو اسکرویلو
دوده چراغ که بر طبق نحاس یا آهن کوفته باشند یک اسکرویلو زنجبیل و دار چینی نیم
نیم اسکرویلو زهره ماهی روهو اگر نباشد زهره گاو دو درام قند سفید دو
اسکرویلو مجموع طبخ سنگ داده صاف کنند و در ظرف شیشه نگاه دارند دو قطره
در چشم چکانند دیگر گل سرخ دو درام توتیای سبز محرق و زنگار محرق از هر یک درام
دار فلفل نیم درام قند سفید نیم انس مجموعه را باریک کوفته شیاف سازند و با
آب سوده کرده در چشم طلا کنند و برای سبل و ظفره در چشم کشند شیاف رسل
تالیف احقر الکتاب امراض چشم را نافع است مغز خستهٔ بلیله کفدریا [illegible] سیاه

آمده

یاره من کل واحد جزو از آن مقشر شش جزو کاهی بجای آمله توتیای یک جزو داخل میکنم
واصل السوس سه جزو و دو نیم جهار جزو مامیران چینی دار فلفل زعفران هلیله کابلی یک جزو سرمه سفید
ده جزو باب سائیده شیاف سازند باب یا شیر دختران سائیده در گرد چشم طلا کنند
و در چشم هم کشند شیاف ابیض مستعمل کحلان کشمیر که بیماریهای حاره چشم را نافع
است بگیرند توتیا و مغز خسته بلیله کفدریا اصل السوس فلفل ابیض مکدد دو دام
دو نیم جهار دام سرمه سفید ده دام بعضی توتیای سبز یکدام داخل کنند باب یا
با گلاب سائیده شیاف سازند باب یا شیر دختران سائیده در چشم کشند و
طلا نمایند شیاف اصفر هم کحلان کشمیر که بیماریها ماده مرکب را نافع است بگیرند
از اجزای شیاف ابیض نیم مقدار زعفران و مامیران یکدام مشک ختائی
جهار دام کهربا یکتوله باف و مرجان مکدد نیم توله احقر مشک یکدام داخل ساخته ام
نفع بسیار دارد شیاف الو نیز منهم امراض بارده را نافع است اعلم مقشر تو
تیای سبز توتیای کرمانی فلفل مغز خسته بلیله اصل السوس اجزای الوا شیاف
سازند دیگر سرمه سفید دو دام دو نیم یکدام توتیا یکدام کفدریا یکدام کافور
یکماشه شیاف سازند یا ذرور نمایند احقر سبل را از تنها شب یار ریک سائیده
بسیار می پاشیدم در چند روز صحت یافت که تمام چشم یکلخت گوشت میشد هیچ
بصارت نداشت و چون همه سبل بریده شد و ملحم و قرینه نمود از شدت شیاف
احمر این علاج نمودم هیچ اثری از مرض نماند و این الوتالی نیز نافع است الا در کری

ادا الملک ...

مرداسنگ هلیلهٔ زرد ایک ایک تانک ابهیم چنا بهم مرچین چار موتیه برابر

فولاد ارکه بدون رمد و یرقان باشد پس اگر سرخ بود با تمدد و امتلای

رگهای چشم خون کبوتر که هنوز گرم بود در چشم چکانند یا شیر زن دکنند و

کیرو و زعفران در زرده بیضه و شراب برکرده و خرقه ازان برکرده بر

چشم نهند باقی تدبیر رمد بکار دارند و اگر زرد بود بخار سرکه جوشانیده نفع

است و اگر سفیدی بود که برگرد سیاهی چشم پدید آید بعد از تنقیه حلبه موادرد

مامیران چینی و بادیان در آب پخته در اسفنج دران تر کرده بر چشم نهند و اگر بیخ

کنگهی یک انس و برگ خطمی و برگ مورد تا تنک کف مامیران چینی یکدرم تخم حلبه بادام

مجموعه را در آب خمیر کرده نان به پزند چون پخته شود نان را شگافته بخار انرا

بر چشم رسانند سرخی و سوزش چشم را نافع است و اگر انرا با آب بادیان تنها نان

پخته و شگافته بخار ان به چشم رسانند نیز نافع است و تخم جرجیره باریک سائیده

در چشم کشند در وقت دیگر آب بادیان دو سه قطره در چشم کشند سفیدی چشم اگرچه

از ضربه بود نافع است و اگر صبر سقوطری و غاریقون در خرقه بسته در آب تر کنند و آن

آب دو سه قطره در چشم کشند نافع است ان شاء الله تعالی در علاج ظفره اگر نغیده بود

بسیار کهنه شده باشد شلوپر سار انار کے سائیده بر ناخنه پاشند نافع است همچنان

کنند باریک سائیده یا یاب کوبیده و عسل با زهره بز ماده یک ساله مخلوط نموده

در کشیدن تا ناخنه را ببرد و چوب درخت کریل باریک سائیده نیز نافع است

سوخته و باریک سائیده بر ناخنه پاشیدن مجرب است و این علاج از جمله عجایبات
است بگیرند حنا و با آب خمیر کرده قرص سازند و دو سه ساعت بر کوزه گلی که پر آب بود بچسبانند
پس از آن جا بر داشته بر چشمی که ناخنه داشته بسته بخوابد هر روز ناخنه کم شود اگر از این نیز نابود
ناخنه نرود شیاف روشنائی و سلیقون و شیاف علای علاج کنند و اگر کهنه بود علاج
کنند بدستکاری است در ظرفه از گوشت و شراب اجتناب نمایند و شیرینی بسیار نخورند
خون پر کبوتر در چشم کشند زود دفع شود مجرب است ابرار ادر علاج نخستین بعد تنقیه دار فلفل
و فلفل و قسط بالسویه بکوبند و بحریر بگذارند و در چشم کشند و بگیرند جگر تیس و بریان کنند
و اکحال نمایند و چشم را بر بخار جگر داشتن نافع است و خوردن جگر بز نیز فایده دهد
و بشکافند جگر بز را و پر کنند دران از فلفل مسحوق و باز بهم بسته بریان کنند بر
آجر که بر اخگرها نهند یا بر تنور پس دور ازند و از فلفل را او سحق نمایند و قدری مشک با
او بیامیزند و بفشارند بهمان جگر را و با آب او آمیخته در چشم کشند نافع است البته و مرارهٔ
بز با عسل مخلوط سازند و در چشم کشند و شخصی نمیدید کو اگر را لقدر عدسی از طباشیر در
روغن بنفشه سعوط نموده او اول لفح کرده و بعد مداومت صحت تمام یافته و آب خیار نون

حده
در چشم کشیدن شب کوری را به بر خاصیت صابون ولایتی که هر شب شبینه در چشم کشند
علاج جهر تعدیه کند از غذاهای غلیظ چون هریسه و پاچه در آب سرد مخلوط زده چشم را
در آب وا کنند در قرحه عین اگر در ملتحمه بود زود علاج پذیرد و اگر در قرنیه و پرده
های دیگر افتد دشوار علاج پذیرد در ابتدا فصد کنند و مسهل صفرا دهند و ماء الجبن در نبات

ارقان

انفع است پس بگیرند شبکانی و مامیران چینی و بادیان هر دو گره خرقه بسته در آبی که
دران گل سوری پخته باشند تر کرده بر چشم بمالند نافع است البته دیگر دار هلیله یا زرد
چوبه و صبر و مر مکی از هر یک درم شراب انگوری سه درم اول زرد چوبه را در شراب
ریزند بعد ازان صبر و مر را و چار درم عسل بر سر آن کنند و خرقه بسته بر چشم
بمالند باید که خرقه تنگ باشد در بثور قرنیه بعد تنقیه خلط غالب زرلو بر گرد چشم
بچسبانند و گوشت چوجه یا کبوتر بچه مجاری بثور بر سر بندند در شقاق قرنیه اگر وقت
بسیار بر و بگذشته باشد سفیدی بیضه کبوتر لت کرده در چشم بر کنند نافع است
ثمره چوک را در چشم کشیدن قطره مانده را مندمل سازد بر چشم بربندند هااز بوده
که زخم بر شده و نور بصر سلامت ماند تخم سفرجل نیم لیبری گل سرخ زرد چوبه یک
اسکر و بلو مجموعه را در شراب شحم سفرجل سیرانی پخته بر چشم ضماد کنند نافع است
و صبر سقوطری توتیای پرورده انزروت در شیر زنان تر کرده از هر یک اسکر و بلو
زعفران پنج جو با لعاب کتیرا شیاف سازند بعرق اتصال آنکه در چشم افتد
نافع است و مجرب است در علاج غرب بگیرند آهک مطفی و در آب انداخته حل کنند
حل کردن بسیار و بگذارند که ته نشین شود پس آب را از بالا بر دارند و درین آب در ناصور
تقطیر کنند نافع است و اگر ماده از دمامه میریزد این مرهم بر پیشانی مالند پوست انار ترش
انار و اقاقیا و مازو و تخم سرو و شبکانی و گل ارمنی از هر یک درم و موم سفید چهار
بار زند تر سه درم مرهم سازند دیگر استخوان کهنه سر آدمی یا استخوان گربه در

در علاج غرب

روغن کتان سائیده و تقطیر کنند و استخوان گربه هم اگر از سر گربه باشد بهتر است و نیز استخوان

گربه و هلیله سیاه طلا کردن و تقطیر نمودن ناصور کهنه را به کند دیگر شهد و صبر و انس زرد

جوت یکدرام و نیم مرمکی یک انس درد و لبری آب بزنند تا که نصف آب بماند صاف کنند و

اسفنج در آن تر کرده بر ناصور نهند و بار بار تر کرده نگاه میداشته باشند دیگر استخوان خرمهره

خورد کرده آن را گهو نگهه گویند باریک سائیده دو درام مرمکی و صبر و کندر انا نیم انس دم الاخوین

و سفیده ارزیز انا سه درام اشق در سرکه حل کرده طین مغرا یک یک درام و نیم زرچوبه دو

اسکر و بلو موم و مازرو انا سه اونس امیر است ساخته بر ناصور نهند استاد میفرماید

که بجهت ناصور چشم بو احیر هم چینی النظیر است صفت آن چینی باریک بسایند که مثل غبار

شود و در آب برگ پان حل نموده در اندرون کاسه سفال که آب نرسیده باشد طلا کنند

و در سایه خشک سازند چون خشک شود باز بسایند و در آب نیز کهو حل نموده در کاسه طلا کنند

تا سه مرتبه پس باز بسایند و بکار دارند و اگر در موم و روغن مرهم سازند جایز است و

دیگر زبان سگ بسوزند چندانکه خاک شود بیبیند و لعاب دهن تر کرده با ناصور نهند

و مداومت نمایند مجرب است و اگر ازین تدابیر به نشود میل طلا داغ کند و باید که

بوقت داغ کردن لته یا اسفنج با شیر زنان تر کرده بر چشم نهند که از آفت داغ محفوظ

ماند یا از آزار دمیده لیبیت کنند در علاج بیاض آنکه درو قند و عسل و زعفران و کندر و صبر

و انزروت و جو و شت بجای نخته باشند بگیرند ازان چهار اونس و نیم اونس از عسل درآن میامیزند

و چشم را بان آب بشویند و دیگر بیضه نیم را در آب بجوشانند تا که همه بند شود پس دو لیمو بیره کنند

و زرده ارزنی ذرا کرده

وزرده ازان دور کنند و نبات مصری کوفته دران تر کنند و بهم به هم زنند و از ریسمان
مطبوع اکنند و در جای نمناک نهند و آبی که بترا ود در چشم کشند و اگر خواهند که قوی
تر شود قدری مرملکی با نبات تر کرده دیگر سفیده بیضه مرغ را در افتاب خشک کنند
و بسایند و در چشم کشند بیاض را از اذیت ببرد و دیگر انزروت مدبر بگلاب و
سفیده بیضه و صبر سقوطری شسته و مرملکی و توتیا از هریک درام قند سفید دو درام مجموعه را
ماب سائیده با لعاب کتیرا که در گلاب شسته باشند در چشم کشند نافع است و مجرب دیگر توتیا
و شب یمانی با آب سائیده از نمد با فتیله پنبه مقطر نموده در شیشه نگاهدارند و در چشم کشند دیگر
ناخن فیل مرد ندان خنزیر و شب یمانی و حضض هندی و سرمه اصفهانی و مغز تخم کهربی و
شب ایمه بریان کنند و نیمه را خام نگاهدارند پس مجموعه را در شیر زنان سائیده
شیاف سازند و اکتحال نمایند بیاض را ببرد دیگر جگر خطاف را خشک کنند و باریک
کوفته اکتحال نمایند مجرب است قصب ترکیب شنغهار و ید بسایند و ببزند و در چشم کشند
بیاض را نافع است در علاج دمعه توتیا را باریک سائیده چند شب در شبنم نگاهدارند
بعدان در زرده بیضه ببزند همین دستور تا هفت مرتبه پس سدس ان کافور در و
داخل کرده در سحق مبالغه نمایند و در چشم کشند دمعه و سوزش چشم را نافع است دیگر گل
ارمنی و دم الاخوین و غنچه انار برگ مورد از هریک درام کندر مصطگی نا دو و شکر و بلو مجموعه
را در سفیده بیضه سائیده بر پیشانی طلا کنند و اگر قدری سرکه دران آمیزند بهتر بود و
اگر از برودت بود دیگیرند کندر و مصطگی از هریک درام و نیم با زرد مرملکی و موم بقدر حاجت

امیز ساخته بر پیشانی و صدغین بچسبانند دیگر توتیا ده درم پوست هلیله زرد سه درم
صبر یکدرم دار فلفل دو درم باریک کوفته کحل نمایند دیگر هلیله زرد در خمیر بگیرند و بر خشت
نهاده در تنور نهند تا که پخته شود برآرند و پوست او بگیرند و با یکدانق زعفران باریک
کوفته اکتحال نمایند مجرب است دیگر آب انار ترش یکرطل بجوشانند تا به نیمه آید پس حضض
مکی و مامیثا و زعفران و صبر و فیل زهره مکدی یکمثقال مشک دانگی در شیشه کرده چهل
شبانه روز در افتاب نگاه دارند پس استعمال نمایند مجرب است شیاف زبیق که در گفته شد
دمعه را نافع است در علاج انتشار اگر بعد در دسر شدید بود دلالت علاج است و اگر بتدریج واقع شد علاج
واقع شود بعد در دسر بعد تنقیه شیاف مرارات بچشم کشند و اگر از ضربه و سقطه باشد
فصد کنند از قیفال و حجامت بر ساق و مسهل قوی نباید و در چشم لعابهای باز د بکشند
و بشیر دختران بدوشند و بر قفا بخوابند و از آرد باقلا و بابونه و خطمی ضماد کنند احقر
علاج نمودم از پنبه کهنه زیاده از بیست ساله بچشم همی بستم و مرو دیلوس [illegible] ای قوت دهنده
بخوردم میدادم دیگر گل سرخ مشک دو اسکر و بلو زعفران و سنبل و کندر و زرد چوب مکه نیم
انس توتیای بحوره و اقاقیا خاکستر دندان فیل مکه نیم اسکره بلو کوفته بیخته در خریطه
دار یابی برکنند در سه انس گلاب تر کنند و از شکنجه آب از و بگیرند و دو سه قطره
از ان آب در چشم چکانند و بالای چشم پنبه کهنه به بندند بسیار نافع است در علاج
جحوظ برون بر آمدن چشم اگر بعد قی صعب واقع شدید باشد یا بسبب ضربه فصد کنند جحوظ
زود و مسهل بمطبوخ لبن و طلا کنند و بصبر و اقاقیا و حضض و عصاره لحیه التیس و بر نهاده

نهار

قطره سرد بنهند بمثل فلکه ببندند و بخوابند و محاجم بر قفا نهند و از عطسه و آواز
بلند منع فرمایند و ضمادی که بر چشم بست پیچ سرکنده باب سائیده طلا کردن نافع است
و مجرب است در علاج حول اگر طفل را عارض شود بجانب جهت چراغ نگاه دارند در
شب و در روز چیزهای سرخ و درخشان و اگر در کلان سالان واقع شود اسهال
و ایارجات کبار و استعمال غراغر و عطوسات حمام رفتن و پرهیز از اشیای
نمناک و زعفران با گلاب طلا کردن نافع است در علاج حیارت اگر بعد خواب
چشم وا کردن دشوار شود و چون وا کنند و دریابد که در چشم ریگ است مداوات
نمایند و آب گرم بسیار بریزند و بر سر تدهین روغن گل یا روغن بنفشه نمودن
و انکباب بر آب گرم نمودن و بیضه مرغ را در روغن گل سرشته بر چشم نهند و
لعاب تخم کتان و تخم حلبه یا شیر زنان تقطیر کردن و سعوط بر روغن گل و روغن بنفشه
نمودن نافع است اگر با او غلیظ و حمره بود بگیرند عدس مقشر و پوست انار و بکوبند
هر دو را آمیخته با روغن گل در شب ضماد کنند در علاج زرقه فندق سوخته بروغن
زیت آمیخته بر تارک نهند و هم اکتحال بدان نمایند و روغن زعفران در چشم
کشیدن نافع است میل را در جوف حنظل نیز فرو برند و در چشم کشند زرقه را
سیاه کند حتی اگر در چشم کشند گربه سیاه چشم گرداند و فندق سوخته با آب کحل
کردن نیز نافع است در علاج شعر زاید پس افگنده گربه و کافور و افیون با
آب گشنیز سائیده موی زاید یا منقلب را بکنند و در سوراخ آن در دهند موی بر نیاید

و روغن را در سفال نار رسیده آب بسوزند و خاک آن را در سوراخ موی بنشانند موی
بر نیاید افیون خالص با خون رگ پشت سائیده در سوراخ موی برکنده در دهند
مانع انبات می‌شود چنان استخوان کنه سگ و خون ضفدع نیز همین عمل کند و برای
صدف یا قطران نیز نافع است قنفذ درین باب دخل عظیم دارد خاصه با جند بیدستر
و خون کبوتر در علاج شقیره مرهم وباجلیون و مرهم کبیجین درین باب بسیار نافع
است عسل را در شمع گداخته فرو برند و بر شغیره مالند دیگر بگیرند مغز بادام و عسل
بیامیزند و بر شغیره بنهند و مالیدن میعه نیز نافع است و از همه قوی‌تر روغن
بلیسان است بر شغیره نهادن دیگر مگس را پر دور کرده بر شغیره مالند نافع است
دیگر کشمش را دو پاره کرده یکپاره را گرم کرده بر شغیره مالند و دیگر دهن را باب
سائیده بر شغیره بمالند در علاج قمل بعد تنقیه صبر و مویزج بر اشفای طلا کنند
و سر که عنصل نشستن و شیاف زیبق طلا کردن مجرب است در علاج ضعف بصر آنچه
از یبوست مزاج بود ترتیب باید بود و خوردن شراب ممزوج باب و تنطیل و
انکباب باب گرم و چیزهای رطب خوردن و بحمام رفتن و جماع نکردن و سعوط و تقطیر در
گوش از روغن بادام و شیر دختران در چشم کشیدن و شلغم در غذای چنین ضعف
بصر دخل عظیم است که شخصی را از ضعف بصر نزدیک بانحمی رسیده بود از خوردن
خام شلغم صحت یافت و اگر از رطوبت بود بعد استعمال حوارشات اطریفل صغیر و
کلنگبین که هر روز ده درم باب گرم خورند این معجون بسیار نافع است زنجبیل

ووج وایارج فیقرا اجزای سوای باب را از بادیانه تریاجوشانده وغسل هر روز بقدر
فندق که ابتدای نزول آب را هم خوبست واین دوانیز در تقویت بصر عظیم نفع
دارد انار شیرین وانار ترش صادق الحموضه پس بفشارند هر دو را در شیشه
جدا جدا نگاه دارند وسر بسته در افتاب نهند در اول حزیران تا آخر آب
ماه ودر هر ماه صاف کنند از ثفل پس هر دو را یکی کنند وبگیرند هر یک رطل از ین
یک مثقال از صبر وفلفل ونوشادر بسایند وبه بیزند بحریر وبیامیزند در ان وبردارند
ودر چشم کشند که هر روز در روشنی می افزاید واین دوا قویتر از اول است بگیرند کحل
ولشویند باب بسیار هر تبه وبسایند باب باران تا یک هفته هم چنین توتیا را صلایه کنند
پس بگیرند از اقلیمیای مغسول واز ان هر دو دوازده دوازده درم مار قشیشا مغسول
ده درم مروارید ناسفته ده درم بسد دو درم ساذج هندی زعفران یک یک درم
کافور ثلث درم مشک یک دانق مجموعه را بر سنگ سماق صلایه کنند باب باران تا که
بمثل سرمه شود واکتحال نمایند صبح وشام نافع است البته کحل الجواهر دهنه فرنگ مروارید
ناسفته وفیروزه وماميران چینی توتیای قلمی احمر اسرب سنگ ماهی مغسول سازند
وماميران را باب انار شیرین صلایه کنند چنانکه شرط است دیگر زعفران چهار جز
وفلفل سه جز وکافور نیم جز باریک بسایند واکتحال نمایند ضعف بصر را نافع است
دیگر تخم کرنی یازده عدد زیره سفید مبیت داده برگ پان سه عدد دو نیم درم
یک سیم باب مقطر سایده سیاف سازند مجلی بصر است وبیاض را نافع است

دیگر سرب را که خسته بیست یکبار در روغن کنجد سرد کنند پس سوهان زده باریک نمایند

و هموزن آن فلفل دراز بمبالغه بسایند و در چشم کشند و دیگر یاقوت شش ماشه مروارید

شش قیراط نقره مرجوز بوا پخته شش ماشه عاقرقرحا در شیر پخته یک توله و نیم در سفیده بیضه

بسایند و شیاف سازند در شیر دختران در چشم کشند دیگر مروارید ناسفته کافور زجاج

عود هندی فلفل گرد دار فلفل نمک سنگ لاچی خورد تخم کهرنی سونتها مرچ کنکول کمکس

قلوع خالص مین سبل کنیسری ناف سنکهه نیلا تهوتهه قشر بیض زرچوب مغز خسته هلیله

زعفران پوست هلیله ملهتی سنگ لاجورد دیر کبابه تخم کبر کچوره کلال سرو مونیها

براده مس روست تخم تلسی گل چنبیلی اجزای سوای جد اجدا ساییده با شیر برنجی

کنند و شیاف سازند و باب ساییده در چشم کشند جواهر سرمه تالیف احقر یاقوت رمانی

لعل بدخشانی مروارید ناسفته فیروزه لسد لاژورد مکی یک جزو اقلیمیای ذهب

و اقلیمیای فضه و توتیای اثمد و دهنه و کهربا و سرمه سفید دو جزو مامیران چینی

مغز تخم بلیله اصل السوس حضض مکی یا هندی دار فلفل مکی سه جزو نمک تبتی نیم جزو

و نیم سنگها را صلایه نموده بشویند و با اجزای دیگر کوفته بیخته بیامیزند و باز صلایه

کنند و در چشم کشند که در تقویت و جلای بصارت بی نظیر است آرد و شفعه رطوبات

می نمایند حتی ابتدای نزول را نافع است و هر که ازین کحل استعمال نماید از انواع

بیماریهای چشم مصئون ماند کحل جعفری توتیای یکدرم گل سرخ تازه پنجاه

عدد فلفل ۶ عدد صلایه کحل مجرب احقر بگیرند سرب را و یکدار زند و ده بار در شیره

الرمان

برگ پان و ده بار در شیره برگ سرس و ده بار در شیره بهنگره و ده بار در شیره
مندی و ده بار در آب بهیله و ده بار در آب بلیله و ده بار در آب آمله و ده بار
در آب سونتهه و ده بار در آب فلفل دراز و ده بار در آب فلفل و سپید باره در روغن کنجد پرورد
کنند و هر قدر که بماند بوزن آن سیماب خالص جفت کنند پس باهم چند هر دو اثمد و توتیا
گرفته بگلاب سحق بلیغ نمایند و در آخر سحق کافور قیصوری چند یک مجموعه آمیخته بردارند
مجلی بصر است در خیالات آنچه از قوت بصر است علاج او نماید کرد و آنچه از بخار
معده بود مداومت اطریفلات نمایند و اگر از یبوست بود ترتیب آنچه از کثرت مواد
بود مسهلات خصوصاً ایارج فیقرا و در چشم کشیدن با آب بادیان و عسل مخروج نافع است
و آنچه بمقدمه نزول بود علاج آن علاج نزول در علاج نزول های ابتدا بیر لطیف و مجفف
بکار دارند و زهر افعی در چشم کشیدن آب را دور کند و آورده اند که حب الغار را مغز بسازند
و عشر آن جمع عرنی همراه کنند و ببول کودک قرص سازند و در چشم کشند ابتدای نزول
را مفید است و مجرب است و این کحل نیز در ابتدا به تجربه رسیده است و بیاض را نیز نافع
بگیرد مرداره بقدر در شکوره کنند و یکدرم حلتیت در صره بسته در رو بمالند و شکوره را
گرم نگاه دارد تا که تمام حلتیت حل شود پس یکدام روغن بلیسان در آن آمیخته نگاه دارد
تا که غلیظ شود پس شیاف سازند و در چشم کشند که عجیب است و این معجون نیز در ابتدای نافع
است بگیرد دو درم حلتیت و زنجبیل و تخم رازیانه اجزای سوای عسل معجون کنند و هر روز
بقدر فندق بخورند نافع است بوئیدن مرزنجوش و استنشاق بدهن آن مانع نزول است

دوای دیگر سفوف خسته بلیله کهلان با عسل در ظرف کهلانی با دسته نیم که برس ریزان بند کرده باشد

و تا هفت روز کهرل کنند پس همان ظرف باشد که دو ربرکت بیست بار بهند که چهار کهری با عسل در

ظرف مس سائیده در چشم کشند نافع است دیگر هر روز طفل را بلغ بایند که علی الصبح چشم

صاحب نزول را بلید نزول را ابتدای دفع شود مجرب است ضماد که چون بر تارک بنهند منع نزلات

نماید و برودت و رطوبت دماغ را دور کند عنبر لادن جاوشیر به گاو کند میعه سائله یا سه

رغن لوبان اناد و دوام باز زرد تر که در آب نخته سخت کرده باشند آنقدر که بجهت امیزات

در کار شود پس بر آتش نهاده اجزای را بیامیزند و بر تارک و بنهند این ضماد بر هر عضوی که مواد

داشته باشند که دور کند نافع است و مجرب ایست دیگر قوی تر از اول باز زرد که صد مرتبه

در شراب انگوری شسته باشند و جابک جسره موم کافوری اناسه اش میسیای ان یک الش

و نیم اول باز زرد و جابک جسیر و موم را بر آتش بنهند که آمیخته شود پس میسیای بیامیزند

تا بمیرد و چهار چهار رسخت شراب انگوری تر کنند پس بر آورده در ظرف نقره نهند و بر تارک

بنهند طلای که چون بر شب بر چشم طلا کنند صاحب نزول را نافع است تخم حلبه یک الش صبر سقوطری

نیم اولش زعفران یک درم با آب بادیان بسایند طلا کنند و اگر از این بر طرف نشود مرهم در

یکفتا تو را باکه در صدر ایه گذشت بر قفا بنهند یا فوت بر قفا دهند که ما حاجت بود که بر

تمام سر مرهم مذکور نهند سیافات که اکثر در علاج چشم بکار آید شیاف ابیض و شیاف

اخضر و شیاف اسود و سیاف احمر لین و احمر حاد و شیاف باسلیقون و شیاف علا که

در علاج درد گوش انچه بغیر جراحت بود در دهن گل و سرکه انگوری ماده بر آتش بنهند

تا آنکه سرکه بسوزد پس قدری افیون دران حل کنند و چند قطره در گوش چکانند و بر
گرد گوش بمالند و اگر حرارت بیشتر بود روغن بنفشه و کافور در گوش چکانند و اگر
و اگر از برودت بود روغن بلیسان و روغن بابونه و روغن خردل با چند شتر در گوش
چکانند و بر گرد گوش بهم مالند و زهره ماهی بروغن زیتون خام در گوش چکانند
و روغن خراطین در دفع درد گوش خاصیت دارد و آنچه بسبب ریح غلیظ بود شفا شره
کردن و عطسه آوردن نافع است و بگیرند دوچ دجواین و زنجبیل و بادیان و زیره
و فلفل در ظرف سفال که خورد بود بجوشانند و بخار آن بوسیله نی در گوش رسانند
زود تسکین درد نماید و هم چنان است جواین و بادیان در بول کودک پخته در گوش
چکانند و نیک بالان مسکن وجع گوش اطفال است دیگر سرگین و سرکه تر و تازه
بود بفشارند و آبی که از آن بر آید میل آن آب بیاید دران داخل کرده در گوش
چکانند و باید دانست که هر دوا که در گوش چکانند باید که بالفعل گرم باشد اگر چه
دوای بارد بود چه مزاج گوش بارد است و اگر درد گوش مزمن شود و اثر ورم
بان نباشد گوشت بر آتش بنهند و آب آن فشرده در گوش چکانند و آب برگ
ریحان سبز در گوش چکانند مسکن وجع است خاصه درد ریحی و آب اوراق حنظل
تازه با روغن بادام تلخ زود تسکین درد نماید هم چنان است آب برگ فنجنکشت سبز
و آب شهدانه تازه در تسکین درد دوی و روغن سداب و روغن غاره و روغن
بلیسان و روغن سوسن و روغن نرگس و روغن بابونه و روغن شبت و روغن نفط

و آب ثوم مسکن درد است و افضل از همه روغن عقرب است که دو سه قطره در گوش
چکانند یا پنبه ازان چرب کرده در گوش نهند زود تسکین درد مینماید و این دوای
عجیب الفعل است در تسکین درد نسخه مجرب است بگیرند برنجاسف رومی و بحری که
ان سر گشنیز است در روغن کوسن به بریزند و دران قدری جند بیدستر بیامیزند و در
گوش چکانند و آب سیر با عسل آمیخته نیز نافع است دیگر پس افکنده مگس هرگاه
که جهیده باشد با آب شسته در گوش اندازند نیم گرم که نافع است اما درد گوش بسبب ورم اگر
دموی بود بعد فصد و مسهل و مطبوخ هلیله با ماء بیضه نیم گرم در گوش چکانند یا شیاف
مامیثا یا شیاف ابیض در گرد گوش طلا کنند و آب قشر کدو با روغن گل در گوش
چکانند یا خشخاش با شیر جاریه و دوشیدن شیر زنان در گوش انفع زود درد
ساکن کند و اگر درد بسیار صعب بود قدری افیون در روغنهای بارد مثل بنفشه
و نیلوفر و گل سرخ دران داخل کنند و عصاره بقول بارده مثل عنب الثعلب و هندبا
و بادبقلة الحمقا و کزبره تر نافع است و بگیرند انار که نزدیک رسیدن باشد
و از مالیدن نرم کنند و در خمیر گرفته در تنور به بریزند و آب آنرا در گوش چکانند
نفع عظیم دارد و اگر سر انار بر داشته و گلنار و شب و نوشادر و گل سرخ در ان
پر کنند و باز سر انرا مضبوط کرده در خمیر گرفته در تنور به نهند که پخته شود پس برآرند
و آب او گرفته در گوش چکانند قویتر بود در دفع ورم گوش و اگر از ورم سه روز
گذشته باشد پس در روغن کنجد پیه بط و پیه دجاج گداخته در گوش چکانند پس اگر

نفع

جمع شود دمله صغیر رسیده است و الا خوف بسیار و اگر بسبب ضربان بسیار باشد و ساکن نشود
بر گرد گوش از آرد جو سپوخته با دقیق باقلا که بابونه و بنفشه خشک و آرد جو و خطمی و اکلیل الملک
در و بود ضماد کنند ضماد دیگر که زود لهیب و ضربان را بنشاند و ورم جمع نموده بر انفجار
بیارد بگیرند آرد جو و آرد باقلا و آرد عدس مقشر و طین مغرا با روغن گل خمیر کرده بسرکه
و آب نرم کنند و بر آتش نهاده غلیظ کنند و بر خرقه کرده بر گرد گوش چسبانند چون ریم
ظاهر شود پس شیاف مامیثا کوفته با عسل تقطیر نمایند یا انزروت کوفته با شیر زنان
تقطیر نمایند یا مرهم انزاکیرو که خیو گویند بروغن گل نرم کرده در گوش چکانند یا فتیله
را بعسل بیالایند و انزروت بیخته باشند در گوش بفرستند و اگر مده منتن بود قدری
خبث الحدید باریک سائیده با سرکه سحق نموده در آفتاب نگاه دارند تا که گرم شود و
غلیظ گردد در گوش بریزند و اگر دیر کشد دوای بصری عجیب است صفت آن زنگار
عسل خالص بالسویه بریزد تا که بقوام آید فتیله از آن آلوده در گوش نهند یا بگیرد
عسل سه جزو خل خمر هفت جزو زنگار دو جزو اول عسل را بر آتش نهند و کف
از و بردارند پس سرکه اندازند و بپزند و زنگار را در و داخل نمایند که خوف مخلوط
شوند فتیله از آن آلوده در گوش نهند یا مراره بقر و سرکه و عسل مخلوط نموده تقطیر
نمایند که بسیار نافع است و حب البلسان و ملح اندرانی با شیر جاریه در گوش [illegible]
که زخم باشد بسیار نافع است یا نمک سانبهر یا آب مهاو تقطیر نمایند و اگر رطوبت
بسیار جاری باشد نمک خشک یا ریگ کوفته در گوش بریزند نافع است و اگر از گوش خون جاری

شود زود در حبس آن بکوشند و خون خون بسیار رود انار را در سرکه بپزند تا که نرم شود پس
بیفشارند و آب آن در گوش تقطیر کنند یا طبیخ عفص و لب الحمل و اقاقیا و اقلیمیا تقطیر کنند
و اگر خون بسته شود در گوش عصاره کراث و خل خمر تقطیر نمایند در علاج قرحه اذن اگر
مزمن بود اول شحم مار یک نیم سیری در شیره بپزند و زرده تخم مرغ دو عدد در روغن گل
و دو انس به زرجوب یک اسکر و بلو کوفته در روبیا میزند و بر گوش ضماد کنند و گوش را اول
از سکنجبین عسلی بشویند پس زراوند گرد و پوست انار و ماز و انا نیم اشن در نیم سیری آب
و ربع سیری شراب بپزند و چند قطره در گوش چکانند و دیگر بگیرند انزروت یک
اسکر و بلو با زرد ترو مر مکی یکدرام اجزای را کوفته در باز زرد آمیخته قرص سازند
و بر آتش نهاده دود در اندرون گوش دهند قرحه زود خشک شود و خوردن شیر
مغزی زخم گوش را به کند و اگر در گوش از ضربه بود نجسبانند کندر سفید را در
شیر تا که حل شود تقطیر نمایند زود تسکین درد نماید گاه در شدت درد که نسیم بلند
شود اطبا مخدرات را اجازه داشته اند اما در آن خوف تشنج و اختلاط ذهن
است پس هر گاه که بعد استعمال مخدرات ضرر ظاهر شود از جند بیدستر تقطیر نمایند
که دفع ضرر میکند و از گوش اگر مده جاری باشد قشر رمان در بول انسان
صاف کرده در گوش چکانند نافع است اگر ورم در بن گوش باشد و موجع بود
علاج آن بضمادهای محلله که در علاج خنازیر گفته شود بکار دارند مثل مرهم و با
سلیقون و مرهم کبیره طلای سرخ و مانند آن و اگر قابل تحلیل نباشد آن را

نضج داده

نضج داده منفجر سازند در علاج ماء فی الاذن بفرمایند که بر پایی که در گوش آن جانب
آن بوده استاده شود و سر را بهمان جانب مایل دارد تا بجهد آب بیرون آید و بعضی آورده اند
و بینی اگر فتیله آب بیرون آرد یا یک سر نی در سوراخ گوش نهند و اطراف آن را ببندند کنند
و سر دیگر در دهان بسته بمکند آب بیرون آید در آمدن حیوان در گوش آب کبر یا برگ
در گوش چکانند کرم کشته شود و هم چنین است آب درخت توت و طبیخ خرنوب در گوش چکانیدن
و نطرون در گوش انداختن نیز نافع است زیاده از همه و درین باب مجرب است و اگر
کیک در گوش رفته باشد پشم خرگوش جمع کرده در گوش نهند زود بر آید البته تولد کرم
در گوش چوبیست می رهند که آنرا اطلیم گویند یا بر برگ کوفته در گوش اندازند کرمها را
زود بکشد و اگر چیزی دیگر در گوش رفته باشد بپیچند سر میل بخرقه و بیالایند آنرا
بریشم یا بالشم و در گوش گردانند تا آن چیز بر آید یا دهن بسیار در گوش بریزند و بخوابند
تا عطسه ها بزور بسیار دهند مرات می باید که هر چه درین باب بکار دارند بعلامت شود والله
خوف ورم باشد در طرش اگر از ضعف مزاج از تقطیر روغن بادام تلخ بهتر چیزی نیست
و تقطیر روغن بادام و روغن در اکثر انواع کری نافع است خاصیته در سوء مزاج بارد
و اگر برودت بسیار بود بجای روغن گل و روغن بابونه کشند و اگر با ماده بود چیزهای
محلل بکار دارند مثل جند بیدستر که در روغن شبت یا روغن حب الغار یا روغن
سداب یا روغن سوسن یا روغن افسنتین حل حل نموده تقطیر نمایند گفته اند کمتری
از اسهال و اسهال از کری بر طرف شود و در ماده حار اگر دموی بود بعد فصد

روغن بادام یا روغن کدو یا روغن نیلوفر یا روغن کاهو تقطیر نمایند و بر اطراف گوش بمالند و آب چند دانه انار در گوش بفشرند سریع الاثر است در مادهٔ ریحی روغن بلسان بهترین قطورات است اگر فتیله از روغن چرب کرده جند بیدستر و خردل بر آن پاشند در گوش نهند بهتر است و اکباب از زیاحین لطیفه در گوش رفته شیاف حنظل در گوش چکانند نافع است صفت آن شحم حنظل و درم بورق سه درم جند بیدستر نیم درم زراوند مدحرج نیم درم عصارهٔ افسنتین نیم درم قسط ربع درم فرفیون دانگ مرارة بقر شیاف سازند در روغن بادام تلخ حل نموده در گوش چکانند دیگر حرمل تا سه روز در بول کودک خیسانده پس صوف در آن تر کرده در گوش نهند یا فرزدن ازنی در گوش یعقوب طنین را زایل کند و اگر از ریح بود اول بورق در خل حل کرده در گوش چکانند بعد از آن از میل پاک کنند بعد در آب پیاز حل کرده در گوش چکانند زود دیگر برابر برد دیگر زبان که تازه بر تنور بر آورده باشد یا پوست زیرین او در کرده شراب انگوری بر آن بپاشند پس آب آن افشرده در گوش اندازند و روغن جند بیدستر و روغن بادام و روغن قیر نفل که هر یک را از ظروف بر آورده باشند در گوش چکانند استاد میفرماید که قضیب روباه بریده در گوش نهند گری زایل کند مجرب است و از سرگین اشتر آب فشرده در گوش چکانند زود اثر کند خاصیت قیدری آب پیاز و زعفران بر آن افزوده زود دوا کند در طنین و دوی بعد تنقیه تدابیر طرش نافع است و انچه در آواز گوش بدل است آب سرگین است که افشرده در گوش اندازند یا پنبه از عطر گلاب چرب کرده در گوش نگاه دارند که طرش و وجع را نیز نافع است دیگر افسنتین رومی یکدرام بابونه یکدرام در سرکه بجوشانند و گوش بر بخار آن نهند پس بستانند زهره گاو یکپاو آب کنند تا هفت تولهٔ روغن گل یک توله روغن حبه شفتالو دو توله با آتش ملایم بجوشانند تا که

ابزار

در امراض انف و علاج آن

آب برگ دو روغن نمایند صاف نموده نیم درم افیون خالص دران حل کرده در گوش چکانند و اگر آواز
گوش عرض شود بعد علاج آن ضرورست اگر از سده بود تنقیه سر از شحم اغیر و نطول سعات و سعوط از
آب سلق و انکباب بر بخار ریاحین لطیفه و شونیز را باریک بساید که مثل غبار شود در زیت
بیامیزند و سعوطها سازند بعد ازان که در دهن آب پر کرده باشند سر را بعقب مایل دارند تا ممکن باشد
و سه روز استعمال نمایند و اگر از بین خرقه بهم رسد استنشاق از روغن نمایند و انکباب کنند بر بخار
سرکه بره بعد اجزی والشود سعوط از شونیز اگر مرارهٔ کرکی و شحم حنظل و خربق سیاه نمایند
که مساوی گرفته بکوبند و بیامیزند و بول شتر بران بریزند انقدر که بپوشد اجزا را
در افتاب بنهند تا که خشک شود شیاف سازند بقدر عدس یکی ازان با قطره روغن مرزنجوش
حل نموده سعوط کنند و اگر خرقه پیدا شود در روغن کدو سعوط بگیرند و آب بر سر ریزد خرقه دفع شود
مجربست احقر تخم توری جنگلی باریک کوفته در خرقه بسته استشمام نمایند زود دوا شود در علاج
شق الانف برگ نار بور ادر شراب پخته سعوط کنند و اگر نیم از قصب الزریره در شراب پخته
سعوط کنند و اگر نیم از قصب الزریره و یک از ورق گل و دو درم از مرمکی در شراب پخته
سعوط کنند النفع است فنطول از شبت و اکلیل الملک برسر و پیشانی نمایند بسیار فایده دهد
وانکه اشیاء منتن اورا محسوس شود خوشبو محسوس نشود بعد تنقیه بسوبهای مخالف بکار دارند
وانرا که بوی خوش و قوه مدام نشود چند بیک ستر همیشه ببوید و بوئیدن تریاق و خوردن
در هر هفته یکبار اصلاح بد بوی آرد اگر در حمیات حاده میوه ها و خوش چون بوی
مشک و کافور و گل آید مرگ او نزدیک رسیده باشد آب کدو و جی تلخ و سه قطره در بینی چکانیدن

در علاج عطس

بد بوی بینی انف است و خوردن شراب نبیذ دخیل است و قصب الذریره و گل نسرین سفید و سنبل الطیب
تنها یا مجموعه در بینی نفخ کردن انفع است خاصه اگر با بول شتر سعوط کنند که دوا است مجرب عجیب حکیم
بو سیر انف اگر کهنه و سخت نشده باشد بگیرند انار شیرین و انار ترش و انار نارسیده و بکوبند
مواد آن را بفشارند و صاف کنند و در ظرف آهن بریزند تا که سیاه غلیظ شود پس بر دارند
و فتیله از آن بر کرده بر ناصور بینی نهند در آن مداومت نمایند بریده شود و اگر از انار ترش
تنها این عمل کنند جایز است و اگر قدری از زنگار و نوشادر با وی بیامیزند و عمل کنند
و ورم نکند و اگر کهنه و سخت شده باشد بگیرند زنگار و زرنیخ و توتیای سبز و شب خام انار
یک انس و نیم سرمه شش درام مجموعه را صلایه کرده در سرکه انگوری تر کرده خشک کنند تا نه مرتبه
و چهار اونس دا سنگ طلای سائیده در دو انس روغن بریزند و ادویه را در آن بیامیزند
و مرهم سازند و باید که چون خواهند که مرهم را استعمال نمایند اول ناسور بینی از سوهان
بخراشند که چیزی از وسایل شود پس مرهم بمالند و عمل کنند و اگر دانه بواسیر و
طول الصورت قوت باشد بقدر گنجایش اندازند انبوبه از نقره یا مس سازند و در اندرون
آن مرهم طلا کنند و دانه را در این انبوبه بگیرند و اطراف ناسور را از روغن گل و سفیده
بیضه طلا کنند که از مضرت هم مامون مانند و این عمل را در نقص ناسور اگر قرح نماید
نیکو بود در قرحه انف هم توتیای را روغن بنفشه در ظرف شیشه و بر آتش نهند و بر آتش
بینی گذارند نافع است و اگر زخم کهنه بود و بد بو باشد و توتیای را در آب حل کنند و بینی را
از آن بشویند و بستانند از فقط زمان سه درام و مرمکی و شب دو دو درام توتیای سبز و
کنند بکار برند ...

کندر یکدرم در روغن موم مرهم سازند بر ریش بینی نهند یا گرد اندو اگر ازین پاک نشود
سم الفار دوازده گندم وزن در تکمه کحل که چهار اونس بود بریزند هر دو را در آن اضافه کرده زریش
بینی را بشویند و اگر ازین هم پاک نشود دلبودی خوانش که صفت ان در قلاده گفته شود
بر ریش بپاشند زود پاک شود لیکن بجهت خشک کردن زخم مراق گل را باریک بسایند
و در بینی نفوخ کنند و کندر و مصطکی و لوبان بر آتش نهاده دود ان در بینی دهند
و دود زرنیخ زرد و شنگرف زود ریش را خشک کند و دود چراغ که بر آهن گرفته
باشند و شنگرف مساوی در موم مرهم نموده طلا کند انفع است باید دانست که حیاب
ریش بینی را گاه حالتی روی دهد که هر چه بخورد و بیاشامد از راه بینی بر آید بسبب انشباح
سوراخ که در کام است و گاه بدون ریش این حالت روی دهد در اخر نزله انچه در ین
باب در تجربه احقر بارها رسیده است این است که خاکستر چوب دهاک یکدرم در بول میش جوان
که بچه باز ائیده باشد حل نموده ناشتا بخورانند و چهارده روز صبح تمام یابد شیخ بخوردن
بول میش راضی نشد با آب تکمه کحل خورانیده شد نافع آمد و این دوا نیز مجرب است گیهو نکهه
سوخته دو آزخر آهن کشته هشت جزء رسوت چهار جزء خبث الحدید مدبر چهار جزء نبات
برابر مجموعه در عسل خالص حب بندند بقدر نخود از سه حب تا پنج بخورانند و ریش بینی
خشک را سعوط روغن بادام میدهند و علاج رعاف در ابتدای فصد کنند و در اخر حجامت
یاره بلاشرط بهر موضع تار کنند و در دستها و پایها در موضع که فونت میدهند و
بزند سر از خرقه که در گلاب و سرکه تر کرده باشند و بسازند فتیله از قرص بیض و صبر و کندر

وصمغ و نسج عنکبوت و موی خرگوش معترض و در بینی نهند و گل ارمنی و سفیده بیضه
وسرکه بر سر ضماد نهند بر خاست دو انگشت یا از برگ خلاف و برگ گز و برگ سفرجل و
گل تازه و آرد جو و اندک سرکه ضماد کنند و قدحی پر از آب ناگاه بر روی او زنند و
او در گوشی که خون از مجرای آن جانب روان باشد سرکه بچکانند و قرص از نقره یا مانند
آن بر استخوان بینی او بنهند و ریسمان بر بند چنان که از مسامات او بود و اسفنج یا پنبه
در مداد تر کرده بر پیشانی نهند و صوف و اداب که از روشنایی سبز بود فتیله ساخته
در بینی نهند و مازو و شب یمانی باریک سائیده در بینی بر دمند و روث حمار خشک کرده کوفته نفوخ
کنند و خونی که از رعاف بر می آید بسوزند و بر بینی دمند و سر و پیشانی از الطین ارمنی و
اقاقیا و آرد عدس و گلنار و صندل و کافور و افیون ضماد کنند و شب یمانی و مردار
سنج و سفیداج مانند کحل باریک سوده در بینی نفوخ سازند و آب سرد بر سر ریزند
و از روث حمار فسرده سعوط کنند و مازوی سبز باریک در بینی نهند و غذای ترش
نافع است و شربت انار ترش هر صبح بخورند و از نظر کردن در چیزهای سرخ مانع
ابتدای آن امر اگر عادت رعاف شود این شربت نافع است تمر هندی تلمه گل یک یک
کف در یک سیری آب بریزند تا که چهار او نیم بماند صاف کنند و یک اسکر و یک سنبل
الطیب در چهار پهر بخیسانند و صاف کنند و یک اسکر دیلو و ریوند خطائی و یک آنس
شربت وزراد بر آن اضافه نموده بخورند و شراب سکنجبین با آب دهند و شراب گل
گاوی افضل الاشربه است مداومت کردن و اگر رعاف در بحران افتد تا که ضعف

بیمار را در جنون متزلزل

بیارد در فصد و بند کردن آن نشوند پس محجمه بر نهند و اطراف به نهند زند و مهاو رد و شیو گلنار
نیم نیم درم کافور دو سرخ در آب حل نموده سعوط سازند و آمله با آب ساییده بر سر طلا
کنند در علاج امراض پستان و ورم پستان دسوی را فصد قیفال و فصد عرقین تحت
اللسان نمایند پس تنقیه از طبیخ هلیله مضمضه از آب عنب الثعلب یا لسان الحمل یا البزره
رطب یا طبیخ عدس و گل سرخ و قشور رمان و عسل السوس و جو مقشر نمایند و اگر ورم
صلب بود از شیر خر و ماء العسل و طبیخ و حلبه و انجیر نماید و از آب کاهو و تخم گل و لعوق
انار با شربت ورد ممزوج مضمضه بسیار نافع است در دهن نگاه دارند و سکنجبین با
با قدری زنجبیل و نمک در دهن داشتن فایده دارد و مضمضه در آب لیمون و آب انار
ترش نیز نافع است همچنان از لعاب بهی انه و اسبغول که حاجت افتد که الوبر
زبان گذارند و حجامت بر شانه نمایند که ورم و عظم اللسان بحدی باشد که در دهن
وانتواند کرد و گاه در دهان نگنجد مضمضها ترش نافع باشد و از عرق گوگرد با آب
ممزوج مضمضه است که ثانی ندارد و در بلغمی بعد تنقیه با یارجات نوشادر و نمک
و قروت و سرکه بر زبان مالیدن و مالیدن فلفل و زنجبیل و دار فلفل و نمک مفید
است و اگر رجع اللسان را بسوزند و بر ورم نسان حتی سرطان حلق نیز باشد نافع است
در علاج ضفدع اللسان بعد فصد و اسهال سود از آب فشرده انار و شب و نمک و صمغ
بر زبان مالند و غنچه و شب و مازو و اجزای سوای در آب پخته در دهن دارند و نمک محرق بران
بمالند و اگر از این تدابیر تحلیل نشود دیده ستکاری بشکافند و دیگر احتیاط کنند که شریان نرسد و گل

خطمی و شراب انگوری در دهن نگاه دارند یا روغن گل گرد با گلاب مخلوط نموده دو سه قطره در نقعات(?) چکانند
زود به شود در علاج ثقل لسان و استرخا و اگر لسان رطب بود حب قوقایا(?) نیم او نیم تربد و غاریقون دو
درم اسقمونیا مشوی یکدرم زنجبیل قرنفل نیم نیم اسکر و بلو زرد چوب نمک هفت هفت کنیم کوفته و بیخته
با آب برگ ریحان حب بندند و از نیم درم تا یکدرم قبل از طعام بدو ساعت استعمال نمایند و دیگر ابوکس
و چوب چینی و عشبه انار دو دو انس در چهار سیری آب نمود در خاکستر گرم یکشبانه روز نگاه دارند
و صاف نموده یک انس یا دو انس بخورانند و لعوق نمایند و عرق که بر آید که از اکثر پاس در شیشه خشک سازند
و مرهم کهربا بر قفا گذارند صفت آن کهربا و کندر و مصطکی یکدرم و نیم یا زرد یک اسکر و بلو در روغن جوز
مرهم سازند یک صفت آمیز است نافع که بر قفا بنهند لکنت را نافع بود بستانند بیخ سوسن سوسی(?) عاقرقرحا
بیخال کبوتر خردل انا یک انس جوز بوا قرنفل دار چینی دار فلفل فلفل گرد مساوی در مویه سائیده آمیز است
سازند غرغره که لکنت زبان را نافع است بیخ سوسن کباب اصل السوس در شراب و آب ماء المنا(?) صیغه
بپزند و صاف کنند و یک انس سکنجبین عسلی در وی حل نموده غرغره نمایند و اگر عاقرقرحا و خردل
یکدرم و جند بیدستر در وی بیامیزند نافع است صفت این حب که چون بر زبان نگاه دارند
ثقل زبان را نافع است بستانند رب السوس یکدرم و نیم و جند بیدستر و حلتیت یکدرم جوز
بوا سنبل یک یک اسکر و بلو کوفته بیخته حب بندند و با شیره کرنب و نمک قدری خورند نافع است
غرغره دیگر بستانند نوسادر و فلفل و زنجبیل و خردل و عاقرقرحا مویزج و لیورت(?)
و صعتر و ملح هندی و شونیز و مرزنجوش یابس در آب بپزند و غرغره نمایند لیکن ملاحظه کنند
که از حلق فرو نرود و غرغره دیگر انا بنا شتا با آب کاهو(?) و سرکه و خردل اسیار(?) نافع است

و اگر با ثقل

اگر با ثقل لسان ثقل اعضای دیگر هم باشد مبتدا بیرفالج متوجه شوند و روغن بیدانجیر با ماء
الاصول دهند در علاج شقاق لسان زبان را لعق کرده از خیار بعد از بریدن و باهم مالیدن
بیرون آید بمالند باقی علاج قلاع کنند در علاج قلاع در اطفال اصلاح شیر مرضعه بسیار شاید
کتهه یا بیرا انزروت طباشیر قاقله کبار گل سیوتی بذر البورد اجزای سوا کافور قیصوری
قدری کوفته بیخته با گلاب قرص سازند بوقت حاجت خشک سائیده در دهان پاشند مجربست
دیگر سیه بات که انرا ابکاک جنگلی نیز گویند عصاره انرا بر قلاع مالند مجربست و پا
شیدن سرمه سفید نیز نافع است دیگر مازوی سبز با آب سائیده بر قلاع طلا کنند
و از خرقه سرخ که انرا شالو گویند بردارند بسیار نافع است و مجربست دیگر غرغره نافع
و مجربست بو مادران برگ مورد اکلیل الملک گلسرخ گل بنفشه هر کدام نیم آثار جو
مقشر هلیله یکیک آثار عسل سه آثار در پنج من آب بجوشانند و صاف کنند و عسل درو
بیامیزند و نیم آثار کتهه دران افزوده اگر جوشش دهان بود مضمضه کنند و اگر زخم
حلق بود غرغره سازند غرغره دیگر برگ مورد لبعا دران تکمه گل جو مقشر پوست
انار همه را در آب بجوشانند و کتهه و شب و عسل با او بیفزایند و این غرغره بسیار
نافع و مجربست گل سرخ و سماق و نشاسته و طباشیر و تخم خرفه و عدس و صندل سفید
و حنا و گلنار مساوی کافور قدری باریک سائیده بپاشند دیگر بستانند ورق مامیثا
طباشیر لسان الحمل بذر الورد هلیله زرد گلنار ثمرة الطرفا ورق زیتون مساوی
بسته قدری استعمال نمایند نافع و اگر بلغمی بود مامیثا و هلیله زرد و طباشیر و قاقله کبار

وگلنار وکیابه وعاقرقرحا وزعفران وسنبل الطیب وسعد ماسویه کوفته بیخته بعد تنقیه
ذرور نمایند و مالیدن نمک وشهد نافع است وسکنجبین عنصلی در دهن نگاه دارند یا مانند
زاج سبز سائیده با عسل امیخته با مازو و آرد جو ضماد کنند یا زاک با سرکه بمالند
واگر متعفن شود قدری زنگار و زاک و مازو و گلنار در سرکه حل نموده غرغره کنند و
اگر ازین سوزشی پیدا شود بلعاب بذر قطونا و روغن بادام غرغره کنند و انچه از
سودا شود برنگ سیاه بود بهترین قلاع آن بستانند ورق زیتون و اقاقیا مکد
بیست درم شب یمانی و قلقطار چهار درم اصل السوس هشت درم سعد سه درم زعفران قدری
باریک بسایند و ذرور نمایند و عسل و مربیر باهم کوفته و اسعف دران امیخته در دهن
نگاه دارند و اگر ازین اصلاح نپذیرد و بسیار متعفن بود بستانند قلقدیون شش درم
مرو نوشادر و اصل السوس مکرر درمی بسایند و بکار دارند صفت قلقدیون بستانند
زرنیخ سرخ و زرد و شوره و شب و عفص اجزا برابر اقراص سازند و بکار دارند نسخه
دیگر زرنیخ سرخ و زرد و زراریح و اقاقیا مکد حنز و شوره مطلقا مثل جمع بکوبند
و به بیزند و سرکه انگوری بران ریزند و در افتاب گرما نهند که خشک شود و باز سرکه
بریزند و خشک کنند تا سه مرتبه پس قرص سازند و بعد از استعمال این طبیخ اشیای
قابضه مثل رب توت و طبیخ سماق و اطراف اسعون و طبیخ عدس و گلنار و گل سرخ
وثمر الطرفا و مانند ان استعمال نمایند صفت بعودی جوارکش که اکل لحم جراحات
عفنه وخبیثه خبیث الفعل [illegible] دهان باشد خواه در جای دیگر بستانند سیماب یک

بیست درم [illegible]

لیمبری در دو لیمبری تیز آب اندازند در ظرف کانسی یا زجاج که بگل حکمت گرفته باشند
و دهن بند کرده بر آتش بنهند تا که تیز آب خشک شود و سیماب بماند سرخ شده بر آمده زند
در شیشه نگاهدارند و اگر خواهند که حدة او کم شود در ظرف چینی با شراب دو آتشه بر
آتش اخگر بنهند تا که شراب بسوزد و ملایم شود چون قلاع پاک شود حنا در گلاب
پخته غرغره کنند زرد خشک شود یا با آب رمان حامض معصور با شحم و پوست و گلاب
غرغره کنند و اگر سماق و زرشک یا کشنیز خشک یا عدس مقشر یا صندل سرخ یا فوفل
در ان بجوشانند قوی‌تر شود و ورق بیخ حضض را در علاج قلاع خاصیتی است
عظیم و اگر بسیار جاری باشد و اندران بر کثرت وجع است پس حضض را در آب عنب
الثعلب حل کرده مضمضه کند یا حل ممزوج با آب مضمضه کند و اگر بعد ان پوست بیخ سدر
بر و بیخ گل فانر مضمضه کنند و کتیرا و نشاسته و طباشیر و شکر سائیده بر زبان
نهند و قلاع اطفال را مازو و فوفل و کاتهه و شیر و پوست انار و مردار سنگ
سائیده با آب در دهن نگاهدارند دیگر پوست انار و پوست درخت گوندی و پوست
درخت برهه کاتهه با آب سائیده در دهن بمالند و دیگر بستانند مازو و یکعدد
فوفل و کهنی نیم عدد ازین جمله یکعدد کاتهه یا برگ کیکاشه پوست انار دو ماشه شب نیم
ماشه چوب کتهل شش ماشه مجموع را با آب سائیده در دهن بمالند و از خرقه شالو
بر دارد مجرب است دیگر چوب کتهل و دانه قاقله کبار با آب سائیده در دهن بمالند.
و از چوب کتهل بر آرد از چیزی آهسته طور که درخت متضرر شود نه چوب درخت علاج

قلاعی که در دهن میشود که انرا اجهر گویند انست که چون زبان قدری که در دیگر ببیره
توان خورد و زرچوب قدری که در دو انگشت گنجد در ابی کرسته مضمضه ازان میتوان کرد
آمیخته مضمضه کنند سه روز متواتر قلاع دفع شود غذا خشکه و دوغ هم چنان آنقاسم
قشر برنج سوخته بر زبان مالیدن نافع و مجربست واگر از دندان بن بود زنمک و فوفل و
فلفل و سرکه و عسل مالند و مصطکی و کزمازج و ساذج و سداب بجای قرقرحا بخایند
مداومت نمایند و اگر از بخار معده بود قی کنند و با یارجات معده را پاک نمایند و اگر
ماده صفرا بود آب زردآلو و آب تمر هندی و آب کاسنی هر صباح بخورند و آب لیمون و
قرص زرشک و قرص کافور خوردن نافع است و شیر خوردن مفیدست واگر ماده بلغم بود
از قرنفل و مشک و مصطکی و کندر و پوست اترج و لسباسه و نار مشک و عنبر معجونی
سازند و مداومت نمایند لیستانند کو اکندم سی درم صندل و العود ده درم بیخ
اذخر بخبر درم قرفه و میعه سایله و کندر مکی سه درم قرنفل کبابه دو دو درم کافور
درمی سنون سازند و دندان را با آب بشویند و دیگر قرفه و اشنه و قاقله و ملح
هندی و جوز بوا و مازوی عدد درمی صعتر ابرکل حب سازند و شربت سه درم
در علاج تقشر لسان بعد تنقیه مضمضه کنند از سرکه در و ابن گلنار و گل سرخ
جوشانده باشند و موم روغن مالیدن فایده تمام دارد دیگر مشک یکجو کافور
دو جو لوبان چهار جو با آب حب بندند زن یک سرخ یکی بوقت صبح و یکی بوقت شام
در دهن نگاه دارند مجربست در علاج بخر در سقوط لهات اگر دموی بود سکنجبین کنجل خمر

الی که دهان

تبرش کرده باشند غرغره کنند وماء الجبن ومخیض وبا رب توت نافع است یا بالطبع وردد
خرنوب وگلنار غرغره کنند وخوردن سفرجل وکمثری وعصیر انبیز نافع است وقوی‌تر ازین
عصاره لحیة التیس است وحب الآس وثمره الطرفا وعفص وسماق جوشانده غرغره کنند
اگر ازین ادویه کوفته ذرور سازند یا در انبوبه کرده نفخ نمایند بهتر است وبکشند ملازه
را از انگشت بسوی خارج وبه بالا بردارند فایده تمام دهد واگر از غرا غرقا بضه
مذکور در لهات وجع پیدا نموده نشسته وصمغ عربی در لعاب بذر قطونا ویا بهیدانه
وخطمی غرغره نمایند واگر از بلغم بود با کثرت اق غرغره از سکنجبین عسلی کنند وآب جز
که از قشران گرفته باشند غرغره کنند که بالخاصیت نافع است وزاج ونوشادر با
ریگ سائیده نفخ کنند وروغن زیت با ملح آمیخته غرغره نمایند وناس نیز تقالی
استنشاق نمایند که عطوسات ودجال آرد باید که بران مداومت نمایند کم
علاجی قوی یا وکشیدن کهربا سفید بطریق تماکو بسیار نافع است ومخلفه مصطکی وکهربا
سفید در سفیده بیضه آمیخته بر تارک طلا نمودن فایده عظیم دهد وافتادن ملازه
اطفال را ابریضه تمام برشت در طول بعیده هنوز گرم بود که بر تارک نهند زود
فایده دهد در علاج الخیه بحلق پیدا شود اگر ان لقمه بود بر گردن او شتاب زنند زده
برآید اما اگر خار ماهی یا استخوان بود در حمام زود وروغن گل اندک اندک بخورد
نماید ولقمه کلان فرو برند همراه لقمه فرو رود واگر ازین فرو نرود گوشت کبوتر
بخیه بر لسان استوار به بندند وبلع نمایند وباز کشند چند مرتبه تا که برآید العلق

علق فی الحلق در روشنی دهان بگشاید اگر نزدیک بود دریده سیوم به انبوبه طولی
برآرند و الا دیار کبیر با قلامی باشد و شیر نخورند سعبخل خردل غرغره بسیار کنند و هم
بدان نفوخ نمایند و نانخواه و فلفل باریک سائیده در حلق نفخ نمایند که از بوی
نانخواه زلو میگریزد و چون در معده رود سرکه و نمک بخورانند که قابل زلو است ملین
بگیرند که دفع شود و در اینجا فلفل و نانخواه نفخ نمایند یا بنفشه یا لادن کشند و در حمام رود
و بسیار بماند که بدن گرم شود و تشنگی پیدا شود پس آب سرد و یا برف در دهان گیرند زلو
بطلب آن بیرون آید اگر ملتصق در دهان بهتر است که زلو را بجلب است و اگر بعد از دفع
زلو جراحتی در حلق بماند لعاب بذر قطونا بدهند یا آبی که در وی گلنار و پوست انار
جوشیده باشند در علاج وجع الاسنان در چاره بعد تنقیه از فصد و مسهل و غرغره های
قابضه بکار دارند پس تحرک دهند دندان را که قبول یا اذیت نکند مثل آسی که در نهی
نگاه دارند یا شراب خالص یا ورق زیتون یا خل خمر یا حب الآس یا سماق یا
آب قشور رمان یا آبی در وی پخته باشند قفاح اذخر یا جوز که پخته باشند در سرکه
و اگر ضربان بسیار بود کافور و عاقرقرحا باریک کوفته بر بیخ دندان بمالند بعد
از آن پنبه در روغن گل تر کرده بر دندان بنهند و اگر درد عظیم بود پس یک قیراط افیون
در روغن گل بر بیخ دندان گذارند و اگر از این هم تسکین نشود بر بیخ دندان زلو چسبانند
حجامت نموده و اگر از برای بلغم بود بعد تنقیه زنجبیل و عاقرقرحا و خردل و آس و شیطرج و
بورق و سعتر و فودنج و سعد و قلقل داوا یا مجموعه جوشانده غرغره کنند یا خشک کوفته

در دندان نالند

بر دندان بمالند یا تریاق فاروق بر دندان بمالند و جندبیدستر و حلتیت و فلفل و زنجبیل
و میعه سایله و افیون بالسویه بعسل بیامیزند و بر دندان بمالند و صبر بر کرم‌خوردگی در تسکین درد
دخیل است و اگر تسکین نماید این اکرام نمخعه بموضع دندان اداغ کنند یا بکنند و گویند که افیون
و جندبیدستر در گوش چکانند درد دندان ساکن شود و افیون و بذرالبنج در حل خمر بر دندان بمالند
و فلونیا خوردن و در دندان داشتن نافع است و طبیخ حنظل با خل مضمضه نمودن جذب مواد
از دندان نماید و خل و نمک در روز چهار عاجل النفع است و اگر درد ضرس سخت عظیم بود روغن زیتون
جوشان در گوش کاو کرفته بر دندان بریزند زود درد را ساکن کند و دیگر براده شاخ گوزن
و مصطکی بالسویه باریک کوفته در شراب تند به برند و خشک کنند و باز باریک بسایند و بر دندان بمالند
تسکین آرد دیگر کافور و یاسمی متعارف آمیخته بر دندان بمالند دفع درد نماید خاصیه در حار
دیگر بستانند حب البرشاد گل سرخ طین ارمنی از هر یک یکدرام و نیم کوفته بیخته در سرکه تر کنند و
خشک پس بگیرد افیون در شراب تر کرده سه درام قیر و به زرد یکدرام و موم در روغن خشخاش
مرهم سازند و بر دندان بمالند و هم در زیر گوش و بنا گوش و قیفند است بموضعی که نبض می‌بیند
بمالند درد دندان را ساکن کند دیگر شنکار و فلفل کوفته بر دندان بمالند نافع است
وانچه از باد بود مویز دانه بیرون کرده با قدری کشنیز کوفته در دندان نگاهدارند مفید است
سنون حافظ دندان و مقوی ان نمک طعام شود مثقال در دیگ سنگین یا گلی کرده بر بران
سرکه بریزند چندان که بالای آن آید پس بر آتش نهند تا که سرکه خشک شود همین دستور تا سه
مرتبه پس نمک را بر آورده باریک بکوبند و یکقدرست از ان ترکوخته و یکماز و نیز کوخته و یکتوله

مصطکی جدا جدا کوفته با نمک طعام بیامیزند و هر صبح با انگشت بر دندان بمالند و اگر از لثه خون می آید
سرکه و آب مضمضه کنند و دیگر بلادر و توتیای سبز و عاقرقرحا اجزای سوای بلادر را سوخته کنند
و با ادویه دیگر کوفته بر دندان بمالند نافع است دیگر صمغ درخت سرس و فلفل کوفته زیر دندان
نگاهدارند بسیار نافع است یا تخم سرس در آب جوشانده مضمضه کند گاه باشد که درد دندان نبود
بلکه در لثه اثر العبد از تنقیه دم الاخوین سه درم عود گل سرخ خاکستر شاخ گوزن و تخم سرو
انار یکدرم خاکستر تماکو اسکر و بلوط یکدرم بکوبند و بحسب بیامیزند و بر خرقه مالیده بر
دندان نگاهدارند بوقت شب بسیار نافع است دیگر بیضه را جوشانده پوست دور کنند و در
طول دو پاره کرده زرده دور کنند و بجای زرده مرو قند مساوی پر کنند و هر دو را
باهم بسته بریسمان بیاویزند و در زیر آن ظرف چینی نگاهدارند و آبی که از آن بچکد بر
دندان بمالند نافع است ورم لثه و درد را دیگر سکنجبین و گلاب و سرکه باهم آمیخته
مضمضه کنند خارش بن دندان را نافع است و مجرب استاد میفرماید که دندان خرگوش
را بر دندان دردناک بر بندند درد ساکن شود لیکن باید که دندان موافق باشد و اگر
ماده در بیخ ریخته باشد و ورم هم بود کندجیه را انارک بکوبد و با آب خمیر کند و بر بیخ دندان بمالند
در شب همان طور خواب کنند تحلیل دهد تا نضج ریم بر آرد در سواد اسنان بستانند فلفل چهار
درم حماما سه درم ساذج هندی دو درم حص محرق هشت درم بکوبند و بر دندان بمالند
و دیگر خاکستر تنباکو بر دندان مالیدن سیاهی دندان را ببرد دیگر شب بوخته چهار جز
دار چینی یکجز در گلاب آمیخته خشک کرده و هر روز از آن ترکرده بر دندان نگاهدارد سیاهی دفع

نخود درانی علاله تا کامل

شود در علاج تاکل سنان و حفره ان در سوراخ دندان حلتیت یا بورق یا سنجرنیا
یا مر یا قطران یا میعه سایله یا افیون و مصطکی یا با زرد یا زرنیخ یا مویزج نهند یا
بگیرند شونیز و بسایند انرا الیر که ها ترکنند در سوراخ دندان نافع است یا بگیرد عفص و نطرون
بر دو را بسوزد و بسایند و بعسل در سوراخ بنهند یا بکوبند خردل و تمر قدری که جمع شود
و بر کنند انرا در سوراخ دندان که بسیار عجیب است یا مویز و فلفل کوفته بر کنند دیگر مضمضه
از برگ شفتالو در اوند کرد کرم را بکشد و دخان پوست جوز هندی آب دندان کرم خورده
برساند کرم را بکشد دیگر پوست بیخ اکه بطریق تنباکو بکشد یا پوست فندکور در زیر دندان
نگاه دارد یا نوشادر و پنبه پیچیده در زیر دندان نگاه دارد کرم را بکشد و درد را زایل
کند یا مر و زعفران و عاقرقرحا و افیون را بکوبند و بیامیزند در قطران و در سوراخ
دندان پر کنند یا بستانند بذر کرنب و بذر البنج بالسویه و بکوبند و بیامیزند در موم و دخان
این به دندان رسانند کرم را بکشد دیگر صبر یکدرام کافور بهم سینی نیم درم شکر و بلوط آب
نیم درام بهم آمیخته پنبه در ان تر کرده بر دندان نهند که کرم را بکشد و درد را ساکن
کند و اگر درد بسبب کرم بسیار شدید بود از دارو ها داده بسوزاند مثل اینکه کبیکج و فلفل
امیخته در سوراخ نهند یا روغن کوگرد در سوراخ دندان بچکانند و اگر درد ساکن نشود در
قلع ان کوشند بستانند کندر و روغن شته و بکوبند و در شیر زقوم حب بندند و در دندان
نگاهدارد بعد از انکه دندانها ساکن را بموم گرفته باشند و دیگر از پوست بیخ توت
حب کرده در دندان نگاهدارد زود بر کنده شود یا خاک حراطین و عاقرقرحا سحق کرده

لیکن

در سرکه حب بیخته و در دندان نگاهدارند دیگر عاقرقرحا را در سرکه کهنه نگاهدارند تا چهل روز

درد انرا بر دندان نهند زود کند شود و اگر ورم رخسار بسبب درد دندان بهم رسد مسکه و بیضه

مرغ و بیخ سوسن زرد و جوز سرو و شحم بادام طلا کنند و اگر بوره بان در سرکه سائیده ضماد کنند

نافع است در علاج دندان متحرک مر و نوشادر و شب و نشاسته مالسویه کوفته سنون سازند

و شب یمانی و زرنیخ مالسویه کوفته با قطران طلا کنند بر بیخ دندان و دهن و اگر درد

بسیار درد کنند تا رطوبت از دهان سایل شود دیگر سماق و قشور رمان و خسته هلیله

زرد و گل سرخ و سک و جفت بلوط و گلنار و عفص و کزمازو و شب یمانی سنون سازند

این سنون از بابا اللغات حکیم علی گیلانی است عاقرقرحا و کزمازج سعد مکی شش جز پوست

انار و پوست کندر مازو گلنار گل سرخ مکی سه جز و کف دریا و نمک سنگ شب یمانی خلزون

سوخته سقل سفید مصطکی تخم بلیسان مکی یکجز و شاخ گوزن و دندان فیل تخم هلیله

زرد و مکی هفت جز طباشیر تخم خرفه نشاسته کتیرا کشنیز سوخته آرد عدس مکی یکجز

باریک بسایند و در حریر بگذارند باز در هاون بکوبند و در حریر محکم بیزند بعد ان

قدری کافور اضافه کنند تا خوشبو شود و باز بسایند و با حتیاط نگاهدارند

جهت تقویت دندان و دفع درد و پاشیدن گوشت بیخ دندان و دفع نزله نظیر ندارد است

که با سرکه مخلوط نموده بر دندان بمالند و برای بخر و استرخای لثه مضمضه کنند و برای

دفع نزله بروغن زیت خمیر کرده بر بیخ دندان بمالند و این سنون نیز از دست گوشت

بیخ دندان بر و پاشند و لیکن قوی است فوفل طباشیر کرده سماق خشک کهاتهه هندی

مازو

نازک سابیده بر بیخ دندان بپاشند بوقت خواب کنند سنون که بوی دهان خشک کند و مقوی
دندان است سنبل الطیب سادج هندی قرنفل حماما کل سرخ زیره شحم مصطگی نمک سوخته اجزای سوای
سنون سازند طریق سوختن نمک بکوبند و با عسل خمیر کنند و در خرقه کتان بسته بگل حکمت بگیرند و
در تنور نهند چون تنور سرد شود بر آرند و طریق سوختن نمک اختیار اهل فرنگ این است که
نمک را در دیگ گلی کرده بر آتش نهند تا که از نمک صدا برخیزد بر آتش نهند چون خموش شود بر آرند
مالیدن آنهم نافع است در علاج ضربة الاسنان کندی دندان که بسبب ترشی بود یا بدون آن
مضمضه باد روج یا بادام یا جوز یا فستق نافع است یا زیت تازه یا روغن بادام در دهان دارند
یا مضغ علک و موم مالیدن زراوند طویل و حب النجار در روز سه کرم کرده و اگر از بلغم
عارض بود که در فم معده جمع شود و بخاران بدندان رسد اول تنقیه معده از ایارج فیقرا
نمایند بعد از آن استعمال ادویه مذکوره کنند و قی بعد خوردن طبیخ قصب الذریره و آب سرد
تنقیه معده بغایت ضروری کند از بلغم و شرح علاج دندان از شکستن چیزهای بارد درد کنند
بیضه نیم برشت شوربای که هنوز بسیار گرم بود بدندان بیزند و گرم گرم بخورند یا بان گرم که از
تنور بر آمده باشد بدندان بخاوند چنانکه از گرمی اشک از چشم جاری شود بار دیگر گرم
در دهن بگیرند و نگاهدارند یا روغن سوسن و دهن بلیسان و روغن بان بر دندان بمالند
و از روغن بادام و بیضه نیم برشت و عسل حلوا الجته گرم گرم بخورند در جلای اسنان و حفظ آن
ز بس سنون مستعمل میکنند درین باب از سنونات دیگر اهل و قشور رمان و قشور بیخ کبر
و محقق نیا و زبدة البحر و شعیر محرق و نمک اندرانی اجزای متساوی سنون سازند و گچون سنجر نیا

خوردن درد دندان مالیدن نافع است نی رلثه دامیه بعد فصد قیفال و چار رگ و از طلی ان منی و ظاهر محتلم

دم الاخوین و گل سفید کران را اکهری گویند مجموعه با انچه بیشتر بود در سفیده بیضه بر لثه مالند و دیگر

بایس گلنار هلیله سیاری هم سوخته مکه جزبر دار سنگ بیستم حصه یکجر سنون سازند و توتیای پرورده بر لثه

پاشیدن نافع است صمغ عربی باریک سائیده پاشیدن هم چنان و زنا گل لثه چون لثه سیاه عفن

شود هیچ بهتر از شرق گوگرد نیست که بر لثه بمالند که گوشت را امیخورد و تازه میرویاند در انبات

لحم لثه ابهل و پوست بیخ کبر و عاقرقرحا و ایرسا دقیق کرشنه و سقه سنون سازند گوشت بن دندان

برویاند و کندر و زراوند گرد و دم الاخوین و خل و حنظل و عسل را درین باب خاصیتی است و این سنون

در انبات لحم لثه بی نظیر است و دقیق کرسنه ده درم بعسل خمیر کرده قرص سازند و بر سفال جدید

نهند و در تنور گذارند تا که نزدیک سوختن رسد پس بکوبند و بیامیزند با او دم الاخوین چار

درم کندر چار درم ایرسا و زراوند گرد دو درم سنون سازند و قبل از استعمال این سنون مضمضه

کنند و بخل عنصل در پاصور لثه اول پاک کنند از فلد فیون با بودی جوا نکس نسخه هر دو در قلاع

گذشت بجا شند این دوا که اصلح است ناصور و قروح لثه را و حرکت دندان و درد ضربان را

نیز بستانند ثمره طرفا و عاقرقرحا سه سه درم مامیران یکدرم و هلیله زرد دو درم گل سرخ

دو درم قلی و نوشادر کبابه کغذ رتیا مکه نصف درم گلنار زعفران بکت یکدرم کافور ربع

درم بکوبند و سنون سازند و اگر درد کند پس روغن گل و روغن مصطگی بمالد تسکین درد نماید

مجرب است در کره براق در خواب اگر از حرارت باشد بخورد کاسنی و آب کامه در جبک دز

شفا یابد و فی کردن نافع و بتوبق شعیر و حنظ و خل است و مداومت اطریفل لازم و

الدرد

اگر از برودت بود در سویق قدری خردل بیامیزند و الکامه یا شنا بخورد و کندر و مصطکی
مضغ نمایند و آب رفتن از دهان اطفال را اقاقیا در شراب بیزند تا که حل شود و در دهن
کودک بمالد در شقاق لبها و ورم آنها لعاب بهدانه و لعاب کتیرا بر لبها مالیدن نافع است
و کفی که از خیار چون ببرند و بهم مالند برآید بر لبها مالیدن زود شقاق را دفع کند
البته روغن بنفشه و پیه بط گرم کرده و شاخ بز کوهی سوخته با آن آمیخته طلا کنند بسیار دخیل است
و پوستی که از اندرون بیضه بر می‌آید بر شقاق لبها چسپاندن نفع عظیم دارد در ابتدا
ابدان کاغذ نیز و خون کهنه شسته بر شقاق و ورم لبها بمالند خاصیت تمام دارد و مغز دانه
تربز یا آب طحلب بسایند بر شقاق لبها که از حرارت بود دلیل بدل آن و این از مجربات
احقر است اما ورم بعد فصد قیفال و چهار رگ شربت عناب بداوم نمایند و مطبوخ فواکه یا بلیله
دهند و فوفل و گلنار و ورق گل و جوز السرو با سرکه و گلاب طلا کنند در ابتدا ورم لبها
ورم لبها که بسبب لبو السیر بود در ورم و سطبری بود که در آن شگافی ظاهر شود یا قسم ثالیل برآید
از مطبوخ افتیمون تنقیه نمایند و ضمادات محلله بکار دارند و مسکه در صلاب بسرب
بسایند تا که سیاه شود بر لبها طلا کنند یا سفیده بیضه و گلاب در کهرل سرب بسایند
که سیاه غلیظ شود از تصرفات احقر که سیماب و سرب را جفت کنند و با سفیده بیضه
و گلاب صلایه کنند تا که سیاه و غلیظ شود بر ناسور لبها و خنازیر در ورم سوداوی
طلا کنند فایده تمام میدهد قروح لبها را بعد تنقیه برهم سفیده نهند و مردار سنگ و مازو
بکوبند و با موم آمیخته طلا نمایند و مردار سنگ با روغن گل آمیخته طلا کنند در علاج خناق

در ابتدا جذب مواد نمایند بسوی اسفل استعمال ادعات و در دموی فصد رگ را
زمان روز اول بلا تاخیر و اگر غلبه خون بسیار بود فصد قیفال بدفعات کم کم خون دارند
تا سقوط قوت نشود و غشی نه افتد و اگر مالعته فاسد حجامت بر ساقین و وضع محاجم با آتش بر
فقرات پشت در همه اقسام نافع است و استعمال حقنه لینه دخیل السنتی حقنه حار بعد
از تنقیه غرغره های قابضه چون رب التوت و طبیخ عدس و رب سفرجل و گل سرخ و گلنار
و صندل و فوفل و در قوت را در غرغره این مرض خاصیتی است عجیب در حار از توت حامض
و در بارد از شیرین هم چنانست رب جوز و اگر التهاب بیشتر بود غرغره های سرد بکار دارند
والا فاتر و اگر تا روز چهارم به تحلیل نرود و بسوی نضج کوشند و استعمال محلله نمایند مثل طبیخ
تین و زبیب و اکلیل الملک و بنفشه و اصل السوس و شیر و شیره و خیار چنبر در آب نخاله سفید
سمید که فقوتنج بری در وی پخته باشند و اگر بعد ازین هم التهاب باقی ماند ادویه قوی التحلیل
بکار دارند چون خرء الکلب ابیض و طریق استعمال او این است که بگیرند سگ سفید رنگ را
و تا سه روز بجز استخوان چیزی بخوردن ندهند پس آنگاه خرء وی که سفید رنگ از وی بر آید
از آن خشک کنند و بسایند و آن را در حلق نفخ کنند مدقوقه آن را خشک کرده با عصاره
قثاء الحمار یا مانند آن از بیرون طلا نمایند و اگر از ادویه قویه غرغره کردن خشونت
پیدا شود از شیر و روغن گل غرغره نمایند استاد میفرماید که کافور و شیاف مامیثا و
حضض مکی و افیون و صبر در آب نانخواه و کشنیز و رب عنب الثعلب و سرکه حل کنند
و طلا سازند خناق کرم را بی بدل است و دیگر گل خطمی و تخم آن و برگ آن بپزند چندانکه

[illegible]

بطریق خمیر شود پس قدری گلاب در آن ریزند و هنوز گرم بود که طلا کنند در شبانروزی
چهار بار و از آشیانه خطاف کوفته بیخته در عسل ضماد کنند در اکثر اقسام اختناق
دخیل است ضماد دیگر آشیانه خطاف یک عدد برگ خطمی کفیر گ کنگهی کفی برگ سداب نیم
انس آرد جو آرد حلبه آرد کتان نانخواه سه درم مسکه یک انس بپزند تا که غلیظ شود ضماد کنند
که در نضج بدل ندارد و این دوا نیز ورم را نضج داده منفجر گرداند لی اذیت اصل السوس
وکشمش یک یک انس خرما شش عدد تخم کنگهی تخم سداب دو دو درام در سکنجبین شاهی بپزند و غرغره نموده
در دهن نگاه دارند نفع عظیم بخشد و اما خطاطین طلا کردن بغایت سود مند است در یافت فایده خو خطمی
بخشد و بیرون دود و گل سیمونی و طباشیر و کاتهه و قاقله کبار کوفته در حلق نفخ کنند و این
نیز از تصرفات احقر است مجرب است در خت جیبت طلا کردن زود نفع بخشد خاصیته
در ابتدای کاهی باجدوار طلا مینمایند و تریاق چهار و جوز باجدوار در سر طلا نمودن
بالخاصیت خناق و انچه خطائی یابسر که هم چنان است و امربیل تازه را کوفته ضماد
کردن خناق و ذبحه را نافع است همچنان اورام جای دیگر را و اگر خناق بلغمی بود
و سیلان آب باشد از دهن و حرارت و سوزش بسیار نبود بعد تنقیه با یارج غرغره کنند
بماء العسل که یک رطل بود و یک اوقیه در وخردل در آن حل کرده باشند با آب ترب که کوفته بر آورده
باشند بطبیخ طین آمیخته و افضل از همه آب ترب است که از پوست تازه گرفته باشد او خردل و نخود
شادروان عاقرقرحا نطرون و فلفل و فودنج کوفته و بیخته نفخه کنند با اجزای مذکور را
کوفته در ماء العسل آمیخته غرغره کنند و النحاظین درین ماده بسیار نافع است لبستان تخم

کرفس و انیسون و نانخواه و قفاح اذخر و اصل السوس و سلیخه و تخم کرفس و بذر حرمل از هر یک
و مرو و زراوند طویل مکد اوقیه گل سرخ ده اوقیه قسط رماد خطاطیف مکد ۳ اوقیه زعفران
اوقیه آرد کنندم سنبل الطیب مکی نصف اوقیه عفص همه مجموعه را کوفته بیخته بعسل
بیامیزند و نگاه دارند در وقت حاجت بقدر یک عفص بگیرند و در ماء العسل یا رب جو یا آب کرم حل کرده
عدس و اصل السوس جوشانده با شکر طلا کنند بر خرقه گذاشته در روز سه بار یا چهار بار و چوب
که انرا بس مار میگویند با دو ۳ فلفل با آب سائیده طلا کنند بسیار نافع است و چوب حیات
خناق و ذبحه و اورام جای دیگر را نیز بسیار نافع است و انرا در بنگاله در بهن بس کو بید کاه باشد
که فرو بردن و بیرون دوا و غذا دشوار شود پس مجمه یا مار سر مهره های پشت بنهند و اگر ازین دوا
نی یا ریکر را که از نقره ساخته باشند در حلق بفرستند و از ان راه غذا و دوا اندرون
بفرستند و غذای مخنوق در حال آش جوشانده باید و در بار داب ماش مقشر و هر گاه
از دهن مخنوق کف بر آمدن پیدا شود علامت بدی است و از دوای اختناق خناق آنکه با او
ضیق النفس باشد بعد اختناق بایست شدید بعد بد باشد و اگر در خناق ظاهر شود ورم
سرخ یا سیاه از گلو و سینه نیک باشد و اگر بعد خلاص از ذبحه بهم بسوی ریه بریزد در روز
هفتم بمیرد و اگر خلاص شود از ریه ت بهم رسد و این در اورام عظیم مجرب باشد و خناقی که
بعد سقط و ضربه بسبب خلع نقره کرده بود بد باشد و لا علاج باشد علاج نزله اگر سرد بود کماد از
خرقه گرم کرده نمایند تا که بدر بان احتباس حرارت شود دانکبات بر بخار بابونه و اکلیل
الملک و مرزنجوش و شبت نمایند و کونیز بریان کرده ببویند و یا جند بید ستر ببویند و بویدن

انیسون

انیسون نیز نافع است ودخان باقلا منقی در شراب نماید تمام دارد و شراب را انس دهند
بران انبات نماید بر والساحت است ودخان قرطاس و کندر و زعفران نیز نافع است
که در دهان بگیرند و اگر کثرت عطسه در تصدیع میدارد آب بادروج تقطیر در انف نمایند
عطسه ساکن شود بعد تنقیه ماده عطوسات نیز دخیل است خاصیة بیوست که در جذب مواد
و اخراج آن بدل است و از جوز بوا و مصطگی و صمغ عربی در گلاب حب بسته در دهن نگاه
دارند و آهسته آهسته آب آنرا فرو برند و کشنیز خشک در سرکه پرورده و جوز بوا و بازرد
خشک یعنی کندر را ماسه درام اصل السوس و مصطگی یکدرام گلقند یک انس کوفته بیخته
حب سازند با شب بپتی سه درام زکام حار و بارد را نافع است و اگر کهربا یک بار کوفته
در خمیر آرد گندم آمیخته بر سر ضماد کنند منع سیلان رطوبت از دماغ نماید و از سبوس گندم
و زنجبیل و بادیان و نمک و انیسون کوفته بیخته در خریطه کنند و بر سر بندند نافع است
گاه از نزله بارد حالتی بهم میرسد که هوای سرد بسیار زیکرد چنانکه در تابستان
پوستین زمستانی پوشند دانها ای که انرا دراجهه گویند هندوان از آن تسبیح بسازند
بستانند یکدانه را که ناسفته بود کوفته چهار حصه کنند یک حصه از دبریزند و سه حصه
در سه روز بخوردن دهند و بعد از سه روز دیگر از آن دانه دیگر سه حصه از سه روز
بخورانیدن دهند و بعد از سه روز صحت کمال یابد احقر این را بسیار تجربه آورده
بعد از آن از همان دانه در عسل یا نبات جدا کرده نخود میخورانیم تقویت معده
تمام می آرد و در زکام حار طبیخ بنفشه و شربت خشخاش بسیار نافع است و ماء

الشعیر در روغن بادام مفید است و رب انار شیرین و سحته انفع و بر نخاله منقع در سرکه
بر بینی بر بندند با سنگ آسیا گرم کرده و سرکه بر آن پاشیده سر بر بخار دارند زود نفع دهد
ماء جو مقشر در روایت ترکش خیسانده و گرم کرده انکباب نمایند و صندل و گل سرخ و کافور
و گلاب ببویند و از چیزهای روغنی پرهیز ضرور دانند و اگر خون غالب شود بعد سه روز
فصد کنند و نزله نزمن را این حب بغایت مجرب است از تصرفات احقر است بگیرند صبر سقوطری
چهار اوقیه تا سه روز در گلاب و عرق بادیان و عرق کاسنی خیسانند پس ربع اوقیه
مصطکی و نیم اوقیه تربد سفید موصوف و دیگر وقیه رب السوس در آن آمیخته حب سازند بقدر
نخود شربت بجهت تنقیه دماغ و در صداع یکمثقال و در منع نزله از یک تا سه حب بوقت خواب
دیگر چهار زرده بیضه نیم برشت و شکر نیم چندان در آب بیامیزند و بر آتش نرم بپزند و بخورانند
نفع عظیم دارد و فربهی می آورد دیگر جو مقشر در آب بخیسانند شش ساعت در ظرف چینی
نگاه دارند و بگیرند بادام شیرین سه اونس تخم بطیخ هندی یک اونس و نیم تخم خربوزه یک اونس
تخم خشخاش و تخم خس انار یک اونس مجموعه را با آب سائیده شیره بکشند و با یک لیبره از آب
جو که نگاه داشته اند بیامیزند و بپزند و بخورانند هر صبح ده اونس تخم بسیار نافع است دیگر
کتیرا و صمغ عربی و گل مختوم و گل ارمنی انار دو درام خشخاش و رب السوس انار یک درام
و نیم قند یک اونس کوفته بگلاب قرص سازند و در دهن نگاه دارند دیگر بگیرند کهربا
و مصطکی و لوبان و جوز بوا انار یک اونس مجموعه را کوفته از خریطه بکنند بر سر بیندند
و قوت دماغ بغایت دهد و منع سیلان رطوبت نماید و شیر زنان سعوط کردن مفید بود

الربن و باقو ز بلبار نافع

شربت و یاقوتی بسیار نافع است و گاه در کثرت سیلان افیون و بذر البنج در ان اضافه
میکنند و آب تره حلیه مضرت است و حلق را اش بسیار نافع است و شراب ممزوج بآب گاه نافع
است جهت تسکین دماغ و لعوق بحمام و شمش باطل میکنند نزله را نافع تر است از فصد و اگر حکه
و عطاس زیاده باشد محجمه کلان با نار بر فقره گردن بنهند همان وقت تسکین دهد مجرب است
و در نزله مزمن زعفران و افیون و مامیران چینی جوز بوا و حضض و شیاف مامیثا و صمغ
عربی و صندل سرخ و صندل سفید مکی یکجزو دو سه و حنا پنج پنج مثقال عدس مقشر و
نخود مکی یکجزو دو مثقال کوفته و بیخته در زرده بیضه شیاف سازند و باب برگ گلاب یا بعیر سرکه
طلا کنند و بوقت شب و صبح بحمام روند و اگر زده و نزله قوی شود تنها بر پیشانی طلا کردن
کفایت بود در علاج سعال انچه بسبب رطوبتی بود که در مجمع شده باشد از سر ماء حار
بنفشه مزنی بخورند با روغن حب صنوبر یا روغن فستق یا روغن بادام و انجیر و خرما و مویز
تناول فرمایند و سینه را بروغن سوسن یا روغن نرگس و شمع و کشنیز و سوسن بمالند و طبیخ زوفا
که در باب نزله گفته شود بنوشند و تنخیه کنند از کندر و میعه سایله و دهان را بر دخان
ان نگاهدارند و اگر بخورند معجون سعال و صفت آن لب فستق پنج درم سوس مقشر ده درم لعاب
تخم کتان ده درم فانید مثل جمیع معجون کنند و بخورند بقدر جوز در سکنگبین عسلی بخورند با آب
که در وی انجیر و مویز و بیخ رازیانه پخته باشند و اگر مزمن شود سعال تخم کتان کوفته با عسل پخته
بخورند و باید که استعمال نکنند در سعال رطب چیزی که بخار را ز و بر آید خشخاش و افیون و
بذر البنج و اگر نفث غلیظ باشد طبیخ زوفا این قرص بخورند و بذر رازیانه و بذر کرفس

و رب السوس و بر سیاوشان و بادام تلخ بالسویه قرص سازند بلعاب بذر کتان سه درم ازین
بخورند و تلطیف نمایند و زوفا اگر رقیق باشد تغلیظ نمایند از نشاسته و صمغ و مانند آن و اگر
لزج بود تقطیع آن نمایند سکنجبین عنصلی و اشیاء حریفه و اگر بسیار بر آید چنانکه ضعیف سازد
تعلیل مواد نمایند و بلیلن و اگر علیل را از چیز منوم ثقل در سینه ضیق النفس پدید آید و اگر
چیزی برای تنقیه دهند سعال زیاده شود پس باید که ترکیب کنند بچیزی که منوم باشد و بر نه انگیزد سعال را
با چیزی تلطیف نماید و با سانی بر آرد و ماده را در ترکیب احتیاج هر چه بیشتر افتد بیشتر و
اگر سعال شدید بود بحدی که قی کند پس محجمه بر فقره دوم از قفا نهند و بگویند بخورند شیر
تسکین یابد سعال البته که سعال یابس را به از شیر دوای نیست و نیز در سعال یابس که با خشونت
بود و گاه تب هم باد و باشد و اگر نفث بر آید بسیار قلیل بر آید و بذر الزین لمس علاج آن
شراب خشخاش است با ماء الشعیر و سپستان و عناب و بنفشه و روغن بادام و اگر فصد
واجب بود فصد کنند و بخورند ملوخیا و قطف و خیار و قثا و اسفناخ و کدو با روغن بادام
و شکر بنوشند شربت قند و گلاب و شراب بنفشه و اگر تب نباشد زردی بیضه نیم برشت
و دراج و تیهوج بمالد بر سینه شمع در روغن بنفشه و کتیرا هو حب السعال که در دهن نگاه دارند
نافع است در سعال یابس کتیرا صمغ عربی نشاسته تخم خشخاش و تخم قثا و تخم خیار و بنفشه خشک
مکید نیم درم لب زبیب دو درم شکر بوزن جمیع بلعاب حب السفرجل سازند و در دهن نگاه
دارند چون نرمی شود دوا و تری او منع کند نوم را پس باید حب سازند که حلق نرم کند و میعه
سایله و افیون با السویه حب کنند بقدر نخود بخورد و یک یک حب یا دو حب و خوردن انجیر

خشک و بادام

خشک و بادام با جوز قطع میکند سعال را نخوری که سعال مزمن را که با نفث منتن بود نافع

است زراوند صبر میعه بزرد بابسویه زرنیخ احمر مثل جمع در پیه گاو بیامیزد و بنادق

سازند و بخاران در دهن گیرند بعد انکه قمع بر سر دو خسته بگذارند و فم کنند سر را لبوی

حقنه قمع و در آبی که نخوردن دهند صمغ عربی و کتیرا بیامیزند حجت حب میعه از جالینوس

است رب السوس دو مثقال میعه یکمثقال افیون در زعفران و مر نیم نیم مثقال فقر نیم

مثقال کندر را اضافه میکنم در شراب انگوری حب بندند بقدر نخود معتصر گاهی در میویز منقی

حب میسازم و در سعال شدید بستن اطراف بشدت قوت نافع است صفت سهل جهت صاحب

سعال سپستان عناب مکیب عدد اصل السوس مقشر ده درم در سه رطل آب بپزند تا که

یکرطل بماند پس ده درم بنفشه خشک در وی اضافه کنند و بجوشانند پس بیست درم ترنجبین و ده

درم فلوس خیار شنبر افسرده بدهند گاه بحسب احتیاج یکدرم تربد در نختن داخل کنند

گاهی سه درم لسان الثور هم بیفزایند شمع ابیض مغسول در روغن گل بگذارند

و پس بستانند آب خیار و ابی و آب بقلة الحمقا گرفته و فشرده گرفته با شمع ملف

نموده با روغن و موم در هاون بکوبند تا که یک شود پس پارچه بران بیالایند

و بر سینه نهند نزد نختیه سرفه مزمن را نافع است الکریب نمایند حب السعال نافع زن یکدرم

صمغ عربی دو درم رب السوس سه درم فلفل شش کوفته و بیخته با شیره گیوار در یاهر کهرل

کنند بقدر کنار دشتی حب سازند یک صبح و یک شام در دهن نگاهدارد و سرفه بلغمی در سه

روز برود دیگر تنکار یکجز و تنکار خام یکجز فلفل سه جز در شیره کنوار کهرل کنند

بقدر نخود حب سازند تا سه حب یا پنج حب صبح بر ناهار سرفه بلغمی را مفید است حب دیگر از لطفات

احقر تنکار نصف بریان و نصف خام یکجزو فلفل یکجزو رب السوس دو جزو مغز بهدانه

دو جزو در شیره گنوار دو پهر کهرل کنند و بقدر نخود حب بندند سه حب در روز سه حب در شب در

دهن نگاهدارد یکی بعد دیگری و اطفال را یک حب در شیر دایه بر ناهار مجرب است حب دیگر طباشیر

و صمغ عربی و رب السوس مغز بهدانه کتیرا گل بنفشه دارچینی نشاسته از هر یکی یکدرم نبات

مصری چهار درم کوفته بیخته در عرق گاوزبان حب سازند در سرفه که ثابت باشد

نافع باشد گاهی بجهت منع نزله یکدرم افیون داخل میکنند دیگر فلفل دراز و تنباکو

سورتی یکجزو مویز دانه بیرون کرده دو جزو باب سائیده حب بندند بقدر فلفل سعال بلغمی

را نافع است یکحب صبح و یکحب شام بخورد قرص خشخاش در سرکه از پوست بود و نزله و سرفه

حار و ضیق النفس و سل و نفث الدم و رقیق را نافع است خشخاش سفید و تخم کدو تخم خیار

و بذر البنج مقشر ده درم نشاسته کتیرا صمغ عربی هر یک ده درم بلعاب بذر قطونا قرص

سازند و هر قرص بوزن سه درم شربت یکقرص با شربت خشخاش حب دیگر نیز برگ

جز نبات مصری یکجزو اصل السوس کوفته انقدر که حب توان بست بقدر کنار دشتی حب بندند

شربت یکحب صبح و یکحب شام بچشید باشد در دفع سعال نافع است دیگر نشاسته چهار جزو

افیون یکجزو باب سائیده حب بندند بقدر فلفل که برای اکثر امراض صدر و دماغ نافع

است استاد میفرماید که در حب مذکور روغن بلسان داخل کردن نافع تر شد صفت ان

مرمکی افیون یک جزو روغن بلسان و زعفران نیم نیم جزو حب سازند احقر در حب

هیچ گاهی بسبب آمدن بلغم بسیار با سرفه افیون داخل نمیکنم و کندر بجای مجرب افزاییم نافع
می آید زود و حب شلش بدیگر دیگر دفع کنند با شربتهای زوفا و بنفشه و خمیره بنفشه و چون
ظاهر شود که مواد کم شد حب السعال جالینوس بدهند نفع کنند و باید دانست سرفه که باعلا
مات غلبه خون بود اگر فصد کنند منتج سل و بادات الریه شود لیکن زود فصد اکحل کنند و سرفه
را هر چند ماده بلغمی باشد کمتر است که بلغم بی خدتی باشد پس اصلاح بشربتها و بخور نیلوفر
باید کرد خاصیت در اطفال که مناسب حال مزاج ایشان است پس در سرفه اطفال شکر زند
و بن یا شیر آمیخته میدهند و گاهی که بلغم ظاهر شود قرنفل و وج و نانخواه و نمک باریک
سائیده بوزن برنج بطفل میدهیم یا در آب حل کرده قطره در گلوی طفل میریزیم و گاهی
قطران از شراب در سرفه اطفال میدهیم و رازیانه و ورق حرمل در سر بپزند بعبوق
سازند سرفه اطفال را نافع است دیگر لادن را در روغن مناسب حال حل کنند
و بر یافوخ طفل طلا کنند سعال را نافع است دیگر زرده گل کتائی و گاهی این قدری
بطفل بدهند سرفه تر را نافع است همچنان پوست انار و الدیتی سرفه اطفال را بی بدل است
در علاج بحة الصوت نخست بدان از روغن بادام نماید و در حمام بادام خوردن بسیار نافع
است و بعضی نیم برشت [illegible] زبده تازه مغسول با شکر [illegible] شکسته و ماء الشعیر
سازند صفت حبی که بحة الصوت را بار دار نافع است بادام شیرین تخم کتان بریان
کرده حب صنوبر مکلل دو درم انیسون صمغ عربی اصل السوس مکدر درم فانیذ سنجری ده
درم با آب رازیانه حب بندند و اگر برودت یا رطوبت باشد این نسخه بعبد دانه بیرون

کرده در روغن بادام بجسبانند تا که نرم شود بخورند بر صبح و شام از ده درم تا بیست درم

با یک دانق صبر در بیضهٔ نیم برشت بنهند نافع است و اگر رطوبت بسیار بود چنانچه در کلام

او جبر جبر باشد پس غرغره کنند از کف خردل و رجل الغراب و فلفل و راتینج با عسل بیامیزند و حب ساخته

در دهن دارند دوای قوی جهت رطوبت که بسیار بود فلفل حلتیت و خردل با شونیز با عسل بیامیزند

و بقدر بندق یکوقت بخورند دوای دیگر جند نخود بریان مقشر هر دو را بکوبند و از هر یک بیست درم

بگیرند و حب صنوبر مقشر هشت درم مویز دانه بیرون کرده بیست درم و در نسخهٔ دیگر بیست درم مویز

بگیرند و بکوبند و ادویه را با آن بیامیزند و حبها سازند بقدر بندق و بخورند سه روز

و سه شنبه دوای مجرب احقر خرمهره سوخته که سفید شود فلفل عاقرقرحا مساوی کوفته

بیخته بوزن یک ماشه با آب گرم بخورد و در ناشتا و بعد از خوردن تا یکپاس طعام و آب

نخورند و هفت روز صحت یابد دوای نیز مجرب است سپندان کنجد مقشر زوفای یابس کوفته

بیخته در عسل سرشته هفت روز صبح و شام بخورد صحت تمام حاصل شود ادویه مفرده

نافعه بحوحه و سعال و تنفس و صدر بزر الجزره است و دو قوه خشخاش سیاه تخم ترب حب الغار

فندق و بادام و شراب شیر بیتی و اصل السوس و جنطیانا و لب قرطم و حب صنوبر و مقل یهود

و علک انباط تین یابس ترنجبین خیار شنبر شکر فانید زرده بیضه قردمانا فلفل کندر حلتیت زنجبیل

کرفس و رازیانه و انیسون بر سیاوشان فراسیون زوفای یابس حلبه سفرجل برشته

سلق کرنب مسلوق تین حراد کراث و تخم کتان آب و بادنجان با الی حیة خربزه با وار

ادویه وارد که سر تبی نیز در علاج خروج الدم من الفم اگر با تنخ باشد از سر می آید از

ابهای فافصد

آبهای قابضه مثل رب توت و آب انار و سماق و مانند آن نمایند و اگر بقی بر آید از معده

باشد فصد کنند پس قوابض مثل سماقیه و حصرمیه و حب الرمانیه که در آن سفرجل و لغنا بود

و از اشربه شراب ریحان سفرجل نعناع و از ادویه طین ارمنی و صمغ عربی و گلنار و دم الاخوین

و رب توت و سفرجل بعضی از مردم می باشد که خون قی کردن معتاد می باشد بتوت و ایشان را

ضرر ندارد بلکه نفع میکند و آنچه احقر در نفث الدم و قی الدم بسیار آزموده ام پوست

درخت سنبل است و یکوقیه از تازه آتش باب سائیده بخورند در یکروز بند میکند خون را

و این از اسرار مکتوم است اما خونیکه با سعال بر آید امر آن محمود قاصر است از ریه و سینه بر می

آید علاج فصد است از باسلیق و تنقیه بدن از خلط غالب پس خوراک شان شند جلی ممزوج با آب

در یا سه و رشت و دو بار یا سه بار در سعال بعد از آن اقراص کهربا بدین صفت دهند

کندر دم الاخوین مکلا سه درم و ثلث درم کهربا پنج درم شادنه و طین مختوم مکلا ده

درم شیت و نصف گلنار سه درم افیون دو دانق دارچینی دو درم کوفته بیخته و با قراص سازند

هر روز یکقرص با شربت ربیع بدهند یا آب بقلة الحمقا و اگر امر دشوار شود یکقرص صبح و یکقرص

شام دهند در معده محمود دم هرگاه در معده امعا و مثانه و سینه با شیخ خون منجمد شود درد

خصوصا اگر در سینه باشد علاج آن انفحه حیدی میکنند از دو خرد شیر را که منعقد در جوف

بر آید و بقی یا اسهال و تریاق طین و ریضا باشد پس نظیر صفت طین مختوم

انفحه ارنب شش درم انفحه اهو جنطیانا زراوند مدحرج مکلا چهار درم بعسل و خل معجون

سازند و لب قبر طلم هم در ریضا باشد کم خوردن بسیار نافع است و یا بات جوش شانده انجیر و

جرد دیگر حلتیت و حبین نیز انفع است اما خونی که از سعال بر آید که ممزوج با آب باشد لیکن در سعال جید کنند از سرکه و از حموضات مطلق لبن باید انفع از شیر یکی بادام با آب سماق که عجیب الفعل است دیگر که بسیار نافع است در نفث الدم را بستاند از خون جدی که هنوز گرم قبل از انجماد بوزن نیم اوقیه و از خل مثل آن هر دو را ممزوج نموده ناشتا بخورانند ناسه روز و بستن اطراف و دلک و استراحت و خواب نافع است و ضد غشت لساعت صمغ و کثیرا بخورانند و طین مختوم بسد و گل سرخ مکرد دو درم به بعضی اشربه قابضه بدهند و این یک شربت است و ماء الشعیر با کندر و آب از رماکندر و از لبن شیر و آب لسان الحمل نافع است و غذا فالوده و باجه و مانند آن و گاهی ادویه مخدره نیز مید هند مثل افیون و بذر البنج و بذر الخلع و بیخ بیروج و مانند آن و بر سینه از ادویه قابضه ضماد نمایند للازر و ر و بر کوید حجامت بر ساق دهند در قی الدم هر قسم که باشد نافع است و بستانند سفیده بیضه تقاشق زده دو درام گل قند یک اوقیه نشاسته سه درام مخلوط نموده بخورانند و دیگر کهربا دو سه قطره اگر در آب تکمه گل بدهند زود حبس خون نماید و مومیائی کانی و مصطگی یک درام لعاب صمغ عربی و لعاب کثیرا دو درام در حلقوم حب بند و در دهن نگاهدارند و آهسته آهسته فرو برند و دیگر سفیده بیضه با دو درام گل ارمنی دو درام سرکه حل نموده بخورند قی الدم باز دارد و اگر دو درم نشاسته در دوا بیامیزند نافع تر است دیگر مرجان مدبر طین مختوم طین ارمنی طین معرا کهربا مدبر علی السویه دقه و بیخته با آب تکمه گل قرص سازند شربت دو درام تا سه درام و این قرص نیز نافع است کندر تخم حماض سه درام و ورق گل سرخ گلنار و

یک مثقال

سماق و صندل ابیض

سماق و صندل سفید انار چهار درم اقاقیا کهربا یکدرم باب سماق و گلاب قرص سازند
شربت یکمثقال با شیرهٔ تخم خرفه بریان کرده و بر معده و سینه از صندل و اقاقیا و
رامک و گلاب ضماد سازند و پوست درخت سپهبل باب سائیده بهترین علاج است جهت قی الدم
که خطا ندارد مجرب احقر است و قرص کافور درین باب دخل عظیم دارد خاصه که از نزیف
احقر گاهی شیره بادام نیز داخل میکنم و گاهی از تخم خربوزه و تخم خیارین شیره کشیده
و آب انار داخل کرده میدهیم نافع است می آید و غذا هندوانه باندک شراب و فالوده
معنبر با هم و یا تخم فی بارد یا معتدل بحسب مزاج و احتیاج بکار میبریم و گاه مثرودی
طوس و تریاق فاروق احتیاج میشود اگر حرارت قویه نبود و در قی الدم که با برودت
بود قنطوریون دقیق در آب پخته میدهیم با پنیر مایه خرگوش یکدرم با دوغ
میدهیم کران ریحان کوهیست شربت انجبار در قی الدم که سبب ناصور معده یا انخراق
کل باشد دخل دارد قرص سریشم ماهی که صفت آن در سل گفته شود نافع است
بویدار سوخته یا خرقه نافع است روغن بلیسان بر زبل نفث الدم و نفث مده
را بدل بدارد در علاج ربو و ضیق النفس اگر از رطوبت غلیظ لزجه بود که در
ریه جمع آمده باشد سکنجبین عنصلی بدهند یا عنصل مشوی ابر که مخلوط نمعه دهند گاه
عنصل صرف بقدر بادام فرو بردن نفع کند خاصیت سعال بود و ایارج فیقرا
درین مرض دخل عظیم است و زرآوند گرد نافع و زوفای خشک و شونیز مفید بود
و اگر از حرارت بود مطبوخ زوفا دهند بدین صفت انجیر زرد تمر هندی بیرون کرده

زبیب احمر ده دانه بزر کرفس بزر رازیانه و پرسیاوشان و اصل السوس و زوفای خشک و
فراسیون مکدام پنج درم در سه رطل آب بپزند تا به نیمه آید صاف کنند و بخورانند در سه
روز بخورانند یا دو مثقال معجون زوفا منفعت از رب السوس و زوفای یابس و پرسیاوشان
ده ده درم قردمانا فلفل سه سه درم بادام تلخ زراوند مدحرج بزر الجزره مکدام پنج درم
عسل بقدر کفایت معجون کنند و این اخراج میکند از سینه مده و بلغم لزج را اخراج
عجیب و بعد خوردن این مطبوخ و معجون یکهفته قی کنند بعد خوردن خردل و عسل و ترب
و سکنجبین اگر برداشت خربق تواند نمود بهتر است و الا اقلاد و بعد قی اسهال کنند بدین
حبوب غاریقون سه درم بانه درم شحم حنظل ربع درم و این یک شربت است باز
اعاده کنند بخوردن مطبوخ و معجون مذکور تا یکهفته باز قی کنند و اسهال آورد
چنانچه گفته شد یا از مطبوخ و معجون بکار دارد همین دستور عمل کنند تا که صحت یابد
غذا نخوداب و آب باقلا و لب خبز نماید و اگر در قاروره اثر حرارت بیشتر بود
علاج کنند بچیزی که مایل به برودت بود که اضافه نمایند بر اجزای مطبوخ و معجون
و گوشت ارنب بهترین غذا است صاحب این علت را از ماء العسل و شراب انفع
و بعد طعام تا دو ساعت تا یکساعت آب نخورد و خواب دراز نکند و سر بخار
زایل ارنب و ملح صعتر و پوست پسته و بذر البنج بر بیزد و مصطکی و زراوند مدحرج
و مر و قسط و سلیخه و زعفران نهادن و گرنه بر این باب انفع است و این معجون
نیز اخراج مواد از سینه کند رز و زوفا و فودنج و اصل السوس خردل و قردمانا و

فلفل و بزر الجزره

فلفل بذر الجزره انیسون ماسوسه معجون سازند بعسل و بلیند و در خامی ماده عطوسات
ضرر دارد و بعد نضج نیکوست و غاریقون و افتیمون را حاجتی است در دفع این علت
و اگر از حرارت دل بود علاج ان علاج خفقان که حار است بود و ربو از خلط غلیظ بز ربود
علاج ان اصلاح بزر و انچه از استرخای عضلات سینه بود علاج ان علاج ربو بارد
است با ادویه که ادویه مایل بود از حرارت بسوی شدت می نفع میکند او را شش روباه
خشک کرده کوفته بعسل یا سرکه عنصل آمیخته بوزن دو درم با آب زبیب مطبوخ و هم چنان
است ریه حار و ضمادهای گرم و تدهین با دهن حاره نمایند و انچه از هوای سرد
آب باز در بهم رسد قدری سنجر نیاد هند و انچه از هوای و غذای و دوای حار بود علاج ان
لعاب بهدانه است باید که در علاج ضیق النفس حذر کنند از مخدرات مثل افیون و
بزر البنج و امثال ان الا در مرکب عظیم چون مرود یطوس صفت حب منقی صدر و مجاری
تنفس عاقرقرحا علک انباط ایکوبند و در فته حب سازند در دهن نگاهدارند و میفر باید
کاو لیسن جمع امدن ریم در سینه از مجاورت ذات الریه و ذات الصدر ضیق النفس عارض
شود علاج دفع نمودن انریم است بطریق ادرار کرده اگرچه از راه درونه دل باید مرور
کند از طریق شریان و ریدی لیکن دران خطر بزرگ در طبیعت چنین عجایبات بسیار بود
و طبیب نادان ازان ترسد و بیمار هلاک شود صفت معجون از استاد زراوند گرد تخم
الجزره قند ماما فلفل بادام تلخ مرحب الرشاد زوفای یابس بر سیاوشان هر یک دو درم
رب السوس چهار درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته معجون کنند هر روز در سه درانها چهار درم

بخور انند و بالای خمیره بنفشه در آب حل نموده دهند که قیح و مده و رطوبت سینه و معده
را پاک میسازد للارز و روبر و دقاشق شربت تنباکو خورده قی کردن همه اقسام ربو را
نافع است بعد از آن عرق دارچینی با گلاب دهند بینیر و دیگ السن چاو شیر دو السن از گل
گوگرد دیگ السکر و بلو کوفته حب بندند بقدر فلفل و در نصف روز حب بدهند مجرب احقر
گل لوبان و گل گوگرد و دارچینی و زعفران مروارید ناسفته صلایه نموده مشک خالص اجزای
سوای کوفته بهم آمیخته بقدر فلفل حب بندند از یک حب تا سه حب میتوان داد و گل لوبان
در ربو که از رطوبت غلیظ بود نافع است دیگر قرنفل یکدام هر یکدام حب قوطری نیم دام
توتیای سبز بخته ادام بقدر فلفل حب بندند یک حب صبح و یک حب شام بدهند دیگر گندم در شیر زقوم
سه روز و سه شب خیسانده بریان کنند و بقدر برداشت طبع بدهد و دیگر خاکستر چقدر
که بابر و یا سوخته باشند در ظرف گلی چنانچه دود بیرون نرود بوزن یکماشه تا سه
ماشه نافع است دیگر خوک کلان زنده و در شکم او نمک پر کنند پس در دیگ گلین دهن بند
کرده آتش دهد تا که بسوزد خاکستر از آن خوردن دهد ربو را بسیار نافع است دیگر سیماب
و سر بدار زیرد و جدا از هر یک مصطفا یک جز و زهر میشه یک جز فلفل چار جز واجب درا
بگذارد و سیماب را بر او بریزد و بچوب پان حرکت میداده باشند تا که همه خاکستر شود پس زیر
و فلفل باریک نموده بیامیزند بوزن یک سرخ بدهد ضیق النفس را نافع است دیگر کندر و زوفا
و بودینه و بیخ سوسن و گل سرخ ملک یکوقیه عسل یازده اوقیه معجون کنند شربت از یکدام تا سه درم
نافع است ضیق النفس اطفال را اگر از انتقال البطن واقع شود در نهند اثر ادق بدن گهر بندد

[illegible]

قدری گاو پیر و هم چند سپید ستر با آسیاب سائیده بدهند دیگر هیچال کبوتر بوزن یک سرخ در شیره
بان نافع است و یک سرخ سلاجیت در بول بز حل کرده در ناف بمالد زنا یکهفته بعمل آرد دیگر
جو بیت که در هند انزا جو گویند بقدر فلفل قبض اطفال او را میکند و واقع قربه آب است
دیگر بیقی قوی که بلغم لزج و خلط غلیظ را از سینه و معده برآرد و مستعمل اهل فرنگ بگیرند توتیای
سبز در دیگ گلین نهند و بر آتش نهند تا که سفید شود و سرخی گرآید پس در کمان چینی کنند
و بر از آب باشد و زود حل کنند چون خوب حل شود یک شب بگذارند که ته نشین شود و آب
انزا از حریر تا صوف صاف کرده بگیرند و در ظرف سفال بر آتش کنند تا که خشک شود بر دارند
و بسایند و نگاه دارند چون احتیاج بقی قوی افتد در قوی مزاجان بقدر یکدرم در یک
کجال شراب بهند و بالای آن نخود آب یا شوربای بره دهند قی تمام آرد اگر هنوز
مجرب احقر بگیرند غوک خشکی را و زنده در دیگ گلی بکنند و بگل حکمت مضبوط سازند
و در تنور تافته نهند که خاکستر شود پس تمام خاکستر انرا در حره که از دارای سبز ساخته
باشند پر کرده در گردن صاحب خفقان آویزند بالخاصیت نافع است و دیگر ریوند خطائی
را باب سائیده بین الکعبتین طلا کنند فایده مند است و از علل دقاقه صغار دانهای
بر آورده بکوبند و بکلاب بخورند که درین باب نظیر ندارد و لسبا یکدرم با شیر بز
بدهند بسیار نافع است دیگر بگیرند گرده بز و دو پاره کنند و بر تابه بریان کنند چنانکه
همه رطوبت او جذب شود و بخورند نافع است در علاج غشی الحیه بالا سیف ظاهر شود فیها
بکنند والابر بریزند و براوی و بر سر او آب سرد یا گلاب میسبرد و اگر ممکن باشد بدهند

اورا دواء المسک و شراب خشخاش بود و دلک کنند هر دو قدم او را و ابتلی یا آب شوربه دهند و محاجم
بر معده و کبد و نفس بستند و در حلق او پر بزنند تا شاید که قی کند که قی درین غشی اثری تمام کند
بمروحه و در بینی او مشک بدمند و عطوسات بکار دارند مثل غبار فلفل و بیلویت و به
بانگ بلند او را بیدار کنند و نزدیک بگوش او دهل و مانند آن تو از زنند و در بغلهای او
دغدغه کنند که گاه حاجت افتد و بسوزن خلانیدن در انامل بسیار آنچه درین تجربه
احقر آمده است لعاب دهن اسب در چشم کشند که زود بهوش می آرد و اگر ازین بحال نیاید
در هر دو پاشنه او تشنج داغ کنند مجاری کف البته بحال آید بعد ازان بتقویت دل بکوشند
از چیزهای که در خفقان گذشت و این قرص در غشی شدید فایده تمام دارد و هم در نفخ معده
و کم اشتها قی کنند و برای اوجاع باطنه و هیضه و ذرب و قروح امعا و امراض طحال را
سود دهد بگیرند انیسون شش حبه افسنتین دارچینی مصطکی ملک چار چار حبه بسد بستر افیون دو
دو حبه قرص یا حب سازند با آب شربت یک مثقال جهت غشی یا سکنجبین ساده جهت نفخ معده
بشراب و جهت لهب یا آب باران و در قی با آب جار و در اوجاع باطنه با شراب و جهت
هیضه با آب فاتر و در قروح امعا بطبیخ حب الآس و در علتهای طحال با سکنجبین ساده اگر
غشیان کند نخود آب به هندی باز الستعد در علاج ذات الجنب و ذات الریه و ذات الصدر
و ذات العرض ابتدا کنند بفصد باسلیق از دست محاذی یکبار انکه وجع شدید بود اول
تسکین او دو نمایند بطلاهای بارد مسکنه وجع بعد ازان فصد نمایند و خون روز بلرزد
فصد از دست مخالف نمایند و در ذات الجنب لبن مطبوخی که استعمال کرده شد بسیار نافع باشند
و در ذات الریه

وخوردن ماء الشعير نمايند لازم دانند تا روز چهارم و چون نفث بر آمدن ابتدا كند ماء الشعير با عناب
وسپستان و زبيب بغيد و بنفشه خشك و اصل السوس و انجير با روغن بادام دهند كه باسانى نفث دهد
و نفس اگر بدشوارى بر مى آمده باشد شربت زوفا دهند كه در ربو گفته شد و اگر بيمارى ضعيف بود
غذاى خرما محيض فرمايند و حقنه هاى نرم جايز است و ضماد بر موضع درد از بابونه و آرد جو
و بيخ خطمى و بنفشه و اصل السوس و روغن كنجد نمايند و شربت بنفشه و شربت خشخاش نيكو است
اما در ابتدا نه بعد از ظهور نفث خصوصاً اگر بيخوابى هم بود و اگر نفث احمر با جمع بود روز
چهارم نفث شروع كند امر آسان شود و بحران روز چهارم افتد و روز يازدهم و چهاردهم
تاخير نشود و اگر نفث شديد الصفرة بود يا اسود و زبان نيز مدام سياه باشد و تنفس منقطع
شود مخوف بود و اگر در سينه خرخره بود و رنگ روى سرخ شود و چشمهاى بر آيد هالك باشد
و اگر در موضع درد سرخى و بر آمدگى ظاهر شود و هر گاه كه دست فرو برند درد كند از آن محجمه
بر موضع درد نهند و مرص كنند و اثر عجيب دارد و بر و ساخته است و ضماد سازد از انجير و خردل
تا كه قرحه شود و نوشانند مريض در آخر علت ماء العسل رقيق كه بمثل آب بود تا پاك موضع
را از مده و ريخ و تسويد آنرا و اگر شديد شود نفث حتى كه از التغليظ و خرخر از بجوش شنند
و زوفا و خردل و حرف بابلى و عسل و صاف كنند و نوشانند و از الوان نفث بدترين
همه سياه استفاضه اگر بد بو بود بعد از آن شديد الصفرة است و نيكوترين الوان آن سرخ
روشن است اما خرخره در اول امر مخوف نيست و در آخر امر مخوف و اگر با آن نفس تنگ بود
دلالت بر قرب موت كند خاصه در وقتى كه بموضع درد سياه شود و صاحب جشاى حائض

ا

صاحب نفث الدم از ذات الریه و ذات الجنب و حمی ملینه مضمون باشد و امراض حاده و نیز

و ذات الریه که بعد ذات الجنب افتد بد باشد و نفث سفید سرخ مستدیر بد باشد و تخفیف نا شدن درد

زده بعد خروج نفث بد بود و تکمید از آب گرم که در مثانه برگرده نمایند نیکوست یا اسفنج تر

کرده تکمید نمایند و هر گاه که این درد هات قوی احدر کند از دوای مسهل استعمال کنند فقد اگرچه

در فصد نفع کمتر از اسهال است و حل ممزوج با ماء العسل نیکوست و حجامت بر فقره های

پشت قایم مقام فصد است دریں مرض اگر مانعی باشد و ضماد خردل جذب میکند ماده بسوی

خارج و باز میدارد از نضج و درد اگر اعالی اصلاح بود فصد نیکوست و در اسفل

اسهال بهتر است و بخورد سکنجبین از نصل ستاد جایز و در ضعف باید دوا آب سرد بخورد الا در

وقتی که اضطرار بیشتر چه آب سرد در نضج دیر کند و خطای جهال در امراض آنست که درد

ریحی دانسته دوای المسک میدهند تا چیز های حاره که ان مهلک است الا زر نوبیر گوید

بعد فصد شربت درد یا شیره تخم خشخاش نافع است و بر موضع ورم روغن بادام یا مسکه

یا پیه مرغ مالیدن فایده دارد و از تخم خشخاش سفید ضماد کردن نفع عظیم دارد و قند

و عسل و مسکه مساوی ممزوج نموده در دهن نگاهدارند و آهسته آهسته فرو برند و چون

ماده بریم کشد دانسته شود که ریم در کجاست خرقه تر کرده بنهند از هر کجا که زود

خشک شود ریم در ان موضع بود پس بگیرند بیخ کنگهی سه ۱۲ اونس انجیر ده عدد کشمش یک

اونس گل بوزیره یک کف در آب بجوشانند و صاف کنند و در ان آرد کتان و آرد حلبه

و آرد گندم یک یک اونس و روغن بادام و باز زرد مسکه دو دو اونس اضافه نموده ضماد کنند دیگر

رفعه ...

ببیخ کنگهی یک اونس بر سیاوشان کفی چار تخم بادرنگ یک اونس انیسون یکدرام حلبه و کشمش یک
یک اونس در یک سیری آب بپزند و صاف نموده قدری قند اضافه کرده بر آتش نهند تا که خوب
حل شود از آتش فرود آرند و یکدرام بوره افزوده بقدر حاجت شربت فرمایند و
بگیرند انجیر یک اونس مسکه دو اونس روغن بادام شیرین آتش نادیده دو دو اونس نشاسته دو
درام باهم بیامیزند بقدر حدس طبیب بدهند با زردبات سرشته و آرد حلبه در ان مخلوط نموده
تا یکدرام بخور نهند و اگر ازین تحلیل نگردد و در زیر استخوان پهلو از داغ شگافند و
ریم بر دارند پس اگر ان ریم سفید بود علامت نجات است و اگر سیاه و بدبو بر آید بدتر
و گاه باشد حاجت افتد با انکه انبوبه از نقره ساخته در سوراخ بنهند که ریم از ان
بر می آمده باشد مجرب احقر در ابتدا الجرح از لعاب [illegible] انه نمایند و بعد ان اگر بتقیح
نرسیده باشد گلی کستر استخوان که مابین و عظم ساق دران پیر می باشد باریک کوفته
با آب بخورانند که بالخاصیت نافع است و ان بقدر مهره بود و خاکستر تمامی او یک شربت است
به تکرار تجربه رسیده و اگر درد ان موضع لی ورم السبب [illegible] بود تدهین بعطر بعار سریع
الفعل است و ضماد از ارزن در خریطه پر کرده نیز نافع است و گفته اند که اگر ظاهر شود
درد در ریه در اطراف ابهام خضرة و در جبهه او بثره سرخ که ترشح کند از چیزی
شبیه بخون و عارض شود او را در ابتدا او وجع عطاس بسیار پس بمرد صاحب او در چهارم
که بحران روی است و میگویند که سبب میکنند دل از ریه سوی مزاج او را زود از انچه
میکنند از اعضاء دیگر و سرسام بعید ذات الریه مبدا باشد [illegible] و زخم قدیمی در این امراض بهتر است

در علاج سل بدانکه بعضی بیماران باشند که در ریه انها زخم نبود و در حال انها بحال مسلولان باشند
و طبیبان ناقص دست از علاج انها باز دارند و بعض مسلولان را از طول بقای مرض مسلول
ندانند و علاج سل ننمایند لهذا درین باب غور بسیار باید کرد و از کتب مبسوط علامات
باید جست تا خطا نه افتد و احقر در کتاب تعلیمات طب که از کتب معتبره عربی و فارسی
و فرنگی و هندی تالیف نموده ام و بالشرح و بسط این مرض پرداختم باید جست لهذا در مختصر
که اراده در ارقام بجز مجربات استادان و تجربه خود چیزی دیگر نیست در علاج این مرض
اختصار برای دوا نمودم که بر نوجوانی از قبیله خود ازموده و شفای کامل یافته وان
اینست که قبل از طلوع افتاب حب البرق تالیف خود میدادم صفت ان اینست طباشیر
صندل سفید و صندل زرد و صندل سرخ ملک بتکهند گل ارمنی یا کاتهه هندی دو جزو کافور
چار جزو کافور بهیم سینی نصف جزو و بلعاب اسپغول حب سازند شربت یکمثقال بعد دو ساعت
شیر شسم ماهی که از مثانه او ساخته باشند چهار ماشه در ربع رطل آب فاتر حل نموده
دو دام نبات مصری دو دام گلاب اضافه نموده بجرعه می نمود هر شب بقدر نخود روغن
بلیسان که از بیر زیلم آرند میخورد صحت کامل یافت و گوشت فندق مسلول را فایده
عظیم دارد و هم چنان طلا زرو رنبیر گویند شربت مرجان با لعاب بهیدانه مداومت نمودن
نیکوست و شربت صندل زرد یا گلقند کهنه سه ساله نافع است دیگر بگیرند شیره خطمی
و شیره حاض ملک چار سیری صندل زرد ۲ انس صندل الکوفته و شیره ها یکشب بخیسانند
و در دیگ کنند وان دیگ را با لو مار نار ۳ ساعت آتش دهند و بر دارند و نگاه دارند

انتهی

شربتش سه اونس بوقت صبح و قدری در آب ممزوج نموده دهند و دیگر بابزر دیکدرام
مرمکی یکدرام کهربا یک اسکرو پلو بلعاب کتیرا قرص سازند و بطور نماکو دود او بکشند زخم
ششی را نافع است دیگر کتیرا و صمغ عربی یک یکدرام در گلاب یکشب بخیسانند و یک اونس روغن
گل و نیم اونس سکه و شوره محرق دو درام کافور یک اسکروپلو باشیر خر یا شیر بز
ضماد بر سینه کنند و این قرص سعال و سل را نافع است تخم خشخاش سفید ده اونس صمغ
عربی نشاسته کتیرا سه سه درام تخم خرفه تخم خطمی ده ده درام چهار تخم سرد بیر تخم بهدانه
شش درام اسپغول رب السوس سه سه درام قند هم چند ادویه قرص سازند با سفوف شربتش
دو درام با شربت خشخاش و این قرص تبریزی بدل است خشخاش سفید ده درم طباشیر نشاسته
کتیرا صمغ عربی سه سه درم تخم خرفه بهدانه هفت هفت درم سرطان سوخته یازده درم کافور
قیصوری یکدرم در امراض قلب بعضی مجامع باشد مثل احتناق القلب و الحراق جلد قلب و ورم
غلاف دل و مانند آن ذکر آن فضول است اما آنچه علاج پذیر خفقان است که از امتلاء دم
بهم رسد علاج آن فصد باسلیق از دست چپ پس بتبرید کوشیدن بضمادهای بارد چون
صندلین و گل سرخ و کشنیز و گلاب و کافور که بر موضع دل نمایند و بخورانند قرص کافور و قرص صندل
و مانند آن و دواء المسک و یاقوتی بارد بخورد در ابتدا نصف رطل با درم کفک سیحوق و کاهو
در روایت لقمره سه رطل لعوق و خالص طباشیر ده درم و گل سرخ و کبابه و قاقله و خیرشبوا
سه سه درم بخیسانند و در سه روز یا دو روز بخورند و تضمید کنند بر سینه از شمع مصفی
که گداخته باشند در روغن گل و بکوبند در هاون با آب قریب و بقلة الحمقا و خیار و گلاب

وصندل تا کہ جمع شود ضماد کنند بر سینه و غذای ان حصرمیه و حماضیه و اترجیه و مانند ان بود کہ ازا غل

کرده باشند و در و مغز حبل و شبت و مانند ان بخورد و شراب سفید رقیق ممزوج بآب انچه از رطوبت بود

و دواء المسک حلو و مر و مفرح یاقوتی گرم دهند و غذای او ماء اللحم با قرنفل و دارچینی و لسان الثور

و مانند ان و شراب او ریحانی باید و ماء العسل ما انا و یه حاره مثل قرنفل و دارچینی و قلایای

منطبخات و بوییدن عنبر و مشک و بخور دو غالیه و این قرص مصطکی نافع است مصطکی دارچینی

عود هندی قرنفل سک سنبل جوز بوا البسباسه قاقله صغار قشور اترج قاقله کبار ملک مثقال

مشک دانق قرص بندند بشراب ریحانی صفت دواء المشاکین نیکوست خفقان را ار طب را و قره را

بگیرند لسان الثور یابس قوق یکدرم زرنباد درونج چار چار درم بکوبند و بیزند

و در هر ماه سه بار بخورانند شربت یکدرم با شراب ریحانی بخسیانند و لسان الثور را در

شراب قوی بخورانند و یا بگیرند نعناع یابس و کهربا مقلو ملک یکدرم لسد مقلو و خیز بوا

ملک دو درم قرنفل سه درم بکوبند و بیزند و شراب بیهند و انچه بزبان حوامل شود بجمع

آب گرم تسکین دهند و سر بر فوق بیوشند سر الف او رد الصوف نرم و چون در خفقان

امراء غلظ واقع شود میتوان افیون بکار داشت للازرد و رسیر گوید بگیرند خمیر نان

ده درم مشک پنج دشکر و بلو عود یکدرام و نیم لوبان سفید که سیعه یا ابست سه

درام کوفته و بیخته با خمیره نان در ظرفی کنند و بر ان چندان شراب ریزند که چار انگشت

بالا ایستد و بر آتش نهند تا سه ساعت فرود آرند هر روز یک قاشق بخبب قیر باشند

دیگر محرق دارچینی چار اونس عرق گل نارنج و گلاب یکدشش اونس قند با قوام

انیز و کافی

آرند یک قاشق نوش نمایند و عرق نخیر مقوی و مبهی است بغایت عنبر اشهب دو درام مشک تبتی یکدرام عود عرقی یکدرام میعه یا بسد سفید سه درام عود را کوفته با اجزای دیگر در عرق آب بخیسانند و در خاکستر گرم نگاهدارند تا که همه حل شود از رطوبت بکشند و بقدر نصف مجموعه و چهار قطره ازان با شربت دارچینی هم صفت شربت دارچینی بگیرند و عرق دارچینی شش درام عرق گل نارنگی ده درام گلاب ده درام با قند سفید بقوام آرند شربت با قاشق دوای المسک حلو زعفران درونج عود عرقی بسباسه مروارید ناسفته ابریشم مقرض با خام محرق کهربا مرجان درونج عقربی یکدرام دو درام غالیه مشکی تخم ریحان زنجبیل کبابه دار فلفل یکدرام و نیم بهمن سفید برگ تنبول با لسن سنبل قرنفل یکدرام مشک دو دانگ و بلو بارها چندان عسل کف گرفته معجون کنند صفت غالیه مشکی عود عرقی عنبر اشهب مشک تبتی که مساوی بگلاب لبماینده و قرص سازند و ماء اللحم نافع خفقان و ضعف دل بگیرند مرغ کلان که انرا کلنگ خوانند ذبح نموده پوست و پیه ازو دور کنند و هرچه پاک کرده در دیگ کنند و دو من گل و ورق نارنج و صندل و دارچینی و قرنفل و هیل بر سر آن کنند و عرق بگیرند و دو قاشق هر روز رغبت فرمایند ماء اللحم دیگر مرغ کلان فربه یک عدد عنبر اشهب ده ماشه مشک ده ماشه عود عرقی ده توله صندل چار توله بادام نیم آثار دارچینی نیم توله قرنفل شش ماشه گلاب یک شیشه بید مشک یک شیشه در قرع و انبیق عرق بگیرند و دوای المسک جهت تالیف حقیر خیر بید مشک قسط شیرین سرملی جهت بلوط عاقرقرحا ابریشم قرنفل مقرض بهمنین سادج سنبل قاقله قرنفل زعفران کشنیز

زنجبیل دار فلفل صندل سرخ و سفید و زرد زرنباد درونج از هر یک چهار چهار جز کهربا مروارید
مرجان مشک از هر یک یکجز لبه چندان عسل آتش ناد یده بیامیزند شربت یکدرام تا دو درام
قرص عنبر بارد خفقان حار و بهر را نافع است صندلین دو دو درام و نیم صمغ عربی و کثیرا
براده دندان فیل انا دو اشکروپلو سنبل الطیب مصطکی قاقله صغار زعفران قرنفل ابسون
دار چینی اصل السوس ریوند زرشک تخم ریحان تخم خس تخم خرفه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو مغز
تخم تربوز و تخم خربوزه انا یک اشکروپلو عود خرقی سه اشکروپلو نبات مصری گل سرخ
یک اوقس عنبر یک اشکروپلو مروارید یک اشکروپلو براده شاخ گوزن نیم اشکروپلو
کافور نیم اشکروپلو جدا جدا کوفته قرص سازند شربت از یکدرام تا یک مثقال امراض
دل و جگر اینها جمیع تبرا نافع است شربت گاوزبان عنبری در تقویت دل و معده برای
بدل است گاوزبان یک وقیه در سه رطل آب و یکرطل گلاب بخیسانند پس بجوشانند تا
به ثلث آید بدست بمالند و صاف کنند و بگذارند تا سفل فرو نشیند پس روق آنرا
بگیرند و اگر به بنفشه تر و لسو نمایند بهتر بود با یک من قند بقوام آرند و اگر دو وقیه زعفران
و دو مثقال مصطکی بنهایت نیک سائیده و در دو وقیه گلاب و عرق بید مشک حل
نموده بخیسانند و داخل شربت نمایند قوت شربت زیاده شود و اگر قویتر خواهند قرص
عنبر دو وقیه بران بیفزایند. در وجع معده اگر از انصباب مواد بود در معده و کثرت
عطش و سایر علامات صفرائیان بود و در خلای معده درد شدید شود و میباشد
بول غلیظ و سکنجبین بعلاج لاکریشان نباید و بود دلالت کند که مواد لخم معده ریخته است

در وجع معده

و اگر صفرائیان

واگر بخشیان نبود ماده در قعر معده میباشد قی فرمایند از سکنجبین و ماهی تازه و ماء
الشعیر و اگر قی نیاید بخورد ایارج فیقرا و اقوی آنست که دو درم بلیله زرد از و بیامیزند
و هر دو را در سکنجبین معجون کنند و بعد از ان طبیخ بخورند اجاص و تمر هندی و شاهتره
و اینست منقی از تخم مایل حموضت و اگر مساوی باشد از ایارج فصد کنند از باسلیق ایمن
بخورد سکنجبین با بلیله زرد و سقمونیای مشوی و ملح هندی و غذای بارده مطفیه مثل
دراج و فراریج و جداد حملان شیر خواره که آنحته باشند با انار دانه و آب حصرم و مانند
آن نیکوترین چیزها آنست که خورده بود که تسکین حرارت معده دارد و شراب سکنجبین
شکری و آب رمان مر و اجاص و نفع تمر هندی مثبت است قرص نافع وجع معده که از حرارت بود
تسکین حمی ملتهبه نماید و عطش را زایل کند صفت طباشیر صندل سفید مغز دانه کدو
مغز تخم خیارین و بقلة الحمقا مکید یکی درم گل سرخ کوفته سه درم کافور دانق انبر با
رازیانه شش درم گل ارمنی چهار درم در شیره خرفه و آب کدو قرص سازند با شربتهای
مذکوره بخورند و ضماد کنند معده را از خارج بعقشور قریه و بقلة الحمقا و ورق خلاف
و طحلب و صندل ابیض و ماء ورد کافور و بخورد مغز خیار و قثا و رمان مر و خوخ
و اجاص و هر چه تبرید نماید و اطفاء صفرا کند رازی گوید ندیدم هیچ چیز در ابراء
معده صفراوی به از ایارج فیقرا در طبیخ افسنتین که بدل آن اند و اگر در وی حار تغییر ماده
باشد بسبب استیلاء حرارت بر مزاج معده و علامت آن تسکین بر دست نزد تناول
ادویه مبدل مزاج و انتفاع نیافتن از ادویه مرطبه بلکه گاهی زیاده میشود از

استعمال ادویه مرطبه در ادرار و بول نباشد علاج بخورد و محیض بقر با آب با آب ریباس و آب
حماض اترج و ضماد معده بگلاب و صندل و کافور بخورد جلنجبین شکری بماورد و طباشیر و
غذای حوامض قابضه لحوم دراج و کبک رازی گوید غلبه حرارت باطل میکند اشتها را
و غلبه برودت برسی انگیزاند چنانچه دیده میشود که آب گرم باطل میکند و آب سرد برمی
انگیزاند و فصل شتا و بادنجان و سفرجل سردکرده و برنج سرز یاده میکند اشتها را
جالینوس میگوید که گاهی میریزد مرار صفرا بسوی معده نزد وجع شدید بالا کشت بسبب کثرت
حس معده و قرب آن بدل و نیز میگوید که هر که خواهد که معده او خالی شود از اخلاط
کدر و بود پس بگیرند افسنتین رومی پنج درم گل سرخ بیست درم و بپزند و آن را در دو رطل
آب تا که نصف بماند صاف نماید و بخورد آن را با شکر یا جبر و اگر درد از برودت بود
با ماده و سبب آن بلغم رحت لزج در معده علامات آن قلت عطش و وجع عند امتلاء و از
تناول چیزهای سرد علاج اول قی کنند سکنجبین عسلی و آب قضبان شبت یا قیء بطیخ و برآوردن
ماده بخورد ایارج تا که پاک شود معده بعد آن بنوشند روغن خروع با ماء الاصول
و اگر احتمال نباشد علیل را پس روغن بادام با ماء الاصول و امروسیا و جلنجبین عسلی با
مصطگی و انیسون و غذا قلیئهای و مطجنهای بادر با توابل و ابازیر و اگر درد از
برودت بی معده علامت آن قلت شهوت طعام و کسل و نقل بلادت و هزال بدن
علاج و اگر بتواند قی کند بسمک مالح و شربت و اسهال بحسب مطبوخ با جرجیر و بخورد دهن
الخروع با ماء الاصول و بخورد تریاق با شراب کهنه یا سنجبینا ما میل با قند ادیقون و

امرود اسپهان

امرو سیامات نفع باشد و دیطوس با بی پخته باشند و در مصطگی این دوا نافع است و
جند و مصطگی و اقراص گل سه سه درم کهربا و نعنع و مرزنجوش و نخود شرقی تکمیل دو درم
شربت دو درم با شراب ریحانی عتیق نفع بلیغ دارد با شراب افسنتین که پخته باشند
با شهد همچنین است کمونی و فلافلی و زنجبیل مربا و هلیله کابلی مربا و نخود آب با گوشت
کنجشک و جوجه برنه نیکو است او راکه بقبل است و شراب ریحانی کهنه و خندیقون مع با ماء العسل
یا فادیه و شراب که ساخته باشند از زبیب و عسل ضماد کنند بر معده او از اشیاء حاره و خوشبو مثل
روغن سوسن و عنبر و مشک و عود هندی و نبید هایی کنند از روغن بان بر روغن زیتون و قسط و ناردین
او را ایارج با خبث برین صفت بگیرند بذر کرفس و رازیانه و کمون کرمانی و کرویا یک کف
سداب تر و نعنع و کرفس مکلد یا قیه خورد خبث الحدید مثل کحل باریک کرده ده درم بریزند آنها
ده رطل آب و بگذارند دو روز بجوشانند تا از و ثلث رطل زیاده کنند هر روز تا که برسد
بیر رطل و غذا البعد چار ساعت از غذاها نماید مثل جبداو دجاج و کباب از گوشت نرم و
زردی بیضه پرهیز کنند از خل و بقول و گوشت قدید و مالح وقتی که بود قلیل بجوشند پس
با این صفت که بخسیانند خبث الحدید را با طریفل دارند تا که قوت او بگیرد پس بنوشند
و همچنین است اگر بخسیانند خبث اشتهاء در شراب که قایم مقام شراب خبث الحدید است وقتی که
طعام در معده نماند به سبب درد آن پس بگیرند زردی بیضه و ملعقه عسل و دانق مصطگی را و
بریزند در صفرت بیضه با عسل در قشر بیضه و بپزند بر ریگ و بخورند سه روز با بگیرند
کمون و فلفل و سداب قلیل بهم آمیزند و در خل و مری و اصطباغ نمایند از دواخیخ بان

خورش واگر درد معده از رطوبت بود یا یبوست این میباشد در طول زمان پس حرارت
میشود از رطوبت استسقا و از یبوست یبوس علامت رطوبت قلت عطش است و کثرت
بزاق علاج بادویه منقیه معده نماید مثل ایارج و حب الصبر و حب الطبیخ چون حب صبر و بنوشند ماء
الاصول و شراب العسل و تغذا نماید از باقلا و طیهو با ابازیر و افاویه و اغذیه حریفه
و مداومت اطریفل صغیر که از شان اوست تنقیه رطوبات معده و اگر از یبوست
بود علامت او عطش دایم و تب نسیم گرم و ذبول بدن و ان بعرت میرود و اگر با یبوست
حرارت بود علاج ان دشوارتر بود پس علاج ان تبرید و ترطیب نمایند بماء الشعیر بلعاب
بذر قطونا و شراب رقیق و ماء السکر رقیق و ماء السکر و لبن اتن و مداومت حمام
معتدل و جلوس در ابزن و معده را بروغنهای موافق تدهین نمودن و غذا چوجه
مرغ و ماهی خورد و قریض و باجه جدی بر قدر حرارت و برودت لیکن اعتماد تمام
بر شیر خر است با ماء العسل رقیق باقی همه تدابیر اصحاب سل و دق درازی گوید
اگر یبوست قلیل بود علاج دشوار نیست و انچه اصعب است علاج یبوست قوی است وقتی که بود معده
او هم چون معده مشایخ لهذا افتاد و نمیباشد بر استمرار طعام چنانچه میباید پس لاغر
شود بدن و اگر یبوست با برودت بود طعامهای قابضه که از حلو کوفته
سازند و با شیر تا خیر نکنند و طلا کنند بر معده زفت گرم هر روز و بر دارد قبل از سرد شدن
و بر بندند شراب رقیق بقدر بایند او را اگر حبشی حسن اللحم را در آغوش گرفته بخواب رود در
طلا کنند بدن حبشی را چیزی که از و عرق نکند چه ان ضرر دارد او را و اگر حبشی ممکن

بنوز ... ...

بنود سك یا ستور فربه برادر بر گرفته بخوابند و گویند که تکمید ضرر دارد وجع معده را
که از رطوبت بود یا یبوست و جالینوس گوید ایارج نافع است درد معده را که از رطوبت
بود که اخراج ان احتیاج افتد با استفراغ او اما بسبب سوء مزاج یابس بود که گرد یا سرد یابس ضرر
دارد و اگر درد معده از شدت یا از ریح غلیظ بود یا سردی که رسیده باشد آورا ایس السکین
ان از شراب صرف بود یا شکر رقیق یا شخود و نخواب رود هر گاه بر خیزد خلاص یافته باشد و اگر معده
صرف رسیده باشد بگیرد کهربا ده درم گل سرخ پنجدرم اقاقیا غسول ۳ درم اسفل ۳ درم زعفران
دو درم جوز السرو ۳ درم با آب لسان الحمل بیامیزند و نیم اوقیه با گلاب شکری بخورند و اگر درد
با حرارت و ورم بود با آب ببند یا و آب عنب الثعلب و آب لسان الحمل بخورند و ضماد کنند با گلاب و
تفاحه و لادن و مصطکی اقاقیا و جوز بویا السرو و ثمره طرفا و شراب قابض و ورم معده
از امتلای خون بیاید علاج فصد یا سلیق بعد ان آب عنب الثعلب و آب عنب یا تنها یا گلاب و
خیار شنبر اگر طبیعت یابس بود و اگر نرم بود با شکنجبین ساده بغذا آش مقشر و قرع و قطف بزر سبت یا
روغن بادام و آب خوردن او با جلاب و در ساختن ممزوج باید و ضماد به لسان الحمل و عنب الثعلب
و قشور تر به و دقیق سویق و بنفشه یا لیس تا روز هفتم همین تدبیر بکار دارند و روز هشتم بیامیزند
با آب عنب الثعلب دهند با قدری از رازیانه و آب کرفس تا یکدرم از قرص گل و چون برای
تنقیه بگذرد و حرارت باقی بود پس بگذارند راز رازیانه و کرفس او بخورانند با قرص دلاد
عصاره با افسنتین و مصطکی و ضماد کنند بخیه مکر کلفه شد و چون ساکن شود حرارت بعد هفته
پس بعد تنقیه یا پس بیامیزند با چیز بکه ضماد کنند قفاح با بابونه اکلیل الملک و سنبل و حطمی و

وصندل سرخ و قرنفل و زعفران و لب از دغذا از طبیخ ماش یا سلیق و لبلاب و شراب او
سکنجبین خصوص در وقتی که ظاهر باشد لکوتی آب و باید که در ورم گرم معده مسهل ندهند که بدلالت
و اگر ضرور افتد بسوی اسهال الپس مسهل از صبر دهند با سکنجبین ایارج را هرگز جایز نداشته اند که نیکو
ترین مسهل در ورم گرم معده آب هندبا است و لعاب خیار شنبر و قلیل افسنتین و اگر ضرور افتد
یکدانق صبر یا یکدرم هلیله و گویند که در وجع معده هر روز بنوبت می آید بمثل تب بلغم
و اشراف این هر دو تب بهم میباشد و فرق در هر دو اینست که تب بلغم ناقص میباشد و با
این تب ناقص نمیباشد جالینوس میگوید که خشونت زبان و سرخی ان دلالت کند بر ورم حار معده
و نیز میگوید که عادت من در ورم معده ضماد کردن است از صبر و مصطکی و موم و روغن
ناردین و اگر سیاه بود و روغن گل اکثر ضعیف باشد باید که شمع ده مثقال بود و پس از اوقیه
و سایر ادویه اوقیه بعد ترکیب یکمثقال زیت نیز داخل کنند و اگر معده ضعیف بود در ان
ضمادات مجروره خشک با عصاره افسنتین یکمثقال بیامیزند که قابض تر شود و اگر ورم بسیار باشد
و اگر صلب شود علاج با دویه خوشبو ملینه کنند و محلله مثل اکلیل الملک و بابونه و شحم بقر و شمع
سائیده و این ضماد ورم صلب معده را نافع است بنفشه خشک ده درم گل سرخ پنج درم
سنبل الطیب سه درم اذخر قصب الذریره مکلد دو درم مصطکی سه درم دقیق حلبه
بیست درم فقاح بابونه خطمی دقیق الشعیر مکلد ده درم بیامیزند بلعاب بذر کتان چرب
کنند موضع را بروغن ناردین بعد ضماد کنند چار ساعت پیش از طعام و بعد از انکه
هضم شود غذا اصفت روغن ناردین بستانند روغن بان که از مغز خسته او گرفته باشند

یک رطل

بایک رطل سنبل نصف اوقیه مصطکی قسط سعد اذخر قصب الذریره مکه ثمن اوقیه یکجا کنند و

در اوقات نگاهدارند دهن بسته تا یک هفته وصاف کنند وثفل را جدا نگاهدارند باز اجزای

مذکوره بوزن مذکوره در روغن داخل کنند ودر اوقات نگاهدارند بهمین طریق تا سه مرتبه مکرر کنند

باین دهن معده را الصوف وثفل را در ضمادات داخل کنند و وقتی که ورم معده کهنه شود نیز بنهند

قرص سنبل صفت فقاح اذخر وسلیخه وگل سرخ وریوند خطائی وقصب الذریره وسنبل الطیب یک یک سه

درم زعفران درم انیسون قسط قلقل یک درم در نفخ معده تولد ریاح از رطوبت بسیار بسیار باشد

که متعلق میشود با آن حرارت قلیل پس قادر نمیشود بر مقاومت پس حادث میشود از آن فاما به

حرارت قویه پس آن تغییر میدهد غذا را تلطیف بلیغ مینماید پس متولد نمیشود در آنجا اما

برودت قویه تلطیف وتحلیل غذا نمی تواند کرد و وقتی که باشد غذا اگر از شان او بود تولید نفخ

پس زیاده میشود در آن وقت ریاح واگر نباشد نفاخ حادث میشود در آن وقت ریح

قلیل که متحلل میشود در دو سه ساعت علاج آن خوردن ادویه مسخنه ملطفه است مخلوط

بدهن ناردین وحقنه کردن نیز از آنها ضماد کردن معده را به ابسل کمون و رازیانه — از

بر بزر کرفس وفطراسالیون وکردیا و انیسون وکاشم بزر جوز بری پس اگر باشد در

آنجا پرورده بیامیزند بسد آن شیو نیز وحب الغار وجند بیدستر پس اگر باشد با نفخ ورم

ورم پس اجتناب کند ازین ادویه و بخورانند چیزی که تسکین وتحلیل کند مثل شبت پیه روغن زرد — تسخین

شحم دجاج واگر درد قوی بود واگر در ضعف بود تکمید کند از ارزن کافیست که تکمید از د

افضل است از تکمید به نمک و اصلاح مینماید و بیرون می آرد ریاح را و از معجونات تریاق و

وسنجرنیا وکمونی وفلافلی وفودنجی وآبی که طبیخ کرده باشند در وی انیسون ومصطکی وسعتر اگر
باشند باین ریاح درد پس بادها بزر اوند مدحرج وتخم شبت ونانخواه وتخم سداب ونعنع
خشک وجند بیدستر که نافع آید البته واگر باشد ازمره سودا اگر تشنه باشد گرمعده علامت
آن جشاء حامض است وبراز مایل سودا وکثرت قبض وقراقر پس تکمید کنند ببرگ
پخته باشند دران جعده وبابونه وشبت وسداب وبرنجاسف وحب الغار وذوفو
بزر الکرفس آن بلیغ النفع است جالینوس میگوید اگر بادها که باقی ماند در جوف سکونت
گرفته حادث میشود ونفخ واگر باشد متحرک حادث میشود ازو قراقر صفت فودنجی
ورق سداب یابس فودنه فلفل ونانخواه وکرویا وکاشم وزنجبیل ودارچینی ودار
فلفل اجزای سوای کوفته بیخته بعسل کف گرفته معجون سازند شربت یک مثقال این
سفوف از تالیف احقر است هلیله بلیله املج زنجبیل فلفل دارفلفل کمون رازیانه
نانخواه کندر یا نمک جو نمک نخود دارچینی قرنفل قاقله نمک سنگ نمک طعام سیاه
شیطرج وج وفلفل موی اجزای سوای شربت از یک درم تا یک مثقال پس از طعام
وقبل از طعام میتوان خورد قراقر ونفخ ببرد وهاضمه برافروزد سوء هضم را نافع
است قولنج ریحی بگشاید در علاج فواق بمعنی فواق جمع شدن اجزای معده است
بالتمام جهت دفع شی موذی ازان پس مندفع نمیشود وحادث میشود ازو فواق
وسبب آن امتلاء است یا استفراغ یا لذع یا برودت یا ریاح غلیظ پس
اگر از امتلاء بود پس آن از امتلاء غذا بود یا از کیموس آنچه از استفراغ بود

دیابیط

یا میباشد لازم استفراغ نه خارج از اعتدال یا از جوع و صوم طویل المدت و آنچه بود از لذعه
بود یا از غذا بود یا دوای حریف لذاع که خورده باشد سابق یا از کیموس مری لذاعه آنچه از برد
مزاج بود مثلی که عارض میشود بسیار از مشایخ را یا در بعضی امراض مزمنه پس آنچه از امتلاء طعام و کیموسی کثرت
بارد بود علامت آن قلت عطش است و علاجش آن قی به تربد و آب گرم که پخته باشند در وی شبت و ملح و حمر
و ریاضت بعد آن بر تریاق مثل منخنه بذر کرفس و دوقو و کمون و زنجبیل و انیسون و اسارون و سنبل و
زراوند مدحرج مدحرج و جند بیدستر که بخورند یا سرکهای مخصل و ضماد کنند بدان یا زیت کهنه
و گاهی نفع بلیغ میکند اینکه بگیرند جند بیدستر نصف درهم قسط و حرمل نصف درهم قطراسالیون
درهم بخورد با آب نجام یا آبی که پخته باشند در وی فودنج و انیسون یا آبی که در وی پخته باشند نعنع و مصطکی
با شراب جند بیدستر نصف درهم حل کرده داخل ثابت گوید بوئیدن الجدان نافع است این نوع
فواق را یا بگیرد بذر نمام دو درم کمون کرمانی درم انیسون صرف بخورد و بخواب رود و بگوید او را
که بخوابد و تکمید کند شکم او را و فاقه فرماید و چون یک روز بخورده باشد غذا انجام رود و غذای
یابس بخورد که تا نشف رطوبات بود مثل اقلا یا د طحنات و کباب مبزره اگر کفایت کند
بهتر والا بخورد این اقراص که بند پنج درم راسن خشک سه درم فودنج یابس سه درم ورق سداب
سه درم سعتر درم و نصف قرص بند در یک مثقال شربت یک قرص با آب کمون ابن سرافیون
گوید مجرب است اینکه بخورد از قشور طلع مجففه یک مثقال با آب اما فواقی که حادث شود از
استفراغ پس این اشیا که گفته شد ضرر دارد بلکه سزاوار است او را تدبیر کردن بتدبیر
ناقهان پس بخورد جوجه مرغ و دراج و گوشت جدی و بیضه نیمبرشت با نعنع و فودنج

و بخورد شراب رقیق و لبن مدبر بکبر فشی را از بانه دهند باد بوکنند و روغنهای خوشبو ببویهای معتدل
واستنشاق نماید بروغن بنفشه اما حادث از لذع پس علامت او تشنگی است و التهاب و کرب و نفع علاج
ان قی است باب گرم و سکنجبین بخورد بعد این ماء الشعیر با آب انار شیرین و آب کدو و اگر با تشنگی خشکی دهان
بس بخورد آب گرم با روغن بادام شیرین و روغن بنفشه اول بعد ازان ماء الشعیر و آب کدو و خیار
و نفع عظیم دهد و اگر بخورد لعاب بذر قطونا و لعاب بهدانه با روغن بادام شیرین و روغن کدوی شیرین
و این بتجربه فقیر اکثر رسیده است و ضماد کند معده را بصندل و گلاب و گلسرخ یا بدقیق شعیر
و خطمی و بذر قطونا آمیخته با آب عنب الثعلب و روغن گل و غذا کند اسفاناخ و سرمق و کدو و خیار و
چون منحل شود طبیعت پس غذا کند شوربا از جاور سر و صمغ و بیه کرده اما حادث از برودت
مزاج پس علاج ان علاج فواقی است که از امتلا بود اما انچه حادث از ریح غلیظ بود علامت ان
قراقر است دران و انتقال ان از مکانی بمکانی و گاهی مقدم بود از خوردن طعام و تخمیر
علاج ان این است که بنوشند سداب خشک یا بذر سداب با شراب یا بورق یا عسل و گاهی میباشد
فواق از ورم کبد و علاج ان علاج ورم کبد است بقراط گوید هرکرا که فواق بود و اورا
بیافتد عطاس زایل شود فواق او رازی گوید نفع میکند عطاس و بند کردن نفس دران وقت
و گوید انچه تسکین میدهد فواق را بستن دهان و بینی او که نفس نگیرد زمانه اما خطر دارد لا
ز زوری گوید محجمه بی شرط یا شیشه حجامت بر انشیت مجاری فم معده گذاشتن بغایت انفع است
و سینه را بزور بستن و اطراف را نیز نفع دهد تجربه است یا انچه کبوتر را زنده بر معده
بستن فایده دهد یا گوشت بزغاله که هنوز گرم بود بر معده بستن منع فواق نماید مجرب است

ببولی ناخواه

سعوس نانخواه با قرنفل بطور تمباکو کشیدن و دود آنرا از طریق بینی گذرانیدن فواق تنگی
و امتلائی بار در انفع هم چنان بیتنجیر از ماش سیاه نمودن یا از الخبران و دود گرفتن
صنیع است که انرا در هند مهاور گویند و پنبه تر کرده و خشک کرده از ان منفر وشند بطور تماکو
کشیدن بالکلیه قطع فواق نماید و خاییدن زیره کرمانی نافع فواق است و همچنین
کمونی نیز و مصطگی و آب نعناع مفید بود و اگر عود هندی را بسوزند و با عسل خورند فواق را
زود زایل کند و بدانکه فواق در آخر تبهای حاده فواق ضعف بود و اگر بکثرت بود و
مخرج را بدترین باشد فواق را از جهت اکثیر بکمات نبوده در بکمات جعفرات خمریه نافع
است سبکتر عود هندی را چنان بسوزند که چون انگشت شود کوفته با عسل بلیسند یا پر طاوس
سوخته با عسل بلیسند و اگر از یبوست بود مسکه و سفیدی بیضه بر معده بمالند و مسکه و روغن
بادام بخورد در بطلان شهوت حادث میشود بطلان شهوت یا از حرارت در معده
بلا ماده یا با ماده پس ضعیف میشود از جذب و علامت النشرت عطش و مراره
دهان و احتراق در معده و ضرر یافتن از اشیاء حاره یا از برودت بود در ان
بلا ماده یا با ماده و علامات ان قلت عطش و قلت حرارت و التهاب در هر دو حالت غثیان
و تقلب نفس بیشتر بود طریقه علاج ان همان است که گفته شد در علاج اوجاع معده که از
حرارت بود و از برودت الا آنکه جالینوس وصف کرده است دوای شریف را که تنبیه میکند
شهوت طعام را و زکی میگرداند جوهر را و هضم میکند طعام را اگر در هضم کمی باشد
صفت ان بگیرد سفرجل کبار خشبو تقلیل مغز ضعیف بس بکوبند و بفشارند و آب او را بگیرد

از و قسطی و بیامیزد در وی از خل خالص همچندان و از خل قسطی و نصف وی بپزد با آتش نرم
و با آتش سرخ و بگیرد کف آن و بیافزاید در وی زنجبیل سه اوقیه و فلفل سفید دو اوقیه و بپزد
تا که بقوام آید قوام العسل و نافع است معده را و کبد را که برودت غالب شده باشد و اگر از حرارت
بود پس ساده بسازند با شکر طبرزد و غذای او جوجه مرغ که کوفته پخته باشند یا بریان کرده باشند
با آب انار ترش و نعناع و بخورد سمک تازه و جغرات و خل ممزوج با آب و البصل مخلل و سرکهای
که در وی نعناع و فرنجمشک و نمام باشد و الکامه و سرکهای نافع است و اگر از برودت بود پس غذای
ان جوجه مرغ پخته با نخود و سداب و افاویه و ثوم بری و بیند کته و البصل و لفالیف کبیر کرده
باشند و مزورد گوشت بره یا نعناع و کمون و کرویا و کزبره یا بره یا مانند ان اما بطلان
شهوت در امراض مزمنه خصوصا که با قروح امعا بود علامت ردیه است چه دلیل بر سقوط
شهوت باشد و تدبیر ان بود که بیمار خواهش غذا کند و چون ترش او بیارند متنفر شود
و بگوید که این نوع خوب ندارد و از این بدتر لانکه مطلق اشتها نبود و گاهی میباشد که بطلان
شهوت از فضولی که منحدر میشود از دماغ بسوی معده و علاجش در اسهال و مانند آن گفته شود
تا بعد گوید قوت میباید شهوت طعام از جوع معتدل بعد از ان باحال میشود وقتی که قوی میشود
جوع زیرا که طحال در اول جوع میریزد سودا را و جمع میشود اجزای معده از ان سودا
بر جذب پس وقتی که جوع بطول کشد و از اعتدال تجاوز کند زیاده میشود و ان صفرا اگر بریخته میشود
درد از جهت و جهت ثقل پس غالب میشود و حرارت ان حموضت سودا و سست میکند معده را پس
ضعیف میشود قوت جاذبه از این جهت نیز میگویند که بر می انگیزاند شهوت را اگر سسته و قد

وقتی که بخورند و مثقال با آب رمان بیخوش اشیای که خشک باشند در حلق یعنی اجار قضبان
کبر و شلغم و بصل و من غنا منا تلخ سالک را خوانند و بصل اجار بصل بهتر از همه و از جوجه بریان
کباب سازند و در حضور بیمار بشکافند و انکباب بر بخار ان نمایند و کباب تعلیق و بویهای
طعامهای خوش نافع است و گاهی بحار فن میشود این علت در شراب بسیار میشود چنین حالت ان سال را
که تشنگی نمیشود و آب نخورد لسبب غلبه برودت و رطوبت که غالب میباشد بر بدن او یا از
بطلان حس معده علاج لن علاج وجع معده بارده است جالینوس گوید قوی شکوه کردن
نزد من از خلل شهوت پس امر کردم انها را که بکند ارزند طعام عادت شد از وبعل آوردند
این را و اشتهای خوب بهم رسیده و حال انها چون حال نوم است که هرگاه که کسی را خواب
عرق نمی آید و منع کند از خواب بگاه آید خواب گران که مستغرق میشود در ان بوزنگی بد نافع است
ذهاب شهوت را که مزمن شود حرکات سفر و باب گرم اصل کردن این باب تقویه وقتی
که نبود ضعف هضم علامت معروفه از حرارت و برودت پس این از ضعف جرم معده بود که ان
بمثل خرقه کهنه شده باشد علاج لن اطریفل صغیر است تا خبث الحدید و ضمادهای قالبقه رازی گوید
علامت ان کثرت قراقر است عقب طعام و گوید که کسی را که اشتها کم باشد باید که زعفران در طعام او
کنند البته لازرد ریز گوید که معجون مسیح معجون عنبر است اعضای رئیسه را قوت میدهد و ضعف معده را
که برد و اشتها پیدا کند و هاضمه را یاری دهد دیگر امراض بارد را نافع است صفت ان
دارو چینی شش درم سنبل الطیب قاقله صغار و کبار از هر یک درم زرباوند طویل بسباسه جوزبوا غرقه
برگ تنبول در سایه خشک کرده خولنجان از هر یک سه درم زنجبیل یک درم و نیم صندل زرد و نخود

فلفل دراز انار دو درام عنبر یکدرام مشک نیم درام قند و گلاب بقوام آرند معجون سازند شربت
یکدرام تا دو صفت بامر کرید اعنی جوارش لولوی معده را قوت دهد و اشتها پیدا کند و خفقان
که از حرکت معده بود نافع است صفت تخم ترنج مغز تخم هندوانه مغز تخم خربوزه مغز تخم خیار
و تخم باقلا و تخم خشخاش سفید صندلین هر دو قسط شیرین ورق گل گاوزبان انار یکدرام
مرجان سفید انار سه درام مروارید ناسفته چهار درام باریک بکوبند و در قند قوام آورده
بیامیزند شربت از یکدرام تا دو درام ضماد نافع دهن بهدانه و سرکهای گلابی بداد کس صندل
زرد و سفید و سرخ و مرجان سرخ و کشنیز بریان کرده ورق گل انار یکدرام کوفته و بیخته
در موم سرشته ضماد کنند صفت هلیله پیکره اعنی ایارج فیقرا مختار اهل فرنگ بگیرند صبر
سقوطری در شیره مرزنجوش خسانیده و خشک نموده یکدرام و نیم غاریقون دو درام ریوند در
شراب خسانیده یکدرام جوز بوا سنبل انار سه درام مصطکی دارچینی انار چهار اشکر و بلو در
شیره مرزنجوش حل نمایند شربت دو درام پیش از طعام بسه ساعت بکار دارند و نیز گویند عسل
با گلاب شسته منقی معده است بعد از تنقیه قدری بازرد و زردآورند خوردن مقوی معده
و مداومت شراب مرزنجوش است فوذنه مربی و ترنج مربی و جوز مربی نافع است پوست اندرونی
سنگدانه مرغ با گلاب شسته و خشک نموده بکوبند و با دارچینی قرص سازند فایده تمام دارد
در تقویت معده حتی اسهال معده را در طعام بجای نمک فودنج داخل کردن بهتر است
و دیگر بگیرند شراب سفرجل و شراب ترنج یا ترنج مربی انار ده اوقیس عرق دارچینی یک اوقیه
ریحی گوگرد دوازده قطره بهم آمیخته هر بامداد یک فنجان بخورند که فایده تمام دارد دیگر

دارچینی و دونی

دارچینی دو اونس کوفته در یک سیر شراب تند بخیسانند سه شبانروز هر روز حرکت میدهند تا هم چنین شش

اونس شکر طبرزد در سه لیبری گلاب بسیار ز چهار هم آمیزند و قنجا هر بامداد بخورند

و میگویند که زراوند مدحرج در جمیع امراض معده فایده مند است توان داشت که منافع تمام دارد

برای سبلکو پدر روغن البلسان دو سه قطره با نبات حب بسته خوردن هم چنین است عرق دارچینی

که در آب کشیده باشند دیگر مصطکی سه اونس خولنجان یک اونس در نیم لیبری شراب بخیسانند و عرق کشند

و یک فنجان بخورند و مداومت نمودن نظیر ندارد در تقویت معده و قلقل در ریاح شکم فرو بردن

نافع است و روغن سنبل و روغن بودینه و روغن قرنفل و روغن جوز بوا و روغن بسباسه خوردن

و بر معده و سینه مالیدن سود دارد و خولنجان و قصب الذریره و مصطکی و قرنفل و جوز بوا و بوست

ترنج خشک و انیسون نیم کوفته در خریطه در پای کسی بر کنند و بر معده ببندند فایده

تمام بخشد و سفرجلات سرخ نیز همین فایده دارد و سرد الکس استونا بیکاس کی قوت معده دهد

و معده و دماغ را از اخلاط لزج پاک سازد صفت هلیله زرد و هلیله کابلی و هلیله زنگی

انا سه درام گل سرخ مصطکی انا دو درام قاقله و عود و صندل زرد کبابه انا یکدرام

ریوند خطائی نیم اونس تربد سفید مجوف هفت درام صبر سقوطری هم چند ادویه باب افتیمون

حب بندند شربت از یکدرام تا چهار درام معجون زنجبیل قوت هاضمه را یاری دهد و قطع بلغم

نماید دارچینی دو درام جوز بوا یکدرام قرنفل دو اسکرو بلو لسباسه یک اسکرو بلو زنجبیل شش درام

قند سفید ساز دو اونس در گلاب بقوام آرند و معجون کنند فلافلی تالیف احقر هاضمه را یاری

دهد و اشتها پیدا کند و استسقا و امراض دماغی را فایده دارد صفت فلفل سفید فلفل اسود

دارفلفل مکلّه هفت جزو عود الصلیب و تخم بلیسان نزبد بسباسه الیکوس غاریقون مکلّه سه جزو سنبل الطیب
و اسطوخودوس سلیخه حماما قردمانا مکلّه سه جزو بادرنجبویه زنجبیل عاقرقرحا دودو جزو مویز
دانه بیرون کرده هفتده جزو عسل بقدر کفایت معجون کنند شربت از دو درم تا دو
مثقال در شهوت کلبی جمیع ان چیزی مفرط که سیر نمیشود صاحب او و سبب آن برودت غالب
است بر معده پس قوت نمی یابد بر امساک غذا الیس زود میگذرد دائم و بدوام مینماید شهوت
غیر منقطع و میبا اگشغل که مثدر ضعیف میشود از روز زیاده از انچه غذا مینماید علیل یا کیموس حامض
که جمع میشود در معده یا بسبب استفراغ مفرط و علاج شراب سرخ که قبض درو نبود چنانچه میگوید
بقراط اگر شربت خمر صرف بسی بر دجوع را ابراد از ان چنین جوع آست و تمام غذای های
چرب و شکوم وادهان نافع است و پرهیز کنند از مالح و حامض و حریف و اگر باد او اسهال بود
بخورد جوزی رازی گوید جذب میکند معده غذای کثیر وقتیکه باشد در و کیموس حامض
محتبس چه ان لذع میکند فم معده را الجموضت جمع پس حادث میشود در ان سینه بمص حادث
میشود از ان فم معده تکاثف و القباض چه ان سخت میکند جوهر معده را و جمع میکند انرا
برودت تا جذب میکند ش را بقوت حالی نوکس گوید دیدم شخصی را که چون گرسنه شد
او را الیس دانستم که این از کثرت حس معده است و اشتراک ان با دماغ پس امر کردم او را اگر خورد
بعد دو ساعت تا شکسته از روز خبز خمیری تنها و بیاشد شراب سفید کهنه و هر سال گرسنگی
از ایارج فیقرا پس خلاص یافت الا اینکه هر وقتیکه خالی می شد شکم او می یافت در نما بیت
سال لارز و زرد و پیر گوید شخصی را که این مرض حادث شد او را پیه گاو دادم با روغن

بادام و مغز خراسانی

بادام و سیب غذای دیگر نمیدهد آدم در پنجروز صحت یافت گوید که تریاق فاروق شهوت
کلبی و بقری و بعضی را علاج النفع است همچنان عنبر اشهب که بوزن شش گندم در تخم مرغ نیمبرشت دهند
در شهوت بقری که آنرا بولیموس نیز میگویند آن جوع اعضاست که سیری معده پس میباشند
اعضای گرسنه و محتاج غذا باشد و از این جهت معنی با مند او را جوع و الا این جوع در معده
کاذب می باشد و بعضی بولیموس این است که بوس در یونانی جوع را میگویند و بولی عظیم از آنش
منت به کرداینده اند جوع عظیم را الجوع البقر و سبب آن سوء مزاج بارده است که می افتد فم معده را
که قابل قوت حس است و قوت جاذبه پس شهوه نمیشود یا متصاص عروق را و طلب غذا را
و لذع نمیکند سودا آنرا و ممکن نمیباشد حاجت آن را از دراک نعمت چه آن تمام نمیشود مگر بمعاونت
قوت جاذبه و در ابتدا این می افتد جوع کلبی وقتی که کمال می آید برودت باطل
میشود و علامت آن ضعف قوت است و زردی فقدان بدن مای تحلل و بهز آن حسم و بطلان
شهوت و غشی بسبب تحلیل روح بسبب مشارکت دل با فم معده علاج آن در حال غشی علاج
غشی است بمثل آب سرد بر روی ریختن و اطراف بستن و از قلیه ادویه قلبیه بر معده
ضماد کردن و چون با فاقت آید طعام او خبیر بود در شراب و گلاب و بحری و گاو زبان
و عرق بهار ابن ممزوج کرده باشند یا در آب نفاخه و نخود آب و بید مشک از جوهره و
دارچینی و قرنفل و کمون ساخته باشند و تبدیل مزاج از تریاق و سنجرنیا و جوارش
بزوری و ماننداین و از جوع غشی هرگاه بولیموس با حرارت قویه بود در معده و
در جمع بدن ضعیف شود فم معده پس گاه گرسنه شود غشی افتد علامت علاوات

سوی مزاج حارست و قوت عطش و تبش طبیعت و صاحب این صبر بر گرسنگی نتواند کرد و چون بر غذا
دیر شود غشی افتد علاج این خبیز را در آب رمان تر کرده یا در تفاح و تبرید و سکنجبین ساده و شراب زرشک
و شراب انار و شراب سیب با گلاب و خشکر یا شربت تمر هندی و همین که گرسنه شود چیزی نخورد اگر در
علاج این تاخیر رود نصیحت کشیدن زود در علاج این کوشند در قطا که انرا وحم نیز گویند و این فساد شهوت
است که صاحب این مشتاق بود بخوردن چیزهای ردیه مثل گل و فحم و خذف و مانند این که معتاد نبود
بعضی تفریق کرده اند درین که اگر آرزوی خوردن چیزهای حریف و مالح بود انرا وحم گویند
در انچه ارزوی چیزهای ردیه گفته بود انرا قطا گویند عورت را دیدند که پنبه می‌خورد و سبب ان
اجتماع خلط ردی است که فرو رفته باشد در حمل معده مخالف معتاد در کیفیت پس مشتاق می‌شود
طبیعت بسوی چیزی که مضاد بود او را یعنی مخالف معتاد تا دفع کند او را ضد و مشتاق
میباشد طبیعت بدو چنان درین حال ملایم و موافق است او را تا دفع کند بدو از بهر اعتبار ضد
را چنانچه این طبیعت مشتاق است بسوی غذای ملایم موافق در حال صحیح و مضاد مخالف معتاد
مخالف است معتاد را از روی غیر معتاد بودن زیرا که منافعات چیزهای نیز که در ان ها
غایت خلاف بود ان اطراف یعنی میباشد هر یک ازانها هر دو در نظر فی بقیاس دیگر یعنی
میباشد ملیمی هر دو متنافیین بغایة البعد زیرا که متضادین دو امر اند موجودی متعاقب
یکدیگر بر محل واحد و میباشد در انها هر دو غایت خلاف چون سواد و بیاض اما متخالفان
دو امر اند که حقیقت دو متخالف باشد لیکن شرط نیست در ان هر دو بودن غایت خلاف
چون حرارت و سواد پس متخالفان اعم از ضدین اند و مخالف تصدیمی باشد نسبت به ضد

ازانی

مابین آنها غایت خلاف والا باشد یک چیز را دو ضد چون این دانستی بدانکه وقتی که
پیدا شود در معده خلط مخالف معتاد در کیفیت مشتاق می‌شود طبیعت بسوی چیزی که مضاد اوست
در کیفیت مثل طین و انگشت و غیر ذلک زیرا که آنها را کیفیتی بود که بعضی فرو رونده
و قطع کنند که مضاد بود بر کیفیت این خلط مخالف که فاعل مرض است نمی‌باشند مضاد مر
معتاد را چه اگر مضاد بود محال است اجتماع آن در معده زیرا که معنی متضادان
لا یجتمعان است یعنی جمع نمی‌شود در موضوع واحد یا بر موضوع واحد پس چه وقت حادث
شود آن مرض زیرا که مجتمع می‌شود در وی با ضد معروض در معده یعنی معتاد و اشتیاق بسوی
حاضر محال است پس چیزیکه ضد اوست چون انگشت نمی‌باشد متضاد معتاد زیرا که معتاد
واقع است در وسط و اگر باشد طرف هر دو لازم می‌آید آنچه گفتیم که یک چیز را دو چیز باشد
قطب الدین علامه شیرازی نقل میکند از خاتم حکما نصیر الدین طوسی در تفسیر مناقبات
که اطراف است اینکه قائل که مضاد خلط ردی است می‌باشد مخالف خلط صالح است
که معتاد است و ضد معتاد چیزی بود که بمنزله سم باشد پس نمی‌باشد معتاد ضد یکی از
آنها بر دو را و نه خلط ردی ضد آن بل مخالف آن است پس می‌فرماید در حل این عبارت
که وقتی که ما فرض کنیم مزاج معده را بسوی حرارت و مستولی شود بر آن خلط بارد پس
طبیعت مشتاق می‌شود بسوی چیزیکه تحلیل بر فیق او نماید و واجب است که این چیزی بود
که حرارت او اقوی بود از حرارت معده یا قوی بر آن فعل لیکن آن حرارت مخالف
حرارت معده بود از دو وجه یکی آنکه آن حرارت اقوی از حرارت معده است دوم

انکه ان حرارت ناری است وحرارت معده غریزی پس حرارتی که طبیعت مشتاق او بود حرارت
دوا است مثلا که مخالف است حرارت معده را که مخالف معتاد است وضد است برودتی را که
احتیاج افتاده است دفع ان پس ان دو طرف است وگاهی عارض میشود این شهوت نیز از
طلب طبیعت برای دفع اذیتی که حادث میشود از خلط ردی بلکه از طلب نفس ان خلط چیزی
را که مشاکل او بود در کیفیت چنانچه طلب میکند ماده عفنه که در مقدم دماغ بود روایح متعفنه را
واین در وقتی بود که این خلط غالب بود بر طبیعت ومخالف بود طبیعت را پس میل بسبب شهوت طبیعت وشهوت
ان نیز مخالف شهوت طبیعت وشهوت خارج از طبیعت میباشد مخالف چیزهائی که مشاکل او بود و
مخالف طبیعت بود چون سرکه مایل در کسی غالب بود در معده او خلط حار یابس مایل بود ماست
در کسی غالب بود در او خلط بارد رطب وگاهی متحیر میشود چنین خلط متخالف یا اکثر از دو خلط
در بدن واحد پس یکجا میباشد در فم معده و دیگری در قعر ان ویکی در فم معده بود و دیگری
از دماغ ترشح میکند بسوی او واستدلال آرند برین که بود زنی او را دبیله معده بود
واشتها خوردن زرنیخ داشت ومنع میکردند از ان بجهد وچون منفجر شد دبیله قی کرد
از اخلاط چیزی را که شبیه بود یا زرنیخ سرخ زرد در لون وبود نیز اصحاب سودای فاسده
شهوت خوردن سرکه اشتها حامضه دارند وچون قی کنند رفع میکند خلط حامض را
که کند میشود از ان دندان اما تحقیق بدل مستحسن نمیدارند این را ومیگویند که شهوت ونفرت
افعال طبیعت نیست نه افعال خلط فاسد وسان طبیعت اشتیاق بچیزی نمیکند که چیزی مخالف بود
مر بدن اگر طبیعت ضعیف بود در نهایت شیخ الرئیس میگوید که مثل طبیعت پس چیزی باید که موافق مزاج

بخرید اصلی ۹۱

بخرین بود واصلی ندارد بهر حال فرق در میان هر دو این است که انچه فشاگاه بود نمیباشد
یا اثر صحت محفوظ بسبب استیلای مرض بر طبیعت و انچه میباشد از غلبه طبیعت بدفع ازین ماده میباشد
با وصحت باقی بسبب قوت طبیعت واستیلاء ان مرض و این علت اکثر عارض میشود زنان حامله را
در ابتداء حمل تا ماه سیوم در اجتماع فضول طمث که احتیاج نبود در بدو به سبب ضعف جنین
در معده چه خون طمث را منها میکند طبیعت بجهت غذای جنین و بند میکند تمامی در
اول بعد الشی واگر جنین محتاج نبود بتمامی او پس درین صورت اگر دفع کند طبیعت چیزی را از دو
نگاهدارد چیزی را پس انچه باید نگاهداشت ان هم منزلق شود همراه انچه دفع شود پس هیچ
باقی نماند بلکه جنین نیز منزلق شود همراه او پس ضرورت که بند کند تمامی را او بجهت
ازین غذای جنین شود و انچه دون ان بود برخیزد پس بسوی تدبیر چیزی که زائد بود
باقی میماند در بدن زن باید دفع کند و بر ازلاق جنین در وقت ولادت میبرزد
از دو بسوی معده وجمع میشود از ور طوبت شبانه در ان که مشتاق میشود طلب شهوت بسوی
چیزی که منشف او بود و این جنین میباشد تا ماه چهارم تا که بزرگ شود جنین و غذای چیز بسیار
کند از ان دم باطل میشود ان علت زیرا که منجذب میشود با او این فضول از قوی ساکن
میشود از بدن و نیز منقطع میشود همراه قی و انچه باقی میماند اثر الضح میدهد طبیعت در
طول ایام در تدارک تحلیل طعام بسبب زایل شدن اشتهاء حامله پس میگردد از ان غذاء
بدن و تحلیل میشود باقی و بسا که باطل میشود بعد چهارم ماه که تحلیل میشود بسیاری
از مواد بسوی این ماده منکیف میشود بکیفیت ان زیرا که انچه فاضل میماند از دم طمث

از غذای جنین رجوع میکند بسوی عروق حامله و بر میشود از آن بدن او پس مختلط میشود
با مواد دیگر و متحیل میشود پس دفع میکند طبیعت جنین را از و بسوی معده رفته بروز تا آنکه پاک میشود
از آن بدن بالکلیه و جز این کثرت عارض میشود این در حمل ذکوری کمتر چه ذکر بسبب حرارت
خود جذب میکند غذای بسیار اما انثی جذب نمیکند بسیار و اگر جذب کند تحلیل نمی برد
بالکلیه چنانچه تحلیل میکند ذکر پس ازین جهت فضول کمتر میماند در حبل مذکوره و
علاج این تنقیه معده است اول بقی بعد از آن با یارج و حب و این دو افضل است
بگیرد پوست بالای از بلوط پنج درم صبر شش درم عاقرقرحا شش درم بیخ اذخر چهار
هر دو درم بکوبند همه را در دو رطل آب بریزند و در نسخه دیگر در سه رطل تا که نصف بماند و
بخورد سه روز دوای دیگر برای کسی که گل میخورد بگیرد پوست بلوط بالای سه درم زربت
منقع دو عدد بیخ پنج مقدار درم انیسون سه درم هلیله کابلی و بلیله و املج پنج درم خبث الحدید کوفته
در سرکه انگوری کهنه خیسانیده دو سه مرتبه بریان کرده ده درم به بریزند همه را در شراب
کهنه که هشت اوقیه بود و بهمان مقدار آب و صاف کنند چون نصف بماند و بنوشند تا چند روز
و نیز شراب خبث الحدید دوای دیگر شهوت گل را زایل میبرد دخیر لو اکبابه بالسویه شکر
طبرزد مثل جمیع بخورد از دو مثقال با آب فاتر در ناشتا دوای دیگر کمون کرمانی نانخواه مصطکی
بالسویه منقع کند ناشتا فرو برد آب اثر او لعد طعام نیز و چند روز مداومت نماید دوای دیگر
ایارج فیقرا شش درم هلیله بلیله آمله و نمک نفطی هندی ملک سه درم کوزکندم ده درم بکوبند
و به بیزند و بعسل کف گرفته معجون سازد و بخورد سه درم با آبی که پخته باشند در و مصطکی و
انیسون و فودنی

انیسون و قدری از نعنع و روغنهای بسیار بکار دار و از بدرمالنه منقطع شود شیوه و غذا از زیرباج

یخونی مرغ و دراج و ماء اللحم خشبو با توابل و ابازیر بریان و خشکار اد ران تر کرده بخورند و کباب

کنند از مرغ و دراج که فلفل و نمک بر وی پاشیده باشند و استخوان انهار انجا وند و فرو برند و لحم قدید

با نانخواه و ملح از روی عمل خوردن باز دارد و جوجه مرغ فاسده پوست ان و عظام ان در حلق عظیم

دارد با فلاد منقوع و دسته نمکی و نخود نمکی فایده تمام دارد و عنبه و خرنوب شامی نیز مفید است

و از ادویه طباشیر و کبیل دارو و قاقله و کبابه و خیزلوا و کوز کندم و مصطکی بسیار مفید است

این علت را در علاج عطاش یا از حرارت بود یا از یبوست یا از هر دو که در معده جمع میشود

یا علت انهاب مزاج و علامت ان خشکی مری است و حلق و دهان و علاج ان خوردن بسیار است

چه ان تر کننده عمق بدن است و خوردن آب سرد و ماء الشعیر و آب کدو و خیار و قثا و لعاب

بذر قطونا و حب سفرجل و غرغره کردن بدهن بادام و غذا اسفاناخ و کدو و چه کشک یا گوشت

جوجه مرغ و جدی نمک صغار و اگر باشد و ورود فضول اسهال کنند بطبیخ نرم و حاد میشود

بسبب از کیموس شور عفن در معده و علامت ان شوری دهان و علاج ان تنقیه معده بقی اول بعد ان

با یارج یا حب صبر و بجرعه آب کرم که اقوا است تسکین عطش زیاده از آب سرد بلکه آب سرد

زیاده میکند چنین تشنگی را خورد شوم و غذا کنند زیره باج شکر یا قند بروغن بادام و سینه بریان باشد

از حرارت دل و ریه و علامت ان کرب و لیت است که یافته میشود با عطش تواتر نفس و نبض

علاج ان استنشاق هوای بارد و تبرید صفرا با بدل خرفه که رنگ کرده باشد با کلاب و صندل و

کافور و گل سرخ و بوئیدن بنفشه و نیلوفر و مانند ان و اگر با فراط بود پس آب تفاح و ماء کاو

از غذای جنین مرجوع میکند بسوی عروق حامله و بر میشود از ان بدن او پس مختلط میشود
با مواد دیگر و متحیل میشود پس دفع میکند طبیعت چیزی از و بسوی معده رفته بر دز تا انکه پاک میشود
از ان بدن بالکلیه و چیز اینست که عارض میشود این در حمل ذکوری کمتر چه ذکر بسبب حرارت
خود جذب میکند غذای بسیار اما انثی جذب نمیکند بسیار و اگر جذب کند تحلیل نمی برد
بالکلیه چنانچه تحلیل میکند ذکر پس ازین جهت فضول کمتر میماند در حبل مذکوره و
علاج این تنقیه معده است اول بقی بعد از ان با یارج و حب ایارج و این دو افضل است
بگیرد پوست بالای از بلوط پنج درم صبر شش درم عاقر قرحا شش درم پنج از خرچهار
مرد و درم بکوبند همه را در دو رطل آب بر زند و در نسخه دیگر در سه رطل تا که نصف بماند و
بخورد سه روز دوای دیگر برای کسی که حمل بخورد بگیرد پوست بلوط بالای سه درم زرت
منزوع به تخم بعقدر تم انیسون سه درم هلیله کابلی هلیله و املج مقشر پنج درم خبث الحدید کوفته
در سرکه انگوری کهنه جنبانیده و سه مرتبه بریان کرده ده درم بیزند همه را در شراب
کهنه که هشت اوقیه بود و همان بمقدار آب و صاف کنند چون نصف بماند و بنوشند ناشتا چند روز
و نیز شراب خبث الحدید دوای دیگر شهوت حمل ببرد ال می بر دخیره لواکیا با لسویه شکر
طبرزد مثل جمیع بخورد از و مثقال و آب فاتر در ناشتا دوای دیگر کمون کرمانی نانخواه مصطکی
بالسویه مفنج کنند ناشتا فرو برد آب اثر او بعد طعام نیز و چند روز مداومت نماید دوای دیگر
ایارج فیقرا شش درم هلیله بلیله آمله و نمک نفطی هندی ملک سه درم کوز کندم ده درم بکوبند
و بیزند و بعسل کف گرفته معجون سازد و بخورد سه درم با آبی که پخته باشند درو مصطکی و

انیسون و فودنج

انیسون و قدری از نعنع و روغنهای بسیار بکار دارند تا آنکه منقطع شود شیوه و غذا از زیرباج
یکو مثلث بیضه و دراج و ماء اللحم خشبو با توابل و ابازیر بریان و خشکار را در آن تر کرده بخورند و کباب
کنند از مرغ و دراج که فلفل و نمک بر وی پاشیده باشند و استخوان آن نهار انهار آنها ونند و فرو برند و تخم قدید
با نانخواه و ملح از روی عمل خوردن باز دارد و جوجه مرغ فایده پوست آن و عظام آن دخل عظیم
دارد با فلاده منقوع در دسته نمکی و نخود نمکی فایده تمام دارد و غنیه و خبز نوشیده می باشد نیز مفیداست
و از ادویه طباشیر و کیل دارو و قاقله و کبابه و خیز لو او کوزر کندم و مصطکی بسیار مفیداست
این علت را در علاج عطاش یا از حرارت بود یا از یبوست یا از هر دو که در معده جمع میشود
یا علت انهار مزاج و علامت آن خشکی بسیار است و حلق و دهان علاج آن خوردن بسیار را
چه آن تر کننده عمق بدن است و خوردن آب سرد و ماء الشعیر و آب کدو و خیار و قثاء و لعاب
بذر قطونا و حب سفرجل و غرغره کردن بدهان با بادام و غذا اسفناج و فرو جه کشک بگوشت
جوجه مرغ و جدی نمک صغار و اگر باشد ورود فضول آن اسهال کنند مطبوخ نرم و حادث میشود
بسبب از کیموس شور عفن در معده و علامت آن شوری دهان و علاج آن تنقیه معده بقی اول بعد آن
با ایارج یا حب صبر و بجرعه آب گرم که اقوی الادویه تسکین عطش زیاده از آب سرد بلکه آب سرد
زیاده میکنند چنین تشنگی را نخورد ثوم و غذا کنند زیرد باج شکر یا قند بر وغن بادام و مسی باشند
از حرارت دل و ریه و علامت آن کرب و لهیب است که یافته میشود با عطش تواتر نفس و نبض
علاج آن استنشاق هوای بارد و تبرید صفرا با بدل خرفه که رنگ کرده باشند با کلاب و صندل و
کافور و گل سرخ و بوییدن بنفشه و نیلوفر و مانند آن و اگر با فراط بود پس آب تفاح و ماء کادو

با قرص کافور و میباشد از حرارت هوا و در سموم طویل علاج آن ترید بدین ذر خلین و ریختن آب کمل در آن بخور
کحل بر سر از مغان بلند و از حرارت جگر میباشد و علاج آن در باب او گفته شود و از حرارت میباشد
که بر مزاج کرده های غلبه اند استعداد میران تواتر خروج بول است بی حالتی که رنگ بگیرد و علیل هر ساعت آب
میخورد و تسکین نشود علاج آن خوردن ماء الشعیر بجای آب لعاب بذر قطونا و غذا اسفاناخ است با کدو و با روغن
بادام و خوردن رائب الحنطه و دوغ که مسکه از و گرفته باشند و ترش نباشد و منع کردن از تعب و جماع و استعمال
این اقراص بگیرد طباشیر ده درم بذر خس بذر بقله الحمقا از هر یک پنج درم کافور نصف درم گل سرخ پنج درم
و گلنار دو درم طین ارمنی پنج درم کشنیز خشک پنج درم قرص سازند و با آب رمان ترش بکوبند بقول
بارده را بنهند بر قطن او یا خرقه از گلاب و سرکا تر کنند و بر قطن او گذارند یا مکید بر دارند
ضماد دقیق شعیر در خل خمر و دهن ورد و نگاه دارند و هر ساعت در دو سه ساعت او چیزی که قطع میکند بخورش مثل
حب الرمان حامض خشک و اجاص و سماق صفت اقراص اقاقیا نافع این مرض اقاقیا
دو درم ورد سه درم گلنار چهار درم صمغ عربی درم کثیرا نصف درم بلعاب بذر قطونا حب
با قراص بندند و با آب سرد بخورند و حذر کنند از جمیع اغذیه حاره و شراب و جماع و ملازمت از
بول جالی گوش گوید این علت کرده ها را بمثل ذیابیطس در رود ها رازی گوید این علت
چون طول کشد خشک شود بدن و بکشد ملا بول حتی موت گوید آنچه خطای عظیم است در این
علت از طبیبان جاهل این است که چون بینند بول اغیر چیزهای گرم میدهند و این میکنند
زود بیرون این سرافیون گوید دیدم قومی را که خوردند ادرار الکه درد واقعی مرده بود
پس تشنگی بر ایشان غالب شد و هر چند آب میخوردند سیر نشدند تا که مردند گوید که دیدم شیخی را که

تب محرق داشت و آب سرد میخورد دیگر نمی تشنه تا که گره بقراط گوید قلت عطش در امزجه حاره
از کثرت نزول فضول میباشد از سر معده گوید خوردن کسی را که با وجود عطش باشد بد است همچنین شخصی
که سکوه از سر داشته باشد و کسی او را تب بود و کسی که در شراسیف او قراقر بود که اختلاف در مره صفرا
بود او را و کسی اختلاف دم بسیار داشته باشد لاذر روز دیگر گوید علاج تشنگی مفرط در حمام رفتن
است ازالی که در روغن کنگهی و برگ خطمی پخته باشند غسل کردن بعد از آن مغز ساق بر سر
و مالیدن این حب و این تسکین تشنگی نماید لب بذر خیار و قثا و خس مع رب السوس یا اصل السوس
و ترنجبین با رب السوس کوفته بلعاب بذر قطونا یا صمغ عربی حب بندند و در دهن نگاهدارند و علاج سوء
هضم سبب سوء هضم استیلای حرارت قریبه است یا برودت قریبه بر معده یا زیادتی طعام
تکمه یا کیفیت یا سوء ترتیب پس اگر از استیلای حرارت باشد دلیلش حرارت معده میکند و غذا را
مایل میکند اجزا بسوی عفونت نازه و دخان مثل حرارت که بگذارند از ابر آتش عظیم و
قوی پس بگردی بسوزدان را علامت آن جشاء دخانی با خبوی یا زرد گرسنه
و عطش بسیار و حمی دق و علاج آن ابتدا کنند اول تنقیه معده بقی با بکرم و ماء الشعیر یا
شکنجبین بعد از آن بطبیخ هلیله و سناه تره و افسنتین فیقرا که آن دوائیست که تلطیف میکند
کیموسات میکند مسامات او قوت می افزاید که در ادویه است بحیثیت دفع و شعل حرارت
میدهد و بسیار التفات نکند بر قی که حادث شود اسهالات بسوی معده میکند
معده زیادتی حرارت از آنچه میباشد در و بسبب قی پس زیاده میشود علت و وقتی که
قی بر آید از اختلاف بطن پس نظر کنند در آن که آنچه بر می آید مری است یا نه پس اگر

سری است زایل میشود ماده و جالینوس میکرد در این نوع به آب افسنتین و میگفت که این قوت
میدهد معده را بر دفع فضول و قوت میدهد معده او را با خلنجبین شکری بخورانند و تقویه
سکنجبین سفرجلی صفت آن آب سفرجل حامض یک جزو خل خمر صاف ربع جزو شکر طبرزد یک جزو
تا که بقوام آید بقوام العسل و لعوق سازند از وی صبح ناشتا که قوت میدهد معده را اگر التهاب
داشته باشد و بخورد سفوف کزبره یابسه صفت آن کشنیز خشک بیخ دو درم گل سرخ کوفته ده درم
طباشیر سه درم سماق سه درم بخورد از وی دو درم آب انار میخوش یا سکنجبین سفرجلی و بعد باید
دور او خواب و راحت ترک کند و ریاضت بخورد غذای که زود هضم باشد و جامع اجزای
معده بود از روی قبض و حموضت چون حصرمیه و ریباسیه و تفاحیه و هلام بارد و قریص
و مانند آن با جوجه بریان و اگر باشد با او خلفه پس بخورد رب سفرجل و رب تفاح و حماض
و مانند آن و اگر باشد با او نحافت پس بخورد شیر و ماء الشعیر و لعوقات رطبه مثل کدو
خبازی و کدو و خیار و لحوم جدی و نمک صغار و استعمال کند حمام و آب زن هر روز
قبل از غذا و بعد آن بنوشند شراب رقیق و اگر باشد التهاب بجهت صفرا باید پس علاج
دق نماید این میگوید وقتی که باشد جشای دخانی پس برسد او را که چه خورده بعد
پس اگر خورده باشد مطجنه بیضه و طعام بد پس اگر باشد سوء هضم از استیلاء
برودت بر معده و علامت جشای حامض بغیر عطش است و بغیر حمی و بر آمدن اغذیه
چنانچه بود بغیر اینکه استحاله کند بسیار در این بمثل چوب است که بنهند بر آتش ساکن پس
قادر نمی باشد بر حاله و تغییر او بلکه تغییر از این نزدیکتر بخوشت میکنند اندک و علاج آن

[illegible]

تا تخمه است یعنی بعد خوردن شربت آبی اگر مَنی کیختنه باشند و شبت و ملح و فودنج با سکنجبین این تخم نخل
متحصل بعد ازان بخورد ایارج و حب صبر مصطکی و اگر حرارت باشد قرص الصعتر پس بخورد اقراص ورد
با آب کمون و نانخواه جوشانده در میبه تا که سرخ شود و آب اگر مزمن بود پس فلافلی و کمونی
کندری و قند ادلیقون و جوارش سفرجلی النفع عظیم دارد شراب افسنتین بعد ازان قوت دهند معده
با اطریفل صغیر یا مصطکی و عود و بخورد و سریع الهضم مثل قلایا و مطبخات ببزره بگوشت فتابرد
عصافیر و بنوشند شراب عتیق اندک مقدار و کم کنند از جمله غذا اگر فایده میدهد الا بخورد
خبث الحدید یا شراب صنعت آن بذر کرفس و رازیانه و انیسون و کمون و نانخواه و الخبزان
و سعد و کاشم و کرویا و کزبره و فلفل و دار فلفل و دارچینی و کندر و سنبل و جوز بوا و سعد و
زنجبیل مکد مثقال بسحق بریزند خبث الحدید ده مثقال و شش رطل شراب تا که باقی ماند نصف بخورد
بعد آنکه صاف کرده باشند دو درم و سه هفته لکار دارند و پرهیز کنند از ترشیها و دفع اگر
تر صفت ضماد که معده را قوت دهد بعد و سنبل و اذخر و افسنتین و قصب الذریره و کمون کرمانی
و مصطکی بها میزند و بشراب عتیق و آب سفرجل ضماد کنند از دو تمریخ معده بروغن باردین
گرم کرده و اگر باشد در و حلقه پس بخورد خوری و ابی که گرفته باشند از معدن حدید یا
جوشانده باشند در ظرف آهنی و این دوای الغضل است از خوری بگیرند حب الرمان بریان
کرده ده درم تراتریب سه درم شکر و قاقله یکدرم حب الآس سه درم مصطکی درم سعد دو
درم بکوبند و بیامیزند دو درم با رب سفرجل بخورد و اگر باشد با او ریاح و قراقر
پس بخورد این جوارش حب الرمان بریان کرده سه درم حب الآس پانزده درم سعد و قصب الذریره

وکمون کرمانی در سرکه خیسانده و شکر و تر آنرا و نقل مصطکی مکد نصف درهم قدر چهار درم
بکوبند و همه را به بیزند و سه درم با میبه و شراب نعنع بخورد و جانی لوسن کوید اگر ببیند انسان را
که التراخ نیاید سینه او از خوردن طعام کثیر الغذا و شهوت او کم شود و اگر حمل کند بر خوردن طعام
کثیر الغذا با قند او را انخشیان و دوست ندارد و خوردن چیزی مگر چیزی که از دیاد شد حدت و
حرافت و هر گاه بخورد بچنین چیزها می افتد او را النفخ و تمدد در معده و نخشیان و تهوع
در هیچ چیز راحت نیابد مگر در جشا آنکه از آن یکگونه راحت در یابد و در بعضی اوقات
فاسد شود طعام در معده او و اکثر فساد او در حموضت باشد پس آنکه به تحقیق در معده او
جمع شده است بلغم لزج بسیار پس قی بفرماید و به تربت شکنجبین پس خلاص می یابد همانوقت رازی
گوید گاهی میبا بحموضت در جشا از حرارت و علاج میکنم انرا به تربد لیکن تفحص باید کرد
از علامات و باید که حکم نکنند بر کثرت سیرق که معده او تر است که گاهی عارض میشود این
حال از حرارت چنانچه عارض میشود کسی اگر صایم بود اگر باشد لوی مضطر زر بادنی غذا
در یکمیقه پس اگر باشد در معده او از ان غذا پس پاک کند بقی و دلک کند اطراف او را
تلیلا قلیلا و طلب نوم و راحت و تاخیر کند در غذا تا که سبک شود معده او پس حرکت کنند و ریاضت
فرماید و حمام پس بخورد طعام خفیف سریع الهضم مثل بیضه نیمبرشت رازی گوید از اغذیه
اسرع الهضم و مقوی اینست که بگیرند زرده پنج بیضه و در شکوره کنند و بریزند در وسه درم
فلفل و قدری از شراب و چند قطره از آب کامه و نزدیک آتش دارند تا که نیم بند شود و
بنوشند و اگر باشد از کیفیت غذا و ترتیب آن پس علاج آن گرسنه شدن است مدت طویل اگر باشد

تخمه در علاج بیماران

بخور دکلبین بعدان بابخور و مصطکی صافیت کندری کندر ده درم فلفل و نانخواه و سنبل و کاشم
و انیسون و کمون نیز مکی دو درم گلنار ده درم بکوبند و بیزند و بعسل کف گرفته معجون سازند
صفت جوارش سفرجلی بستانند سفرجل ده عدد در سرکه انگوری بپزند نیکو و از آتش فرود آرند
و صاف کنند و بگذارند تا که ستیلان [illegible] کنند ازو و آنچه از رطوبت بود [illegible] بکوبند آنرا
نیکو و بستانند از عسل دو رطل و بپزند از آتش نرم و حرکت دهند آهسته آهسته تا [illegible] بستانند
فلفل و دار فلفل و زنجبیل یکی پنج درم خیربوا هفت درم قاقله و قرنفل و سنبل الطیب و دارچینی
و زعفران یکی دو درم بکوبند و بیزند و وقتی که فرود آرند عسل را از آتش [illegible] برو اندازند
تا که بیامیزند صفت شراب افسنتین بستانند قسط و مصطکی و مکی دو درم قاقح افسنتین ده عدد
زعفران یک درم جو کوفته نیم ده [illegible] خرقه کنند و بکنند آنرا در روغن عسل و چهار من [illegible] نگاه دارند
در اوقات تا هفت روز بیش [illegible] فشار زنند و هفته دیگر بگذارند هم چنین سه مرتبه و بردارند صفت سفوف خوردنی
از لا ازرو [illegible] و مجرب احقر بستانند خودنج نهری یا [illegible] یک جزو سماق یک جزو دار فلفل بنصف
جزو نمک طعام ربع جزو کوفته و بیخته سفوف سازند شربت یک مثقال احقر به جیب [illegible] دو جزو انار
دانه داخل [illegible] افزایم و تخم [illegible] با سرکه تند خورد و مداومت نمودن اثر عجیب دارد
و روغن گوگرد را و محرق آنرا بمرض اثر عجیب است چنانکه داودی مینویسد که در [illegible] جمل
و پنج تولچه [illegible] ده تولچه نقره مدبر هفت بار سرد کنند و یک و نیم تولچه طلا [illegible] مدبر پنجبار سرد کنند
و هفت انه ماهی مدبر سه بار سرد کنند و از آن کلاه [illegible] دو نیم دام بخورند همه امراض را معده
نافع است و این از اسرار مکتوم اطباست اصل این نسخه از فرنگ که حکیم داود بمحنت حاصل نمود

در تذکره درج کرده احتراز از زرور ببر ترجمه نموده‌ایم و اگر به تجربه درآمده نافع است طریق
تقطیر علاج و نفخه و این در خاتم نوشته شد و نیز صاحب تذکره مینویسد و این معجون حکیم معجونی
دارد از ترکیب مسیح است و نام این از کثرت فواید معنی نموده‌ایم صفت گیرد بادیان انیسون و لبلوز
معلوب صنوبر بقلو قرنفل مکد جزو قشر اترج مصطکی عود هندی مکد نصف جزو زعفران ورق آس
املح خبث الحدید مدبر سعد مکد ربع جزو بکوبند و در چهار چند عسل که گفته میشود بیامیزند صفت
اصل مذکور عسل چهار چند ادویه آب نعناع نصف آن در آب تفاح و لیمون و آس ربع آن بر کنند
تا که نزدیک بانعقاد آید پس عنبر و مشک و گلاب خوب تر کنند و چون بقوام آید فرود آرند و این
معجون نیز که مثل ندارد شربت تا دو مثقال و قوت آن تا بیست سال میماند در علاج تهوع وقتی این علت
از فضلات ردیه در معده میباشد صفراوی بود یا بلغمی که محتبس شود در آن تا منجذب میشود بسوی آن
از مکان دیگر و فرق در میان هر دو آنست که اکثر در معده با غثیان و قی همت بود و اگر انجذاب بود
از موضع دیگر بود ساکن میشود در تخشح کرب بعد قی ساعتی تا که منجذب شود فضول دیگر بسوی معده
پس اگر باشد مره لذع بود در معده با شعله دوران قی برانگیزد و اگر فضول فضول السیار ردی
در قعر معده بود حادث شود بغیر از بیش که غذا کند انسان و اگر باشد قلیل سرخ بسبب شود در معده
حادث شود از وی تهوع و غثیان بغیر قی پس اگر باشد تهری پس علامت آن خروج آن با قی و عطش
بادو بود علاج آن حقنه کند بابونه و سپستان و عناب و خطمی و خشک و ماء الشعیر و بنفشه خشک و روغن کنجد
دفایند باشکر سرخ تا ماده بسوی اسفل کشد و بعد حقنه قوت معده دهد و بخوراند و آب اجاص
و آب رمان و تمر هندی تا ملین بطن نماید و دفع کند ماده را بطرف اسفل و اطفای حرارت نماید و

اگر طبیعت ایستاده داشته باشد رب سیب ساده و رب سفرجل و رب ریباس و حماض و اترج بدهند و بعد شراب

نافع این مرض بستانند حب رمان حامض بست درم مصطکی درم در یک رطل آب بپزند تا به نیمه آید بر آتش یک درم

نخود نی و یک درم شکر بر آن بیفزایند و بخورند و اگر از این تسکین نیابد پشت بپزند پوست پسته رقیق در آب

و بخورند و اگر داخل کنند در آن مشک بهتر بود و بعد باید که مضغ کند اطراف کرم و نبوت سنگ آن را

که از وجد النفو و اگر باشد مرض قوی پس فصد کنند تا قوت برای شکسته شود و غذای او سماقیه خشخاش به

کشنیز تر و خشک و ترشی بیغول با حصرمیه یا حماضیه یا تفاحیه یا رمانیه یا استبرناریه و

اگر احتیاج باشد بتقویت حمی نبود پس ماء اللحم دراج و بپزند و ضماد کنند معده را بضمادی که افتد

ساخته باشند از آب سفرجل و تفاح و کمثری و ورد تازه و اطراف اس و آب سوسن و صندل

سکدانک و لادن و کافور و دراکی بخورند و دو درم طباشیر و گل سرخ اندازند و بخورند طباشیر

با آب تفاح یا سویق حنطه یا سویق جو یا آب تلخ یا سویق حب رمان و کعک با خبز که خنک کرده

باشند در تنور و امواد جگر میپزند تا از مکان دیگر پاک کنند بدن را از آن بحقنه نرم

بعد از تدابیر سابق عمل کنند صفت دوای جامع گل سرخ پنج درم سماق سه درم طباشیر دو درم سکر درم

کافور ربع درم شربت دو درم برب رمان صفت رب رمان نافع آب رمان حامض یک جز شکر

نصف آن بپزند تا بقوام آید و در حالت طبخ قدری از نعناع در وی داخل کنند و عود و مصطکی

نیز و اگر خواسته باشند شکر باندازند و اگر باشد تبی وقتی از بلغم که از لزوجت و غلظ چسبیده

باشد بجمل معده و تقبل کرده باشد انرا علامات آن قلت عطش و ملاحت چیزی که بر می آید از قی

علاج آن پاک کنند انرا از قی که با آب طبیخ شبت و ملح و فودنج کنند و اگر باشد قوت قوی الادم بهو

ترا ابکار داری چیزی برا که از خانماید بعد ازان ایارج فیقرا و حب صبر دهند و حقنهای که مذکور شد

شحم حنظل اضافه نمایند و بورق و عرطیثا بس قوت معده کنند و از میبه و آب تفاح با شراب سیب

ریحانی و رب ریباس که ساخته باشند با عسل و نقیع بازیرش شراب ریباس حامض و نقیع نمام

و فقاح اذخر و قشوران از هر یک بیست درم کمون چهار درم به بیزند و صاف کنند و یکدرم

را مک کوفته در رو داخل نمایند صبح و شام تناول کنند صفت شراب دیگر حب رمان حامض

سی درم مصطکی و لوبان ملک سه درم نقیع و نمام قبضه قبضه بیزند و دو رطل آب تا که

نصف بماند صاف کنند و بیاندازند دران عود و سک و ملک نصف درم و پیوسته بخورند و شراب

افسنتین نفع بلیغ دارد که هم منقی معده است و هم مقوی و همچنین است دوای مشک تلخ و جوارش سفر

جل و غذا انچه از انار دانه سازند دیگر بزره و کمون و نعنع و سداب و سنبل و قرنفل دار چینی

جوز بوا و خولنجان انچه حاضر باشد و ضماد کنند معده بضمادهای خوشبو چاره چون مشک و قصب الذریره

و سنبل و مصطکی و زعفران و افسنتین و عود نی و قرنفل و جوز بوا و خیر بوا و مشک و شراب ریحانی

عتیق غاماک بایست که حاجت نمی است باشد برای کسی که غذا از تیهوج بسی بلا هد کمون کرمانی

و سماق با آب رمان که گرفته باشند از نعنع بخورد در آخر شیر و شیده که مطبوخ بود در حدید و

اگر اهل کرم کرده دران سرد کنند بهتر بود و بخسبد بعد صبر و یا حب صبر با آن بدهند اما

کسی که هر چه خورد قی کند همیشه پس نافع است کزبره در طعام و بخورد عسل و تفریق غذا

بمرات و ترک حرکت بعد طعام و بخورد شراب رمان مز و نفع کند این و مصطکی و سنبل

و عود ملک چهار درم بکوبند و بریزند در سه رطل آب و یکبار دارند دوای دیگر نافع تخم کرفس

و انیسون بلیله با نخود درم

انیسون مکلا پانزده درم افسنتین یا عصاره او و رامک سلیخه مکی بیست درم مر و فلفل و جند بیدستر
ده درم قرص سازند و شربت ده درم دوای دیگر سونیز و نانخواه و مصطکی و کندر و عود نی و
پوست پسته سبز مکی یکجزو آمله را در آب بپزند تا که قوت او بگیرد و صاف کنند و برابر آن عسل
باندازند و بپزند تا که آب برود و بس بیامیزند در دوا و دو به یکبار دارند و ضماد کنند معده را
بوب و اطراف گرم و رامک و حصرم و سماق و جلنار و عفص و اگر حرارت بسیار بود کنند و سنبل
و مر و مانند آن داخل کنند ها دمق گوید کسی طعام قی کند او را این قرص نیکو بود شفای کامل
دهد اگر علامات برودت ظاهر بود و آن انیسون بزر کرفس شش درم افسنتین چهار درم مر و فلفل
جندبیدستر و افیون مکی دو درم دارچینی شش درم با بدل او ده درم سلیخه مصطکی چهار درم
شربت نیم مثقال کودکان را و کلان را یک مثقال یا دو وقیه شراب قابضه بجهت وجع معده
جهت قی با آب سرد و بعد این اقراص بخورد ایارج فیقرا تا استیصال روی نماید لیکن قبل از
اقراص ایارج بخورد جالینوس بسیار راضی بود ازین اقراص جالینوس گوید بخورد در
جمیع اوجاع معده و قتی که مستقیه بود ایارج فیقرا که در همه حال النفع است و گوید بسیار
آزموده ام و در امتحان آورده ام که بسیار کسانی که طعام قی میکرده اند و بر انگیخته میباشد
قی با غثیان و درد خلاص یافته اند اسهال طبیعت الا اینکه اسهال میکردم و با اختلاف
پس اگر احتمال خوردن صبر نمیداشت خیارشنبر بخوردن میدادم در آب هندبا یا در آب اصول
کرفس و رازیانه و بیذران هر دو خصوص اگر حرارت میداشتند و در ریاح بسیار سکون میکرد
و اگر احتمال خوردن صبر میداشتند نفع صبر در آب هندبا یا آب اصول میدادیم و گاهی میآمیختیم

ایارج را با اطریفل و میخوریم ندیدیم لکن خلاص میشد خلق بسیار بعد از نهایت نقص میخوراندیم
اقراص ورد با خلنجبین بربانار و یا کندر و سماق و کمون میکویند که اصحاب معده ضعیفه را
زود در افتند بخشیان و بقلب نشستن بعد خوردن لس مرد باید کرد بسبر رفع ان باینکه پیش از
طعام اشیاء برلیقه نخورند و بعد طعام اشیای قابضه چون چنین بعمل آورند طبیعت اطلاق
می نمود و بر اینکه نمیست بخشیان و نه قی و میغر بود دیم مشتمعتدل برفق بعد طعام تا نزول کند
طعام بقعر معده و سبک میشد اعالی ان شئ قابض و نمش بقراط میکوید که بخشیان میباشد
از ملوخته بلغم و رازی کوید معده که در کثرت آید اور اطعام کم باشد شدید اما انکه
مضطر شود بسوی دفع ان بسوی ضعیفه لیس بهر عضوی که دفع کند انرا بسوی ان
عضو اضعف اعضا بود و میکوید که بعض مردم را عارض میشود که هرگاه که چیزی بخورند و
قی کنند مدام و این مانع ضعف ضم معده است اکر قادر نمیشد و بر قبض طعام چنانچه قبض
میکنند اسفل معده و گاهی میباشد از رطوبت قلیل المقدار که محتبس میشود در فم معده و
و این رطوبت قلیل المقدار یا کثیر المقدار ردی حادث میکند تشنج و اکر بخورند
چیزی لیس یافته می یابد حرارت در سینه و عطش لیس این از حرارت لعد نافع است انرا
انار و سفرجل و فواکه قابضه و سماق و عنبر النفع میکند ان بذر ورد و بذر الینج
اکر باشد باد و برودت نفع میکند ایارج و خلاص میکند لسرعت و میکوید دیدم شخص را
که هرگاه چیزی میخورد درد معده میشد او را لعد دو ساعت تا کمتر تا که قی میکرد چیزی
بمثل کلی که میشد از خل لیس ساکن میشد وجع او و بهمین حال بیست سال گذشت دادم کرلین

او در دستم قی کرد

برودت فم معده است علاج او شراب صرف است و تسخین معده از ضمادات و غذاها که
دور باشد از ترش شدن چون مطبخه و عسل و باید که در مقدار کمتر بود و وجه اما طریق قی
کردن باید که قی بعد امتلای بود و سر بندد هر دو چشم را و دور فاده و عصابه محکم ببندد و قی کردن
کم کند کردن او دراز بود و حنجره بر آمده و سینه او تنگ و برهنه از گوشت و باید که قی بسیار استعمال
نکند زیرا که اگر افراط کند لاغری بدن آرد و ضرر میکند ریه را و صدر را و گردن را و سست
که شق شود از زور قی و سپید امینی شود و نفث الدم و باید که استعمال کند بعد از ریاضت و حرکت
خصوصا در مرطوبین تا ترقیق اخلاط نماید و ادویه منقیه را قبل طعام و طعام او
ملطف بود مثل سمک مالح با ترب و قضبان و شبت و لوبیا که اینها ترقیق بلغم می نماید
حتی بر اید بلغم لیکن و محرورین بعد خروج از حمام و ترتیب بدن استعمال کنند و بعد امتلای
از طعام و شراب و انچه مدد میکند بر قی کردن دهان آب گرم کرده با آب گرم آمیخته و خوردن
لیموی بعسل امیخته با شکر به حسب مزاج و گرم کردن دستها و پایها را اما ادویه که قی
آرد نیکوست مر طوبان را بذر منجل است و جبر جبیر و شبت بالسویه بکوبند و بخورد پنج درم
با سکنجبین عسلی ممزوج با آب فاتر قرمق بذر سرمق ده درم صمغ سداب سه درم نمک نانی دو
درم کنند کشی درم با آب سیر مق قبرص سازند شربت سه درم آب سیاپی که پخته باشند شبت و گندم
و لوبیا که اختیه باشند شهد و دوای دیگر شکم را از اخلاط غلیظ و لزج پاک کنند حب الرشاد
سه درم بکوبند و بریزند با آب گرم بخورد اما غذاها که قی آرد مرطوبین را سمک مالح را و بخورند
با نان و آب بخورند تا که عطش سخت شود پس بنوشند آبی که پخته باشند در و ترب خربزه د لوبیا

دخیردل درست و بریزند در و نمک و بیامیزند در سکنجبین علی الاما ادویه که فی آرند از ان محرورین را و
این خیار است که کوفته آب او بگیرند و با سکنجبین ممزوج کرده یا با شکر سرخ یا بذر سرمق کفته درم
کوفته در سکنجبین امیخته با آب سرمق که کوفته گرفته باشند یا بانی که تخم سرمق در وی پخته باشند
حد است که پوست خربوزه که خشک کرده باشند و از اغذیه سمک تازه که پخته باشند مفید است و از
سرمق و دهن کنجد کرم کرده با آب مخلوط المحقق سر معده بمالند و هم چنین است که بذر خیار سحوق
کرده درم با آب سکنجبین مخلوط نموده خورند و آنچه بد و تدبیر محروران نمایند بعد قی مضمضه
از سرکه و آب ممزوج و عسل و جه بگلاب و قدری سکنجبین و قلنگبین شکری خورانیدن و طعام
خورد بعد قی تا که ساعت بگذرد و چیز لطیف بخورند مثل جوجه مرغ و مانند ان
و بمالند و زیر کنند ساقها و رانهارا امام طرف مضمضه کنند از شراب لیمو میزرد و سال
از آب زعفران و از مفرحات قدری بخورند مثل هلیله مربا و زنجبیل مربی و دواء المسک یا
تریاق و اگر صداع عارض شود استنشاق نماید از آب بابونه و اطراف او را در آب بابونه
بنهند و چند ساعت تاخیر در غذا نمایند بعد ان چیز الطف بخورند مثل تیهو و دراج و بالای
ان شراب لطیف قلیل بخورند باید که قی از فصول حارده استعمال نمایند که اخلاط رقیق شده
باشد و منحل لیکن در اوقات شتا بر وقی نباید کرد جالینوس گوید قی نفع میکند انفجار
دم را که از عروق راس باشد و از معده و از کلی و رحم و مثانه خشک میکند سر را و جلد بدن
بصر را و فربهی می آرد و سده میکشاید که در احشا بود و کسی که در معده او بلغم بسیار بود
صفت سعوفی که قی بلغم را باز دارد و قوت معده دهد پوست ترنج و قرنفل و ورق گل

برنها

مکی یکجزو و مصطکی و سنبل و کندر و شکر مکی پنج جزو و عود هفت جزو انار دانه پانزده جزو قرنفل و قاقله
صغار جوز بویا و سعد و نعناع مکی چار جزو قند سفید دو چند مجموعه سفوف سازند شربت هفت درم
تا ده درم للازرورد بیز گوید این سفوف در دفع قی عجیب الفعل است ورق گل غنچه انار انار دانه ده درم
مصطکی مرجان انار نیم درم صندل زرد دو درم سفوف سازند شربت دو درم دیگر بگیرند آب
انار ترش شش اوقیه آب لیمو نیم دو انس با قند یک سیری بر آتش نهند و یک یکدرم صندل زرد و ورق
گل در خرقه بسته در ان اندازند تا که بقوام آید این یک شربت است و نیز گوید دو سه قطره
روغن بلیسان با تخم سپندانه نیم سیر شب خوردن عاجل النفع است و در سفرجل خام خوردن و کافور
در بینی مالیدن نیز نافع است ضماد نافع خمیر آرد و مرزنجوش سائیده و پوست نارنج
کوفته بیخته با آب فودنج ضماد کنند و اسفنج در سرکه گرم تر کرده بر معده داشتن با نان در
سرکه تر کرده و مصطکی سائیده بران پاشیده بر معده بندند و خرقه در سرکه و گلاب تر کرده
بر گردن پیچیدن و هر دو دست در آب سرد داشتن منع قی نماید و بعد از بند شدن
قی از استعمال جوارشات و مقویات معده چاره ندارند و این ضماد مقوی معده است آب مرزنجوش
فودنج حماض مکی کنجی در سرکه پخته ضماد نمایند و سفرجل کوفته بسرکه پخته و عود و قرنفل
بران فروده ضماد کنند و از اچار و چیزها که در روغن بریان کنند اجتناب نمایند و
فلفل گرد و آب خام خوردن امان دارد و آب ابلی تاب نافع است و از آفتاب و تعبات
پرهیز کنند مجرب بات انار دانه و فودنج مکی دو درم مصطکی نیم درم با آب سائیده بخورانند
قی را باز دارد و مغز تخم نیلوفر خوردن منع قی نماید خاصه در آبی بجستانند که ریگ گرم در او

سر دکرده باشند چوب درخت بان و چوب درخت سنبل را آتش دهند چون خوب افروخته شود در آب خموش کنند

وصاف نموده سرد کرده بخورانند نارجیل دریایی مانع قی است پوست نارجیل هندی نیز با آب سائیده نافع است

قی اطفال را دانه قاقله گل ترنج و نمک سنگ و پسته تعرکی برابر صلایه نموده با شهد دهند و را بار داد

دیگر قی دایمی را که آب و طعام در معده نماند سماق یکدرم زیره دو درم کوفته بیخته نیم توله در آب سرد

بخورند نافع است دیگر آنچه دافع اکثر انواع قی است قاقله خورد و سعد و مغز پسته کنار و مغز تخم نیلوفر

و فلفل دراز و صندل سفید و کبیل سالی و قرنفل و سیاری و منشاوی کوفته بیخته سفوف سازند

شربت از ۳ ماشه تا شش ماشه در علاج هیضه و آن حرکتی است از مواد فاسده غیر منهضمه که — در علاج هیضه

بر می آید بقی و اسهال از بدن باشدت تکلف و سبب آن سوء هضم و فساد غذا در معده که

در دیر شود از ود در هضم معده پس آنچه از آن که بخاری بود بطالب اعلی میشود و آنچه ارضی بود

بطالب اسفل و اکثر وقوع آن بعد اکل فواکه تر است بعد طعام خصوصاً بطیخ و بخار

که با او میباشد کرب و تشنه قلق و خفقان و وجع در بطن و تشنج در مری و خروج اخلاط

و حامیه و لاغری بدن و صغر نبض و جفاف آن و امتداد الفم و تغییر جلد و سینه و وجه

بوجه د موقتی و برودت اطراف بارد و تشنج ساقین و بدین و آنچه عارض میشود در کسی که

دوای مسهل قوی خورده باشد و اسهال او با فراط شود این سرافیون گوید دیدم خورد

سالی را که هیضه عارض شد مدتی کشید و نبض او خفی شد و جسم او سرد شد روزها

بعد از آن انتفاس یافت قلیل قلیل و نبض قوی شده بود باز ذبول و نبض او

ضعیف شد و مراق چنین گمان نمود که گویا منجذب شده است بسوی فوق و بدترین عوارض

بیرون آمدن

درین مرض عطش است زیرا که ممکن نیست که خورانده شود و اور اشربتها که تسکین عطش نماید چه
قی میکند انرا و بدتر از ان در سینه است بی وجه اگر نخواید کم میشود علت و اکثر جیا نزاد در ضعف عارض
شود و در انچه در خریف عارض شود و بدتر است لیکن در شتا نباد را فتد علاج ان است که طبیب
جد نه نکند از دیدن احوال ها بله و بکوشد در تنقیه معده او خورانیدن آب گرم و خوردن حنین
کرده شود یا ک میشود معده و ساکن میشود غشیان او همچو حال کسی که خربق خورده باشد و قی نیکو بود
و اولی بس وقتی که آب گرم نخورد باید که بیامیزد در روغن نمک یا بورق پس قی کند ساکن میشود غشیان او
وقی او چه معده و منشود ماده قی و شسته میشود معده او نخوراند او را آب و شربت ساده
اعنی جلاب و تمر هندی که تحلیل می برد قوی طبیعت را اگر در معده است و دلک کند اطراف او را
و به بندد بازوی او را و ران های او را و بریزد آب سرد بر ساقهای او و قدمهای او و بنهد پای او
در آب سرد و ضماد کنند شکم او را بسفرجل و تفاح و کرم و لحیة التیس و سماق و جلنار و پوست رمان
و سویق شعیر و صندل و گل و کافور و سک و طلا کنند فم معده را به آب تفاح و سفرجل و گلاب
و مورد تر و صندل و کافور و زعفران و لادن و تجربه نماید از آب رمان حامض و آب سفرجل
جبلی و کمثری و حیتی و تفاح جبلی قلیل قلیل وقتی که زیاده شود عطش و نخورد آب سرد که در وی
خیسانیده باشند تفاح کرم یا گل سرخ تازه یا طباشیر پس اگر این آب را هم قی کند پس باز دارد
در و کل مسحوق یا خبزی مجفف در تنور یا سویق حب الرمان اندک اندک و اگر باز دارد
این هم بقی پس اعاده کند بار دیگر همان را و اگر ساکن نشود پس نخورد آب انار منخوش و بهی حیله او
در خواب آوردن کن نفع بلیغ دارد و آبی که نخورد در غایت برودت نبود بلکه متوسط بود

ابن سرافیون گوید درین علت بسیار از ان که نفع یافتند از آب گرم کسانیکه معده ایشان ملتهب نبود چه گرم اما کسانیکه معده ایشان ملتهب پس بخورد آب سرد و گرم نخورد آب قوی قابض خشبو

باربی سفرجل یا رب ریحان که شکسته باشند در وخر و لیفر مایند که تجربه کند اندک اندک بر معده او مجمه نهند نخیر سرطوی و همچنین بر کتف وی و امر کند بمقدیل مکا او با اینکه نماشل آب درو سرد کند

و باید از دور ان گل خلاف گلسرخ بنفشه و نیلوفر و سیب و فرنش کند خشبو افضل از همه فرش بلغار است و فرش معلق و از اجیح ایشنه کهواره و شنیدن اوازهای خوش و سرد و پسندیده و اگر بیا فتند تخمی پس بدهد او را اقراص مشک که در خفقان یاد کرده شد و مار ایت و

غذای او ماء اللحم است از گوشت حلان جدا سازند و افتاده با شکر و آب ریحان و آب سفرجل و شراب

بشکافند جوجه های مرغ کباب کرده بحضور او و کندر را بخاید فرو بر دو بدهد او را

طین خراسان و نیشابوری که بکافور پرورده باشند و تجربه نکنند تا که تسکین قی شود و چون

قی ساکن شود خواب فرمایند شراب نخورانند و این قرص بدهد کندر ده درم طین خراسانی ده درم

کبابه و قاقله مکدی یک درم و نیم کافور و مشک و قرنفل مکدی یک دانق اقراص سازند و با آب سرد

بدهند که مسکن قی است چون گرم دهند و اگر اسهال بیشتر حقنه کنند از نشاسته بریان که

آمیخته بود در روانی پخته باشند در درد خنجاش و اگر عارض شود تشنج در ساقین و بدین او انس نهند

بر انها خرقه تر کرده از دهن جار و بدهند فواکه قابضه مثل تفاح و نمیر او رجز رود

کمثری و سفرجل و قتی که ساکن شود اسهال پس اعاده کنند روز دویم و سیوم بحمیه بکیه

بیقوی بود و انعکاس نماید اندک اندک بغرمایند او را که اعاده کند بسوی عادت خود

زود برای تو بر یاد

زود بلکه هرچه بخورد سبک بود مثل معوص از طبرزد ذکر دانک اغنی کباب که آب انار و سماق
داده باشند و بعض که پخته باشند در سرکه یا شیره باشند بروانا ردانه یا ورق سماق یا چهار
جگر بریان کرده شحم بز خاصه سحم کردهای او ثابت بن قره گوید ما لا یق تغیر کرباید ارند
در غذاهای اصحاب قی باشد زعفران راکه ان غشیان و قی می آرد و میگوید این شراب
نیکوست انهار الکمثری یا لبس تفاح معتدل و حب الاس و انبر باریس مابسویه آب رمان
معصور چهار چند مجموعه بخیسانند کمثری و حب الاس و تفاح و انبر باریس در آب یکشبانروز
پس بپزند تا که سیوم حصه باقی ماند بعد ان صاف کنند و به پزند بار دیگر تا که بقوام آید بردارند
و بخورانند و میگوید اگر آنچه قی کند حامض باشد پس بخورانند مید یه سکنگبین قلیل قلیل با آبی که
پخته باشند در و انیسون و کمون کرمانی و مصطگی و عودنی و سنبل و مسح کند اطراف اندام او بدهن
حار که ریخته باشند در وی ملح و بورق و بمالد معده او را و مفاصل او را بالطیوب حاره مثل
زعفران و آب تفاح مطیب و شراب سوسن و مشک و عودنی مسحوق و بخورانند زیره باج بیرون
بادام و توابل یا بگیرد قطعه از لحم صید مثل آهو یا خرگوش یا بز کوهی و بریان کند پس که
ممزوج کرده اند آنرا باحب الاس و توابل صفت شراب سوسن بستانند گل سوسن آزاد منزوع
الاقماع و مسح کنند از صفرت که موجود بود در داخل او چهار صد گل و بپهن کنند بر خرقه
پاکیزه و یکشبانه روز در سایه بموضع پاکیزه و بستانند صباح ان روز قسط و قرنفل و
قصب الزریره مکدوا او قیه ملح اندرانی و سلیخه بکدسه ۳ او قیه حماما و سنبل و مصطگی مکد
یک او قیه عود بلیسان چهار او قیه جوکوب نمایند و در ظرف آب گینه کنند و بالای ان گل

سوسن را بهم کنند و بالای کل ادویه را بهم کنند تا که تمام شود و بریزند و بالای آن آب

شش رطل و بستانند زعفران نصف اوقیه و مشک دو دانق و حل کنند این دو دارو در قدری از

شراب و بریزند بر آن ادویه و میعه سایله چهار اوقیه و روغن بلسان یک اوقیه بر آن اضافه کنند و بگذارند

ظرف را یکماه و سر او را گل حکمت کرده پس بنهند بر سر آن قرطاس و بالای آن خرقه کتان و بگل حکمت

کنند شش ماه در سایه نگاهدارند بعد از آن استعمال کنند بقراط گوید که حمام نافع است برای آنکه بعضی

بطن ایشان مایل بود چه حمام جذب میکند ماده را بسوی سطح جلد و منقطع میشود قیام للازورد

تجربه. اگر عارضه قوی افتد چنانکه به هیچ تدبیر اصلاح نپذیرد و خلاص نیابد دو سیخ آهن را سرخ کنند و هر دو

پاشنه مریض را یکجا کنند و در وسط پاشنه ها داغ کنند برابر استخوان زورقی چنانکه بیک

سیخ هر دو پاشنه داغ شود پس نمک سائیده در آن پر کرده از چیزی که مثل دره بود چند

ضربت بزنند در حال افاقت آید اکثر بتجربه رسیده که کسانیکه از عارضه بی غفلت رسیده بودند

بحال آمدند و اگر عارضه ضعیف بود کف پا را با آتش گرم کردن چنانچه محسوس او شود کفایت کند خصوصاً

تجربه. از خشت گرم کماد کردن در خرقه پیچیده بسیار نافع است و نیز اکثر در تجربه کرده که اگر زن یکماه

تا دو ماه حیض را باز ایستد نفع عظیم دارد و همچنان آن خوردن کسبره خام یا پخته نیز مجرب است

مرة بعد اخری بستانند پوست درخت بان و گشنیز خشک و قرنفل و فلفل گرد و دار فلفل و شیطرج

و زنجبیل بادیان مکه یکدرم در یک من آب بجوشانند تا که هشتم حصه بماند صاف نموده بخورانند الفا

مجرب مرة بعد اخری برگ کالتبان انجره در حالت عارضه بدهند در حال قی و اسهال را باز دارد و تسکین

بخشد در علاج مرض سبب تعفن رطوبات که حرارت از روی قلت تحریک باید بر تحلیل

انا پس متولد میشود از ان ریاح و قراقر چنانچه در باب نفخ بطن شرح داده آمد علامت ان
عدد و استسقاء تشنه بسوی هوای بارد و سکون مغص از آب سرد علاج ان کمونی و شراب سکنجبین بآب
ممزوج خصوصا با آبی که در تو پخته باشند رازیانج و تکمید بجاورس و ارزن خوردن ماء العسل یا
حب الرشاد مسحوق در انیسون و وج و قردمانا و کرفس و رازیانه و حب بلسان و عود و حب الغار
و زراوند و قنطوریون قرادا یا جمع و نقع میکنند او را مضیع حب الغار و فرو بردن آب او
و انچه از ثفل او باقی ماند بر سره ضماد کنند و همچنین است شراب سکنجبین ممزوج با آب کمون با قرص
ورد که نافع حرارت معده صفت ان عود السوس سه درم سنبل دو درم غافث دو درم بزر
کشوث نصف درم طباشیر نصف درم لک و ریوند مکه چهار دانق انیسون باریس درهم تخم خیار
و خربوزه و بقلة الحمقاء و بقلة یمانیه و صمغ عربی و کثیرا و نشاسته مکه درهم زعفران
ربع درم غذا گوشت جوجه مرغ پخته بجفنه زیره یا خشنو کرده از کمون بسیار یا طیهوج
یا دراج و بازوهای طیور و بخورد بادام تلخ و نعنع و سداب و بیلین تازه یا روغن بادام
یا روغن زرد و پسته نمکین و حب صنوبر و مویز میباشد مغص از صفرا که ریخته میشود در امعاء
احتمال نمیکنند امعاء دقاق که با لادغ شره سبب وجع میشود یا ماده لذاعه بعد از طعام
حریف گرم که خورده شود و سبب ان خطا میکند طبیب جاهل در این موضع میدهد حب
مسهل یا جوارشات پس حادث میشود یا سحج امعاء یا رشه علامت ان شدت وجع است
و یا بحس و عطش و حرارت و التهاب فی جوف علاج ان تسکین وجع بخورانند سکنجبین با آب گرم
و استفراغ ان ماده بچیزیکه اخراج صفرا نماید مثل سقمونیان یک دانق در جلاب حل نموده

بر نهند یا بنجد رم خیار شنبر خسیانیده در آب عنب الثعلب یا بکدانق سقمونیا با آب اجاص نافع است الا
خوردن بذر قطونا ده درم با آب سرد و روغن گل همچنین است آب خیار معصور با روغن گل و آب انار میخوش
سه اوقیه با روغن گل و شراب انگوری که ثلث آن رب ممزوج بود و پرهیز نکند از آب بارد و غذای بزوره
و سماقیه و اجاصیه و صفره بیضه مطیبه بخل و از نقولات طرخون و کشنیز و خرفه و از فواکه رمان میخوش و کمثری
و تفاح میخوش و آب خیار و از میوه خشک بادام شیر مقشر با نبات کابلی و اجاص منقوع در جلاب و حادث میشود
مغص از کیموس خام غلیظ که حاجز میشود حرارت از هضم آن پس جمع میشود در بعضی امعاء دقاق پس حادث میشود
و وجع و علامت آن وجع ثقل است در یکموضع که زایل نمیشود و انتقال نمینماید و علاج آن اینست که دو
درم روغن بلیسان و یکدرم زنیان خواه و بسایند و بنوشند با آب گرم و بخورد تریاق فاروق یا سنجرنیا
و اسهال طبیعت نماید از ایارج فیقرا که با عسل آمیخته باشند و آب انیسون و نانخواه و قردمانا بخورد
فلافلی و اجتناب نماید از گوشت البته و اقتصار نماید بر اسفیدباج بقناری که خشبو کرده باشند
از توابل کشنیزه با آب نخود که او را از کمون و دارچینی و خولنجان و نعنع و سداب و مفرح و شراب صرف
قوی که مایل بحرارت بود و تین و نارجیل و فانید و پسته بقراط گوید کسی را که در شکم او درد شدید بود
و اطراف او سرد شود پس این بد باشد و حادث میشود مغص که از ریاح که در معده و امعا بود حتی که رد کند
بسوی خاصره اثنای تهیگاه و سبب آن برودت اطعمه است فی نفسها حتی که قوت نیاید طبیعت
بر تحلیل آن و نیاید بخار راه بسوی بالا که بجشا دفع کند و نه بسوی اسفل که بحدس دور شود پس بند
شود در امعا و صورت قولنج شود در شکم تا خاصره تا این آیا قولنج گویند علامت آن تمدد
و ثقل است بعقب تناول طعام و کثیر نفخ و جشا و بطلان اشتهاء طعام و میدید صدا آن و قراقر

تا معده نرم علاج ان

تا بموضع سره علاج آن این سفوف بدهند خولنجان دارچینی شونیز ملح نصف درم فقر فلفل قاقله
سعتر فارسی ملح درم کرویا دو درم زراوند طویل نصف درم شکر طبرزد پنج استار بکوبند و
سفوف سازند و دو درم بخورند و با این سفوف بخورند انیسون تخم کرفس نانخواه شونیز مصطکی
وسعتر بری و کمون ملح دو درم جندبیدستر الخبراں سداب ملح درم شربت یک مثقال با آب گرم بخورند
ثوم را در زیت بخورند و از فواکه و بقول هرچه نفخ آرد پرهیز نماید از مثل باقلا و نخود و
عدس و نظیر آن و بخورد شراب صرف قوی و بپزند ماء العسل را تا که بقوام جلاب رسد و بیامیزند
درد در وقت پختن بهر رطلی دو درم فلفل مسحوق کیسه در صره کرده در او اندازند و در گرم هیدالجبیر
با ماء البزور بکار داشتن نافع است صفت آن بستانند نانخواه و کمون و کاشم و کرویا
و سعتر و شونیز ملح کفی در سه رطل آب بپزند تا آنکه یک رطل از آن بماند صاف نمایند و بستانند
زر دوا و قیده و سه درم در دهن هیدالجبیر در او بیامیزند و بخورد معجون حب الغار نفع بلیغ
دارد صفت آن ورق سداب خشک ده درم نانخواه و کمون و شونیز و کاشم و کرویا
و سعتر و قطراسالیون و لوز مر و فلفل و دار فلفل و فودنج و وج و زوفا و حب الغار و جند
بیدستر ملح دو درم سکبینج چهار درم جاوشیر سه درم کوفته و بیخته بعسل معجون سازند شربت بقدر
زیتون با یکوقیه شراب بیخن صفت حقنه نافع روغن زیت که در او سداب پخته باشند با نخود
بستانند ازین روغن سی درم و بیامیزند در وی جند بیدستر و جاوشیر و سکبینج ملح نیم درم
و اگر امر صعب باشد یک درم بذر البنج در روغن مذکور بپزند و حقنه نمایند یا بریزند در او بوزن
دانق افیون و پنج درم میعه سایله با این حقنه سازند زیت و عسل را گرم کنند و یکدرم

ونیم مرزنجوش در وی حل کنند و حقنه بسازند یا بر فوه جرف مطبوخ و بزرگ گرم نموده حقنه سازد
و شراب ارسطو علیل را که در روز یا سه روز گرسنگی کشد زیرا که این علت بعد خوردن طعام
بر انگیخته شود اگرچه ساکن شده باشد و اگر گرسنه بودن ممکن نیست اندک اندک از ماء اللحم که خود
کرده باشند او را شوربا بخورانند چنین بر او رسد نیز یک روز بخورد و از هر روز پنج لقمه و از آب
سرد حذر کنند و شیاف بسازد از این شیاف کمون و ورق سداب از هر یک قیخ بخور مریم و
عرطیثا از هر یک دو درم بوزن دو درم بعسل آمیخته شیاف بسازند و بر دارند صنوبر که
از ایشان او است بر اکنده نمودن ریاح و مدام تکمید کنند از جاورس و بنشانند او را
در آب زنان و بنهند محاجم بنار در موضع درد و دلک نمایند تا سرخ شود پس تمریخ از
روغن سداب نمایند و از سایر ادهان گرم که حل کرده باشند نیم درم جند بیدستر و
مثل آن افیون و دارچینی کتیرا بیامیزد بینند و بپرهیزد از کثرت آب خوردن وقتی که وجع
شدید بود بخورد فلونیا و غذای او اسفیدباج با توابل و قلایا با انجدان و الکامه
و سیر در طعام این نفع دارد و اگر در بطن غلظ و ورم ظاهر باشد پس فصد کنند بعد از آن لازم
کنند آب خیار شنبر منقی در آب بقول و اگر حمی باشد پس بخورد خیار شنبر با آب کاسنی جوشانده
و شراب بنفشه و غذا کند اسفناج بروغن بادام شیرین و حقنه لینه بکار دارد یا بخورد این
مطبوخ اجاص بیست عدد انجیر زرد ده عدد زبیب منقی پنج درم و بپزند و بپالایند در وی
خیار شنبر و بپزند و روغن بادام بخورد یا بخورد مطبوخی که در باب سعال ذکر کرده شد و اگر
طبیعت بسیار شدید السبب باشد پس بریزد با آن لبلاب دو درم و غذا او اسفیدباج با ت

[illegible]

مرغن بود و شکر با روغن بادام یا با روغن خل و اجتناب نماید از حامض و قابض و غلیظ و ثقیل
بطلب بقراط گوید اگر معص در اسفل سره بود آسان است و نرم و اگر در امعاء دقاق بود صعب‌تر بود
و شدید جالینوس گوید اسم معص واقع میشود بر لذع امعاء که میباید که از استفراغ بهودی گوید خوب
نیک ببیند که کندرت را اگر آن مورث استسقاء است و قولنج و حبس طول انجامد بیشتر برگیرد اند وجع را البوی
معده حتی که بر سر آید از دهان و وجع جنبین و اگر صعود کند بسوی سر پیدا کند ظلمت بصر و اگر
بریزد بسوی مفاصل بپیچید اکندریح تشنج صعوبت حتی که اگر نخورند از و یکجب شکم نرم کند بسبب ریاح
نماید و هضم طعام کند مصطکی و زنجبیل و قرنفل و زار شک و فلفل و دار فلفل ملکه ده درم و
عصاره ترید بیست درم حب بندند بقدر نخود و نخورد از و یکجب یا دو حب سابالگ گفته معص درد
امعا است و سبب آن باد ریح محتفه است که عدد می آرد از احشا و علامت آن انتفاخ و تمدد
بی ثقل و سکون وجع از خارج شدن ریح علاج آن تحلیل آن ریاح است یا بر درکماره
ریح مثل کرفس و انیسون و رازیانه و نانخواه بار فصول حار مراری است یا تحلیه میشود بسوی
امعا علامت آن ثقل است یا شدت لذع و التهاب امعاء علاج آن خوردن برور لبنیه بارده
است چون بذر قطونا و بذر لسان الحمل و سان سفرم و مانند آن یا بسوی مزاج حار است که عارض
میشود امعا را و علامت آن عدم ثقل و خروج مرار است و علاج آن تبدیل مزاج با باب انار
همچنین با لعاب بذر قطونا که در گلاب شسته باشد و روغن گل و مانند آن یا از خلط بورقی
فالح است و علامت آن لذع مع ثقل زاید و خروج بلغم در براز علاج آن تنقیه امعاست
به حقیقت که دور تریلد بسعایح بود و تعدیل او کرده یا تمثیل بنفشه و سپستان با خلط غلیظ بلغمی

بود که می‌چسبید در امعا و دفع نمیشود علامت ان ثقل است و لزوم درد در بعضی واحد و خروج
اخلاط یا ثقل در براز علاج ان استفراغ ان خلط است از فوق بقی و از اسفل بحقنه و شیافت
بعد ان و خوردن جوارشات حاره با زیل محتقن است در امعا و علاج ان و علامات ان علامات
علاج قولنج تعین است این حب نافع است مسهل بستانند مصطکی و زنجبیل و قرنفل و دارچینی و دار فلفل
و نار مشک مکرر جزو سقمونیا مثل جمیع و شکر طبرزد مثل سقمونیا حب سازند بقدر نخودی و یک حب یا
دو حب بخورند که یکدست یا دو می آرد و بعضی اسهال میشود در اسهال خلفه حادث میشود نغنه
و انواع اسباب است و ان میباشد از امتلاء بدن از خلط سوزی معده پس دفع میکند انواع اگر
از صفرا بود که منصب شده یا بمعده علامت ان عطش است و وجع و لذع در بطن و اختلاف رقیق
صدیدی علاج ان خوردن رب حصرم است یا رب ریباس یا طباشیر و در دمکد درمی و اقراص
طباشیر ممسک و غذا کند عدسیه زرد که ان زهر است یا جوجه مرغ کوفته و سرد کرده در آب
حصرم و بخورد سماق یا گلاب و غذا هم سماقیه بود یا جاورس یا روغن زیت و اگر از استیلای
حرارت بود بر مزاج معده علامت ان عطش شدید است و لهیب و وجع و لذع در معده و اختلاف رقیق
و غشی و کرب علاج ان خوردن آب سویق شعیر است یا صمغ عربی با طباشیر یا آب تفاح و اقراص
طباشیر با آب تفاح و اقراص طباشیر ممسک صفت ان گل سرخ طباشیر مکرر ده درم تخم حماض
پنج درم سماق پنج درم گلنار و صمغ مکرر دو درم قرص سازد شربت دو درم یا یکو قیه رب غوره جبل
اما آب سویق شعیر را در آب بجوشانند تا که آب غلیظ شود و صاف کنند چهل درم از ان یا سه درم
طباشیر بخورد و ثلث ان صمغ عربی داخل کنند و اگر منقطع نشود و بمتادی شود تحلیل بلغم و کرب

یکی نخود کابلی

پس بخورد در آب مصطکی یا پخته بجدید محمی یک رطل و نصف با کف مسحوق مثل کحل بوزن یکدرم
با خبز خشک و نیکوترین آن تنور خشک کرده است و اگر قوی تر ازین حاجت افتد دو طباشیر و صمغ
عربی و طین ارمنی در دو کهربا و جلنار اضافه نمایند و یکدرم ازین ادویه در نصف رطل خبز مجفف
بخورانند و یا بستانند سویق حنطه و سویق حب الرمان مکدر و قیه و نصف آن تخم خشخاش سفید باب
بسایند و عصاره این بستانند و بجوشانند در دو ثلث رطل ازین با یکدرم صمغ مسحوق
بدهند و غذا آب انار دانه و زبیب سیاه که کوفته بر آن سرکه بپاشند با آب حصرم یا آب انار دانه
ترش و صاف نمایند اصطباغ نمایند اسفناج یا بجورش یا عدس زرد یا جوجه مرغ بریان کرده
و سرد نموده با ترنج کوفته یا با بیه کرده نیز با جاورس مقشر مدقوق با آب صاف تنها
یا بسماق بلوط مدبر بخل یا روغن بادام و باجه نیز و بیضه مسلوق بخل کنجد بخورند با ورق
سماق یا حب رمان و نمک اندرانی و نمک ارمنی با شیر گشته و بیامیزند در غذای او سفرجل
و تفاح در بحر و ضعف ضماد در وقتی که التهاب باشد رشید افسنتین رومی اوقیه در
شراب عفص یک شب جنبانیده بعد ازان بیامیزند با او بوقت صبح آب اطراف مورد و
لادن را مسک و سک در کنند در و خرقه تر نموده فنجان عود بادر سانیده که گرم شود ضماد نمایند
و از گوشت و لحومات پرهیز کنند الا لحم لبقر کرا انرا اگر در شوربا داخل کرده با کفک بخورند
نافع است و بعد ازان بنوشند آب بسیار سرد و اگر حاجت اسهال طفل بعد پستان علاج کنند مرضعه را
علاج نمایند چنانچه گفته شد و بدهد طفل را دو دانق طباشیر و یکدانق شکر و علاج سحج درین باده
بسیار نافع است و اگر اسهال از برودت بود که غالب آید بر معده علامتش آن اختلاف اشیای

لزجه است و قلت التهاب و عطش وجشاء حامض علاج آن بید بهد قدری از اقاقیا سحوق با
شراب نافع است و الا باید این دوا نانخواه کندر جلنار بالسویه با زبیب بادانه کوفته
بیامیزند بقدر جوز صبح و شام بخورد با این دوا دانه زبیب مثل کحل کوفته یک رطل حب الاس
مسحوق مثل کحل نصف رطل خرنوب نبطی و جلنار و کندر و گز مازو و نانخواه مکرده در عسل
قسنت بیامیزند و بخورند و شکم را این ضماد نمایند شونیز و کمون بعفص بالسویه بالشراب
ممزوج نموده با خرقه بچسبانند بر شکم ضماد کنند بعد انکه تمریخ بدهن کرده باشند و با این ضماد
نیز ضماد کردن نافع است صفت آن کمون کرمانی در سرکه خیسانده یک روز ریگ و عفص
و بلوط کنند بهم آمیخته طلا کنند و خرقه بچسبانند و بخار نخود داده و اگر با اد بعض بعو
قراقر و ریاح رنگ گلنار دهند آن کمون کرمانی و کرویا و کزبره و بلوط در سرکه خیسانده
یک شبانروز و خشک کرده و بریان نموده و ورق سماق و سویق نبق و جلنار و قشور حب الاس
و کندر اجزای سوای قرص سازند و یکی از آن با شراب بخورند و با این سفوف بخورند صفت آن
انار دانه بریان کرده پنج جزو کمون کرمانی و کرویا و نانخواه و کزبره بایسه و بلوط خیسانده
در سرکه یک شبانروز خشک کرده و بریان نموده و خرنوب نبطی مقشر از دانه پاک کرده و ورق
سماق و سویق نبق و حب الاس یک یک جزو و عود نی و مصطکی یک نصف جزو کوفته بیخته استعمال
نمایند و غذا از زیره باج و حصرمیه یا تفاحیه و نخود جوزه توابل مثل دارچینی و خولنجان
و زنجبیل و اگر احتیاج بسوی قوی تر از این باشد پس قنابر و عصافیر و طیور قوابض بریانی
بشحم اشغ سنگدانه مرغ که بروی باشیده باشند و ورق سماق و الخدان و اگر از این طیور بریانی

کشند و اگر بد

کنند و بکیرند و بکوبند بعد از انکه پوست انها خالی کرده انار دانه کوفته و کرفس و سداب و نعناع کرویا
و نمام نافع است و در طعام او را ازیانه و فودنه و شبت چه از رشان این چیزها ادرار بول است
و نفع میکند انواع خلقه و اگر احتیاج افتد مدخول حمام پس اول خبز بخورند در شراب تر کرده
نافع است انرا که بگیرند هلیله سیاه کابلی و بریان کنند در روغن گاو تا که منتفخ شود و سرد کنند
و دانه دور کنند و بکوبند نخیند انکه بسیار باریک شود و صرف بریان با آتش اجزای سواد
بخورد از و مدتی و اگر باشد اسهال از بلغم محتبس در معده پس علامت ان برامدن اشیاء لزجه بلغمیه
و قلت عطش و لهیب و جشاء حامض علاج ان است که بخورد حلیل سلق و خردل و سمک مالح
بعد از ان قی کند از نمک و عسل و شبت چه شانده و اگر این کفایت نکند بخورد چیزی که
برآرد بلغم را با این صفت صبر درم شحم حنظل ربع درم ملح هندی ربع درم تربد درم حب سازند
و این یک شربت است با ذوقی فرماید و اصطباغ کند از مری نبطی و بخورد کوامخ
مالح خرلیقه و قنابیر کوفته و عصافیر که خشک کرده باشند از نمام و ورق اترج و
بخورد بعد از ین ادویه پخته مثل مثرودیطوس و امروشیا با شراب ریحانی و افضل از
همه شراب افسنتین است و خندیقون و میبه و ممسک و سکنجبین عنصلی و خوزی و ضماد کند معده را
بلادن و سعد و مصطکی و اذخر قصب الذریره و عود و مشک و جوزبوا و قرنفل و افسنتین و بابونه
سورد و آب زنجوش و نمام و سیسنبر و مانند ان صفت خوزی نسخه حب بلیلسان دار
فلفل یکدرم و قیه قرفه و قرنفل و اکلیل الملک خیربوا حاما مکدد دار و قیه فلفل
زنجبیل یکدانگ و قیه قردمانا شش و قیه جوزبوا پانزده درم گلسرخ تازه نیم حب الاس

نیم من شونیز پنج استار سعد ده استار قصب الذریره بزرگ یک مکوک چهار وقیه کوفته بیخته بعسل قند
معجون کنند و اگر اختلاف از ضعف کبد بود و سبب آن است که عاجز بود از جذب کیلوس بسبب برودت
و علامت آن اختلاف رقیق است مانند ابیض و نیز بول ابیض بود و تهیج اجفان و اصابع رجلین
مثل لون لسوی بیاض علاج آن بخور زرد کندر و حبش و فودنج و فنجنکشت و مانند آن و غذای
ماء اللحم با افاویه و توابل بسیار و عصافیر و قنابر و آب زیرباج [illegible] انکه جبه باشکر
بلحم و افاویه و بخوراند شراب حبش که ذکر کرده شد صفت آن هلیله اسود کابلی و بلیله آمله
مکی پنج درم نانخواه قسط و سعد و سنبل و قصب الذریره و مصطکی و اذخر مکی دو درم خبث الحدید
مدبر لیبر که پانزده درم کوفته بیخته بعسل قند معجون کنند صفت فنجنکشت دار فلفل قرفه و
هلیله سیاه بلیله آمله شیطرج ملح هندی زنجبیل فلفل جیرلو اسلنجه بسباسه مصطکی و بذر
الکراث بذر قرح شیرین بذر خربزه بذر شجم بذر فجل بذر کرفس بذر رشت نانخواه
بذر رازیانه انیسون کمون کرمانی دارچینی نارمشک سعتر بذر لفت بذر الجرجیر بذر
بصل خولنجان قاقله سنبل سعد مکی ده درم خبث الحدید مدبر ده درم حرف ابیض
دوازده درم کوفته و بیخته بروغن گاو چرب کرده بعسل معجون کنند شربت دو درم معجون
احمر نافع بلیغ که قوت جگر دهد و تسخین نماید و شفا دهد و رنگ روی را نیکو گرداند
و هضم نیکو کند و ریاح را برآرد هلیله سیاه کابلی و بلیله و آمله مکی ده درم سلیخه دار چینی
قرفه قرنفل زعفران خولنجان سعد سنبل قسط بحری بسباسه مصطکی طین ارمنی طین مختوم
دم الاخوین مکی سه درم بوزیدان بهمنین یا سرخ تنها تودری سرخ جوز بوا بسباسه

کیلا ساذج لسان العصافیر شیطرج عروق قیبیل گلسرخ زوفا حب البان در نسخه دیگر
حب بلیسان مکرر از کاتب تصنیف شده واکر زرنباد و بذر الجزره و بذر مرزنجوش نانخواه بذر لسان الثور
بذر البنج در نسخه دیگر قرنفل تخم شکر بذر تمام خیر لوبیا کهربا و باصمغ عربی مکید نخود رم لب فستق لب حب ز
لب فندق لب حب صنوبر مکید هیرت درم بکوبند و بیزند و بعسل معجون کنند شربت سه درم
واگر اسهال از تخمه بود علامت او آن للامیکند بر و طعامی که بالای طعام خورده باشند
و حموضت لازمه در جشاء و قراقر و علاج آن ترک غذا و خوردن جوارشات جامعه
که در قبض و حرارت مثل جوارش سک و جوارش عود و غذا اصفر مثل مصلوق تا
ریاح مطیب بدارچینی کرده یا دصباغ اعطاب جاره مثل صباغ معمول بآب زیره و خردل
و کمون و کرویا و سعتر و شراب شراب صرف قابض تا که زایل شود و اطرافش را بجوش کنند
بر عادت صفت معجون میعه نافع از اسهال کهنه جند بیدستر و افیون و اسارون و میعه سائله
و مر دو و بذر البنج و کندر اجزاء سوای عسل معجون سازند شربت ... بهمین صفت جوارش سک
مصطکی قرنفل زنجبیل فلفل دار فلفل قرفه جوزبوا ارسک خبز لوا اجزای سوای کوفته و بیخته
بعسل معجون سازند صفت جوارش عود قاقله کبابه مصطکی سنبل اذخر بسباسه ... جوزبوا
قرنفل سلیخه عود ذنی اظفار طیب ورد احمر ورق نسرین نار مشک ساذج سعد زنجبیل فلنجمشک زعفران
اجزای سوای کوفته و بیخته بعسل معجون سازند و گاهی از اسهال از ریختن بود در معده مثل...
علامت آن کثرت شهوت طعام و لذع در فم معده و حموضت در فم معده تسکین اسهال عند اکل
ما عند نحن سبیر ازدن علاج آن فصد باسلیق بعد از آن اسهال به طبیخ افتیمون و نقیع مجاهم

یا بسیار بلا شرط علی الطحال و اکل طحال بهیمه و این سفوف هر روز بخورد دو درم افتیمون دو درم

بخورد با آب و بیران شوربای هر شب بخورد و اگر اسهال از شرب دوا بی سبب بود پس اگر حرارت

داشته باشد بخورد بذر قطونا بریان کرده بر روغن گل چرب کرده یا سفوف طین صفت آن بذر

قطونا بریان کرده یکجزو و بذر ریحان نصف جزو صمغ عربی گل ارمنی نشاسته مکی یکجزو بزر خرفه

بذر لسان الحمل مکی یکجزو و بکوبد بدون بذر قطونا دو درم با آب بخورد و اگر حرارت نبود

پس سه درم حب الاس را در انجوشت بیند در آن قدری روغن که بپوشند تا که منعقد شود و بخورد که

در یکساعت بند میکند اسهال را و اگر بعقب دوا اسهال افتد پس حقنه کند سمن بقر ده درم لادن خرین

و اگر نفع کند و الا بعلاج تحیج گوسفند گاهی عارض میشود معده را ورم نیز پس محتقن میکند

هرم ابرا و حادث میشود از آن بشور و بر نفع میشود از آن بخار سوی دهان و زبان

و در آنجا نیز بشور حادث میشود و بد بو میشود از آن سبب هوای دهان و وقتیکه میگذارد

طعام با دندنه میکند انرا و مضطر میشود بسوی دفع آن از هضم پس اگر این حال در معده باشد

آنرا زلق معده گویند و اگر در امعا بود زلق الامعا و علامت آن آنست که میباشد با اسهال

بشور هری و لسان و درد در معده و حرارت لهیب و عطش و برآمدن قشور بثور یا براز

علاج آن در اول این بنوشد بذر قطونا یا رب الاس ممزوج با آب بارد و قدری ... گل

یا بجوشانند قدری از بذر قطونا و بذر لسان الحمل و بذر ریحان در آب چون شیرین شکو

در آن قطره چند از دهن ورد بریزد و بنوشد و اگر کفایت نکند بخورد اقراص طباشیر

که قند کو با آب انار مر و آب سفرجل و غرغره کند لعاب بدانه یا کس طین مع اقاقیا و لادن ...

افیون خورد

افیون بخورد شبها و بزر قطونا با روغن گل و اگر کفایت نکند بخورد در این باب کفک و غذای او
جاورس بقشر کوفته در آب سبوس که پخته باشند یا بادام یا تخم و نخورد سویق غیر آنکه آن سنجد
با سویق نبق و حب الآس و سفرجل ابن سرافیون گوید که کناش خود که اسهال بحاری نوعی
یکی را می نامند در بیان میباشد ازین که انسان میخورد طعام غیر محمود دان سرد میشود
در هضم شدن و بند میکند ادرار ازینکه جاری شود بسوی انها کیلوس و چون بالای
ان طعام دیگر خورده میشود پس ممکن نمیباشد نفوذ بسوی انها و میفرستد معده انرا بسوی
امعا و حادث میشود ازین اسهال علاج ان اینست که بند بکنند انرا بلکه بگذارند که معده
پاک شود و گاه اندکی مدد میکنند چه در اکثر وقتیکه میبندند دفع میشود چیزی سموم است من
منقطع میشود و خوف نمیشود و علامت ان اینست که این اسهال ضعف نمی آرد بلکه فرحت می یابد
بیمار از خروج ان و زیاده میشود قوت و اگر مدتی برین بگذرد و شروع در ضعف کند و منقطع
نشود علاج کند بچیزیکه در برودت معده گذشت و رطوبت ان و دویم را دیم رای نامند مادت
البطن و ان میباشد از کیموسات مجتمعه در اخفایش پس منع میکند اعضا از استعمال هر اغذیه
و تصرف در ان پس منعکس میشود بسوی معده و عارض میشود اختلاف علامت ان اینست که درین
میشود و بر می آید چیزی قلیل بری و ضعف میشود قلیل ازین اندکی بسیار چنانکه در سایر
انواع و نمی باشد یا ادبت و علاج ان اینست که نیز بند نکنند بلکه در تلطیف کیموسات
کوشند که فاعل این اسهال است ازین قلیل و اگر ببندند در ان حرارت پس شکر
طبرزد و دهن بادام دهند و غذا از مزوره باح بازیت با فنج و اگر اثار حرارت میباشد

پس ماء العسل و نخود آب و روغن بادام و چون اسهال دفع نمی آید پیلی روده مجففه بدهند
مثل طین ارمنی و کهربا و گلنار و سبوس را منی بامند بادارد و میگویند که سبب این اسهال ضعفست در جگر
و آلات هضم قوت تمام نمیباشد و بر افعال آنها پس جذب میشود چیزی که لطیف است از آن
و باقی میماند قلیل قلیل در آورده تا آنکه جمع میشود و ممتلی و چون امتلا شد دفع میکند آن را
طبیعت و می ایستد اسهال تا اگر دیگر جمع شود باز روی میدهد اسهال بار دیگر و علامت این آنست
که میباشد آن صحیح تا سه روز یا کم و بیشتر از آن پس دوا آن میشود بطن او تا دو روز یا سه روز
یا بعض درد تا که بر آید چیزی که جمع شده است باز عود میکند صحیح و هم چنین دوام دارد دو روز و
علاج این و علاج نوع چهارم یکسانست نوع چهارم را [illegible] میگویند و سبب این آنکه حادث میشود
در افواه معده و امعا که جاری میشود در آن غذا السوی کید انضمام از ورم حابس پس نمیکنند
در آن طعام بل جاری میشود در آن شراب فقط و علامت آن آنست که علیل ضعیف میشود بسیار و تقلا
که بر می آید مشابه چیزی که بعد خورده باشد یا قریب از و بعد علاج این هر دو نوع آنست که تنقیه
آن شده نمایند بحقن حاده که قبل از این مذکور شد و اگر حقنه بر [illegible] بدل استعمال کنند ادویه
که انفتاح مسالک نماید و الا شربی ضعف علیل را به افزاید زیرا که چون بر دارند ازین دستها باید
زود قوی کنند و فربه و آن آنست که بخورانند علیل را نخود آب با روغن جوز پخته باشد و بر برند
بر دکر فنس و نعنع تمام و بخورانند او را شراب حرف و بعد از لباز دبرای او شراب ماء العسل
با زعفران و سکنجبین علی بزوری و گاهی حادث میشود اسهال از جهت بلغم و این وقتیکه رسیده شود
دماغ ضعیف شود دایم داشته باشد پس تولد میکند درد فصول کثیر که قادر نمیشود بر هضم آن و

بنوبتی آن یکی نازل

تفریق ان پس نازل میشود بسوی منخرین بعضی بسوی حنک و انچه در حنک نازل میشود بعضی از
ان میرسد بسوی ریه و بعضی بسوی معده و ادا میشود از انجا که بسوی امعا و فرط میکند ازرا
در تمادی ایام و تغیر میکند مزاج ان و ناقص میکرداند هضم ازرا و گاهی منجر میشود ازین قوت
منجر میشود بموت و ان مثل ذرب است اگر عارض میشود در بطن از فساد هضم حادث میشود
این علت از حرارت و برودت و علاج این چنانچه گفته است بقراط که حبس نباید کرد چیزیرا
که منصب میشود بلکه تخفیف کمی باید کرد در انصباب و باید که باشد رعایت قوت اول از قوی گرم
دانیدن منصب بوجه چیزی باگر بریزد پس اگر محرور بود تدبیر ان تدبیر اصحاب صداع
حار است و تدبیر اصحاب نزله بارده از ابکار داشتن فصد و حجامت در وقت ان و استعمال
مسهل مثل صبر و کتیرا و گلسرخ و زعفران که این چیزها تقویت معده و دماغ مینماید و نفع
میدهد هر دو را استعمال کند هر چه قوت میدهد سر را مثل شمومات و نشوقات و عطوسات
و بخورات و حبوبات و ادویه که مذکور شده است دران موضع و دلک بردن و قدم و ساق
بروغن و نمک و عسل و ان هر دو را از آب گرم که در و پخته باشند بابونه و اکلیل الملک بعد و
لک و بخور اند وقت نوم هر شب از طبیخ خشخاش ملعقتین کبیرتین افضل است که بعد طبیخ بیامیزد
در طبیخ خشخاش سه رطل طبیخ اقاقیا و ورق سماق و عصاره لحیة التیس و گلنار و کثیرا و
زعفران از هر یک دو ثلث درم کوفته و پخته بر سر ان بریزند و به تعبیر بزنند تا که خوب مختلف
شود بان غرغره نمایند نیز بوقت خواب و امر کند غرغره کردن بطبیخ عدس و ورد و اصل
السوس بعد از انکه در و حل کرده باشند قدری زعفران و سکنجبین ساده تنها با طبیخ فستق و هم

شود او را اختلاف مفرط شدید خلاص شود و نیز گوید کسی را که اسهال کهنه بعد یا سعال ان نه نمی شود
الا اگر عارض شود او را ضربان در پهلو یا دکسی را اگر ضربان بود در ساقهای او شدید و عارض
شود او را اختلاف بطن پس ساکن می شود ضربان و نیز میگوید کسی را که او را بسیار شود از اختلاف
نجاة باید کسی که او را از لق امعا بود قی او را بد باشد قال جالینوس کسی را که بسیار شود براز
و کمتر باشد غذا او نیز گوید کسی که شکم او نرم باشد باید که نخورد طعامها مختلف الاصناف و
الاشربه بد بستور ونه بسیار مرتبه خورد بلکه بخورد از طعام واحد در کمینه کمتر در مرتبه لواحد پس
این بهتر است که تمسک میکند معده طعام او را و نیز گوید که بمیان المختلفه مگر اینکه دریابد پس از و
لذعه در امعا و نیز گوید اسباب افراط اسهال سه چیز است اشیاء لاذعه و ضعف و دق
وسعت افواه ان میگوید محمد بن زکریا مادام که بدن ضعیف نباشد پس افراط اسهال
بسبب لذعات دو است درین وقت محتاج می شود بسوی حبس ان بسوی شیر و زن و آب برنج و چیزیکه
ساکن کند لذعه را با ان وقت که ضعف آرد پس احتیاج می افتد در انوقت بچیزیکه قوی
کند قوت را چون شراب و قبیبه و ماء اللحم و کعک و طیب میگوید ساده دق وان حکیم کسری بود
اکثر حلقه سبب تخمه میباشد و علاج ان بقتل غذا است و جوارش سفرجل و ان این است که بپزند
سفرجل را در سرکه دقهقیه سفرجل تا که مهرا شود پس صاف کنند و بکوبد و در ماء العسل بپزد تا که
غلیظ شود و بگیرد فلفل سیاه و زنجبیل و نانخواه و سنبل و قرنفل و قرفه و قاقله و مصطکی
بالسویه کنند نصف یکجا میامیزد در ان ماء اللحم استعمال نمایند میگوید شیخ هم محذورات
در اخر اسهال می آید و لا بد است از ان تنزد از تخلیط و میگوید یهودی وقتی که عارض

شود بطول را فواق

شود مبطون را فواق پس این بد است و اگر صاحب ذخیره را افتد قاتل است این سرافیون
گوید که قی نیکوست در اسهال مزمن محمد بن زکریا گوید قانون علاج اسهال ادویه عفصه است
و مخدره و مدره و وقتی که با شدت حرارت پس مدرات کمتر باید و نیز گوید که من دیدم و تجربه
کردم چیزی را که می بندد شکم مثل سنجد و ربست که احداث میکند قولنج شدید و انفخه از شب
است که بخورد وزن دانق اگر کفایت کند والا بوزن دو دانق والا نیم درم بر این تدریج تا
قولنج نیافتد و نیز گوید که وقتیکه باشد روانی شکم که چیزهای ردی بر آید بعقب امراض و با تغییر دم
و ظاهر نشود ضعف قوت ازآن پس بند نکند چه اگر بند کند پیدا میکند حمیات و ورم جگر و ورم
احشا و اعضا و میگوید که من دیدم که از خوردن سقمونیا چون اسهال با افراط شود بسیار آرد
بلغم پس بعد آنکه از غلیظ شد و چون برسد بخون علاج آن دشوار است و تدارک آن بقوابض
است و بستن افواه عروق و نیز میگوید که علاج اسهال مزمن فلونیا فارسی است اگر باشد و بهم شود
لازر در بیبر گوید در علاج معدی گلقند کهنه شش اوقیه نیز مازو فارق شش درم در حلوای سفرجل که هم
هر دو بلوط بسرشند و نیم اوقیه هر صبح بخورند بجهت تقویت معده باز زرد چوب ترنج مکرر داد او را از قی اقچاء
ورد کوهی جوز و قرنفل و دار چینی و گل سرخ مکلا نیم دانگ مجموعه را جو کوفته در دو خرلیطه پر کنند
و آب ابلی ناب را بر آتش کنند و یک خرلیطه در آن آب گرم کرده بر معده بنهند و خرلیطه دیگر در آب جوش
گذارند که گرم شود چون خرلیطه اول سرد شود خرلیطه دیگر بر معده نهند بهم طریق مکرر نمایند بسیار نافع
است و گوید در اسهال که از ضعف کبد بود مسهل جایز نیست ریوند و بلیله که میتوان بکار داشت در
هر دو را در تقویت جگر هم خاصیت است و طریق استعمال او آنکه ریوند را با سکر و بلور اوند خطائی

را در نیم اوقیه گلقند دهند و چند روز در ان مداومت نمایند نافع است گفت بینج گاه یک
اوقیه گل کاسنی برگ کوبیهی و برگ حماض و اقحوان گل مکی هر زنگوش نیم کوفته صندل سرخ یکدرام
و نیم خیار کسته دندان فیل چهار اسکره و بلو کشنیز مدبر گل سرخ یک اوقیه مجموعه را در دو سیر آب بپزند
تا به نیمه آید صاف کنند ناشتا رغبت فرمایند تا شش روز نافع است تخم حماض و تخم کوبیهی و تخم
خرفه کشنیز مدبر الحب سبربان انا اسکره و بلو در آب مواقف به بپزند و ناشتا رغبت فرمایند
و صندلین و فوفل با گلاب بر موضع جگر طلا نمایند غذا برنج پخته و مانند ان و نیز گوید
که مرجان با گلاب سائیده اسهال کبدی را نافع است اکلاً و طلاً و نیز گوید که اسهال را
که لبسه هر گیا بود لبتا هند را و نیز بکیرد رام تا بیلیه نیم درام صندل زرد یک اسکره و بلو در آب
تکمه کل بپزند و صاف نمود دادن نافع است و اگر قوی تر خواهند نیم درام را و نیز دیگر بر ان
اضافه نمایند و یک اوقیه شربت سرد در ان حل کنند و نیز گوید که لبتاند آب انبه تاب دو چهار
سر کراهی تا بپخته برگ مورد و تخم مورد انا کی تخم سرد هفت عدد مجموعه را در آب آنقدر کوزه بپزند
تا به نیمه آید و خرقه از ان تر کرده بر شکم ضماد کنند دیگر مقرنان در سرکه انبه تاب اشتا سرکه
در ان انبه سرخ کرده باشند خسیانده سه اوقیه مصطگی و دم الاخوین انا دو درام مجموعه را
با شراب سیر زبج گوشی ضماد نمایند و نیز گوید که حقنه از شیر انبه تاب کردن صبح را نافع است حکیم علی
گیلانی گوید برای زرب و زلق معده و زلق امعاء در حادثه معده که مرض مهلک است
به تخصیص چون مزمن شود معجون مخلصه کهنه چند روز مداومت نمایند که از ان الغذد دائی دیده
نشد و با این وقوف چند کس که مرض التهاب شد او یافته بود نجات یافتند صفت تخم خردل لبعید

تخم تره تیزک و تخم ریحان اسبغول تخم مرو بارتنگ و تخم خشخاش سفید از هر یک بقدار ده درم و مصطکی
سفید قصب الذریره بادیان انیسون اجزا را لایکوبند و با اجزای بقدار ده درست بهای مینرند شربت از یک
مثقال تا دو مثقال نیز گویند شخصی را اسهال تا یکسال کشید بزلق الامعا کند هر روز زیاده از ده مرتبه
اطلاق می شد و اطبا در علاج ان عاجز شده بودند با یک مثقال تریاق فاروق دادیم هر روز
یک دانق بلکه کمتر با گلاب میخورد و او را اول روز نفع ظاهر شد و بهمین یک مثقال صحت یافت و غذا آب
جو با برنج میدادیم و عرق بید مشک و عرق کاسنی جهت عطش فرمودیم و در پیلنات قیصوم جوشیده
بغایت نافع است و نیز فرماید که هرکه اسهال او از جگر باشد و در ان شرکت نبود اما اطبای زمان ما تا که
بر جای جگر درست دفع نمیشود نمیدانند که از جگر است ما همین که حدتی در اخلاط یافتیم شیره
تخم خیارین و خمیره بنفشه میدهیم و بجای غذا آب هندوانه با فراط میفرمائیم و گاهی دوغ شیرین
میدهیم و موضع کبد بر دخی بادام که در آن کافور حل کرده باشند چرب میداریم و بعد از انکه حدت
کمتر شد اندکی از قوابض میدهیم مثل تخمهای در گلاب یا معجون قابض و مثل ان زود شفا
مییابد و در اسهال خون و صفراوی و سوداوی سوخته که بسیار دفع میشود و پیچش و تب هم باشد
و بول گرفته و سوزان باشد نفع بلید بار لیوند یک مثقال میدهیم چند مجلس دفع میکند بعد هم
تریاق فاروق خاصه قلیل میدهیم و یا قوت بارد خاصه و معتدل و معجون لبوب بارد
فوری تا دفع حدت کند و بول برآید و قوت حاصل شود و تب کم شود باز ملین شکم مثل نفخه
و لبوب خشکی و گلقند میکنیم باز سفوف قابض هم و یا قوت میدهیم و در اوائل اسهالی که گمان کنم
و شرکت جگر است گهر ما و صندل البته میدهیم و موضع کبد را از صندلین و زرشک و آب

عنب الثعلب و آب به و آب سیب و اگر نباشد آب برگ انها بکار میداریم و آلو جو و نخود و کافور و طباشیر
طلا میکنم نافع می آید اما مجربات دوای مختص و مجرب و براے حبس طبیعت دارچینی لسد محرق انجدان
کرویا حب الآس بلوط بریان کرده طباشیر کمون مدبر کوفته کنر مازو مکد دو درم خرنوب نبطی بو ... بت
بیرون پسته کشنیز سنبل الطیب آرد کنار مکد یکدرم جوز بوا سه درم عود ... درم ورق الخیال ... درم
کوفته و بیخته در رب به شیرین و رب میوه درمثل هم ... کنند و شربت دو درم هر صبح و شام حبس طبیعت بکند
پوست انار ترش و مازو اجزاء سواء بکوبند و به بیزند و لبکه انگوری بجوشانند تا که منعقد شود
سرد کنند و حب سازند بقدر فلفل شربت ده حب تا پانزده تا بینت با آب سرد تحفه حبی مجرب برای
سنجرفه ده جز تنکار شش جز افیون بیست جز بقدر ماش حب بندند با آب اگر اسهال را که
امید حیات منقطع شده بود نافع آمد و اطفال را نیز داده شد نفع کرد بقدر ... طفل حب جهت
اسهال اطفال که در وقت دندان برآمدن عارض شود ... کنند و حب الآس و سعد مکد
نیمدرم نیک بسایند و در شیر مادرش حل نموده بدهند سودمند است جهت اسهال نوع اسیر این دوا
نافع است بستانند الجنبار شامی و حب الآس صمغ عربی ... سنجره اجزای سواد لعاب
ابرین مثل صمغ اگر ماده ضعیف بود و اگر قوی بود نصف مجموعه کوفته و بیخته سفوف سازند دوای
دیگر دوا ... انجبار خطامی آرند و انزروت الفاح میسایند بقدر یکدرم تا دو درم با دوغ
جمع اسهال را نافع است حتی اسهال دم را نیز و اسهال بول اسیر را به ازین دوا نیست دیگر
مجرب اسهال از من خمیره مرجان کوفته و در آب لیمون بخسبانند تا که مرجان حل شود پس
بقوام آرند و استعمال نمایند دو مثقال و نصف صبح و شام بخورد و غذا ... بریان بپخته

استعمال نمایند دیگر جهت اسهال مزمنی که طعام تغییر آید یا بنده بر آید لستانند توتیای مصری
وانرا در آتش سرخ کرده در آب سرد کنند تا بیست ویکبار و همچندان بسد سهر دو را باریک سایند
و بهم بیامیزند و بوزن یکدرم با آب بدهند مجرب است دوای دیگر اقوی از نسخه اول توتیای
مصری را باریک بسایند و در بیضه مرغ که جوشانده و در طول دو پاره کرده زرده او را
دور کنند و بجای زرده توتیای سحوق را پر کنند و هر پاره بهم آورده بریسمان ببندند
و در گوشت گاو و آب بپزند تا گوشت نرم شود بر آرند و نیم درم ازان بخورانند و در بعضی
امرجه خشخاش وقتی بر آرد احقر با لودینه و انار دانه و مصطکی بوزن متساوی آمیخته
بوزن یکمثقال بکار داشتم بسیار نافع آمد و حامله خشخاش نیز طرف شد بجهت اسهال اطفال مغز
خسته انبه و مغز خسته جامن از هر دو یک نیم عدد با آب بسایند و بدهند نفع عظیم دارد دیگر
خنجر حدید را در اسهال اطفال خاصیت بلیغ دارد حتی اسهال دموی را نیز دیگر استخوان
حوت را دان وادو ماهیت و نیم انزام بصورت اسهال دموی را بالی حیث نافع است
که بیرحاب اسهال دم بیاویزند خون به بندد و اگر قدری از ان سائیده دهند زود
عمل کند در علاج اسهال در ذخیره دیدیم و اسهال با صفرا است که ریخته میشود بسوی امعا عمل
میکند دران عمل که از حدت و حرارت خود یا حموضت سودا است که قرحه میکند دران
ولذع میکند انرا یا ملوحت بلغم است که منخرق میکرداند انرا و گاهی حادث میشود از خون
گرم که ریخته میشود بسوی ان از کبد و قرحه میکند دران و نیز حادث میشود از انفتاح
افواه عروق که در تجاویف امعاء دقاق است یا در امعا حتی مستقیم در سری که

بجانب ما لمدت و نیز عارض میشود در استطلاق بطن که عارض شده باشد از ورم امعا در علاج آن
بگیرد بذر قطونا و بذر ریحان و بذر مرو بذر بقلة الحمقا بریان کند از هر یک و بگیرد صمغ و طین ارمنی
از مجموعه اجزای سوا و بخورد از ان وزن سه درم با شراب سفرجل ساده سفوف دیگر بستانند بذر
قطونا و بذر مرو و بذر بقلة الحمقا و بذر لسان الحمل و بذر الورد و بذر حماض و بذر خطمی مکدا اوقیه
طباشیر و نشاسته و صمغ مکدد اوقیه طین ارمنی بعقب اوقیه مجموعه سوا بریان کند و بخورد پنجدرم
از ان با آب لسان الحمل یا آب بقلة الحمقا و اگر احتیاج افتد برای تقویت پس بدو روارید بذر البنج و افیون
قدری داخل کند و اگر حمی یا ادلبویس بخورانند اقراص طباشیر مذکوره آب حصرم یا آب تفاح و
بخورانند بوقت شب بذر قطونا دو درم یا طین ارمنی و روغن گل و اقوی از ان قرص کهربا است یا طبیخ
بینج خطمی نافع است البته یحیح دقر وحرا معاد او بیجا است و ثمره توت خام که خشک کنند نافع است
البته در ارا و ند نیز عمل نیکو دارد در تنکار و بخورد نیز اقراص حماض صفت ورق سماق و
قشور حب انبیر بار لیش و بذر حماض مکدد دو درم صمغ و نشاسته مکدد درم بکوبد و بیز بیزند
و باز بکوبد باز دوم با آب اسفیوس طب قرص سازد شربت از یکمثقال تا دو درم با آب
بارد یا آبی که پخته باشند در حب الآس و اگر قوی‌تر از این احتیاج افتد پس از این اقراص
قوی است در تسکین وجع صفت جوز طرفا و ورق سماق و قشور حب الآس و صمغ و جلنار
مکد یکجز و افیون و اقاقیا مکد نصف درم به آب آس یا رب سفرجل و غذاهای برنج مقتول و
مسحوق و نشاسته بریان پخته و توت مقشر در آن کوفته داخل کنند یا به بیزند سویق شعیر در
آب شیر قلیل و خشخاش مسحوق و از این شوربا سازند سفوف ابی ما لسوبه بذر خطمی و بذر خیارین

[illegible]

مقشر بن مکی پنجدرم نشاسته بریان که کم برشته باشد ۳ درم صمغ عربی طین ارمنی مکی ده درم
بکوبد و بیامیزد و شربت ۳ درم صبح و ۳ درم در شام با آب گرم و طباشیر خیسانیده باشند
وطین و صمغ لبن نافع است زحیر شدید را و وجع آن را صفت حبی که سحج را نافع است حضض
و قیه و کندر و زعفران افیون بالسویه بسرزده بیضه بیامیزند و حب سازند بقدر نخود
بخورد ۳ حبه تا پنج حب ثابت بن قره ما گوید بعضی از طبیبان تازه بوزن یکرطل طین
ارمنی میخورانند در یکروز قلیل قلیل نافع آمده است و اگر خون جگر می آید علامت آن درد
در زیر سر اسیف و اگر این از برودت بعد اغنی سوء مزاج بارد جگر باشد اختلاف بسیار نباشد
و نه متتابع چه این علت بطول میکشد و اطلاق بطن بروزها می انجامد بس می آید اشیای گنده
ردیه مشابه بدردی دم نزدیک بسودا و علاج آن آنست که در ادویه مذکوره انیر بارس و دلک
کبد دیب مع دیت بجخته و اگر باشد خونی که بر می آید مثل ماء اللحم که گوشت تازه از فرد شسته
باشد علاج آن سنبل است و سلیخه و سعد و دواء کرکم و ضمادها که قوت دهد جگر را از طبیب و قوابض
و طعامهای و غذاهای که کبد را قوت دهد مثل لحم دراج و سکباج دارد و اقسام صباغ کرده
بخته و بیاشند بر آن قرنفل و دارچینی و زعفران و مصطکی و نخود کباب دراج و رمان و سفرجل
و از اشربه میبه و طلا طیب البو ریحه را و اجتناب کنند از طعامهای لیصه الهضم محمد بن ذکریا
گوید اختلاف ذرد که مثل ماء اللحم از و بر آید از جگر بود نفع میکند انرا اهند با دکتر بره
و گلسرخ و طباشیر و لک و سک و خدر کند از نورد و اگر بنا شد سیاه و حجی بیامیزند با او
اشیای مخنه مثل سنبل و سعد و فلفل و چیزی بکر نقیح شده نماید و اگر باشد سحج در امعاء

سفلی پس علامت الم و وجع تحت سره است اینکه اول در موضع مذکوره درد کند بعد از ان نازل

شود علاج آن حقنه است صفت حقنه نافع سحج و قروح بر امعاء از سی درم شعیر مقشر مثل ان درد

یا پس ده درم شحم گرده بز نمک زده بیست درم در سه رطل آب بپزند تا که مهرا شود و شعیر و صاف کنند

و بستانند از ان یکرطل و استعمال نمایند و اگر در ان نهیت بعد پس نیم اوقیه روغن گل در ان بیفزایند

و الا افضل حقنه دیگر سویق شعیر و آرز و در نسخه دیگر سویق حنطه که چند مرتبه شسته باشند یکو قیه

جلنار و حب الاس و گلسرخ خشک مکد بخذر درم چون خجفت بلوط سه درم ورق مورد تازه

بیست درم در سه رطل آب بپزند تا که مهرا شود صاف کنند نیم رطل از ان با نیم رطل آب بذر قطونا

سه رطل آب سان الحمل بیامیزند و زرده بیضه مرغ ده یکو قیه روغن گل در ان آمیخته حقنه

نمایند و اگر قویتر خواهند بستانند ابر و قلیمیا و هر دو را باریک سایند و در کوزه نو بنهند

و سر انرا بگل بگیرند و در تنور تافته نهند و بسوزد پس ان هر دو از اقاقیا و اسفیداج

رصاص و قرطاس سوخته و انار سوخته و شسته و جلناره لحیه التیس و نشا شعیر بریان و دم الاخوین

مسحوق از همه مکد نیم درم خوب باهم آمیخته حقنه کنند حقنه اخر ورد یا پس درست و گلنار و خجفت

بلوط مکد ده درم جاورس از نان مکد یکو قیه در دو رطل آب بجوشانند تا که یکرطل بماند نصف

رطل از ان بگیرند و در ان طین ارمنی و اسفیداج و طین مختوم و دم الاخوین و ماده

سروی مکد یکدرم صفره یک بیضه مسوی کرده و خشک کرده باده درم روغن گل امیخته حقنه کنند

و اگر نه حر درد و وجع شدید بود نصف دانق افیون در ان داخل کنند و اگر سحج کرده نزبه ان

ببرند نافعتر بود صفت روغنی که بان حقنه کردن نافع است بستانند تفاح و سفرجل و درد

بالی الالتصاق ال

یا بس مکند نصف رطل در پنج رطل آب بپزند تا که یک رطل و نصف بماند و با همچندان روغن گل با آن مخلوط
نموده در زیری که گنجایش دو چندان آن داشته باشد بجوشانند تا که آب صاف کنند بعد از استعمال نمایند
نفع بلیغ دارد و اینکه جزء الکلب ابیض در شیر حل نموده بپزند تا که به نصف آید و حقنه کنند بدان
و نیز خوردن آن عاجل النفع است اگر محتاج بزیادتی قوت شوند عصاره لحیة التیس و صوف
و برنج که بریان و نمک سفید جمیع مینو سوخته و عفص سوخته در سرکه جوش کرده و کهربا و بسندروس
و نشاسته بریان در حقنه کنند حقنه دیگر که از آن حقنه کنند و هم بخورند و بگیرند آبی که
در وی برنج پخته باشند و آنرا با شیره تازه بپزند تا که آب برود و در وی صمغ اضافه کنند این
نیکوست برای خوردن و برای حقنه اگر خون بعض و بیدرد بر می آید پس استعمال کنند آب
لسان الحمل نصف رطل با بیاض بیض نیم برشت مطبوخ و طین ارمنی و نشاسته بریان کرده و عصاره
لحیة التیس و اسفیداج و رصاص مکلس کوفته و بیخته نیم درم یا از کف ماء الشعیر یا زرد تخم گل و
و طین ارمنی و کهربا و مرداسنج مرزنی و صفره بیضه و زرد تخم گل حقنه کنند و تکمید مقعد کنند
از اسفنج که بر کرده باشند آنرا در آب قابض مثل عفص و پوست جفت بلوط تا قوت یابد
بر حبس حقنه و حرب کنند انیسون را بریزند و لعاب و اگر سحج در امعاء علیا بود و براز مختلط
از قشور و قیح برآید و وجع شدید بود خاصه نزدیک بر رفتن طعام بدو و پس اگر در انجا
قروح بود علامتش اینست که درد وجع فوق سره بود و برآید بعد یک ساعت و جمیع علاج آن
منع کردن است از غذا یا دو روز اگر ممکن بود و اگر قدرت بیابند تا سه روز یا چهار روز
بعد از آن غذا دهند از شیر تازه دوشیده که در آن سنگ گرم کرده سرد کرده باشند

تاکه فلانی شود در طوبت نی ایلاو و غلیظ شود و سنگ این نافعتر است که تا بدان آبه سرد کنند که

درد و فوق قابض است مار این نخورد که صفت ان کرده شد در باب اسهال بعد ازین بدهد خبز ترکرده

بآب زیربان حامض که ان غذای نافع است و نیکو و غذا نماید بعد ازان باندک شوربای لحم

ان و شحم دجاج با لحم از نجای کسم و شحم ماغر و شحم تیس نافعتر است که بحقیقت بلیغ بنماید

نیز لبستانند از از رنیز شوربا بهمین طریق و انفع ازان از جاودرس است که بیا بشنبران

صمغ محرق یا بگیرند از سویق شعیر او از خشخاش سفید یا شته بریان یا ابسارند از نخاله

سمید و سماق که بهر دو را در آب باران بخیسانند پس صاف کنند و بفشارند و ثفل را دور کنند

و بپزند و بجوشت حرکت دهند که ان دوای شریف است دافع معده و امعا است و میباشد

شبیه بانیر با رشته خوش مزه کنند اندر البقدری نمک و شحم یا شوربا ابسارند

از خبز یکه خمیر کرده باشند از آب سرکه ممزوج یا از آبی که خرنوب ابشاری در وی خیسانده

باشند یا از آبی که قسب در وی رسانده باشند یا از آب خیسانده سماق چنانچه اختیار میکنند

مسافران دریای اسکندری و بپزند با آن احشای سفرجل و خیار و زعرور و کمثری

و می آمیزند در ان گاهی صمغ عربی و اگر حمی نبود پس منع نکند از اکارع و نیکوست او را

بقول او حماض و کزنب مسلوق و ماء اللحم نیکو نیز صاحب سحج را و قروح امعا را البته و اگر

ضرور افتد پس بی و جبلی بهتر از اهلی و طیر نیکوست از مواشی از سانج و از مواشی

ارنب و غزاله و اشراشحنی بزماده و از طیور دراج و حجل و قنابر و عصافیر که لبرکه پخته

باشند و یا حب الآس و توابل و بلادیمه و بیضه که لبر کر پخته یا شند نافع است و نشاسته بریان

بلکه دوازده

باشیر دوشیده تا غلیظ شود نافع است البته از فواکه پرهیز کنند و اگر صبر نتوانند کرد سفرجل
تفاح و کمثری و غبیراء و خرنوب شامی نافع است و رمان قابض و مخنث و کهنه همه انجم همچنان است
نبق کهنه خشک نیز و آب خوردن او در ابتدای باران آنست که در روقیض است اندکی و اگر متعذر بود
آب چشمه‌ها یا آب معادن و اگر نباشد حمی و نه حرارت پس بنوشد شراب قابض ممزوج با آب بقراط
میگوید که کسانیکه شکم ایشان نرم بود در جوانی خشک میشود در پیری و نیز میگوید ایشان که
شکم ایشان نرم بود در جوانی زود صحت یابند از کسانیکه شکم ایشان یابس باشد و در پیری صاحب
شکم نرم بعید میباشد از بری و نیز میگوید و اگر باشد مبتدای اختلاف که از قروح امعاء
بود از مره سودا پس مهلک است و نیز میگوید که هر خونی که بر می آید از اسفل پس نیکو است و اختلاف
السوداء بر است و نیز که وقتیکه ادرار اللبن شخصی که مفاصل او رقیق بود اختلاف از کثرت
رطوبت در معده یا پس طول میکشد باد بهبودی اگر باشد اختلاف از ضعف قوت ماسکه
در کبد میباشد چون ماء اللحم و اختلافی که میباشد از جگر بسبب آنکه بند میشود یک روز یا دو روز
تا آنکه بسیر میشود کیلوس بعد از آن بیرون می آید جالینوس گوید انواع اسهال چهار است یکی از آن
خونی است که با دوار بیرون می آید ادوار معلومه دائی نوعی عارض میشود کسی را که دست و پای
او قطع شده باشد زیرا که خونی غذای آن عضو میشد مندفع میشود سوی خارج یا آنکه
را که ترک ریاضت کرده باشند یا مانند آن هارا دوم استفراغ است شبیه بغسال اللحم تازه
سیوم اختلاف است شبیه بدردی دم که او اندکی بر القی بود در این نوع بیرون می آید
چون بسیار رفته قاما ضعف رابع که قروح امعا بود پس آن بر می آید اندک اندک و در

میبرات بسره وگاهی خون محض میباشد وگاهی علقه میشود وگاهی محالوان میباشد قیح وقشور

قروح واجسام عشائیه وگاهی قطرات خون میباشد بالای ثقل ونیز گوید وقتیکه باشد ان را

اختلاف دم یا قیح بعد از ان عارض شود اورا القیه اینکه سرد شود اطراف او وزرد شود

رنگ او ونفخ کند شکم او وساقط شود نبض او پس بدانکه چیزی از ین خون منعقد شده

در بطن او ونیز میگوید که اکثر اختلاف دم از صفرا میباشد زیراکه اورا سرور در روده ها

اکثر است پس سحج میکند انرا ونیز میگوید کسیکه از نفث او مده بر آید ویا خلطی که شبیه

بود بمده یا بول کند مده یا ما نجا بر آید بغیر اینکه اورا حمی باشد یا نجا در کرده باشد یا سینه او

از سبع وبخبات پس اگر او باشد کسیکه در گذشته حاجت بسیار بود ونزک کرده باشد انرا پس

او نومید نیست وباقی میماند واین حال اورا تا چهل روز یا ماه ها یا تمام سال محمد بن ذکریا

گوید کسیرا که بر آید از وخون بسیار از هر عضو که باشد پس طبیعت او نرم باشد زیراکه ضعف

میشود کبد وقلیل میشود حرارت هم او گوید کسیکه اسهال دم بعد از ذوبان بدن و

باشد که اختلاف دم صدیدی ونباشد از سبب کبد لیکن از ذوبان اختلاط والخلال

دم وسیلان ان پس دلالت میکند بر نقصان بدن وعدم ضعف کبد هم او گوید امتناع

از طعام در اختلاف دم مزمن ابد است واگر با حمی بود بدتر هم او گوید که نوعی است از

اسهال دم مثل دردی منتن بسیار ودر وزیر بود ومرارها که جوشیده باشد از سودا

نمیباشد یا او سودا زیراکه ان چیزیکه دردی غلیظ است بدبو سودا رقیق است و بدبو گشت

وحادث میشود در ابدان حاره لاغر که تعب بسیار میکشید ودر صیف اکثر میباشد از ینکه

احتمال بیشتر کند علیل بر تشنگی دراز و زیاده میشود دران اختلاف وان خونیکی بوی حقنه میشود
در کبد از گرمی و یبوست ان بعلاج تضمید کبد از مبردات نهایت تبرید تا انکه خلاص شود
ازان کبد همیشه و بخورد آب یخ تا شتا و استعمال کند شراب خشخاش و ماء الشعیر و ایماد دلک کند
بدن را دلک خفیف و نه بندد دستها را از ثقل و پاها را از پیغلو زران که این سرد میکند
جگر را لخم میکند حدت اثر او بدهد مخدرات و هم او گوید این علاج نادر است و مجرب و گاهی
افتد در قروح امعا اکله و قروح عفنه پس می آید قیح و مده بسبب ان حرارت مفرط ثابت
دران و ضرورت اینجا از ادویه حاره محرقه که تحقیقت کنند بدان وان قایم مقام
کی باشد اسکندر گوید بسیار از سحج واقع شد و انها علاج نکردند ازان قروح عفنه
بهم رسید و مردند جالینوس گوید اگر قروح در امعاء غلاظ بود پس احتیاج زیاده میشود
حقنه و اگر در امعاء دقاق بود پس محتاج میشود بسوی ادویه از دو جهت تا نشست بعد ان از فم
و مقعد متساوی هم او گوید و غذای صاحب سحج قلیل بود و باید که چیزی بسازی تا انها
جمع کند از دروس رکی و بخورند بیضه سلوق در آب و خل و سماق پخته و هم او گوید که
حقنه کنند علیل بود درین علت از اشیای لذاعه لغایت لذعه پس اگر برخیزد درد
حقنه کنند بشحم مفرد لیط و روغن شیرین و هم او گوید که بود شخصی که علاج قروح امعا میکرد
از نمک بخوردن میداد و خردل بصل و امر میکرد که آب کمتر بخورد دران روز بعد ازان
تقلیل غذا میکرد در روز دیگر پس حقنه میکرد با آب و نمک گرم کرده بعد ازان حقنه میکرد
بدوای قوی لذاعه پس اینکه در قوت احتمال ان میکردند صحت می یافتند و کسانیکه احتمال

نداشتند بخش میکردند و می مردند هم او گوید و اگر باشد قشور که بر می آید غلیظ و کنباسی
علت در امعاء غلاظ یا نصد هم او گوید که اگر باشد قیام بعد از وجع بمده پس علت در امعاء
دقاق بود و اگر بر آمدن آن قریب از آن عهد بود از درد در امعاء غلاظ اگر باشد ثقل نحیر
مختلف بخراط پس قریب بود از مقعد و اگر باشد مخلوط در وسط پس در امعاء غلاظ و اگر باشد
شدید الاختلاط پس امعاء دقاق و هم او گوید که خراط اگر شبیه بود بغشاهای دلالت
میکند بر اینکه علت در غلاظ بود و اگر دقیق و صغار بود مثل نخاله دلالت کند که در امعاء
دقاق است هم او گوید که وقتیکه عارض شود ورم در امعاء مستقیم میباشد در ورود دوا شدید
و ثقل در صلب و نخس مثل تنخس بول در وقتیکه اراده کند بخلاف وقتی که باشد در امعاء غلاظ
عارض میشود جهت او لا قشعریره با او حمیات مختلفه و احتباس رجیع و هم او گوید که اگر
غلبه در امعاء اسفل بود حقنه میباید کرد او را صبح و شام و هم او گوید که اگر غلبه در امعاء
دقاق بود کار بر آن دشوار است و اگر محرق شود امعاء دقاق می میرد بقراط گوید کسی که باشد
او را قروح در امعاء و آن روده است که طعام بعد از مرور بر معده بدو رسد و اختلاف
واقع شود شبیه بلغم پس این علامت قوت است یهودی گوید اگر بر وزد دهند صاحب قروح
امعاء را باید که در آب سرد دهند نه در آب گرم ساهر گوید که حقنه نکند از زراریح الا بعد
از آنکه خون تمام رفته باشد و اختلاف مده بود فقط محمد بن زکریا گوید لایق نیست که حقنه
کند از زراریح الا بعد المرور و بعد تطاول المرض هم گوید وقتیکه واقع شود علیل را
آنکه بر آید از امعاء او در اختلاف قطع لحم بسیار و ثقل و تمدد در بطن او بود

فی از فزن

قبل از اختلاف پس چون انکه روده او متخرق شد این سرافیون گوید لاکن بیشتر که مشغول شوند
بعلاج قروح و غافل باشند از اختلاف که ان خطاست بلکه متوجه شوند بسوی هر دو امر جهة بعضی
مشغول شده اند بعلاج قروح و غافل شده اند از علاج اسهال تا که ضعیف شده است
مریض پس سرعت کرده اند در امساک و مثل کسانی باشند که مستعد جرب شوند بعد انقضاء
فایده
ابن ثابت گوید که شخصی را این علت عارض شد و خون از و جاری بود از هیچ علاج
نمیشد پس امر کردم او را بدوایی که در وصمغ و سلاف بعد و جاو شیر و غذای او محیض
بود صحت یافت صفت حقنه اکال قروح عفنه در امعاء زرنیخ سرخ و زرد ملک سه اوقیه
نوره غیر مطفا نصف رطل قرطاس محرق اوقیه اقاقیا چهار اوقیه لحیة التیس دو اوقیه
بکوبند و بیزند و بیامیزند در آب لسان الحمل و قرص سازند و در سایه خشک کنند و
بستانند ازین اقراص نیم درم و اگر زیاده خواهند یک درم بیامیزند و انرا با زرفاری
که چند دفعه جوشانیده خشک کرده باشد و سحق نموده ازین حقنه کنند در آب زبیب ملح قوی با
تخم ان که حل کرده باشند سحق نموده بخل مصفی قدر نصف رطل یا با آب لسان الحمل و اگر در امعاء مستقیم
بود کفایت کند این ملا لیط صفت مرهم الاخرین و صمغ عربی بقلو و لحیة التیس و اقاقیا
و طین ارمنی و اسفیداج الرصاص و مرتک و سی یا درخشته بریان و قرن ایل سوخته
ملک یک اوقیه قرطاس محرق قدر پنج درم قلیمیای صرصه هفت درم با آب لسان الحمل یا آب بقلة
الحمقاء بیامیزند و شیاف سازند و استعمال نمایند و نافع است نفع عجیب ضمادی که سوخته
باشند از سفرجل و قشر رمان و اقاقیا و جلنار چون پخته باشند بخل بیامیزند

با ادویه مثل شعیر و رب حصرم و گلسرخ خشک و مانند آن و چون باشد تا کل در امعای علیا بعلاج انهم
بعمل ضماد است و بخور زراد ویه مرده مجفف و تقویه عفص و رامک و اقاقیا و آبهای قوابض و قابضه و حقنه و محیض نقیر و خل
زیت و جلیاب و شراب و شکنجبین باشد صفت قرص بجهت قروح امعا بزر الورد و افیون و اقاقیا
صمغ و جلنار و عصاره لحیة التیس و ملک یکجزو عفص دو ثلث جزو بزر لسان الحمل مثله حضض هندی مثله
قرص سازند از مثقال و بیدهند یکقرص اگر با قروح تب باشد این قرص بخورد و بزر الورد و عصاره
لحیة التیس و جلنار و طباشیر و طین مختوم صمغ عربی کندر بزر البنج افیون عصاره لسان الحمل مجفف
قرص سازند بوزن دو درم و یکی بخورانند قرص بجهت حقنه از محمد بن ذکریا و نوره و قلی و زرنیخ
و اقاقیا و عفص از هر یک یکجزو قرص سازند یکمثقال و در حقنه یکقرص حل کنند با آب لسان
الحمل یا ماء العسل گاهی عارض میشود در امعای مستقیم زحیر دلیل آن است که توهم میکند مریض که محتاج است
برای قیام و چون برخیزد چیزی بر نمی آید از و بجز چیزی براق و خراطه و انهم بسیار
درد و ترخر دارد این میباشد از حرارت و برودت پس اگر از حرارت باشد علامت آن تلذیع
مقعد است و ورم آن و زحم و کرب و التهاب در آن علاج آن تکمید آب است یا اسفنج که تر کرده باشند در
اس و برد گاهی می آمیزند در آن خرفاقه کنند یکروز یا دو روز غذای او خشیر مثلثه لعوق و خبیر
در آن تر کرده و آب البقلة الحمقا قدر دو اوقیه یا قدری از صمغ و بنشینند در آبی که پخته باشند
درد و دو عو خطمی یا ریشه خطمی و شبت و تخم کتان و حلبه و این آب با همه الوان زحیر را نافع است
درد وقتیکه شدید باشد و نفع میدهد او را حبا که ساخته باشند از ازرن و جاورس و
از زلیس اگر باشد طبیعت منحلل استعمال کنند جاورس و حقنه کنند از ماء الشعیر و حب الاس و قشر بلوط

وجفت اطراف

جلنار و اطراف مسلوق و مخ بیض مسلوق و روغن گل و بقلة الحمقا بس اگر از صعوبت

با اقاقیا و طین ارمنی و اگر باشد با او جشاء و تمدد لیس بها بیامیزند و با او دهان خل خمانز زیر اگر

از ساق او است تحلیل ورم و اگر احتمال بعود بدفعات بکار دارند که تسکین میدهد درد و

نافع است او را ضماد کنند مسلوق با روغن گل مخ بیض یا به بطیخ در دهن بنفشه و

عنب الثعلب یا خص کوفته ضماد نمایند با شراب و اگر از برودت بود پس علامت آن خروج

سفید است علاج آن برداشتن شیاف زحیر است صفت آن حضض و زعفران و کندر و دم الاخوین

مکد جز سندروس و افیون مکد نصف جز کوفته بصفره بیضه بیامیزند و شیاف سازند

که زحیر را نافع است صفت یهودی میگوید که این مجرب است حرف ابیض مقلو بذر قطونا مقلو

ابهل مقلو مکد دو درم کمون و بذر کراث و بذر شبت و خشخاش و بذر کرفس و پنج مکد دو

درم و نصف افیون ثلث درم و دانق بکوبد و به بیزد شربت و انزاد دو درم علامت

دو دانق للازرور بیز گوید که در علاج سحج و اسهال درم بستانند و سفرجل از اندرون

خالی کنند و در آن اوراق موم کافوری پر کنند و در خاکستر گرم بپزند او اوراق را دور

کرده سفرجل بخورد او دهد نظیر ندارد و همچنان است اگر در شکم کبوتر بچه اوراق موم پر کرده

کباب کنند و بخورانند هم او گوید بستانند کتیرا یکدرم جوز نمک بریان انا نیمدرم مجموعه را

بستانند و نصف سه درم تخم مرز بنیمه شربت صبح بخورانند و نصف آن شام در تخم مرز و

روغن مصطکی و روغن سبز بجوشن بر شکم مالند نافع است خاصه بعد از تدهین برگ آس و

پوست نار و گلنار و ابهل و کندر و مصطکی و طین ارمنی و طین مختوم مجموعه با انجه

بیشتر باشد بر شکم بپاشند با دیگ کوفته و از طین ارمنی که درم بود و کندر نیم اوقیه دم الاخوین
مصطکی و مومیائی مکرر دو درم بکوبند و با سفیده تخم مرغ ضماد کنند و اگر نسج عنکبوت
بوزن سه درم او نیمه با سفیده تخم مرغ ضماد کنند قوی‌تر بود در حبس خون و التحام قروح و اگر با
سحج شده حرارت بود پس در شیر آهن تافته سرخ کرده تر کرده بر شکم گذاشتن نافع است و اگر در مرهم
دردسیمات مخلوطا نموده بر شکم نهند سحج مزمن را نافع است و روغن بلیسان چند قطره خوراندن
نفع عظیم دارد و فعل عجیب دارد از خون تازه بز و کبوتر که حقنه کردن سخت مفید است و هم
او گوید که شخصی را سحج مزمن بود از همین صحت یافت و هم او گوید حب شنگرف در سحج و قروح امعاء
اسهال الدم نظیر ندارد صفت شنگرف ده جو تنکار شش جو افیون یک جو و با آب حب سازند
بقدر ماش جوانان را یک و طفل را بقدر حال و پس مجرب است مجرب در علاج ذحیر میگوید
ذحیر صادق می‌باشد و کاذب و طریق شناختن او آنکه تخم قطونا بوزن نیم اوقیه بخوردن دهند
اگر تا شام بر آید صادق است و الا کاذب و گاه باشد که تخمها با وجود قبض از جای بر می‌آید
پس نظر بر طبیعت علیل کند که قبل از وقوع این قبض داشت پس اگر نفخ داشت صادق است
و الا کاذب پس میگوید که ذحیر کاذب را بعد از تلیین از شربت بنفشه و صادق را بعد تلیین
اسپغول بریان بر روغن گل چرب کرده دهند نافع است و بعد از آن سبوس گندم در سرکه گرم
نموده تکمید نمایند و از یک درم مصطکی و دو درم سکر و بلوط کندر برگ مورد و یک اوقیه زفت نیم ورق
گل یک اوقیه تبخیر مقعد نمایند عاجل النفع است مجرب در ذحیر که از حرارت بود لعاب
بهدانه و لعاب ریشه خطمی عاجل النفع است و بار دراز زنجبیل کوفته و بیخته یک مثقال یا دو درم

ابلکا کرده

در یک شکوره آب جل نخود بپزند تا که غلیظ شود قدری نمک اضافه نمایند و جبنها بسته
بروغن چرب کرده بخورند در سه روز صحت یابد مجرب است و آنچه بالتجربه اقسام زحیر
را نافع است نخود بریان سه مثقال نخود و سائیده و شکر تری در آن آمیخته بوزن برابر یک
قدر است بخورد عاجل النفع است سفوف مختص به احقر طباشیر گل ارمنی گل مختوم صمغ بریان
کتیرا طین مقر تخم حماض تخم خرفه سماق گلنار گلسرخ گل بنفشه مغز تخم خیار مغز تخم کدو
تخم خشخاش پنج شربت سه درم حکیم علی گیلانی گوید یکی از اطفال اهل دول را اسهال
دموی عارض شد لشدت بسبب خوردن ادویه داده که خورده بود بعلاج به نیلوفر و بنفشه
و خمیره بنفشه و عناب با لعاب جا تخم کردم و اگر احیاناً اندکی قابض داده می شد آن روز
مرض باستزاد می شد آخر بهمان لعابات بزر و را اکتفا کردم در آخر روز را بریان کرده
با لعاب میدادم و غذا او برنج بود با اندک برنج ساده شفا یافت و نیز میگوید که چون
افیونی را اسهال عارض میشود اطبا از معالجه و عاجز و مایوس میشود ما علاجی
چند استخراج کرده ایم چنانچه زنی بود که او را اسهال دم پیدا شده قبل از آن به
چند سال تریاق فاروق بنابر خطای طبیب بسیار خورده بود چون تفرس در حال او
کرده شد حدت و تلخی اخلاط در بدن یافتیم شیره تخم خیارین فرمودیم با بذر
قطونا بتکرار دو سه دفعه شفا یافت و افیون هر روز او زیاده از چهار مثقال بود
و دیگر از چهار بود که زیاده از این است افیونی بود و اسهال دم عارض شد با
بلغم و چندی بر آن گذشت و ضعف در نهایت و سوزش بسیار داشت و عطش و حبس البول

نیز با او بود شیره تخم خیارین با بذر قطونا دادیم دو نوبت هر دو نوبت زود دفع شد
و در نوبت ثالث یکدرم قرص کافور با شیره مذکور دادیم با بذر قطونا و در نوبت دیگر دو درم
قرص کافور اضافه کرده دادیم شفا یافت و از روز اول علاج ثلث معتاد افیون را کم کرده
بر دو ثلث اکتفا کردم بعد از یک هفته تجویز نمودیم که افیون بدستور سابق بخورد شفا یافت باید
دانست که اگر افیون افیون هندی باشد اسهال عارض شود تدارک آن با افیون مصری و
کازرونی میتوان کرد بتجربه احقر پیوسته هم او گویند شخصی افیون بسیار میخورد و اسهال دم و دو حبیبه
داشت دو نوبت تخم ریحان با گلاب گرم کرده دادیم و دو مرتبه خوری و چهار نوبت معجون قابض
که با افیون معتاد مخلوط کرده میدادیم و هر روز یکمثقال و نیم میخورد صحت یافت و افیونی
دیگر بود که اسهال عظیم بمشارکت سبز با سحج امعاء دقاق و دحیر عظیم بالا بر علامت
ها بیله داشت اول تلیین کرده شد با بنفشه و عناب و بوست بیخ خطمی و خمیره بنفشه سه روز صباح
آن ملین داده می شد و آخر روز یکدانگ دارو سرفه قوی که مرکب از زرد چوبه بلیسان
و مرو مبیعه دو جزو و افیون و زعفران یک یکجزو داده می شد با یکمثقال مغز تخم کدو
و چهارم و پنجم در روز دو مرتبه این دارو داده شد که هر با یکدانگ گلک ارمنی یکدانگ
صمغ عربی و بذر قطونا که بریان کرده بود ارجیر کرده شد با یکمثقال با عرق لسان الحمل شفا یافت و
بر ما نیز بسیار نفع نمودیم و غرض درین باب بلکه در جمیع اسهال از کرت ملاحظه کنند که
که جذب و لزنه در اخلاط است تا نیت اگر هست شیره تخم خیارین عجیب النفع است والا معجون
قابض و سفوف قابض هند در اکثر مورد تخم خیارین با خمیره بنفشه مید هم عجب نافع است و نیز میگوید

درد افیون ازا

که هر دو افیونی را اسهال تا درم مقعد بود و ورم نزدیک بالمجاری رسیده وقت فصد
نبود دوا احساس ثقل نیز بود و ضعف و عطش کاذب داشت گاوزبان خوب بادرنجبویه بنفشه
پوست خطمی نیلوفر عناب خمیره بنفشه قرص کافور در گلاب محلول با جوشیده اجزای مذکوره
میدادیم چند پارچه اثنی عشری اگرچه جدا شده ریخته بود اما همه عوارض برطرف شد
و جراحت پاک شد و صحت یافت و نیز میگوید که اگر مرور محترق و صدیدی مختلف و چون فاسد
باشد در اسهال و خواهی که دفع کنی بگیر در بلیله کابلی در زیر خاکستر گرم کند تا بریان شود
و بستانند از پوست آن هفت مثقال و جنگ کشد و نیم کوب کرده در آن بگذارند تمام شب و سحر
در دست جوش خفیف بدهد و بدست بمالد و صاف کند و بدهد که عجایب نافع است دیگر تخم
به دو مثقال بریان کنند و لعاب آن را بگیرند و یک مثقال تخم ریحان و یک مثقال صندل در
آن انداخته بیاشامند نافع است عظیم و مبارک در حبس خون که از امعا باشد معجون
زحیر منه نافع است زحیر را و بعضی اسهالها را ببستاند حرف ابیض بریان کرده و بذر
قطونا بریان کرده از انجل بریان کرده هر یک چهار جزء زیره کرمانی تخم گندنا تخم شبت
تخم خشخاش افیون تخم کرفس و بذر البنج سفید از هر یک هشت جزء افیون سیزده جزء ادویه
را کوفته بغیر از بذر قطونا با هم آمیخته بوزن مجموعه عسل بگیرند و معجون کنند و بعد از
شش ماه استعمال نمایند از پنج نخود تا یک مثقال بتفاوت مزاج معجون قابض در اسهالات
قویه بکار آید مجربست تخم حرفه بریان کرده طباشیر گلنار گل مختوم تخم حماض مکی چهار جزء
سماق مغسول و حب الاس یک دو جزء کنند ریگجه افیون نیم جزء سفوف کنند و اگر

خواهند با همون وزن شهد خام معجون کنند و این ادویه اگر اضافه کنند قوی‌تر گردد
صمغ عربی اقاقیا حضض سعد مکی یکجزو عصاره لحیة التیس کهربا دم الاخوین محرق مکی دو جزو
و اقماع الرمان بذر قطونا بریان تخم ریحان بریان تخم مرو بریان تخم لسان الحمل بریان
ریوند خطائی الفنجه زرنب اگر یافته نشود الفنجه بزر عاله مکی سه جزو و عصاره ورق لسان
الحمل بیست جزو معجون زحیر که ذکر رفت ده جزو و شهد خام وزن ادویه بغیر از جبار تخم ادویه
را کوفته با هم آمیزند و نگاهدارند شربتی نیم مثقال تا دو مثقال حب مجرب سعیر اسهال و حب
افیون یکماشه خرما یکعدد نبات مصری دو ماشه با آب حب بندند شربت دو سه حب قرص از تا
لیف احقر کشنیز طباشیر تخم خرفه تخم حماض گل سرخ صندل سفید زرشک بیدانه شاخ
گوزن سوخته دوغ سوخته مرجان باریک صلایه کرده کهربا ارزد اجزای همه مساوی
کوفته و بیخته با آب قرص سازند شربت از یک درم تا دو درم در علاج قولنج احتباس
طبیعت اسباب این امراض بسیار است و همه راجع میشود بسوی چار معنی یکی از آن بلغم
زجاجی لزج کثیر که جمع میشود در قولون و زیاده میکند در برودت و یبوست امعای مستقیم
میشود ثقل در آن با یبوست کثرت تحلیل میشود بسوی او و همین فعل میکند دوم حرارت ثقل با
ز اغذیه حاره یا لبنه یا بارده یا بسیار از کثرت ادرار بول یا از پیوستن معا یا از
حاده یا از اغذیه یا ادویه یا بسه سوم ورمی که حادث میشود در امعا و ضیق میکند
مجرای ثقل را چهارم زیاد شدن دیدان در آن که خشک میکنند ثقل را از سر مرض و یبوست
که مرکب میشود از این اسباب دو سه یا بیشتر اما آنچه عارض میشود در بلغم زجاجی علامت آن

ثبات وجع است در یکموضع که انتقال نمیکند از ان علاج ان اسهال است بحبوب که بر آرد بلغم را
مثل حب لولو صفت ان شبرم سکبینج را در آب گرم حل نمایند و جمع کنند با شبرم و قدری زعفران
و حب بندند شربتی از نیم درم تا درم و طفلان را دو دانگ و بعضی گویند که در ان مصطکی قدری
اضافه میکنند و اگر دفع نکند علیل این حب را پس دیگر دهند تا که قبول کند حب دیگر قوی در حل قولنج
شبرم و شحم حنظل مکلس یکجز سکبینج یکجز و نصف زنجبیل و جند بید ستر و فلفل و مقل یک نصف جز
و حب بندند شربتی یک درم و از ان تا قیراطی کنند بیخ درم حب الرشاد و بجوشانند در آب
و بیفزایند از ان بیرون قدری از فایند و قدری روغن خل و بخورانند صفت حب اجمی منه
که عام است نفع ان جمیع انواع قولنج بارد را صبر ده درم شبرم مثله سقمونیا دو درم و نصف
بورق دو درم مقل درم تخم حنظل سه درم حبها خورد بسازند شربتی از مثقال تا دو درم حب اخری
قوی از ان شحم حنظل ده درم سقمونیا سه درم و ثلث درم سکبینج ده درم حب سازند شربت
یکمثقال اما المعجونات که نیکوست درین حالت شهریاران است و تمری و جوارش سفرجل و اگر باشد عطشان بااو
پس جوارش سفرجلی مسهل و جوارش شکر و سکنجبین مسهل و ایارج فیقرا را در تسکین قوت عجیب است
و همچنین است اقلونیای فارسی و رومی فیروز نوش که بخوانند از ان نیم درم و حب این که میسازند اقلونیا
و مانند آن را درین مرض بجهت تسکین وجع از تحذیر نتوانیم برای خلاص از علت زیرا که هر دوا که
که در وی بذر البنج و افیون و بیروح زیاده میکند این مرض را و فرو می نشانند حرارت
طبیعت را پس در وقتی که تسکین درد نتوان علاج کنند با دویه مسهله این سرفیون گویند که اگر
بخورانند درین علت دوای مخدر را غلیظ میکند ماده را و عشره الاکلان میسازند و درین وقت

محتاج است طبیب حاذق که از تدارک آن غافل نشود حب عجیب که تسکین درد و تلیین بطن نماید ریوند
لوز شیرین مقشر هلیله زرد مصطکی جند و عنزروت نصف جزء زعفران ربع جزء حب بندند و شربت بقدر نخود
صفت حب که اصحاب طبایع غلیظ را نیکو است سورنجان شبرم هلیله زرد عنزروت مقل اجزا متساوی
حب سازند شربت بقدر نخودی دوای آخر بستانند کدو صغار خشک کنند و بکوبند و بخورند که آن قولنج
و مغص شدید را نافع است آخر بگیرند سبوی گلی و در تحت او سوراخ کنند و در آن آب گرم
پر کنند و بدارند او را بالای شکم تا که آب تمام از وی خالی شود یا بگیرند مثانه بز را و در آن
آب گرم پر کنند و از آن تکمید نمایند شکم او را و چون سرد شود باز گرم کنند ابن سرابیون
گوید قولنج بارد را با ادویه قوی الحرارت علاج نکنند بلکه با ادویه ملطفه که در نهایت حرارت نبود
مثل بیخ خربزه و ماء الاصول مانند آن زیرا که ادویه قوی الحرارت از آن است که چون
مختلط شود با رطوبت پیدا میکند ریاح دخانی غلیظ بعد از آن پیدا میکند این ریاح درد
در آن نفع میکند قولنج را جزو الذیب نفعا عجیبا طریق استعمال آن بستانند انیسون و
بزر کرفس مکدو درم و نصف و بدجار درم جزو الذیب سه درم بکوبند و بیزند
شربت از دو درم جالینوس گوید دیدم قومی که شیر سال میخوردند جزو الذیب در قولنج که
بیمور مبتلا بودند صحت یافتند و باز نمیکرد آن علت بهم او گوید که دیدم و تعجب کردم بر آنکه بکر
خود به بند در ریسمان صوف از قولنج صحت یافت هرگز قولنج نشد او را و تحقیق امتحان با اینکه در
پر کنند ریسمان صوف را بقدر یا قلادی را و خرده بزند که از آن دان بگذارند
و اثر آن را بریزند بر موضع درویش شاهده نمودم امر عجیب از اینکه نفع کرد اکثر انسان را

اکثر از دو سال قولنج نیافت

اگر از دواها خوردن صحت نیابد با هر چه بخورد و بیاشامد از آن قی میکند پس یکبار
دارند صفت حقنه کبیره جامعه حلبه بذر کتان مکدا اوقیه حب الخروع ده تا زه سه درم تربد
سیاه و شهدانق مکدا ده درم لب قرطم سه درم سداب سبز یا قبضه کمون جبلی و اوقیه نخاله
کف لوز مقشر اوقیه سپستان پنجاه عدد اصل السوس و اصل خطمی مکدا اوقیه و نصف
اصل سلق و اطراف کرنب مکدا سه رطل مجموعه را در سه رطل آب بپزند تا که پنج رطل بماند و
اگر تر شوند از حرارت صمغ بیش باشند از دو ران حقل ماهی و دو سکنجبین یکیک اوقیه و اشق و
جاوشیر مکدا دو مثقال صاف کنند و از این پنج اوقیه بستانند و یک اوقیه دهن ناردین دو
اوقیه و نصف عسل همچندان و شحم فراخ فربه گداخته یک اوقیه بران افزوده گرم نیمه
حقنه کنند و هرگاه برآید بند قیها حقنه دیگر یکبار دارند و علامت نفع او آن است که هرگاه
که طبیعت بیاید هیچ بنادق باو نباشد و گاهی حقنه از آن کنند با دهن شیرج [illegible] بستانند
ماء الدماغین قدر یکه باید شود در آن حلو و بیامیزند در آن روغن شیرج بمقدار شکوره
از آن گرفته حقنه کنند اخری تربد اصفر پنج عدد نخاله کفی خطمی کفی و [illegible] و زوفا ت
سلق هر و به بپزند و در رود و دو رطل آب تا که باقی ماند رطل صاف کنند و بیامیزند اندرو
یکمثقال بورق و یک اوقیه و خل حقنه کنند حقنه اخری شحم حنظل بذر الجزره و لب قرطم کوفته
کمد کفی در سه رطل آب بپزند تا که بنیمه آید صاف کنند و در ان سه درم بورق جیر
محرق و همانقدر روغن خروع داخل کرده حقنه کنند و اگر پنج درم ملح اندرانی با هر کدام
ملح را در سه درم آب حل نموده حقنه کنند میکند طبیعت [illegible] دفع بنات اگر [illegible]

نبطی حقنه کند و اگر حقنه چیده از محمد بن ذکریا گوید بستانند نطرون اسکندری دو

ثلث اوقیه و حقنه کند با زیت پس خلطهای دید عجایب در اخراج چیزیکه در جوف بود از

بلغم غلیظ با ثقل یابس میگوید که این عجیبست از برای اینکه در تحقیق که در عجب ماندم از

شنیدن و نفع این حقنه و نیز برابر باد چیزی صفت حقنه وقتیکه نفع نکند دوا شدید

باشد نخست و بد بو بوجشاند شحم حنظل ده درم قنطوریون دقیق بیخ درخت بخور مریم دو درم

بخور طیسا درم فودنج و سداب یک یک اوقیه سفرکف درسه رطل آب بپزند تا که دو ثلث رطل

باقی ماند صاف کند در آن سه درم قطران و سه درم حل نمود و یکدرم جند بیدستر و یکدرم

جاوشیر و یک مثقال از این شیاف که ذکر شود بر آن افزوده حقنه کنند صفت شیاف منکور بوره

نان دیه درم شحم حنظل و سقمونیا نمکدی دو درم و نصف شیافهای طولانی سازد بر دارد

که تنها با هم بکار می آید صفت ضمادی که صفت آن کرده است چنین شونیز و مویزج و مراره ثور

سحق کنند و بیامیزند و بر ناف ضماد کنند و چون تحمل کند بردارند ضماد دیگر شونیز ترمس حب الغار

بکوبند و بمراره ثور بیامیزند و بر ناف ضماد کنند ضماد دیگر تخم حنظل بیخ درم سقمونیا درم و نصف باب

کراث بیامیزند و بر شکم طلا کنند شیاف جهت قولنج بورق مقلو و شب یمانی سحق کنند و بعسل مقصود

بیامیزند شیاف خشنه بردارند شیاف دیگر بذر کرفس و بذر کراث و جر چیر در شراب بورق و جیر

و سکبینج و تخم حنظل و ملح اسود اجزاء سواء کوفته شیاف سازند حب با اسرحو به بعد میکند بذا مجرب

که این حب نفع میکند قولنج را و اکثر امراض دیگر را و میراند شکم را برفق هلیلکه سیاه بلیله

آمله مقل مکی چار درم تخم کرفس و رازیانج و نیسون و کرویا و نانخواه و سعتر و شیطرج و حرمل و

بوره ارمنی

سورنجان و ملح نفطی و مصطگی و اشق مکلد یکدرم زنجبیل دارچینی قاقله دو ج و سنبل و زعفران

و سلیخه مکلد نصف درم سکبینج سه درم تخم حنظل درم و نصف و فانیذ و تربد مکلد هشت درم صبر دوازده درم

بکوبند ادویه را و صموغ را در آب کنند تا حل شود و اجزا را در آن آمیخته حب سازند مثل فلفل

شربت دو مثقال و نباید که صاحب قولنج در حمام رود قبل خروج ثقل و نه وقتی که ضعیف شود

قوت او زیرا که قبل خروج ثقل کثیف میشود ماده و غلیظ میشود و ضعف سابق قطع می شود

قوت پس وقتیکه محتاج میشود بسوی نشستن در آبزن پس باید که در آن آب بپزند ورق کرنب و نخود و

شبت و اقحوان و سماق رطب و شیح و قیصوم و برنجاسف و مانند آن و اگر درد ثابت بماند

پس زنجبیل آسایند و ابزر کتان و حلبه و حب الرشاد در آن جوش کنند و بگیرد لعاب آن

و بخورد از آن هر شب دو اوقیه یا قدری از فانیذ یا دهن شیرج و اگر این علت نقاهت

کند پس مواظبت نماید بر خوردن دهن الخروع با ماء الاصول صفت آن بستانند بیخ رازیانه

و بیخ کرفس و بذر آن و نانخواه و زنجبیل و خولنجان و کرویا و کمون

مکلد کفی به پزد در آب تا آنکه آب سرخ شود بعد از آن صاف کنند و بستانند از آن هر روز سه

اوقیه تا چهار یا پنج یا چهار درم و بعضی از دو درم تا سه درم دهن الخروع و نصف درم

ایارج فیقرا و گاهی میخورانند دهن الخروع با لب قرطم هر روز سه اوقیه تا ده

درم فانیذ و دهن الخروع و گاهی میدهند آب خیارشنبر دو اوقیه و ایارج فیقرا مثقال

و دهن سه درم طریق گرفتن روغن خروع آنکه بکوبند حب خروع را در آب بریزند آنقدر که بپوشد

آن آب خروع را بر آتش کنند تا که روغن بر آید از آب صاف کنند و روغن بردارند و گاهی

میدهند روغن نارکو رسلا یا شراب ممزوج گرم کرده یا ایارج فیقرا تا یکهفته یا دو هفته یا بعضی
از ایارج فیقرا اللازم کنند این شراب الخمیر لیستی یکمن در چار من آب بجوشانند تا سوم حصه
بماند پس بنهند در خرقه جوز بوا نیم درم دارچینی یکدرم و نیم مصطکی یکدرم کوفته در آن
بجوشانند و بگذارند تا که سرد شود و بخورد از آن هر روز یکرطل در دو دفع و بخورد انجیر و جوز
فندق و فستق و فاینده و استعمال نمایند شراب کهنه قوی ممزوج با آب کمون و وقتیکه ریاح کثیر شود و درد
و مغص شود قولنج پس اللازم کنند بر خود تعلیل غذا چند روز و اگر نخود کنند ترک کنند غذا را یکروز
یا دو روز و بخورد شوربای مرغ که پخته باشند و نمک و سلق آب و شبت یا بلبلاب و اگر کفایت نکند
بخورد ماء اللحم که پخته باشند با توابل یا تر کنند پاره نان سود در شراب و بخورند و باشند
بر بهایی و آب تا که ایمن باشد و استعمال کنند حرکت و ریاضت براه رفتن یا حرکت کنند بدن
و وقتیکه اما باید انبساط کنند در غذا پس بخورد غیر یا جات چرب ملح حملان
الوان که در و یافتند باین کشمش و جوز ایا بات لیسته رقیق بشکر و عسل و فاینده ذات آب
نخود با کمون در شبت و مری و دهن اللوز و کرنبه که بخورد مری باقلا یا و مطبخات و تعهد کنند
چیزها را که بختن انموضع بماند و آنچه بهتر است از اغذیه پس آن کرنب و آب سلق با
نخود آب و باشند شراب او یا ماء العسل و شراب قوی و بخورد هر روز تین منقوع در ماء العسل از
ده عدد یا یازده عدد پیش از طعام بساعت و اگر ضعیف شود بعد بکار داشتن ادویه نخورد
شیر شتر یا شیر خر تا قوت یابد و اگر باشد قولنج ریاح و قراقر پس باید که اسهال کنی
بجوارش بار مشک و شهریاری و جوارش هندی و مانند آن و باید آورد در حقنه بذر کرفس

ورا ازبازو کمون

ابدال بادیانه و کمون و مانند ان و اگر باشد قولنج از سودا که ریخته باشد البوی المعایش علامت

ان حموضت حجت است و انتفاخ بطن بغیر وجع شدید و علاج ان امعاء فی اگر گفته شد الله

تصنیف الحجه خاص است با ان اینکه به بریزند فودنج و جعده و سداب و سقر و حبة السودا در تحلیل

و کماد کنند با ان و تجربه نمایند آب گرم که پخته باشند دران کمون و کرویا و نقاها کنند

در صحت مطبوخ افتیمون بحذا الغیذ حامات و سیمه بنجوم خفیفه و توابل کشیره محمد بن

ذکریا گوید دیدم قولنج را است جز این نیست که حادث میشود بود اوی مزاجان از اینکه

طبیعت ایشان همیشه یابس میباشند و علاج ان در وقت صبح تحسی شوربای جربست و اشربه

شیرین و حمام بعسر لعبر لین و الحجه ترتیب نمایند غاما ما حار رطب بات کشیره را جز این نیست که حادث

میشود از قولنج نفخ فقط و محافظت انها از و ترک بقول است و ترک فواکه اما محروران و

اصحاب صفرا را حادث میشود با نهها قولنج از اینکه خشک میشود ثقل و بلد نفخ فقط و

محافظت انها از و ترک بقول است و ترک فواکه اما محروران و اصحاب صفرا را

حادث میشود با نهها قولنج از اینکه خشک میشود ثقل و بلد نفخ بود و این از شدت حرارت بود

پس نگاهدارد انها را از تبرید و تبرید و ترطیب و قلت تعب اما اصحاب حرارت مع رطوبت

پس انها العبد الناس اند از انها که قولنج می افتد انها را اما قولنج که می افتد از جنس ثقل

از اسباب مذکوره پس علامت ان ثبات وجع است در موضع واحد و ثقل یابد و علاج ان

که بخورد شراب بنفشه مع دهن اللوز و آب تین و آب فانید و عناب و خیار شنبر و ترنجبین و اصل

السوس و شیر خشت نافع است در این نوع البته حقنه رطبه و حقنهای لینه مرطبه و سیمه مثل

حقنه که گرفته باشند از بنفشه خشک و طین و فایده و ترنجبین و عناب و دهن اللوز و مانند ان و

غذا الفیه باجات و قطب بالبلاد ب دهن اللوز و لیکن این قدر حرارت و ... و دادن نفاهد شند

در صحت این مطبوخ بنفشه یا لسی نخود درم تین لستی بیست عدد اجاص ... لحم زبیب پانزده درم

اصل السوس بیست درم به بپزند در سه رطل آب و بگیرد از و دو ثلث رطل و بمالد در ان

فلوس خیار شنبر هشت درم و بریزد بران دهن اللوز یا دهن خل و بخورد و تمر هندی و حلوا

که پخته باشند در ان کشته و روغن و فایده پس اگر باشد البطن شدید الحرارت بخورد اندک شربت

از آب بیلاب با ارب السان الحمل تا سه درم خیار شنبر و دهن اللوز با خل و بخورد اند او

رب قرص بنفشه یا لسی چهار درم سقمونیا درم و دو ثلث درم بیامیزد ملعبات بزر قطونا

اقراص ساز در شربت یک قرص بجلاب یا بخورد ترنجبین بیست درم یا ابکرد اگر باشد بیوست

روده پس علامت بن ال اهراق البطن و رقت ان مع عطش شدید و علاج ان شرب دهن

است قبل طعام و دخول در حمام و استعمال شراب شیرین و اغذیه وسمه و اگر امر شدید

باشد پس بخورد اقراص بنفشه صفت ان بنفشه یا لسی ده درم کتیرا و ترنجبین ملح هندی

سقمونیا سه درم شربت دو درم یا بخورد ماء الجبن با سقمونیا مشوی در جوف سفرجل

اما قوی و رمی از قولنج پس علامت ان خرد و التهاب و لهیب و لذع است کما یابد علیل وجع و علاج

ان است که بخورد در اول امراض ازاد و یه سهل که ان منادی میشود یا بالادوش لیکن شروع کند

بفصد و برارد خون را اندک اندک و بد فعات کثیره پس اگر منبد شود بول نیز باد از وقت

دوم پس فصد کند باسلیق پس فصد صافن ثابت بن قره گوید بسیار مرتبه این را فعل اود دم

ادرار البول

ملین لبعمل کرده وطبیعت انرم نمود بعد از ان ماء الشعیر که در ان ذکخته باشند راز یانه دهند باد عنب الثعلب مصفی
قدر نصف رطل و بمانند در ان پنج درم فلوس خیار شنبر و بر یزند در و دهن اللوز و بدهند بعد از یکهفته تا
دو اگر محتاج شوند بسوی حقنه لبن عصیر سلق پنج اوقیه و روغن کنجد و شکر یکیک اوقیه و حل نموده حقنه کنند
و دو درم بورق نیز بر ان افزایند یا حقنه کنند بقضبان سلق و قضبان خطمی و نخاله و عناب و سپستان
و تین سفید و بورق و روغن کنجد و شکر و ضماد کنند بر ورم این ضماد گل ارمنی پنج درم فوفل دو درم
دقیق شعیر بیست درم و اگر احتیاج بسیاف بود بستانند از بنفشه یا لبن و سقمونیا و اگر ان از صفرا بود
علامتش عطش شدید و غالب و تلهب و التهاب و نخس و وجع در بعض مواضع بطن و علاج ان حقنه کردن
است بایس شیافها بذر خطمی و خباری و حب السفرجل و بخورند و از زعوه ان سه اوقیه بگیرند
و خایند او اوقیه و روغن بنفشه او اوقیه استعمال کنند و اگر در ان خرو الذیب نصف درم اضافه
کنند انفع بود کسی که معتاد بود این علت باید که چون از بن علت بر آید رجوع نکنند
بغذاهای که عادت کرده باشد تا که صحت تمام حاصل شود و بخورد حرز کرده در آب شکر
و دهن اللوز تعهد کند خورد اجاص خیسانده در آب شکر هر روز ده عدد تا بیست قبل طعام
بدو ساعت و به تحقیق نفع میکند خوردن روغن بادام شیرین یکهفته تا ده و برین وجه بستانند انجیر
سفید سه عدد زبیب منقی از تخم بیست درم بنفشه خشک ده درم بیزند در چهار رطل آب تا که
نضج یابد پس صاف و بخورد از ان هر روز چهار اوقیه با سه درم فلوس خیار شنبر و سه درم روغن
بادام یا پنج درم بعضی معتاد دیابیطس وجع خاصره اعنی در دکمر همیشه نافع است انهار این
بنادق حلبه حب البرشاء بذر کرفس تانخواه زنجبیل دار چینی مکد حز و سکبینج را در آب گرم حل نموده

وادویه کوفته بیخته بابان بیآمیزند و بندق سازند بقدر قوت بیمار هند بنادن اخر لعقر بزر

کرفس سکبینج وما مند بنادق سازند و بکار دارند فتیله نافعه هم الاکر و هم عرق النسا را

حب الرشاد سه درم شسته وخشک کرده کوفته فتیله سازند فتیله دیگر حب الرشاد و بورق و سکبینج

و دخ فتیله سازند و بردارند نافع است اما قولنج ازرو دلعبو علامتش ان خفقان است معط

و استمداد اخذ خلد و بطن بید علاج ان علاج دید انست که کفته شد و حقنه کردن از

چیزهای که ذکر رفت این سرافیون کوید نوعیست از قولنج که سبب ان ضعف قوت دافعه روده‌های

است خاصه روده قولون و لان انکه بیرون می آید بیرون از طبیعت در کمیت و کیفیت لیکن محتاج میباشد

باهمیشه باینکه مدد کنند برای خروج ان اشیاف و حقنه و ادویه و علاج ان اینست که باک کنند امعا

از دو خمرهای سرد و ایطوس و ایارج فیقرا و بخور دهان الخردعه بماء الاصول و روغن بادام تلخ

باسلیخه و دارچینی و لسان و خیر لوا و سنبل و دسته و بذر کرفس و سعد و طعام او زیره باج

مخلوط شراب ریحانی و مسح کنند بطن به روغن ناردین و روغن سوسن و روغن بان بحمام رود مدام

هم او کوید دیگر نوعیست از قولنج که سبب ان رفتن قولول است و ازین بیند مشو عایطا از عدم حس

وجع و تقدم گذشته تو بیر متبرد و منضر محس روده‌ها و استعمال ادویه محرره علاج ان بخورد

دهان الخردعه مطبوخ با دویه و روغن قلقلادن با روغن و کلدنه با ایارج فیقرا و آب افادیه

و شیادریطوس و لوغادیا و بلادری و غذا شوربای قنابر و عصافیر و فراخ

و بخورد شراب عتیق صرف لطیف و خندیقون و مسح او را بدهن خردعه و بخته باشند

و در ادویه قیقلادو طلا کند با لکحز نیادا نا نا شیا شمعون میغر باید اگر باشند

انسان هم فطر در افتاد

کرانسان ببرقطعی داخل شود حیز زه از پشت او بسوی داخل بیرون شود و ثقل و ریح که بیرون میشود
بول علامت آن که موضع متعقر میشود علاج او آنست که داخل کند اصبع در مقعد او و دفع کند و ضرر رساند
بسوی خارج جالینوس میگوید ممکن نیست فرق کردن در قولنج و وجع سنگ گرده در اول و ضرر نمیکند
این در علاج زیرا که غرض هر دو در تسکین درد است و هم او گوید هر درد که در باطن بود اگر مایل
بود بسوی خارج اخف و زیر است از خطر محمد بن زکریا میگوید که هرق هدهد اطلاق داد در
قولنج چنانچه اطلاق دارد هرق و دیگر برق قنابر که آن جگاوک است در لبن شکم و هم
او گوید دیدم بسیار کسان را که معتاد داشتند قولنج و استعمال کردند نشستن بر پوست گرگ
و خفتن بر آن و ساختند زین بوای از آن و مناطق نیز از همان پوست تازه میگرفتند در
هر سال شفا یافتند و هم او گوید که هر دردی که در شکم بود و او را اسهال نفع داد دال الله درد
که از قروح یا دبیله بود خصوصاً الفوالج قولنج و از ادراز ایلاوس است و معنی او رب الرحم است
و سبب او ورم است در امعا یا تحجر شدن زبل یا رطوبات غلیظ امعای دقاق یا التواء
امعا و آن مهلک است که خلاصی نیز از آن نادر بود در وقتی که قی کند علیل زبل و بدبو شود
جشاء او و بدترین آنست که بدبو شود بدان او و تمام این ذکریا گوید مندیدم مردی را که این
علت داشت و زبل قی کرده بود صحت یافت و جشاء او بغایت بدبو شده بود با وجود
نکرد این علت او را ولانشد اما علاج ایلاوس اول نظر کند پس اگر ورم گرم بود علامت آن
التهاب است و حمی و عطش مفرط پس فصد کند و بعد از آن بخوراند آب حب الثعلب و لعاب
و خیار شنبر و دهن الورد مانند آن و ضماد کند بطن از اکلیل الملک و خطمی و شیاف ما میثا و دقیق

الشعیر و اگر از برودت بود علامت ان ضد دلالت حاره چیزی علاج ان ببیند بدهند الخروع
بیرمای الاصول و بخار شیر ضماد کنند بطن بابونه و اکلیل الملک و شبت حقنه کنند بحقنه
لینه و در هر دو نوع این جمیع و هرچه نیکوست قولنج را از انچه کرنجشیان نیار دلیش نیکوست
تدبیر حرارت و برودت قدر حالت و اگر بار التوای روده و علامت ان تقدم افتادن
است از جای بلند و حدوث ان بعینه بغتی انکه در اول الایل قولنج ظاهر شود مثل ذهاب
شهوت طعام و کسل او فتور و ابتدا کند وجع قلیل قلیل علاج ان نشاندن است اورا منتصب
و مسح کنند روده ها را باید و بخور اینها ان بیند ریحانی با آب عنب الثعلب و لسان الحمل
و آب خیار شنبر و حقنه ها نمودن بحقنه های لینه و غذای او زیرباج و شوربا که ساخته باشند
از ماهیان و روغن گل و بگیرد رشته های طوال در طول ده اصابع و طلا کنند سرهای انها از مراره
بقره و بر دارد یکی بعد دیگری و اگر ازین و التوا بنا در سر شرح فم برد و یا در معقد افتتاح
بقر لیسند و نفخ دهند و بر آرند و پس حقنه کنند در همان ساعت ابن زکریا گوید بخور انند جماعت
قولنج و ایلاوس التوالی را که ورم نبود زیبق زنده بقدر یک اوقیه ابن رستم گر این
زایل نمیشود تا که و انکند پیچ روده را و باید کنخور انند قبل از بعد او شوربای جزب
یونس گوید بعضی زیبق کشته را در مسهل میدهند در ایلاوس جه سان او گر حرکت میدهد
روده را بقوت قعریه بر میگرداند از شکلی الشکلی لا از ور بیرکو ید در قولنج التوائی تا
دو انس سیمات در بیضه مرغ که خالی کرده باشند او را از سفیدی و زرده انداخته در حلق
او مریزند چنانکه با داطلاعیه نشود نافع است

کسی که قولنج باشد کنید شود

مدید و داید بمانع ان شود و فواق باقی بماند ها ب عقل پس ان بد باشد اما ادویه مفرده که منقی
امعای دقاق است کی ان امعای علیاست انچه بهترست انجیرست خشک و آب اطراف کرنب نبطی
مطبوخ که شوربا سازند و قطف و بزر الجزره که سحق نمایند و بخورند از دو درم تا یک
اطراف کرنب نبطی و آب سلق انرا بخورند از دو سه اوقیه همچنانست زیره که طبخ کنند با
عسل که هر روزی یکیک وقیه و همچنانست حب البان مقشر که بخورند دو درم و کرسنه مسحوق بخورد
بحدیکه بخورند ازان یک درم بماء العسل و قویتر از همه دواها خردل است و بعد از دواهای سوسن و
غاریقون که بخورند از دو درم تا سه اوقیه ماء الاصل و حب قوطری که بخورند یک مثقال
با آب گرم با دو وقیه لبن حلیت و یک عسل و همچنین است افسنتین و قیصوم که بخورند از هر یک بمقدار یک
ان هر دو پس پاک میکنند روده ها را دوا میکند شده را دیر میلی آرد خلط غلیظ را و دیگر انزا
و حب القرطم و همچنین است قردمانا و زوفا و بیخ کاسنی و ماء الجبن و سقمونیا و قاقلة کبار و
اصل السوس و حاشا سه مثقال با آب گرم و آب ورق سلق و آب ورق نیلوفر اما ادویه مفرده
منقی امعاء غلاظ چون قولون و مستقیم و برآرند خلط غلیظ و قولنج ازان پس الملح است
اندرانی و بورق ارمنی و مرارة ثور و عصاره قثاء الحمار و شحم حنظل و عسل با آب گرم و
مری و طبیخ حلبه و بزر کتان با ماء العسل و مری و حلبی استعمال میکنند اینها را مفرده
مجموعه و بسازند ازینها شیاف نیز و همچنانست ورق سداب و بادام تلخ و زبل الفار و بزر
الفجل بمعه عسل با بگیرد از و فتیله و تر کنند در زیت کهنه و بر دارد که نرم میکند شکم را
و بیرون می آرد ثقل و همچنین عمل میکند حب الرشاد مسحوق با عسل معجون و بورق و شیاف که بگیرند

از تخم حنظل و لب لبوز که یکجز تخم بود و دو جز و لب اما انچه نرم میکند شکم را و بر می آرد ثقل ها

میوه سایه است که بخورد و از ان دو مثقال با آب گرم سه اوقیه بود و همچنان علک انباط و

بورق ارمنی و مصطگی و سورنج و بزر الخیره و بنفشه خشک و چیز که انها بر می آرد ثقل را

و پاک میکند روده ها را اما ادویه که نفع میکند وجع پهلو را وج و فوه و مرو قسط

شیرین و ریوند چینی و جنطیانا رومی و زراوند طویل از این همه ها که بخورند از ان مثقال

یا دو درم با آب گرم زایل میکند وجع جنب را و وقتی که تدهین کنند از ینها از خارج

با روغن سوسن یا روغن بان همین عمل کنند زنجبیل قرفه دار چینی قرنفل سلیخه سنبل

جوز بوا و خیربوا و مصطگی و قاقله و حب بلیسان و زعفران مکه چهار درم و نصف تربد درم

سقمونیا سه درم حب النیل سه درم شکر سلیمانی مثل جمیع کوفته و بیخته بعسل معجون کنند

تمر هیرون و قت با صرفان تخم سرون کرده بنجاه در سرکه انگوری خیسانند

یکشبانروز سقمونیان و سداب یابس مکه سه درم فلفل حب زنجبیل سه مثقال بورق ارمنی

مثقال بادام شیرین سه درم کوفته و بیخته بعسل معجون کنند تربد ابیض

سقمونیا مکه سه درم فلفل و قاقله مکه سه مثقال زنجبیل دار چینی ~~وابسیار~~ آمله و قرنفل جوز

بوا مکه مثقال و نصف شکر طبرزد نصف رطل کوفته و بیخته بعسل کف گرفته معجون سازند

وان شربت بجهت اسهال چهار درم و بجهت هضم طعام دو درم

سفرجل منقی از داخل ان و خارج ان یکرطل و قطعها صغار سازند و بالای ان آب

بریزند انقدر که پوشیده بپزد تا که مهرا شود بمالد و مالیدن نیکو و صاف کنند و بیامیزد

باو [illegible]

بآب و عسل بسرشند با آتش نرم تا که منعقد شود پس بنداز د دران این ادویه کوفته و بیخته
زنجبیل و فلفل یکدرم و دو درم خیربوا و قاقله و زعفران هر یک سه درم مصطکی پنج درم سقمونیا [illegible]
تربد سه درم بیامیزد جمیع را و تر کنند که منعقد شود و اگر خواسته باشد بر خوان ترنجبین قطعهای
صغار بسازند شربت چهار درم مصطکی قرنفل زنجبیل فلفل دار فلفل قرفه خیربوا قاقله
سنبل یکدرم سقمونیا دوازده درم کوفته بیخته در آب سفرجل معصور که هموزن ان شهد
بیخته باشند اند و سه را معجون سازند و ازین یکدرم تا دو درم بدهند فلفل
ابیض و افیون و بذر البنج سفید هر یک بیست درم زعفران شش رطل فرفیون عاقرقرحا و
سنبل هر یک دو درم کوفته و بیخته بعسل معجون سازند و بعد شش ماه بقدر نخود بکار دارند
خیربوا درم قاقله دو درم مار مشک سه درم دار فلفل پنج درم و زنجبیل
نشد سه قرنفل سه درم دارچینی دو درم سقمونیا بست درم شکر طبرزد ده درم کوفته و
بیخته بعسل معجون سازند شربت از دو درم تا سه درم هلیله بلیله آمله
شروسه النوی هر یک پنج مثقال خیربوا مثقال دار فلفل دو مثقال جالینوس سه مثقال
سقمونیا استار و نصف فانیذ پنج استار عسل ده استار کوفته بیخته معجون سازند بعسل
و فانید شربت از دو مثقال تا چهار مثقال دهد بذر حرمل یکمن و نصف لسان و ده درم
ریوند چینی و راوند طویل هر یک بیست درم زرنباد درونج هر یک چهار درم مصطکی حب بلسان زعفران
اکلیل الملک و سنبل الطیب هر یک ده درم افیون زنجبیل و قسط و سلیخه هر یک سه استار قرنفل
هر یک شش درم خربق سفید سرخ خشک اقماع دور کرده و شونیز هر یک شش استار معد ده استار

صمغ و قنطوری چهار ده درم فلفل پنج درم کوفته و بیخته بعد شش ماه استعمال نمایند مثل قبل و برای وجع
مثانه و قولنج هندی و راسن دار فلفل و جوز القی و اصل السوس و بذر رازیانه و قسط و بروز زرنباد و زنجبیل
و دلیو دار مکد ده درم نیمکوب نموده در دیگ پاکیزه اندازند و بالای آب شیره تازه ده درم و بعد از
یک روز در دیگ مضاعف آتش کنند تا که آب و شیر برود و روغن بماند صاف کنند و بردارند
دهن کلکلانج هلیله کابلی و هلیله سیاه و آمله خسته دور کرده مکد ده درم فلفل دار فلفل و
زنجبیل مکد شش درم و جاوشیر و اشق و سکبینج مکد پنج درم تربد چار استار خشک کرده و بذر کرفس نبطی
رطل و سداب رطل مکد قبضه ادویه نیمکوب کرده در دیگ کنند و بالای آن و چهار رطل آب شیرین
اندازند با آتش نرم بپزند تا به نصف آید از آتش فرود آرند و سرد کنند و آب ازاد و به صاف
کنند و در آن حصیر حب الخضر و می چار من افزوده باز در دیگ کنند تا که آب برود و روغن بماند
از آتش فرود آرند و صاف کنند و بکار دارند اسانا سیا قمر و زعفران
و افیون و جند بیدستر و بذر البنج و قسط ملح و قرد مانا و بذر خشخاش سیاه و سنبل الطیب اصول
غافث و کبد الذئب و قرن الایل الایمن محرق اجزای سوای کوفته بیخته آنچه قابل حل
باشد که شراب بجنبانند و بعسل معجون سازند و بعد شش ماه بکار دارند شربت نیم درم
که سبب آن خلع اعضا بعو لحنی پیچا شدن برودت خاصه برودت اجزا
و صاحب قانون و ذخیره انرا در تحت النزای شمرده اند و انرا در عرف پیچش ناف
گویند سبب آن حرکات عنیفه بود یا جستن از جا یا افتادن از جای یا
برداشتن چیز مثل آن و ازین علت حالتها پدید آید که گاهی متشابه قولنج باشد و

گاهی منتهی به زحیر و مغص باشد علاج آن آنست که اول شکم برفق بمالند از روغن سداب و مانند

آن پس اگر روده از موضع خود فرود آمده باشد دست از پایین شکم ببالا بفشرند و بالعکس

بیمار را بنشانند و هر دو پای او دراز کنند و بگویند که هر دو دست بر هر دو پای خود بزند یک

بمرافق بگیرد و بفشر باید که مابین هر دو پای زمین یک بوسه دهد و چند مرتبه چنین کنند روده بجای

خود آید و درد بر طرف شود   بستاند آرد دیده که بسیار باریک باشد شش اوقیه

نیم اوقیه کتیرا نیم اوقیه روده مطبوخ سه اوقیه گل ارمنی گل مختوم خون سیاوشان یک

روده را بعد تغیه ماده بیضه مرغ مجموع در شیره برگ بقلة الحمقا با شیره خرفه آمیخته بر شکم

ضماد نماید روده بجای خود آید و اگر موی های سر مریض در تحت او دود دهد نافع و همچنان است

سه کرگس بیمار داشته باشد هر چه بر چه نموده در تلخه گاو میش تر کنند و بر آتش گرم کرده از

پارچه بفشارند و آبی که از دبر آید بر شکم بمالند نفع عظیم دارد در موضع نبض هم طلا

نمایند اخر   کر قولنج اگر محکم نباشد از دو درم تا سه درم روغن زیت گرم نموده بر شکم مالند

نفع نماید و سه شیشه حجامت اگر بر ناف گذارند نیز نافع است قولنج را و خلع امعا را نیز اخر

آب را بجوشانند و چون در جوش آید ربع آن روغن کنجد بر آن افزایند چون بجوش آید

ده سیر قیچیان از آن گرم گرم بخورد لغایت نافع است در همان جوشش پانزده عدد

فلفل نیز بر آن افزایند اخر برای قولنج و درد گرده زبل الفار فلفل صبر سقوطری

هر یکی اجزا مساوی کوفته بیخته در روغن کنجد بریزند و از شکنجه روغن بر آرد و در موضع درد

بمالند و بالای آن برگ پان گرم کرده به بندند نافع است صحت یابد بیرون اشحات

واگر اجزا را اسر گرم کرده به بندند نافع است اخر رودهای کرک خشک کرده بسایند و یکدرام با گراب بدهند ثقل
قولنجرا با الحیث نافع است تا هم چنین است چوب تشمیزج خوردن و مداومت نمودن آن آخر روغن کنجد با اقللد و طلا کرد
اقسام قولنجرا فایده دهد آخر ریت و آب به هم بزنند اجزاب شدید تا که خوب مختلط شود و شبت بریان
افزوده در دیگ اهنی به بزنند تا که شبت بهیرا شود صاف کنند و بنوشند قولنجرا و اگر حقنی کرابادی و تنس را
که چون قولنج شدید باشد احتیاج به چند دفع حقنه کردن چنانچه شخصی را قولنج
بسیار سخت افتاده باشد و اطبا بسیار به حقنه نموده نجاح نیافت نزد احقر اورده از گوشت ابره
کرد ان چهار او نس شیر خشت و سه او نس روغن بادام حل کرده حقنه کردند بر دم خلاص یافت لستاند روده
های میش و در آب بپزند تا که مهرا شود و صاف کنند و شیر و مسکه و شهد و قدری نمک در آن داخل
کرده حقنه کنند قولنجها را ابکشاید اخر شکنبه میش که هنوز گرم بود بر شکم ایمن فایده دهد و اگر
قولنج مینی بود و شیر گاو و شکر سفید و بیضه مرغ و لعاب اسپغول حقنه کنند بغایت نافع است
یا از شیر بادام و آب و مسکه حقنه کنند فایده تمام دهد یا از بیخ خبازی و بیخ خطمی و
مغز هندوانه و تخم کتان مع لعاب بذر قطونا و گل نیلوفر و گلسرخ حقنه کنند و روغن بادام
و روغن بنفشه بر شکم مالند و لعاب بذر کتان مع لعاب حلبه و لعاب بهدانه و پیه مرغ و
پیه بط بر شکم ضماد کنند و آنبرن که برگ خطمی مثال پخته با شحم اجل النفع است
که صاحب ایلاوس را بیرون چهار ساعت غذا اندهند لیکن غذای لطیف و قلیل بخورند شوربای
جوجه مرغ یکهفته یا هم دیگر برای بیخانیدن روده چون القی را با آب ایده و گلقند

بمالند بجا آید در دیدان فی البطن

متولد میشود در امعاء

دقاق و حمایم و حب القرع منتولد میشود در امعاء اشور و قولون و کرمهای خورد که شبیه است بکرم
های سرکه در روده مستقیم و سبب این خلط بلغم است که در آن جمع میشود از سوء هضم و استعمال اغذیه
غلیظ بارده پس متعفن میشود و بعد امیگویند که کرمها متولد نمیشود در کسیکه خورد خیار بعد بره مره صفرا
یا مره سودا چه انها هر دو یابس اند و از خاصیت انها قتل حلوانات است املا و عدد ان
بر آمدن انها است و تخشیان و سیلان لعاب ادهان و زردی رنگ و درد بطن و صریر اسنان در خواب
و خشکی لبها در روز   این دوا برنگ نبر بدو کیل دارو مکد چهار درم ملح ابود
دو درم قسط تلخ شش درم شربت پنج درم با شیر تازه دوای دیگر سپنج نبر سی درنگ قنبیل کیل دارد
و قنبیل مکد پنج درم تربد پانزده درم شربت پنجدرم شیر تازه نافع او را الصطبا از ریشه
خردل بر ناشتا و همچنین است خوردن امری قوی که استیصال انها مینماید منع تولد انها
امداد و دیگر اخراج دیدان نماید قردمانا است که ۲ مثقال با آب شیح ارمنی کوفته فشرده
باشند سه ۳ اوقیه خورانند یا آب ترمس منقوع یا قطا مر است که ۲ مثقال یا دو مثقال دم الاخوین
خورند با آب قنشور بیخ توت بعد طبیخ یا آب کرنب نبطی ۳ اوقیه و بقله الحمقا همچنین اکر بیح رزم
ازان یا ۲ مثقال حب الرشاد خورند بازوفای یا ابهل مثقال با قنشور بیخ الخدان با شهد کر
۲ مثقال لبو با آب فجی یکی بر چهار اوقیه یا ۲ مثقال جاشا کوفته بیخته خورند با آب ۳ آب
سه ۳ اوقیه که کوفته فشرده گرفته باشند و با یک اوقیه عسل یا مثل ان نعناع یا کزبره یا بادیک
ب بیند و یا بیخته خورند با آب سماق مدقوق که با آب حنظل مطبوخ امیخته بخورند هم بر شکم
طلا کنند الحنظل صفره ضماد کنند بورق و حشیه الغنح سفتالو یا ضماد کنند سونیز مدقوق

مسحوق در خل آمیخته که بر سر آید حب القرع را بستانند یا حب الرشاد معجون سنجر دم یا بابونه الحماما

یا ضماد کنند سره را بمراره بقر و شحم زهره و قطران شامی و سفر و آرد ترمس یا با کمون و عسل

که در مستقیم نهند و بردارد ورق خرنوب را کوفته با قطران آن را به بینه یا با آب سداب و شاه

آب چغندر با بورق یا با شحم حنظل و خوبنیر با زیت نگاه یا با آب فودنج یا مراره بقر یا دهن توی کش

وگاهی ازین چیزها شیاف سازند و بردارند وگاهی حقنه بدان چیزها که منع تولد دیدان

نماید و استعمال بادام تلخ است و سیر و کرفس و ترمس کی نب و گشنیز نخل و عسل و ملح و زیت و قرطم

و کمون اما در اخراج حب القرع محتاج میشود با ادویه قویتر از ان یا شد بحنظل دارد و بر نک

و شیح و انچه تولد میکند دیدان را طعامهای غلیظ است و خوردن گل و حبوب نسیه امراق و سمه با

تخمه که متواتر افتد و شیر دوشیده تازه و پنیر تر و گوشت نیم پخته کباب و وقتی که بر آید

دیدان مرده در حمیات این علامات قویست و اگر زنده بر آید دلیل صحت است و قوت و اگر

بر آید بقی دلالت کند بر اخلاط ردیه در معده متولد میشود دیدان اکثر در حر یف

از خوردن فواکه و فساد الطعمه از ان حین که بد باید که چون دوا بهر اخراج دیدان خورند

باید که بعد خوردن ان زود حرکت کند بحرکت شدید پیاده پای بر و یا سوار شده که عمل باید

از دیدان صرف وجه به شد بلکه ساکن نشود و مانع بخشی بود و اگر چیزی نخورد و خفقان قلب

و درد آن تا بحدی که بکشد دو درم تربد درمکی قنبیل در نمک نیم فیم حب النیل سه درم

از هر یک یکمن اجزا او را کوفته با زیت معجون سازند که بهر جهت حب القرع مفید باشد

و این از مجربات شدید علامت دیدان حرکت انهاست در حالت گرسنگی

نمره ۹۲ ...

بخورد و بدخوی که بسهل امر برنجد و گاه باشد که بغش و خفقان انجامد و بجالتی که شبیه بود بصرع رسد
تحقیق انواع آن باید که مریض را بحمام نفرستند و چندگاه صبر کردن فرمایند که اعضاء او گرم شود
و گرسنگی غلبه کند بعد از ان چیزی خشک بالفعل بر شکم نهد و ملاحظه کنند که بالاتر از ناف جمع آیند
حیات بود و اگر زیر ناف جمع آیند اما آنچه صغار بود و اطفال بیشتر متولد شود علامتش آن
بود که رنگ طفل گاهی سرخ بود و گاهی زرد و بینی بخارد و بدبوی بد شود و بن دندان سیاه
و تباه شود و قلاع پیدا آید   که طفلی را قلاع بهم رسید و هیچ علاج شفا نیافت و بمرد
و چون اطبا شکم او را تشریح کردند کرمها بسیار یافتند که تمام روده های او را خورده بودند
از ان باز هرگاه از تدابیر قلاع نجاح نمییابند بعلاج دیدان در اطفال مشغول میشوند علاج آن است
که خرمهره سوخته را قدری در شیر مشک سخته بخورانند کرم صغار را بر آرد خاصه در صبیان اجرب
دندان را میکشد و تخم حنظل در روغن کنجد بپزند یا در تلخه گاو حل نمایند و بر ناف و حوالی آن نهند
اخراج کرم نماید اسفند مرمکی یا مقدار درم و مصطکی هشت اوقیه صبر سقوطری هژده انس نمک هندی یک سیری
محموده را در قدح انجیر شیشه یا برتو برت بکشند در اول آب بیرون آید بعد از ان زنجبیل انزا
بر ناف و حوالی آن بمالند کرم را بکشد و بر آرد اخر قنبیل و خبازی برابر بسایند و
بر مقعد بمالند اخراج کرم نماید   که زیبق را در اخراج دیدان اثر عظیم دارد
و طریق استعمال آن اکثر بکار میدارند اول شکر سفید را با چند قطره آب در پیاله
جمع انداخته چون مخلوط شود دو اسکر و بلور زیبق نیم اسکر و بلور روغن بادام بان ضم نمایند.
و بقدر قوت بچه بدهند دوم زیبق را در آب نگاه دارند و از ان میخورده باشند سیوم زیبق

یک استار شکر و بلور و شکر سرخ یک استار و بلور در پیاله چینی حل نمایند تا که زیبق مخفی شود پس چند قطره روغن بادام

روغن بادام ضم نمایند و بعد از قوت عمر بدهند دویم زیبق را در آب نکاه دارند و از ان میخوردن باشند سیوم

زیبق یک استار و بلور شکر سرخ یک استار و بلور در پیاله چینی حل نمایند تا که زیبق مخفی شود پس چند

قطره ... دیدان براه دراز بخواه خورد روز یکشنبه بوست درخت انار از بیان ... بالا کنده

یکدام بگیرد و در ... با آب بجوشانند تا چهار درم بماند ... روز بخورد نافع است مصلح زیبق

برای افسرده بدهند و بدانکه هرگاه بقتل و اخراج دیدان بدهند شب را چیزی شیرین بخورانند

که کرم در معده جمع آید پس صبحدم دوا بدهند ... عارض میشود از حرارت ... و از ورم

بان ها ... غلیظ که بند شود تحت ... و بر کرد واقع میشود در معا فدان ... آن

پس میگردد بسبب امراض کثیره — اینست که در سده القدر دردی نمیباشد

که در ورم میباشد از ان ثقل زیاده میشود از انچه در ورم فاما وجع که حادث میشود

در جگر از حرارت پس سبب ان اینست که کرم میشود از طعامهای و شرابهای و ادویه حاره ... ممکن نیست

باشد او را اگر قیام نماید بالفعل خود از ... وقتیکه حادث میشود این حال درد

میگرداند و ... را در دان میکند از اول چون آمیشود ... میکند

در دو بان پس ظاهر میشود از ... از منش غلیظ پس مانع او میشود ... و

بطلان شهوت طعام و تشنگی شدید و حمی قویه علامت ان در اول امر ... النهاب

و تشنگی و خشکی دهان و صفرت لون و رنگینی بول علاج ان لازم ... ماء الشعیر که بنوشانند

بدل آب تا ممکن است ماء ... هندی با شکر و آب ... با شکر و ... شیر با آب

بارد و ...

بارد دکرد و بآب حصرم و آب خیار و آب کاسنی و آب خس و آب بقلة الحمقا و سکنجبین و خیار و ماء عنب الثعلب
و تلیین طبیعت باید و اگر باشد بسخت با اجاص و تمر هندی و شکر طبرزد بخورانند و آب بارد بنوشانند و غذای او
بقلیه نمایند و قطف و اسفاناج و خس و قصب سلق و نخل و دهن و لوز و بیض مسلوق و عدس زرد
و اگر محتاج شوند بسوی تقویه پس لحم دراج و فدجاج و نمک صغار شدید الصافی و منع کند از شراب و حلو
و اغذیه حاره و غلیظ و توابل پس اگر کبد درین حال هم گرم شود باز تا سبب نیست اگر ان دشوار است
اما فواکه نیکو است او را رمان است و تفاح میخوش و عنب سفید رقیق و سبز دیر حمد و کمثری و مرسور و
اجاص لیکن استکبار ان نمیماند که ان درین حال حادث کفایه خصوصا اگر باشد در و ورم زیرا که
و اشیاء حامضه شک میکند مجاری و شرور و سد پس زیاده میشود ورم و ضماد کند بر کبد
باین ضماد   ده درم صندل بخبر درم بنفشه بابونج و خطمی ثلثه ثلثه کافور و زعفران
و الفین شمع و مصطکی و روغن گل قدری کفایت و یا ضماد کنند به یا ضماد دیگر در دو شمع و مصطکی و عنب الثعلب
و آب هندبا الصفر و رشوة و بذر قطونا و دقیق الشعیر و اما اگر در محدب جگر بود ورم مستدیر بود
هلالی و ثقل در خلاف بود و شکوه کند درد ما بین [illegible] قوت و قتیکه نفس بگیرد و اگر ورم در قعر جگر
بود ظاهر در اسفل کبد بود در اول و میشا باهر [illegible] سعال ضعیفه بتغییر رنگ ان م زنگ جمع
بدن بسوی صفرت بود بعد ان بسوی سودا و بطلان شهوت طعام و عطش شدید و قی مرارت
در اول و زنگاری در اخر و بهر وجع و حاره محرقه و حمرت بول و فواق علاج ان اگر ابتدا
بود پس فصد باسلیق لازم کند ماء الشعیر که ان به تبرید میکند و تحلیل بالملینه فاما فواکه حامضه
و قابضه نیکو نیز او را خصوصا اگر ورم در قعر کبد بود و نفع میکند انرا هندبا و عنب الثعلب و

خیار شنبر و حسن البقلة الحمقا و طبیخ هندی قرع و خیار و مغز ای و ماء الشعیر بود و تخلیط البقلة حمل

روغنها بادام و کز بزه رطبه و یا لبه پس اگر ساکن شود حمی و حرارت باقی ماند بقیه از ان بخوراند

اقراص انبرباریس ده درم و اگر نباشد لبس از قشور دلم او بگیرد گل سرخ

و طباشیر مکد پانزده درم بزر خیار و بذر قرع مقشر و بذر هندبا و بقلة الحمقا سه درم بذر رازیانج

درم قرص سازند و دو مثقال بدهند و اگر احتیاج زیادة اطفا شود کافور در ان داخل نمایند

و اگر تقویت کبد خواهند اندکی ریوند داخل ان کنند و اگر سفال بود صمغ و کثیرا و نشاسته و رب السوس افزایند

و بدهند با سکنجبین ساده که در وقت پختن ماء الورد و بر و پاشیده باشند و اگر نباشد حرارت با کمتر بود رب السوس با

سکنجبین بزوری و نیکوتر ماء الجبن است که از سکنجبین بزوری گرفته باشند و بغذا اخل زیت بدهند با ماء الورد اسفاناخ حبه

و مطبوخه و کشکیه بدهند ماء الورد لکن ضماد در اول امر بصندلین و گلاب و کافور و گل سرخ و خرفه

از ان تر کرده بر موضع کبد نهند و باز بکار برند و هر گاه خشک شود در اوسط علت این ضماد

کنند گل سرخ خشک گل بنفشه خشک صندل سفید مکد چهار درم کافور و زعفران مکد

نیم درم کوفته و بیخته بر ان ریزند و روغن گل و آب خیار و آب کدو و آب طبیخ هندبا و آب بقلة

الحمقا بیامیزند و بر ان سویق جو و کفک سبوس و ده مثقال ضماد کنند و اگر ضعف بود این ضماد گرم

سرد کرده بکار دارند و اگر شنا بود پس گرم کنند و اگر تحلیل نماید دو درم بابونه و ابهل و سنبل کنند

بجمع و قبیح و علامت ان ضربان است تحسن پس ضماد کنند با رد شعیر و تین و قرنفل و ورق حماض و نوره

و نخود اندر ماء العسل که پخته باشند در وقت رسیدن و زوفا یا ماء الشعیر پس اگر بر اید قده از اسفل پس لازم

کند طبیعت او را با ماء العسل و جلاب و مانند ان و اگر مده با سعال تر آید قی کنند بد انچه

در بیان قولنج

در باران گفته شد و نخورانند از روز اخر امر بعد اطفای حرارت کلی و اگر ورم در مجری بود
مدرات قویه چون اسارون و سنبل و فو و مورد و دو قو و فقاح اذخر و مانند ان و اگر در قعر جگر
بود پس نخورانند مسهلات قویه مثل صبر و غاریقون و هلیله زرد و وقتیکه ماده بسوی مثانه میل کند نخورانند مدر ده
قویه لیکن بدهند بطیخ و خیار و مانند ان و استعمال کنند از علاج چیزی که اطلاق بطن نکند بسیار شدید و نه
چیزی که ببندد شکم را و اگر مشابک گردد خراج ذو الحشا که بدرد پس وقتیکه ران ایمن شود و میریزد ما بین حجاب و امعاء
در موضعی که جمع میشود در وآب از استسقا که دوا کنند از جانب ارنبه تا که سایل شود

مده بعد ازان علاج خراجیه کنند و اگر با شتها ورم و اسهال باشد نخورانند او را قرص حماض
بزر حماض مقشر و گل سرخ و طباشیر مکی پنج درم لک و ریوند مکی پنج درم زعفران نیم درم قرص سازند
و بار ربیا بنش نخورانند قبل این قرص و بعد این سویق شعیر ضماد کنند بسفرجل و گل سرخ صحیح و به بریزند با حب مهرا شود
بکوبند و ضماد کنند و اگر حرارت کمتر بود پس بیرون قدری از شراب قابض دا اخل کنند یا بجنبانند موی در انه بیرون
کرده باد در شراب انگور بنشانند که قوت از دل بستانند و گاهی جمع کنند باو طین مختوم و کزبره و سنبل و زعفران
پس قوی بیشتر شود ازان و نفع میکند در ورم حار که در جگر بود خوردن شراب سفرجل ساده که ساخته باشند بخل و
باید دانست که اگر ان علت باشد در حدبه جگر کشی میاید در وقتی که رعاف عارض شود از
منخر راست و ادرار بول شود و عرق روان گردد و اگر ورم بقعر جگر بود پس اسهال در دو قی و عقد که
لیکن قی از بذر سر موی کنند که از ده و سه درم سکنجبین و اگر یا یاب یا سر مو با آب خیار کنند و اگر صلب شود
ورم و منجر شود پس علاج کنند با دویه ملطفه مسخنه یا محلله مفتحه شدید مثل افسنتین و حب البان و اسارون و
سنبل و زعفران و مصطکی و حب الفقد و قوة و شیدان فاوانیا و خشیشه غافث و چیزی ازان تقویه

کبد نماید وروغن بادام در بینی و روغن مصطکی و بیخ لسان الحمل و ورق ان و قشور ان مطبوخ و خرس [illegible] ماندن ان

لا اکرم کم است و اثانلیا که بخور اندازند او هم ضماد کنند از انها و اکر باشد وجع در کبد از سقطه

دوا یا ضربه یا حرارت و التهاب بسبب فصد کنند باسلیق از دست چپ و طعام او در مانیه بود و

سماقیه و دلیق شعیر و بخور اندازند ارد یو زر جینی و طین مختوم از هر یک نصف درم ضماد کنند جگر را از این ضماد

گل سرخ پنج استار بستانند و سه سفرجل و پاک کنند انرا از انچه در داخل است و خارج او است

بس بزدانرا در سرکه و آب تا که خوب پخته شود پس بسایند و بیامیزند با ان گل سرخ و بسایند تا که

مخلوط شود و بریزند بر ان روغن گل و گلاب و صندل و کفاک از هر یکده درم و بیفزایند و

می سوسن و ضماد کنند بر کبد و اکر حرارت و التهاب نبود پس بخوراند دارچینی فوه مکی یکدرم تا سه روز

یا ضماد کنند با این ضماد آس و عود و حب الغار و زعفران و مر و علک رومی و شمع و دهن زنبق و

بیامیزند و ضماد کنند یا با این ضماد   در سفرجل چهار درم و زعفران و حب الغار و قصب الذریره

و مر و مصطکی ملکی سه درم و شمع و میفسوس و روغن کتان ملکی سه درم بکداز و شمع و روغن و بیامیزند

یا تغیر را بیامیزند و نگاه دارد اما وجع کبد از برودت و بسبب ان تغیر میباید از خانه طبیعی

برودت و میرسد از غذای هوا و قوت نمیباشد اکر از جذب کیلوس صاف از معده یا بر تغیر ان

و حالت ان پس غذای نمیباید بدن بچیزی تبادل میکند انرا از ان پس نکذارد بر این ملتی

حادث میشود استعمال العدا از ان در آخر امر حادث میشود حمی بسبب فساد اخلاط و علامات ان بهیج

رود است و تهیج اجفان و ورم اطراف و استحاله رنگ بدن و سبب البوی بیاض

که بخوراند اول این مطبوخ تا مزاد رطوبات را   سیاه کابلی آمله و رق غافث و

افسنتین رومی و انیسون و لک و ریوند و سفایج کوفته و زبیب منقی و عناب قدر کفایت و بپزند و
بگیرند آب آن را و بخورانند یا ایارج فیقرا و غاریقون بخورانند و اثر البعد از این قرص شوربه بصل الکبر و بصل الاذخر
و اصل السوس اسمانگونی لک و ریوند و مصطکی و فوه و حلبه و زبیب منقی بقدر حاجت بپزند و صاف نمایند
بقدر دو اوقیه از این آب تا سه درم دهن لوز بر وی بخورانند یا بخورانند و روغن بادام
تلخ و شیرین تا سه اوقیه آب نخود سیاه حلبه و فیما بین سه روز بخورانند از مطبوخ مذکور مگر این که
بر آمده با طبیعت هر روز زیاده از یک مجلس کند تقویت کبد نماید از امراض لک و اقراص ریوند و
اقراص افسنتین و اگر خواهند قویتر باشد بر تدبیر نخورانند دواء الکرکم را با نانخواه سیاه و اگر خواهند
که این عمل نمایند نخستین بلند … انند سه درم سنبل دو درم افسنتین بعسل آمیخته ضماد کنند جگر را
برقیق شرس و جعده و فوه و بذر کرفس و انیسون و اصل السوس اسمانگونی و سنبل و فراسیون و
لوز و مر و اکلیل الملک و بابونه و گل سرخ … که مطبوخ این را
به از آن دوای … زبیب منزوع العجم بیست و پنج مثقال زعفران دو مثقال قصب الذریره دو
مثقال قرنفل الیهود دو مثقال و نصف دارچینی مثقال سلیخه نصف مثقال سنبل نصف مثقال اذخر
دو مثقال و نصف مر مکی چهار مثقال صمغ البطم چهار مثقال دار شیشعان دو مثقال عسل سانزده
مثقال شراب قدر کفایت … سنبل و مصطکی و سعد و اذخر و قصب الذریره و
زعفران و مر و مصطکی را در شراب حل کنند و اجزا را آمیخته ضماد نمایند بر کبد و بخذا آن
حب الرمان و زرشک و دارچینی قرنفل و خیر خسا … در شراب و ماء اللحم با توابل و طیبا
محات و مطبخات … بپرهیزد از طعامهای غلیظ و بارد و اگر ورم از برودت بود … ان

قلت عطش است و قلت وجع و ثقل و بول رنگین بود علاج اش علاج وجع بارد است و اگر ورم
از سودا بود علامات ان صلابت ورم است و حشاوه ان و ثقل شدید بلا وجع قلت عطش و عدم حمی و میل بشرب ...
بول طین لسوداء و تقدم تدابیر مولده سوداء این ورم هر گاه بطول کشد منجر میشود باستسقاء زقی
دانست کن بخورانند طبیخ زبیب منقی و حب العم و طلیس و تین و عناب و بیخ کرفس و رازیانه و انیسون و
حلبه و خشک بارد و تخم خربزه و زوفا با بادام شیرین و غذا با اسفیداج بگوشت ضان با کرفس و رازیانه
و جز چنین بخورد ماء العسل و شراب صلیف و استفراغ نماید ماء یارج فیقرا و غاریقون و عصاره غافث
و ملح هندی و انیسون با شب التعلب ضماد کند با این چیزها میوه و مصطکی و حماما مکلد ده درم صبر ده درم
مرزه ده درم مقل ده درم اشق و جاوشیر مکه مقدار درم علک انباط ده درم تخم اوز و تخم شجل و مخ ساق البقر و
مخ ساق شتر مکد کنت شمع نصف رطل بگدازند صمغها را در ... حل شود و بگدازند شحوم را با روغن نار
دین یا سوسن یا نرگس یا کتخد بکوبند باقی را بهم بیامیزند و بکار دارند حذر کند از چیزهای که مولد
سودا بود کل ان و اگر جمع و کید از سده بود سبب ان اخلاط غلیظ است و بچسبید در منافذ و مجاری — سده جگر
علامات ان ثقل است در و و قشور شهوت طعام خوردن ماء الاصول و دهن الخروع و دیگر
علاج علاج وجع بارد ضماد کند جگر را با ضماد سنبل و مصطکی بعد از خر قهب البزیره زعفران
هر که ذکر شده است با بول اللازم است در سده جگر تر از ملطفات مثل قسط و غافث و سکنجبین عنصل
و پسته و بادام تلخ و غاریقون و اگر باشد در دراز برگ پس علامات ان تمدد است و صلح ایمن بعد
انهضام طعام تسکین بر دراز دست کذاشتن بران و زیر کردن و استعمال در عنوق قراقر
در ان موضع خوردن شراب صرف قوی یا ممزوج اندکی با آب و غذا با غذیه

[illegible]

نفخ نمیداشته باشد و پرهیز از بقول و فواکه تر و مداومت کماد بجا و رسن غذا از زرده بیضه نیمبرشت با یکجام
والقصابه از چیزیکه در و خردل العود و ثوم و از معجونات دوالمسک و ضرورتست اگر اعانه کند
بچیزیکه ذکر شد در علاج درد معده لیکن آنچه از ادویه و اغذیه نفع میکند هندبا است
که بجمیع اوجاع جگر بارد نافع است و همه امراض امزاجه حار بیک اگر حرارت بضعف بخورد سکنجبین و با برهو
بود بس بانزات ابیض رقیق و کیدزهیر را حاجتی است در جمیع اوجاع جگر لیکن اگر حرارت بضعف بخورد
از آن یکدرم تا یکمثقال با آب کاسنی مصفا یا با سکنجبین یا آب بارد و اگر با تشنگی باشد بر وقت بخورد شراب
شیرین و همچنین است دهن سفرجل نیز نافع زو بخورد شیرین باشند از درد آن سفرجل
منقی از داخل و خارجاً و در آفتاب نگاه دارند تا که سرخ شود نگاه دارد و دهند یا ایرسا نافع
جگر و گرم است و هم چنین آنچه کسی بخورد با سرکه یا سکنجبین و همچنین است حماض اترج و آب انار میخوش با سکنجبین
و شراب سفرجل بمعمول بخل و نیز شکر را خاصیتی است عجیب در تلطیف لیکن کشوث و تخم هندبا همه دو
مفتح سده جگر اند و معدو دران انیسون با رازیانه نیز خاصیتی است در نفع امراض جگر گرم و معده
و طحال نیز و زبیب نافع جگر بارد است و همچنین کشمش و حلوا انجمن جگر است و سمن یا بر بدن نخیز از این
که پیدا کند درانی یا در طحال شده یا اینکه بخورد از فقاح اذخر یا غاریقون بوزن مثقال
با سکنجبین عسلی یا شکری میکشاید در علل کبد و همچنین است جنطیانا رومی وقتیکه بخورد از دو مثقال
بعد سحق یا آب رازیانه و کرفس و لبلاب و همچنین است ریوند چینی وقتیکه بخورد از دو مثقال
با سکنجبین میکشاید سده جگر را در علل کبد و همچنین است حب فقد و بذر حبر سری که از انجم قوت است و
همچنان بذر کرفس و قردمانا و انیسون خاصه در وقتیکه بریان کنند و مرو قسطاف نفع روغن

بلیلیان مورد نجم جوز رومی قنه و فوه و اسارون همه مفتح جگر است در امراض کبد کنه بخورند هر کدام ازان

یکمثقال با سکنجبین فاما ادویه منفع عمل کبد است اگر با حرارت بود سنا مکی است از و دو مثقال کوفته با دواء قطبا

و سکنجبین شکری بخورند و آب لبلاب کبد ۱۲ اوقیه ازان بخورند با آب لبلاب جوشانده یا روغن بادام بخورند و اگر بارند

از بیرون است مازریون است که ۳ درم ازان بجلاب آمیخته که ۳ اوقیه بود بخورند که بر آید او

در کبد او خراج پس تابع او شود فواق این بد است کسی که بر سد او را وجع جگر بود ان

عارض شود او حمی زایل میشود از درد وجع سخت پس السیف هر کرا ورم بود پس با فتد

او را حمی زایل میشود وجع کسی که بکبد او را خراج افتد و ریم شود پس داغ کنند و اگر بر آید

قیح پاک سفید پس صاحب او را استلاد یابد و اگر بر آید قیح شبیه با آب زیتون هلاک شود

نیکو نیز چنین یکبار دیده است بقراط و رگی اینکه سوراخ کنند در ان لیکن خطر است و نیز گوید که ورم

صلب مستحکم در جگر را به من به کرده ام و نه دیگری و نیز گوید که تجربه رفته می افتد در جگر خصوص

در کسی که طعامهای غلیظ می بخورد و نیز میگویند نیکوست کسی که خواسته با حفظ جگر خود بحاله

طبیعت در وقتیکه ثقل در ان محسوس شود اینکه بخورد کبیز بعسل و سرکه در اول طعام و ترک نکند این را تا که

دفع شود ان ثقل و نیز میگوید که ورم اگر هلالی بود ورم در جگر است و اگر متطاول بود در عضل

باشد که فوق اوست و هم او گوید که کسی متحرق شود جگر او نمیرد و هم او گوید که از مضر عظیم

جگر و طحال است اخر شیرین خصوصا غلیظ و نیز عسل ضرر دارد و هر دو را الا تا بکر دلبن

خیار است هم را نیز و هم چنان شیر شیده است اهرن انچه بر آید یا بر از بعد نفح ورم در کبد خون

و قیح یا چیزی که شبیه بود با آن هم بر آید و عقب آن که شبیه بود دردی دم سیاه پس ضعیف نمیشود از این

علیک بالک قوی میشود که اگر محدث جگر بود تحلیل میشود یا دو به مدره و اگر در تقعر بود پس با اسهال
لین و سبز اوار نیز کیت یا باشد اوازد و اسهال الدبع نضج و ظهور ان در بول و براز و نیز گویید که ورم کبود او
در کبد نه میشود هم او گوید که اگر کهنه شود ورم در جگر بر صلب شود پس کمتر است که صاحب ان نجات یابد
این دربن گوید هرچه نفع میکند معده را دجاجه انرا نفع میکند جگر را دجاجه انرا
وقتیکه ورم کبد طول کشد ادا میکند استسقا جگر را با دویه نشاید تبرید
ان و تسخین ان ظاهر و قوی بالک نجینه بلکه ملایم بود بجهت ان پس اگر تبرید قوی کنند ادا میکند با ستسقا
و تسخین قوی ادا میکند بد بول پس دشوار میشود علاج ان و نیز گوید که وجع کبد و ذات الجنب مشابه
جنب ایمن آید در اول امر چه لازم هر دو است ضیق النفس و سعال و وجع بر فوت اما همین فما در اخر به
زیرا که در وجع کبد حمرت لسان و سواد ان میباشد و تغیر لون بدن ظاهر میشود و در ذات الجنب
نفث و سعال ظاهر و اگر اراده کند که واقف شوند بران به تحقیق پس بفرمایند علیک را که نفس عظیم
بکشد تا که ممکن باشد پس سوال کند که ایا محسوس میشود او را اثقال معلق تحت سر اسیف او و اصلیه
او نه پس اگر محسوس میشود ان ورم در جگر است وقتی که به بیند ورم کبد
کبول بند شده است اصلاح پس بدانند که ورم عظیم است نفوذ نمیاید از ان آب چیزی و میگوید
کردیدم شغیدی لب ورمان انکه ان لازم است فساد مزاج جگر گرم را و روز بروز متنفر میشود هر روز
که حالت علیل اصلح باشد مخابا شد لبها تمام رنگ میشود و گوید که وقتی علیل را وجع کبد
و بنیر سند از استقا پس منع کنند از حمام وقتیکه باشد در جگر ورم یا دبیله
بعد ان بر آید یا براز چیزی غلیظ سیاه منتن پس ان لحم کبد است عفن شده است و می برد انشد

چیزیکه برآید سیاه و بد بو نبود ضعیف نشود از ان علیل پس حال او بد نباشد که اگر باشد

ورم در جگر پس انتقال کند بسوی طحال پس این نیکوست و اگر باشد در طحال و نقل کند در جگر پس این بد گشت

که دیدم یکی را که بر انگیخته بود درد شدید در ما بین بن السیف ایمن از سقطه در ضربه

و مانند آن پس ناگاه اگر زیاده شده است کبد او و عظمت و زایل شده است از موضع خود پس ایستاده کند

او را و بفرماید که نصب کند خود را پس بجنبد جنبانیدن شدید یا دیگری بجنباند پس رجوع

میکند بمقام خود وصف و نحو ثقل معلق در جانب ایمن وقتی که تنفس عظیم جدا پس علامت

عام است ورم صلب را و حار را و سده را در جگر پس تفریق کنند در آن با اینکه حار با حمی میباشد

زعفران دوازده درم بر و فو و دو قووه اسارون و بذر کرفس

حبلی و سنبل مکی چهار درم قسط و سلیخه و اذخر و حب بلیسان مکی درم فوه دو درم عصیر اصل السوس و جعده

و غافث مکی سه درم دهن بلیسان ده درم بکوبد و بیزد و بیامیزد با دهن بلیسان و بیامیزد بعسل

و اشربه بمثل بندق ریوند و لک مکی سه درم سنبل بذر کرفس نانخواه و مصطکی

و اذخر و اسپل و لوز مر و فوه و عصاره نوشت و اسارون و زراوند و جنطیانا مکی درم و نصف

یکمثقال قرص سازند شربت یکمثقال سنبل و مصطکی و عصاره غافت عصاره

افسنتین و بذر رازیانج و انیسون مکی درم ریوند ده درم قرص سازند بوزن یکمثقال شربت یک قرص

انیسون و بذر رازیانج و لوز مر مقشر و افسنتین اجزای سوا بکوبد و قرص سازند

شربت یکمثقال سکنجبین یا شنصلی که این تریاق جهت کسیکه درد جگر داشته باشد

نے بدل است اسارون قطراسالیون و تخم الخبره و فقاح اذخر بیخ اذخر

افسنتین

افتیمون مکد ۲ درم تخم حنظل فنجنکشت بیخ لسان الحمل وتخم لسان الحمل وتخم هلیون و بیخ هلیون
بوست بیخ غار غافث مکد یکدرم و نیم راسن تلخه خشک کرده فلفل زیره کرمانی سنبل الطیب بیخ سوسن
اسمان گونی مکد یکدرم بادام شیرین بادام تلخ اصل اللوف الجعده البطغاریقون بابونج مکد یکدرم و نیم
وجگر گرگ خشک کرده ده درم تخم کرفس انیسون افسنتین وحی العالم مکد ۳ درم حب الآس مادرم سادج
هندی مصطکی مکد دو درم قشور سقز جبلی شیرین خشک کرده ناردین رومی فو مکد دو درم و دو
ثلث درم عصاره انبرباریس بیست درم هلیله زرد مثل ان قنطوریون دقیق صاف و بیغریانه
میوه سایله مکد ۳ درم حب البان زعفران مکد یکدرم و نیم ریوند پانزده درم جعده ۲ درم
تخم حلبه تخم مرد عصاره سوسن مکد دو درم تخم خیار زرره تخم بادرنگ تخم خربوزه مکد پانزده درم
بذر خس و ورق ان مکد دو درم و نیم کهربا ۲ درم لک عیدان پانزده درم ورق طرخشقوق
حب کاکنج مکد ده درم همه را بکوبند و بیزند و مویز طایفی بهیدانه بعجون سازند و تناول کنند
جمیع علتهای جگر را سازگار است اگر از برودت بود بماء الاصول و سکنجبین بزوری بیاشامند
واگر با حرارت بود بریوست باب کاسنی و آب طرخشقوق و آب عنب الثعلب اگر صاحب درد
گرم بماء الشعیر بخورد دو درسته جگر سکنجبین بزوری و در ورم جگر ضماد تمام ازین تریاق نماید
کر این ضماد ورم و دبیله جگر را نافع است آرد گندم ۳ اوقیه اوفیس ضماد اسیخ
دوا اس روغن گل ۳ اوقیه اوفیس باب کاسنی ضماد کنند وچون منفجر شود واگر تب باشد و بنجوس ... از
زوفا و بیخ کرفس مرازیانه و انیسون و نبات خورند واگر تب باشد شیره تخم خیارین و
تخم خربوزه و نیلوفر خورند و علامت انفجار ورم و دبیله قشعریره بود و ظلمه رفتن و براز با

جیزی شبیه بدرد وگاهی بقی نیز قیح بر آید و نقره از گوشت علامت خاصه ورم جگر است خاصه در
وقت انفجار   که صاحب سده جگر را در آبی نشانند که در وی اشیای محلل و مفتح جوشانیده
باشند چون گل خطمی و خیری و خیازی و بابونه و اکلیل الملک و برگ سیح انگشت و مانند ان واگر
سده قوی بود این قرص دهند صبر سقوطری در آب کنند تا حل کرده نیم اوزن نوشادر کانی در
سرکه حل کرده سه درم نمک تازه تر یا یکدرم غاریقون سوده دو درام نمک هرزی و نمک گز
یکد یچند درم زعفران قدری با شربت ورد قرص سازند شربتش نیم درام سام قبل از غذا
بکار دارند و صبح نیم درام   که انواع سده را بگشاید بگیرند سنا مکی نیم اوزن در
هشت اوزن آب سرد بجنبانند تمام شب بامداد صاف کرده نیم درم ناردین بران افزوده
حل نموده بخورند تا پانزده روز مداومت کنند واگر روغن گرگ پانزده قطره بران
افزایند قوی تر شود اخر ببستانند فولاد مدبر یا خبث الحدید مدبر دو اوزن پوست اندرونی درخت
کبر نیم اوزن دار چینی سه درام آب مرزنجوش و آب حماض مکدر نیم پیپری شراب انگوری
یک پیپری واگر قندی بود چهار اونس قند سفید یک رطل و نیم یکجا بپزند تا که نزدیک بقوام آید آتشش
از یک اونس تا دو اونس ناشتا واگر تلیین بطن خواهند سه اونس از ان مطبوخ در یک پیپری آبی
که سه درم سنا مکی یکدرم ریوند تمام شب جنبانیده باشند آمیخته بدهند و طریق فولاد تدبیر
انست که فولاد یا خبث الحدید را در سرکه تند تر کرده در سایه خشک کنند تا سه بار بکار دارند
اخر که همچنان نافع است ببستانند شراب فولادی و با قند سفید بقوام آرند بس بگیرند ازین آب
تنش جبر تخم کند تا یکجز تخم گذر یکجز دارچینی و شهد نیم نیم جز و بهم مخلوط نمایند شربت او سه درم

نانی اوزنی

بگیرند فولاد مدبر یکجزو شراب انگوری ۳ جزو هر دو را ناتیم اونس
در ظرف شیشه نهند و انرا بگل حکمت بگیرند و بر آتش نهند و کفگر فته باشند با که جوش نماید
از آتش فرود آرند و فولاد را از ان جدا کنند و بکار دارند

حب سقوطری نجار یقون و سنا مکی و ریوند مکه جزو یکو بند و از خرقه باریک بگذرانند و شراب
فولادی را بقوام آرند و دران سرشته و حب سازند شربت یکدرم بناشتا و بعد ازان غذا
دهند و چون ازین حب بخورند چند قدم آهسته بروند تا زود از معده بگذرد و بکبد رسد
و اگر بتوانند و آبی که حب ازان حل شده بخورد آب اکبر داخل کنند با آب سنبل الطیب

حادث میشود در سپرز غلط و ظلمت پس ظهور ان در جانب ایسر است
درجس و وقتی افراط کند نفس منقطع شود علاج ان خاص است بقرص ورد یا سکنجبین بزوری
و علامت ریاح است وقتی که از دست زیر کند انرا حادث شود قراقر و ورم صلب لازم
بودن بغیر وجع و علاج ان خاص است با قرص ورد سکنجبین فصل وسیخته او شراب رقیق خوردن تقلیل
آب و وضع محاجم تا بار دو علامت ساده فساد لون و استحاله سوداوی کدورت و بیاض چشم و بانفخ
شهوت طعام و علاج ان خاص است با ان وضع محاجم و بر موضع طحال و دیگر الموضع و دیگر ان
و خوردن ماء الاصول علامت ورم و اگر با حرارت بود انقطاع نفس و لهیب و عطش علاج
خاص بفصد باسلیق ایسر اسیلم از دست چپ و خوردن آب کاسنی و آب رازیانه با شکر و اگر با نشد
با برودت پس علامت ان و علاج ان چون غلظ و عظیم است در طحال اما علاج انچه عام
پس اگر با حرارت بود پس بفصد باسلیق یا حبل الذراع یا با اسیلم از دست چپ و خوردن مطبوخ هلیله

زرد و سیاه منزوع النوی ملکه پنجدرم شاهتره هفتدرم ثمرة الطرفا و حب الکبر ملکه سه درم بذر هندبا
و کشوث ملکه درم و نصف اجاص و تمر هندی قدری جداجدا بپزند و بخورند با یارج فیقرا و غاریقون
یا بگیرد لبلاب و بخورد با غاریقون که آن نافع است انزالخاصه یا بخورد ملکه مثقال تا دو درم با دو وقیه
سکنجبین پس آن منقی طحال است و مسهل و لازم است بعد از آن عنب الثعلب و کرفس دوا و وقیه آب
اطراف طرفا یا خلاف یا خرنوب یا آب کشوث از هر چه که باشد یکوقیه بعد ازین که صاف کرده باشند
با آب سکنجبین و بخورد این اقراص طباشیر دو درم گلسرخ پنجدرم انبرباریس دو درم اصل السوس چهار
درم سنبل و عصاره غافث و لک و ریوند و لوسع هیچ کنند در سرکه یکروز خیسانده و خشک کرده
ملکه یکدرم و نصف غاریقون درم با آب اطراف طرفا بیامیزند و قرص سازند شربت یکمثقال با
سکنجبین یا بخورد این سفوف ابزر هندبا و ثمرة الطرفا و قرص بالسن ملکه یک جزو بذر فنجنکشت
نیم جزو بکوبد و بپزد و سه درم از آن با سکنجبین بخورد یا بکوبد قوه و قرص سازد و بخورد
با سکنجبین اگر حرارت باشد و اگر نباشد پس با انیسون و پرهیز فرمایند از حلویات و اغذیه
غلیظه و بیشتر در غذاها داخل کنند زعفران و نانخواه و کبر و مانند آن اگر حرارت قویه
بنجو و اگر قویه بود اهل یا مسلوق و قطف و اگر باشد جمی و التهاب سل شاید پس بخورند سفوف
که صفت آن کرده است با آب غنا زوق در آن انگشت خشک کند قرصه صغار سازد و بکوبد و بگیرد از آن دو درم
با سکنجبین یا بذر البقلة الحمقا بخورد با سکنجبین   گلسرخ طباشیر مغز تخم کدو شیرین و مغز تخم بطیخ و بذر
بقلة الحمقا ملکه چهار درم اگر ریوند در نسخه دیگر زراوند ملکه درهم زعفران نصف درهم کافور
نیم دانق یک مثقال قرص شربت یکقرص سکنجبین یا اقتصار کند بر آب بقلی یا معصور و صاف کرده و

شاهزاده

جوشش داده با سکنجبین میبر سانند بمراد بعد از ایام وضماد برای او بگیرند شم کو لغند وانرا در سرکه
سایند و گرم کرده طلا کنند یا انجیر سرکه پخته با اکلیل الملک ضماد کنند و همچنین نخاله گندم بجوشانند
با سرکه و ضماد کنند چه از شان اوست که میگذارد طحال را و تحلیل میکند بسرعت یا بکوبند
ورق طرفا و بیامیزد با سرکه و ضماد کند و واجبست که عنایت کند در علاج این نوع
این تدابیر را که اکثر در امراض کبد اداء میکند بسوی استسقا و اگر غلبه سپرز با برودت
بود پس علامت ان غلبه عطش است و قلت رنگینی قاروره بخورد افتیمون و سفایج و
ماهودانه و پوست بیخ کبر و سقولوقندریون مغروده مویقه از هرچه خواسته باشد
یکدرم تا دو درم تا سه اوقیه سکنجبین همچنین است مازریون که بخورد از دو دانگ یا سه اوقیه
جلاب و نیکوترین سکنجبین بخل عنصل و همچنین است عنصل و همچنین اصل السوس و اسمانگونی و بادام
تلخ و بذر بینجکشت و ورق سداب و راوند و زراوند و افسنتین و عروق الصفر و قردمانا
و اشق و اسارون هم اینها که بخورند دو درم با سکنجبین یک اوقیه یا دو اوقیه آب ترب معصور
که منفع طحال است یا بخورد چهار درم حرف یا دو درم شونیز بعسل یا به بزرد جوز السرو
و غیر نضج و جوز ابهل در سرکه و بخور اندان سرکه را و از ثقل ان ضماد کنند
بر طحال یا بخورد پوست بیخ کبر دوازده درم بذر شبت و ایرسا مکلس شش درم خردل
دو درم هر یک هفت درم کوفته و بیخته بعسل معجون سازند شربت ازو سه درم و نیز ازین
ضماد نمایند هم کنند و هم بخورانند غافت دو درم با آب افسنتین مطبوخ قنطوریون کرده
تر خشک بمیعه دو درم با آب افسنتین مطبوخ در سرکه ترش یا بخورانند آب انکران که

اهن دران گرم کرده سرد میکنند و هر روزی ده اوقیه تا هفت روز بیاشامند و از ورق کبر و اشق
و قنطوریون و غافث و ابهل و سفرملکی بجبر با آب خل طبخ نیکو و بخورانند بهر روز یک اوقیه از مجربات
از سکنجبین بخورانند ثمرة الطرفا را ساعتی فرو برند و بیرون آرند از براق الخبز جمع شده باشد
در دهن پس بیندازد براق را و انجیر را که در دهن باشد بخورد و در عقب آن نمک بوره تن بمکد گرم
طحال را کم میکند البته در استعمال روزها که نافع است او جای طحال را بگیرد این
یکدرم فلفل ابیض و سنبل و اشق مکرر و دو درم اشق را در سرکه حل کنند و باقی را بکوبند و دران
اشق بیامیزند و قرص سازند شربت دو درم با سکنجبین اهرن که تا روز از این قرص بخورند
داده شود و بازگیره و بیخ درونیا فقند و ضماد کنند با نیوره که بپزند تین را در سرکه بیامیزند و دران
بورق سداب و اکلیل الملک و ضماد کنند بر موضع طحال یا بخور زند سرکه لسیده با قدری لوز
دران آمیخته ضماد کنند یا قطع کنند کلنوز را بر قدر طحال و طلا کنند بران از طلاهای نافع
و بیاشامند بران خردل درست و بخسبانند بر طحال و بگذارند بقدر یک ساعت بشویند باب گرم
ضماد اخر بپزند نخاله و شبت در سرکه و ضماد کنند ضمادی قوی در اخر علاج بکار دارند تو ده عنبر مصطفی
در آب عاقرقرحا زرنیخ مکی نیم اوقیه قسط بیخ کبر یک اوقیه بکوبند و بیامیزند بعسل و سرکه و بجنبانند
بر طحال الغیر از نیلره کش اشد چیزی از لطن بسی الکی بنوانند تا یکساعت نگاه دارند و الاثیم سحت
ضماد بابونه و شبت و تخم کتان و حلبه و خطمی و ورق کبر و حب و ابهل و ورق کرنب
و ورق سلق و ورق طرفا مکرر قدر کفایت بپزند در سرکه ضماد کنند یا او طحال را
بتن لست چار اوقیه اشق و صبر و بادام تلخ از هر یک یک اوقیه حلبه مطبوخ خرد

نمبر بر از نم بلالا

شیر بز از هر یک ۳ اوقیه چهار و شیره کبیخ حلتیت تیین مکد چهار اوقیه بپزند تیین را در سرکه
بکوبند و باقی را با آن بیامیزند بار و بکوبند تا کرم هم شود بگذارند بر طحال و اکر بپزند طحال کی جاره
بر طحال نافع است   نوع طحال نسخه بگیرد پوست بیخ کبر و قطو لوقندریون و ثمرة
الطرفا و لحای خلاف و فوه و اسارون و وج د بپزند در سرکه و صاف کنند و بپزند تا شهد
و در هر شربت یک درم اشق بیامیزند که عجیب الفعل است البته و وقتی که صاحب طحال را التهاب افتد
بپوست بیخ کبر بجنبانند یک شب و یک روز از آن بخورانند و بکوبند که بخواب جانب چپ ۳ روز
و اگر دشوار شود امر علاج در طحال پس بخورانند لبن لقاح و بول اشترا با این حب
هلیله زرد تربد مکدده درم غاریقون و ورق طرفا مکد بجد درم اسیون و
اشق مقل مکد ۳ درم ملح هندی دو درم حب سازند شربت دو درم و واجب است که بخورانند
ناقه را با سایر کاه‌های کرفس و رازیانه و ورق غرب و اطراف طرفا و شیح نافع است
طحال را از اغذیه بیضه و انجیر و کبر و ترمس و خل و طعامها که لب زنند از آن و حبة الخضرا
و رمیون و جمار که آن بیریه درخت خرما است و طلع و اندک چیزی که در وی تلخی باشد
و آب کرنب و کراث مفتح شده است و شراب برو مزد آب باران و زر رشک و حصرم که هنوز
نرسیده باشد و لفاح و منحوشی و مشمش در حالتی که خورد بود و تلخ باشد و اجاص نیز در
اول ظهور آن و شلغم محلل و خردل و ورق خلاف و ورق جوز تر و ورق ثالب و ورق
السفیدار و ورق اثل همه اینها با سرکه و حجر و وج و حب الخضرا در سرکه داشته و کرنب
بسرکه بخورند و روغن بادام تلخ و فودنج و بذر منجل و سلق با خل یا بخردل صمغ لوز و حلبه و بول

ومغز غنم و آب کامه که حب الخضرا خشته باشند یا قضبان عوسج و قضبان کبر نیز با کرم در سرکه و
اگر حرارت قوی نبود پس قضبان کبر نخل و مرفوعه کبر در رطوبت باید که بخورد در غذای خود کبر بهر وجه
که خواهد فی الجمله آنچه نافع است طحال را تلخ است در محنت   که هرچه بزرگ میکند طحال را
لاغر میکند بدن را و هرچه خورد میکند طحال را فربه میکند بدن را و نیز میگوید هر که او را طحال او
حاده و غلیظ بود تابع او شود اختلاف از اغفال اعنی رود داشتن عشری پس این نیکو است
و هم او گوید که اگر یافتند مطحول را اختلاف دم و طول کشد پس حادث میشود استسقا یا زلق الامعاء و
هلاک شود   که مرا او از مطحول کسی است که در طحال او صلابت مزمن بود
بوست بیخ کبر نافع ترین چیزها است از همه ادویه طحال ضماد کردن و خوردن با سکنجبین و راست که اخراج
میکند با غایط چیزی سوداوی و ساکن میشود از ان درد طحال در همان وقت و ثمره ان و شیر همان
عمل میکند الا اینکه ضعیف از وست و میگوید که عظیم طحال دلیل میکند بر اینکه در بدن او خلط ردی است
و خورد شدن او دلالت میکند بر نیکوی اخلاط و میگوید که طحال را از و صلابت واقع
میشود چه غذای ان خون غلیظ است و میگوید که گاهی حادث میشود از عظم طحال و مالیخولیا
و شهوت شدید بر طعام وقتیکه بسوی معده میفرستد سودا را و میگوید که هر کسی را وجع طحال
بود و جاری شود از او خون سرخ و ظاهر شود در دست او قروح سفید که در دبیکند پس می برد
درد و ورم را نیز میگوید که کسی متادی او از زکام و نزله کوشش نکند بدفع ان پس عارض
میشود او را ورم صلب در طحال و هم میگوید که مطحولان را اشتهای طعام و شراب قوی تر میباشد
و دشوار میباشد انهضام در اسهال   وقتیکه تو علاج طحال کنی باید که در ضماد چیزهای

[illegible]

خشک یا چیزهای نرم بیامیزی مثل حلبه و تین و زبیب و بعوم وادهان و اگر علاج نمای بچیزهای
یابس تنها یبوست می آرد در طحال و جهد در ان پس قبول نمیکند آن دوا را بعد این خلاص نمیشود
و نیز میگوید از ادویها این نیکوست که ضماد نهند بزرگی در باطن در انفع الست و هم میگوید
که طحال چون سخت شد کفایه نمیکند او را تنها خوردن دوا بلکه ضماد هم باید و هم میگوید که افضل علاج
در طحال این است که اگر مریض برداشت نماید بدهد او را ابوال ابل و شیر از ان قدری که هضم تواند کرد
تریاق اربعه نیکوست غلیظ طحال را اگر از حرارت نبود و هم او گوید که بتجربه آورده ام
این دوا که تدابیری که بدن را فربهی آورد کم میکند طحال را بلکه عظم طحال طحال سوای سخت کرد وقتیکه
میشود که در خون حده و فساد بود و تب باشد هم او گوید که هر گاه که غلبه طحال بود از این رنج پس باید
که ادویه قابضه در ضماد بیشتر باشد و محلله کم و اگر ورم صلب جاسی بود محلله اکثر می باید اقلال آن
بری میگوید اگر بار زند فصد اعتنی رکه ای از چوب طرفا باز قدحی از همان چوب کنی بعد طعام
و آب در همان بخورد و بیاشامند میکرد از دطحال را در چهل روز و میگوید که اگر بزی را تا چهل روز
بخورانند بجای کاه برگ طرفا بدهند و در همان ظرف آب بخورانند بعد از چهل روز کشته ذبح
نکنند طحال در او نباشد کسی که درد سپرز بود و مداومت کند بر خوردن اطریفل پس
زایل میشود درد و میگوید که دوستی بمن خبر داد که طحال او غلیظ و صلب شد پس خورانند قندی
بوزن چهار درم تا پنج درم افتیمون مسحوق با یک وقیه سکنجبین پس اسهال کرد خلط سیاه اسهال
دافع هر سخت یا هفت مجلس شفا یافت و میگوید اگر علاج کنند این ادویه دو درم دیر بماند بجبر منجبر شود
پس بنهند محاجم با شرط و فصد کنند و داغ السرا و داغ کنند بتحد ابه یا بگیرد آهنی که بنیخ زنجیر کنند

بنجکشت ساخته باشند که بر موضع طحال بکذارند و طحال را احاطه کند و هر سه انکشت در انکه طحال بر ساخته
باشند چنانچه در یکی لازم است که انرا سرخ کرده دانه کنند و چند گاه تازه دارند که رطوبت ان از جای
باشد شفا حاصل شود البته معجون بادمهره که نافع است ریاح غلیظ را که در معده بود و در روده
ها و سده جگر را بگشاید و برودت رحم و استرخای اعصاب را فایده دهد و حمیات سوداوی و
بلغمی را مفید است حرمل بیخ بدرم زرنباد درونج حب بلسان سنبل مکی دو مثقال قسط بلخی زنجبیل مکی
مثقال و قطو و زعفران و لبان دو دو مثقال دارفلفل چار مثقال تخم نیم درم مثقال مصطکی و
سعد مکی سه مثقال گل سرخ مثقال و نصف قنه و مروارد ده درم فلفل ابیض بذر البنج و
مروارید ناسفته مکی یکمثقال عاقر قرحا دو دو مکی چار مثقال فرفیون دو مثقال کوفته و
بیخته بعسل کف گرفته معجون سازند و شربت یکمثقال این دوا طحال را که

گل سرخ یکدرم

با حرارت یعنی بلا است تخم هندبا دو درم راوند یکدرم کشوت یکدرم در آب بجوشانند
و بشکر شیرین کنند و لبر که برکشی سازند و یک استار با شیره خیارین بخورند مجربات
پوست درخت طرفا یکمن ظرف در او ارده آنجا بشانند تا که آب رنگین شود صاف کنند و
بجای آب همین را بکار دارند و برگ کاه سبز و بیخ جرکه ده دکرم نموده بر موضع طحال بندند
که شفا یابد مجرب است جو کهار بوزن یکماشه در قدری شور داخل کرده بلع نمایند در سه روز
صحت یابد ریزه اذخر اشق را حل کرده بر طحال بمالند در اندک مدت صحت یابد

یرقان

سبب یرقان انصباب صفرا از خالص است تغیر منتعفن در بدن مخلوط بخون ان سبب ضعف
ماسکه مراره بود یا سده مجاری که در مراره است یا کثرت تولد صفرا در بعض ابدان

کبد بار ببل

کبد یا بر سبیل بحران که طبیعت ماده را دفع کرده باشد یا از لسع هوام یا شرب دوای قتال که سبب
یرقان انتشار سودا است که در بدن مخالط بخون باشد مجاری که ما بین کبد و طحال است یا
کثرت تولد سودا و علامت یرقان صفراوی صفرت عین و بدن و میباشد بول احمر غلیظ
مایل بسوی سودا و براز سخت زرد باشد و گاهی میباشد بول سفید بسبب اکنده شدن صفرا

علاج یرقان

در بدن و بسبب نزول نمیکند با بول و براز چیزی دران و میباشد حمی و بغیر حمی
که ابتدا کنند بفصد پس بدهند دوای مسهل صفرا مثل هلیله زرد و آب اجاص و بنفشه یا لب تمر هندی
و خیار شنبر و ترنجبین و مانند آن یا بستانند سه اوقیه لبن ماء الجبن و قرطم کوفته یکحصه در آن بریزند
و سخت مالند و صاف کنند پس یک درم سقمونیا در آن حل کنند و بخورانند و نیکوست اورا ابزار
سرمق قی فرمایند که سه درم یا پنج درم با سکنجبین ممزوج نموده دهند که قی میکشاید سده را الجبر
عنیفه و نیز سرمق را خاصیت است درین علت در قی و خوردن آب انار و تغذیه بدان و بعد ازان
بخورد آب کاسنی و عنب الثعلب و آب جعفری و آب بطیخ هندی و خیار قرعه و آب کشوث
و صاف کرده با سکنجبین یا بخیار شنبر حسب حال بخورانند او را چیزی که مقوی کبد بود مثل اقراص
انبرباریس که ذکر شد در باب جگر و اگر حرارت قویه بود بر ان کافور اضافه کنند و بخورانند
او را این سفوف گل سرخ و طباشیر دو درم لک نصف درم زعفران ریوند مکرر یک درم
کافور دانگ بخورانند او را اگر طبیعت قبض بود آب اجاص و تمر هندی و ترنجبین اگر باشد
معتدل با سکنجبین ضم کند که بدر الگل سرخ و صندلین و دقیق الشعیر در زردی گل و بخورانند اقراص
کافور با آب ریباس بخورانند و غذای بقول بارده خاصه قطف بعد بر فخر با دام و بچنین است بلان واگر نبود

درجگر غلیظ و نفخ پس بخورانند او ماهی شدید البیاض سکباج و یا بریان کرده در کره

ترکرده و در اخر علت استعمال حمام که ذکر کرده است این ماسویه که نافع است

یرقان را بنفع بلیغ هلیله سیاه نه درم هلیله زرد پانزده درم شاهتره هفت درم ثمره

کبیر ده درم زبیب منزوع العجم پانزده درم اجاص بست عدد تمر هندی پانزده درم در

شش رطل آب بجوشانند تا که یکرطل بماند صاف کنند و بخورانند از ان نصف رطل تا یکرطل

ایارج فیقرا ده درم هلیله سیاه بوزن یکدانق ملح هندی یکدام افتیمون سه درم

هلیله زرد و اگر با یرقان حمی نبود و حرارت بس اسهال کنند هلیله زرد و شاهتره و افسنتین و

غافث و بیخ رازیانه و کشوث و بذر هندبا و غاریقون و صبر و سقمونیا بیامیزند چنانکه

شرط است و اگر بخورانند صبر و سقمونیا و غاریقون مفرده یا مجموعه با سکنجبین یا جلاب گرم

و بعد ان بدهند اقراص لک و ماء الاصول لازم کنند اثر آب کاسنی و رازیانه و کرفس

و غذا دهند مرقه گوشت گاو و ور خشته یا شنز نخل بار رایب اخر قضع و بخورد از گوشت ان و نبود

شوربای ان و اگر بخورد خبز مع رایب بعلی پاک شدن بدن نفع عجیب دارد و اگر نباشد

با یرقان ماده حمی علامات ان صاف و سفیدی بول است پس فصد و اسهال بکار دارند و بفرمایند

و در احمام و تمرنج یا سایر تدابیر فاما چیزیکه سفید میکند زردی چشم را انشتان خل تغیفات

در حمام چند مرتبه متوالی میکند لب ایل از منع صفرای بسیار غرغره کند از آنی که پخته باشند

در افسنتین یا ممزوج نموده و اگر صبحت نمیدی بهتر و الکعوط کند از عصیر اسغیوس نهری لشیر زنان

که ان کم برار ورا از سر یا سعوط کند بعصاره سلق و اکتحال نماید بسرکه و گلاب و آب انار ترش

فاما یرقان

یرقان سیاه

فاما یرقان سوداوی علامت آن سیاهی تمام بدن است و بول بر از سیاه میشود و غلیظ و نقط
میکند در آن بصر و علاج آنست که نظر کند اگر باشلیبا او در طحال غلظ و ورم پس فصد باسلیق یا
حبل الذراع یا اسیلم از دست چپ پس اگر خون سیاه بر آید بند نکند و اگر سرخ بر آید بند کند همان وقت
پس اسهال دهد بچیزیکه بر آرد سودا را مثل طبیخ افتیمون تنها کوفته از پنج درم تا هفت درم نهاده دو وقیه
یا سه وقیه سکنجبین ممزوج با آب گرم و اگر یک مثقال غاریقون بیفزاید قویتر و انفع شود و فرماید
از چیزیکه اخراج سودا کند یا بخورانند هر با و طلا کنند تا سه روز ناشتا و بعد از آن بخورانند
چیزیکه طحال را قوت دهد و تبدیل مزاج نماید مثل رازیانه و آب ورق طرفا و ملعقه با
سکنجبین با بستان از پنج استار زبیب ده درم گلسرخ صحیح پنج درم طباشیر در آب گرم بخسانند شبانه
روز پس بجوشانند از آن هر روز چهار اوقیه ناشتا هفت روز و اگر با حرارت و التهاب
پس بدهند بر سیاوشان و وقت غثیان اجزای سوداویه بر دلستانند لذین ابکر رطل و بعد خوردن
آن در آفتاب بنشینند تا که تشنگی و التهاب بهم رسد پس هرگاه آب عرق میکند و تغیر
مینماید رنگ او به رنگ طبیعی پس اگر بخورانند بر سیاوشان در آب او بنشینند و غسل کنند بدان
نفع کند انرا اگر احتیاج شود لبن لقاح با هلیله سیاه و افتیمون و غاریقون و ملح اسود
بخورانند و باید که این را بعد تنقیه بدن بمسهل اختیار کنند و اگر لبن لقاح متعذر شود پس ماء
الجبن با ادویه مذکوره بدهند و لازم کنند سکنجبین بانزوری اصول ذهر جعده و شود و بخورند
بون درم و حب الکبر و ثمره طرفا دهند و اگر ماده لبو و غلیظ در طحال شود پس علامت آن
صلابت است که ما این لسودا لبو علاج آن همان تدابیر است بغیر فصد و اسهال و اگر

در اسفل بطن او قرار قرار گیرد و نفخ پس حقنه کنند بحقنه نرم که دران قدری از بزور که محلل نفخ است مثل کمون و کرویا و نانخواه و مانند آن باشد و غذا درین علت نخود آب بقنابری کران

ادرار میکند و نافع است اما آنچه تحلیل پذیر در زردی از چشم سعوط دهن زیت که تجفته باشند دران لیلاب که ورق ورق آن عریض بعوبه بریزند تا که قوت آن بگیرند پس صاف

کنند و سعوط نمایند یا سعوط کنند از عصیر سلق و لبن جاریه و اگر ازین کفایت نکند

استعمال کنند چیزیکه پاک سازد سر را از مرار غلیظ مثل قوقایا و حب ایارج و گاهی

حادث میشود یرقان بعد حمیات بلغمی و سبب آن اینست که ضعیف میشود جگر و سرد میشود

قوت نمیباشد او را ابراک صفرا و ضبط آن پس اکنده میشود بادم

علاج نمودم این نوع یرقان را اکثر مرتبه با آب بزور و شراب و صحت یافته است

کسی اگر عارض شود یرقان و حبیادت کبد پس بد است و هم او گوید کسی که بود و ظاهر شود او را

یرقان در روز هفتم یا نهم و چهاردهم این نیکوست اگر سر اسیف ایمن او منجه نشود انگیخته نمیشود ادرار ریاح و هم او گوید وقتیکه ظاهر شود علیلرا یرقان و تخفیف نشود در علت

بلکه زیاده شود حال او این قاتل است   یرقان را که صحت یافت از استعمال ثوم و

نیز میگوید که در یرقان سیاه خوف است که منجر با استسقاء زقی شود در اکثر با حرارت

شدید بود   یرقان باحوری محتاج بعلاج نیست اکثر سالک بحمام و دلک زائل میشود

یرقان زرد است که بغتة عارض شود و یرقان سیاه بغتة عارض نمیشود

اصلاح حال بوس نمیباشد یرقان مگر با مرض جگر   در یرقان باحوری جگر سلیم

بعلت

میباشد   یرقانی را که حمی با او نباشد نفع میکند مدرات بول و میکوید که
صاحب یرقان یرقان را نفع نمیکند نظر کردن در چیزهای زرد این منجذب میشود هوا
بجانب خارج از بدن و نیز میکوید که صلابهٔ کبد با یرقان بد است و نیز میکوید که
هر قدر که بول صاحب یرقان رنگین باشد و بسیار باشد نیکوست و اگر کمتر بود و رنگ کمتر
داشته باشد بد است و ادا میکند باستسقا   که جالینوس و کسانیکه پیش از و بودند
علاج یرقان بچیزهای گرم مینمودند چه هوای بلاد انها غلیظ تر از بلاد ما بود و
میکوید که یرقان از سده میباشد و ان کشاکم میشود مگر از ادویه حاره
لحم قنفذ نافع است یرقان را زیرا که ادرار قوی مینماید و میکوید که در یرقان بحرانی
حمام خفیف و تدهین با دهان ملطفه مثل دهن بابونه و دهن شبت و سوسن و مانند ان
توان کرد و هم او کوید که گاهی یرقان سیاه از کبد میباشد و ضرورست که بشناسند و تمیز کنند
و در ... در انکه حادث میشود از طحال پس فرق میان هر دو این است که انچه شدید
السواد بود از طحال است و انچه قلیل السواد از کبد   اگر حادث شود یرقان
در حمیات حاده پیش از روز هفتم پس علامت بد است الا انکه باشد با او اسهال
بطن و انچه در روز بحران بود نیکوست و میکوید که علاج کرده است جالینوس یرقانی
که از لسع هوام بود به تریاق فاروق و خلاص یافتند انها   اگر یرقان
بر سبیل بحران بود پس لازم است که علاج ان بکنند و اگر طول کشد و دیر بماند علاج کنند
بماء الجبن که ریخته باشند سکنجبین و سقمونیا و بخورد فراریج یا قطف و قرع و ملوخیا و

بخورانند سکنجبین و رب حصرم و رب ریباس و رب رمان این زین نوشیدن غذا با رآب

نافع است یرقان را رعبتی میکند از دوای دیگر و همچنانست عصیر فیجل و فرصاد

اگر سه هفته ماء الجبن خورند یرقانرا انفع بلیغ دارد

یرقان زرد را افلوس خیارشنبر یکتوله در چهار توله آب نیشکر بدست مالیده وصاف

نموده بناشتا بدهند مجربست. آب آلوی بخارا اناسه درم ریوند ماک

کوفته یکدرام زعفران قدری مجموعه یک شربت است چندروز بران مداومت کنند

نافع است. عصیر ورد و قند سفید انا یک ایسیری و چهار اونس قهوه نیم اونس صندل

انا شش درام خاک سنگ دندان فیل ۳ درام کافور قدری عصیر ورد و قند را بر آتش نهند

تا که نزدیک بقوام آید پس اجزاء دیگر را در آن بیامیزند و فرو دآرند و در ظرف چینی

نگاهدارند و بکار دارند که صفرا را اخراج مینماید و برقانرا نافع است و نیز وجع

مفاصل گرم را فایده دهد و در حمی غب دخل عظیم دارد. بگیرند آلو بخارا

تر و تازه و به پزند و دانه بیرون کنند و صاف کنند و باز بر آتش کنند و بقوام آرند

مبنه پوست هلیله نیم اونس برگ مامیران و بادیان ان و برگ نوفرسته هرز مجوش و

قنطوریون دقیق تاکیف دارچینی زعفران نیم درم در هفت اونس آب قانز بجنبانند

تمام شب صبح صاف کنند و نیم اونس قند بران افزوده زنجبیل نیم یابند و بعد خوردن آن سه ساعت

ساعت طعام دهند. یرقان که از خوردن زهر یا از گزیدن جانور

حادث شود قرص طباشیر با آب انار بدهند یا قرص کافور با لعاب بهیکو و بهدانه دهند نافع است

[illegible]

بی نظیر گیاهی مجرب است در هند مشهور که انرا بندال گویند که ثمره از راز تخم پاک کرده تمام

شب در آب تر کرده و صاف نموده سه چهار قطره از ان سعوط بگیرند زرد آب بسیار از بینی برآید

یرقان زایل شود مجرب است همچنان آب کدوی تلخ که خشانده از و سعوط کنند و بگیرند [illegible]

بیرانی خوردش کهنه سال در نظر صاحب یرقان بدواشند تا که مانده سلاه یا فتد پس سکم او

بکار دیک شاید و آن را خصیتین مریض سلاه در ان نهند تا گرم باند شفا یابد مجرب است یا الهی صحت

خصوصا یرقانی سلاه که بیماده باشد مجرب است کلام مجمل در سبب استسقا برودت

استسقا

جگر است مفرطا یا انکه از خوف بدن سرد شود و سبب برودت جگر سوء مزاجی که لاحق میشود

از ادویه و اغذیه بارده و سلاه که در وافتد و برودت که عارض شود در اعضای دیگر

که از شان ان تبرید جگر باشد مثل معده و طحال و امعاء دقاق و صایم و حجاب و ریه

و رحم اما انچه در ریه حادث بود جز این نبود و قصبه ریه از رطوبات غلیظ تر بود

و با این سعال نبود که بر آرد انرا و نفث و اگر سرفه هم کند چیزی بر نیاید الا نزد قرب

موت و این در وقتی که ریه از آب بود اما انچه از جگر بود پس ان میل بعد او جانب

کبد و استغراق کثیر مفرط و میل [illegible] با این سعال و قیوح حادث نمیشود یا این اسهال بلکه اسهال

درو دشوار باشد و انچه از گرده و امعاء بود بعد او جانب انها و اگر باشد عطش و اسهال

پس اکثر با وجع امعاء دقاق و خام بود و اختلاف استسقا سه است که در ان

نهج جفن و جمیع بدن میگردد و بدن او مثل بدن مرده باشد در دو رخو و با تره [illegible] مثل

لحم حیوانات مای و وقتیکه انگشت بر و فرو برند نشان و زرد بماند و دفع شود بجای آن

ایب دران پر میشود مواضع تحت صدر را از رطوبت رقیقه و چون از پهلو به پهلوی دیگر
حرکت کند صدای آب مسموع شود از رطوبت و ریح بود است و درین پر میشود ان مواضع و بلفظ
استسقاء طبلی را استسقاء ابنش نامیده است و چون دست بر آورند او از طبل از و مسموع شود فاما استسقاء
که حادث میشود از حرارت و آن حادث میشود عقب شرب شراب بمفرط یا شرب شراب بمفرط
بعد غذا و در حمام حار پس جگر جذب میکند رطوبت از معده و حرارت عرضیه که در و باشد
قبل از هضم دران بعد ان میفرستد بسوی عروق همچنان و حادث میشود از ان استسقا
میگویند همه که در علاج این نوع استسقا باید داد اسیای بارده زیرا که در قانون طب
تقاضا کند این از روی اضطراب بقراط که علاج چند در چند است و فصد
در هر سه نوع استسقا دو امر است یکی از ان علاوت دوم صلب است که در احشا است
اگر حدوث ان ازین ورم باشد دوم تحلیل رطوبتی که جمع شده است و درین حال واجب است
کسا بتدا کند بعلاج ورم موصوف در باب این عضو و اگر نباشد ورم پس علاج ذات مرض نماید
پس نظر کند و اگر با سداب اعنی بول احمر پس فصد کند و بر آرد خون بقدر قوت زیرا که ان خون
بارد است و مراد با خراج او ایضاً ابقاء بحرا بیه سا عر نمو به است یا منطفی نشود مثل همه
بسیار که بنهند بر اتش که فصد درین مرام علاج فاصل است در هر وقت که باشد
از سال بعد از ان که بدانند که فصد واجب نیست الا در نوع لحمی بعد از انکه فصد کند استعمال
• نماید تدبیر کند که ان قی است و بر آوردن از اعلی بدن پس قی دوای شریف است
در اول این مرض لیکن در اخر آن نه زیرا که اخلاط کثیر میشود و علت محکم میگردد پس واجب نیست

و استعمال قی در اول علت به دفعات است مرتبه قبل از طعام و مرتبه بعد از طعام املاک اسهالات

بلی هلیله زرد است می آب باقلا که بخورند از وجه ثلث رطل و آب شاهتره و آب طرخشقوق معصور که

بیامیزند بمثل ان آب اشنان رطب و استعمال کنند از ان مره بعد اخری نافع است

در استسقا که مینامند انرا الکلا بارده بخنسیاتند ورق مازریون را خل تا هفت روز پس خشک

کنند و لبتانند از وی پنج درم و از هلیله زرد پنج درم عصاره افسنتین ۳ درم بیخ سوسن اسمانگونی و

گل سرخ بذر هندبا بذر خیار مقشر رب السوس مکدر دو درم کوفته بیخته و لبتانند ترنجبین منقی

و فلوس خیار شنبر و فایند خرازی مکد پانزده درم پس حل کنند در آب گرم و صاف کنند و بجوشند با

آتش نرم به بپزند تا که تغلیظ و بیامیزد با او ادویه و شربه پنج درم تا چهار درم

و ورق مازریون تازه خشک کرده شش درم آرد جو گل سرخ رب السوس مکد

بست درم قرص سازند شربت یکدرم بمثل ان شربت شکر بخورد اصل السوس اسمانگونی یا پس مرقوق

از یکدرم تا ۳ درم با یک وقیه سکنجبین بخورد آب بیخ مذکور معصور از رطل ان از یک وقیه یا

دو وقیه با جلاب یا سکنجبین نصفین اگر با بول ساده کرده او قیه لعوق بخورند نفع عجیب کند

گل سرخ شش درم بذر قثا خیار مقشر بذر بقلة الحمقاء مکدر دو درم

و عصاره غافث و افسنتین مکد یکدرم مصطکی و سنبل مکد نصف درم اگر دو درم مازریون

۳ درم ریوند دو درم زعفران ۳ درم اصل السوس ۳ درم بذر از یانه یکدرم و نصف بخورد

با آب ورق ترب و سکنجبین بخورد لبن لقاح از علت بارد این نوع و جای این نوع سهال

مشابه طبیعت یا در هر علت منع ادویه که ملایم او باشد الکی علت با حرارت لعوق بخورد

باشکر ماشتنها و با برودت بود کلکانه موصوف خواهد شد و در اخر این باب کماهی بخورد
یا دو درم سکنجبین و اگر احتیاج افتد بسوی اسهال بخورد یا غوف ما زریون مذکور
لک و افسنتین و ریوند و عصاره غافث مگر یکدرم بس ستانند ازین مجموعه یکدرم و زرنیخ و کوسن
اسمانکونی دو دانق و سوخته یک دانق ما زریون مدبر در سرکه نیم دانق بکوبد و بریزند
پس اگر اسهال بود در شیر یک ساعت بجنبانند و از حب مع فوق مد آمیز بست درم قرطاد طرانیث
مرصوص نیم درم تخم کرفس نیم درم بجنبانند مجموعه را در شیر تا دو ساعت بعد ازان صاف کنند
و بخورد با دو او لک و اگر در احشا ورم بود با دهن خروع یا دهن لوزین یا دهن قسط یا دهن نارین
با دهن سوسن بخورد و اگر حل طبیعت حاجت افتد پس نیم درم ما زریون بخورد بعد خوردن ان شیر تازه
ماده که هنوز گرم بود صاف کرده بخورد تا که شیر هضم شود چیزی نخورد و شیر از سه اوقیه
تا هفت اوقیه بخورد منع کند ناقه را از باز نیر داشتن که ضرر دارد و نخورانند اولا
هندبا و کزبره رطب و رازیانه و شبیه و باید که ناقه غریب بود که بیرون ان نیکو نکند و غذا با قلاد
و مطبخیات و طعامها یابس با توابل و انار بر و خرخشک که با کمون و نانخواه و صفرت بیض
خورده باشند و نخورد چون جوز و لوز و فستق و فندق و خاینه و تمر و تین و زبیب و از
میوه های تر انار خصوص میخوش و سفرجل قلیل کمثری چینی در بعض اقوال و اما بقولهای
که درین علت خورند هندبا است و عنب الثعلب و کاکنج و رازیانه و کشنیز تر و حبوب یا خیار شنبر و
سکنجبین و اسرف از همه آب هندبا است یا ریوند و اگر مغسول و زعفران و کماهی بخورد شربت
ما زریون از شکر و سرکه بطریق سکنجبین ساخته باشند و اسهال می آرد و نفع میکند

نفوذ کردن

سفوف   واگر با او اسهال نبود عصاره غافث و ریوند مکی پانزده درم

لک و بزر کشوث مکی دو درم بزر البقلة الحمقا و قمونیا مکی در همه شربت مثقال و باید که در ایام راحت

ادویه مبدل المزاج و مقوی جگر بخورد مثل قرص انبر باریس و نیز آنچه ادرار بول کند مثل این دوا

بزر البطیخ و خیار و قثا مقشرین بالسویه کوفته بیخته سفوف سازند بوزن نیم درم بخورند و

بنوشند بالای آن سکنجبین که پخته باشد از بزر البطیخ و بزر قثا و خیار و اصل خرم و بزر

کرفس با چیزهای مقوی جگر و انها است بقوه و نافع تبدیل مزاج است آب رمان آنست

با طباشیر و عصاره انبر باریس   ماء الجبن و اخثاء البقر

صحرای و دقیق شعیر و حاورس یکجا طلا کنند و نیکوتر از آن اخثای البقر است که بکوبند

و بمثل ربع آن دقیق کرسنه بیامیزند و بسرکه و طلا سازند با بول صبیان و با بول البقر

بیامیزند تا که بقوام عسل شود ضماد کنند که مسخن جگر است و مجفف رطوبات آن و ضماد کنند جگر

را دیگر بریت و بورق و سحوقین ضماد اخر دقیق شعیر دقیق حلبه و خرو الحمام راعیه یابس و

برو علک البطم بالسویه ثلث اجزای شحم عتیق شش اجزای و شحم را بگذارند و اجزای را

کوفته در آن بیامیزند و این نوع استسقا را نفع میکند چیزهای که ادرار بول مینماید مثل

دواء الکرکم و بماء الاصول و التجند قحه و قحه انها حاجت است درین و همچنین بول شتر را

و شربت از آن یک اوقیه یا دو و همچنین است فرفیون که نیز حاجت دارد در و همچنین نیست

اگر بخورند از ابهل سه درم کوفته بماء الابهل مطبوخ قند اوقیه یا بخورند دو درم

نانخواه در یک اوقیه آبی که در آن پخته باشند بدر کرفس بخورند یا یک اوقیه نقوع صبر و

جز حمام وزعفران مکی دانق کنجد درم افتیمون نصف درم نمک سیاه دو
دانق سقمونیا دانق اکر نباشد باد حرارت مازریون نیم درم ملح هندی
دانق جوز بوا حمام دانق واین یک شربت است استعمال آن بتجربت مینماید قرص ورد نافع است
کل سرخ ده درم عود و سنبل و مصطکی و سلیخه و فقاح اذخر و دار چینی و افتیمون مکی دو درم از هر یک نیم آب
کهنه قرص سازند بماء الاصول بخورند اصل شیر م یکجز ولوز مقشر سه جز
و بخایند مثل آن حب سازند و بخورند از دو درم یا دو مثقال برای
جمیع امراض بارده از تربد سحوق ده درم غاریقون ثلث درم تخم انجیره نیم درم ورق
مازریون در سرکه خشانده تا یک هفته و خشک کرده یکجز زنجبیل نیم جز و فرفیون دانق
حب سازند و این شربت است وگاهی ازین سفوف سازند بشکر
فرفیون سه جز شربت از وی ثلث درم تا یک درم و ثلث سفوف سازند بشکر یا میسرند
بعسل وگاهی حب میسازند ازین و میخورند وگاهی حب مازریون میخورند بالوز و کثیرا الا
اینکه دیدی درین خطرا است چه حادث میکند لذع شدید در حلق دوای که می سازند
از ذراریح نافع است درین علت قوی النفع و عظیم الاثر در وقتیکه دارد بود در
مدتی که در و رطوبت بسیار بود بر می آرد انرا در بول و صفت آن در باب سنگ مثانه
کفته شود هلیله سیاه و غاریقون و تربد مکی ده درم زنجبیل
چهار درم ملح هندی چهار درم بعسل معجون سازند شربت یک مثقال یا دو درم
صفت کرده است این بالسویه اشق پانزده درم صبر بیست درم زعفران

درم مقل

ده درم مقل سیت درم قردمانا ده درم گلنار سه درم شب یمانی و بوره و کندش و کندر
ملک هشت درم ضمغ همه را در سرکه تند ریحانی حل کنند و یک رطل شمع در روغن ناردین بگذارند
و بیامیزند و بر جگر ضماد کنند و اگر در ان ورم لبوبیس و شحم او روشحم کاو و بیامیزند
و گاهی بلی انه میکنند صاحب این مرض باید در اخر امر و نفع میکند صاحب این مرض ابلیع انگیز
بخورد بمقدار نخود تریاق فاروق و ریاضت نافع است و اوکندن جوع و عطش نیز
نفع دارد و او را باحرق و تسخین شمس خصوصا گاه پشت بسوی شمس داشته چه شعاع شمس غوص
میکند بالسویه و تلطف غلیظ مینماید و نمو میدهد حرارت غریزه را و میدارد
بسوی صحت چه ان شکل بالطبع است اجسام حساسه را و باید که برهنه کند او
در وقتی که بر تیغ شود شمس و باید که در موضعی باشد که در اوایل بعد و بغلظ بر ویار فن
کنند انراد ران و در موضعی بود که نسوزد انرا ریاح گرم و بپوشد سر او را
تدهین کنند بدنرا بروغن گرم و با بورق احمر شوی بسحوق با نمک سیاه و نباید که
تسخین کنند در حمام چه ان ترتیب بدن مینماید و نرم میسازد بدن را و نافع است او را
حمام محمات خاصه آب بحر و واجب است که اختیار کنند از انها انچه حریف باشد مثل بورقی
و شبی و لس اگر موجود نشود بریزد در آب ملح و نهد در شمس گرم مدتی تا که اغلاقی گردد
اغنی شور و تلخ و غسل کند از ان آب گرم و هم بخورد از ان قدری تا که مسهل شود از
بدن و استعمال نماید و اصحاب این علت شراب عتیق صاف قلیل بکند فعه بعد طعام
بدو ساعت چه ان مدر بول است و نگاه دارد قوت و زیاده میکند حرارت غریزی را

و باید که بنوشد آب در کوزه که نیک باشد سران و این شراب نافع است او را بتا
خبث الحدید مو برد و قرص کندر و نخسیا تنرد در شراب قابض و بنوشد آن قبل از طعام
و بعد از آن فاما   را و باید که تکمید کند شکم او را بجاورس و بنهند بر و محاجم
و اگر سنگ گشته و حقنه کند او برو تخم سداب بر دارد شیافات که بشکند ریاح را چنانچه ذکر شد
در باب سعض و بخورد سفوف از کمون و نانخواه و انیسون و رازیانه و هر چه بشکند باد را و بخورد
هر هفته اسطوخودوس بوزن سه درم باب رازیانه که او را خاصیتی است در آن مرض و حذر کند
از هر چه نفاخ بود از اغذیه و دلک کند بطن او را هر روز تا که سرخ شود و بنهد محاجم بر و
چون ضعیف شود و برد است اسهال نماید لازم کند بلبن لقاح با دو درم سکنجبین اگر حرارت نبود
و اگر طبیعت مسهل بود و بخورد این سفوف اکر مغسول منقی طباشیر با بذر هندبا و بذر کشوث مقلو دو
درم گل سرخ سه درم شربت یک مثقال تا دو درم
هر استسقا که میباشد سبب او امراض حاده ردی است زیرا که باقی نماند در و لحم پس هلاک
شود و نیز میگوید وقتیکه حادث میشود کسی را که بلغم ابیض داشته باشد اسهال قوی خود زایل
مرض او و ازین اعنی استسقا و نیز میگوید که اگر عارض شود قروح در ابدان اصحاب استسقا پس با
سانی بر نیز دبر ارد میشود   حمی یا استسقا بمنزله ذات الجنب است با اسهال الدم
زیرا که این هر دو متضادان از آنجه نفث الدم محتاج است بسوی حبس اخلاط ذات الجنب محتاج
بسوی بر آوردن چیزی با سانی نفث و میگوید هر گاه که رشک افتد نزاد در استسقا که زقی با طبا
پس میگوید بطن او را از دست فی بگرداند او را از جای بجائی پس اگر مسموع شود صوت رطوبات
بی قرار

پس وقتیکه اکر سمومه شود او را نیز پس طبلی و اکر هیچ حیوت شنیده نشود لحمی و میکوید که عورتی

را استسقا از نزف دم بود پس خورانیدم چیزیکه اسهال آب نمود بعد ان طبیخ کرفس و انسون دادم

تا سه روز باز چیزیکه اسهال آب نماید دادم باز تا سه روز همین دستور و دلک کردم بدن

او را به تیلی و طلا کردم بعسل و طبیخ مبرد و بعد ان تبرید کردم صالح صحت یافت در پانزده روز

و نیز میکوید که اکر مستسقی را سعال افتد بی سبب مثل زکام و نزله پس این بد است و نیز میکوید

اکر حرارت خارج از اعتدال در جکر حادث ضعیف میشود و میکند قوت انرا که تمام او مغیره

و طاقت ندارد که آرد تغییر غذا را چنانچه باید پس حادث میشود از و استسقا نیک و نیز

میکوید که اجتناب کنند در استسقای لحمی از اغذیه مبرده و در زقی از شراب و تناول غذاهای

رطب و رطبلی از حبوب و غذاهای منفخ و میکوید صاحب مزاج حار یا پس کاه وقتی که مستسقی

شود میرسد او را خطر شدید زیرا که مرض او ضد مزاج او است و در صاحب مزاج بارد در طب

اکثر و نیز میکوید کسیکه محتاج شود به بزل پس جمع کند بوزنها بسیار و بخلاند بیکدفعه لیکن بزل

دران وقت جایز است که نزول کند آب در حصیه که نزول بسوی ان و نیز میکوید ندیدم

هیچ یکی را بزل کرده در استسقای زقی شفا یافت الا یکی را این در وقتی است که قوت قوی

باشد و سیمان بعد از کار اعاس میکوید ترید بمواضع را از مثانه منفوخ هر روز همیشه خون

مضمیر میشود شرط بکار دارد نزدیک بغایتیه که سیلان کند رطوبات بخورد

مستسقی طعام تا که نه ساعت از روز بکذرد که کم میشود از ین آب او و نیز میکوید که وقتی

که از شراب دوا در مستسقی فایده نه بیند اعتنی در استسقای زقی استعمال کند حدید را اکر ساعد

کند قوت در وقت نه کرد انداخراج ابزاد فوه بلکه قلیل قلیل و نیز میگوید که مستسقی دوا باید

که در صحی کوشش بلیغ نماید که دوای باریک نجوص میکند در بدن استسقاء ضیقی

ازو خلاص دشوار است مگر وقتی که طبیب ماهر بود از طبیعت مریض مطلع بود و خادم رفیق باشد و چون

اتفاق این هر سه امر شود امید خلاصی است اما در صحی و تمیز استسقا گر نباشد

بسبب امراض حاده و عارض در و تکرار بسبب ظاهر شود در رود لیل صحت تا آنکه مریض بد آنکه صحیح شد

باز عود کند استسقا و باز صحت یابد و باز عود کند و چون این حالت بطول کشد پس مجفف روی

نمیدهد تا که نمیرد و نیز میگوید که فلان شخص مستسقی شد و نمک بده خورانیدم او را شیر خرشتر بکرد

نفع کرده انرا و این در وقتی شد که مجانس بسیار بر منیجواست پس خلاص و باید که نخورد شیر تا

وقتیکه مستحکم شود مرض و اگر مستسقی گوید از زمین قربه نخورد و از و سم او شوربا

سازد یا زود صحت یابد یا بمیرد گوید اگر بول در استسقا سرخ بود پس امید فلاح

و هم او گوید نافع ترین اشیای اصحاب استسقاء انشستن است در حسب بسخن اغنیه زیبی که در آن حقیر

سازند و انرا گرم کنند چه بر می آرد از بدن او چیزی که بر نیاید از حمام و درین ممیا بود

خصیه شنیدن چه چیز میکند هوای بارد و ساقط نمیشود قوت و نیز میگوید وقتیکه نخوراند

ادویه که بر آید از آن آب از چیزیکه مضر بود بکبد پس بیامیزند با او چیزیکه نافع کبد بود

چون افسنتین و غافت و بهدیا و عنب الثعلب و لیوند و سنبل و مانند آن و نیز میگوید وقتی که بدل

مستسقی الحن وجع مفاصل عارض شود او را سود و نمک کند پس این بد باشد و منذر به گشت

و نیز گوید هرگاه که صاحب استسقاء البطریق اسهال آب تمام دفع شود پس دانه کند او را اگر

بانخو نکنند تا خمیر ده روز بند هند و نیز میگوید که لازم است زیرا که نخوردنی حب الاستسقا را
در ادویه مرار احاجتی است از ضعاف کبد و میگوید که نیکوترین وقتها که صاحب او بنماید
در و مبز و ل مربع است و نیز میگوید که اگر مراد استسقی بخانه طبیعت باشد پس این سلیم است چه دلالت
میکند بر آنکه قوت و حرارت غریزی باقیست اما ادرار عرق و اگر حاجت افتد در استسقا و در
امراض بارده پس طلا کنند بر بدن بورق ارمنی به بابونه تنها یا با فلفل سحوق با طلا کنند
سحوق کاو و با نمک سحوق همچنین است زر آوند طویل و مدحرج بدهن الغار یا دهن البلسان یا
دهن بلسان و دهن شبت همچنین است دار چینی و سلیخه و قصب الذریره که تمریخ کنند از آن
را بدهن فجل یا دهن سوسن حمام ادرار عرق میکند و افتاب گرم و حرکت و ریاضت دقیقه
مدر عرق است اما ادویه تند میکند عرق را و اگر زیاده شود کشنیز تره یا البه سیب ست و سماق
و با زرد مغسول مکدده درم بریزند در سه رطل آب تا که یک رطل بماند صاف کنند و بخورند
سه اوقیه ناشتا که چون تمریخ کنند از آن عرق را بند کند و بدین را
قوی سازد و انتعاش دهد و غشی را منع کند خصوص غشی که در زمان گرم واقع شود
سفرجل و تفاح مکد یک رطل در رو یا ثلث رطل بریزد در پنج رطل آب تا که بربع آید صاف
کنند بریزد بران نصف انبر و یحک گلاب و بپزند با آتش نرم در دیگ مضاعف تا که آب برود
و روغن بماند و انچه منع میکند عرق یا ها را دلک است و اسفیداج محلول در آب دلک بورق
ثوم یا بورق طرفا یا آب مورد معصور یا سوسن و انچه خشبو میکند عرق جمع بدن آید
خوردن حرلف است نیز گنده خوردن ابهل هر روز بکه سلیخه و دلک بدن بقرص ورد و شکر و

خوردن کرفس و شمش   کلیتین و زرد نخود مقشر و کبر با رازیانه مدوده بر کف دست و پا و در
تمام بدن بمالند عرق را بند کند   که عرق بسیار میباشد از جهار سبب استرخای قوت
یا استرخای جلد و استرخای هر جه یا از انحلال مسام یا کثرت فضول که جمع شده باشد
از بدن با اینکه احتمال کرده باشد معده فوق طاقت و میکوید و دفع کمیم شوند و حرارت
در انها عمل کند پس اگر با فراط بود عمل حرارت در عرق بر می آید شور رشده مایل
بحرارت مثل آن بحد که عمل میکند در ان حرارت شمس طول زمان یا اینکه بسیار شور
بعد انکه بجز نمیعی و اگر حرارت کمتر بود از قدر معتدل بیدا میشود در وجوه جنانکه در
سرکه   بزر کرفس و شیطرج هندی و فلفل و لسان العصافیر و کمون کرمانی
و ریوند چینی و ملح اندرانی و ملح احمر و ملح نجیبن و ملح هندی و نانخواه از هر یک سه مثقال تربد سفید
یکرطل ادویها کوفته و بیخته نگاه دارند و بستانند آمله منقی سه رطل در بیست و چهار رطل
آب شیرین با آتش نرم بپزند تا که بیست رطل بماند صاف کنند و ثقل دور کنند و در ان آب
جهار رطل فانید داخل کنند و بر ان آتش کنند و کف بردارند تا که مثل عسل شود و بر ان
بریزند سه رطل روغن کنجد و حرکت دهند تا که همه مستوی شود پس ادویه بر ان بریزند و حل کنند
و بیشتر شربت او در سه مثقال است تا جار رطوبات از کثرت رطوبات و ریاح نهج در اطراف
به تخصیص در رو بهم میرسد نجار   تخم شبت نیکو فته و برک سنجد انکشند
بزرگ جولای نافع است و نیز میفرماید که شربت از ننک و قرص زرشک را در تهیج اطراف که
از ضعف جکر بود خاصیت عظیم است هر روز یکمثقال از قرص زرشک تا سه مثقال تربت

ازان

از سنگ و عرق کاسنی میدهیم کذلک عرق چوب چینی برای تقویت مزاج قرص عنبر میدهیم و روغن
بابونه بر بدن میمالیم و نیز میفرماید که روغن بید انجیر در ضعف کبد بغایت نافع است و همچنین گل نرگس تر با
را که از ضعف جگر بود شربت انار ان ۳ مثقال و نیز میفرماید که شخصی بعقد قبل خود با افیون بعد از ان
سده عظیم در ماساریقا بهم رسیده و ورم صلب در نواحی کبد و معده و شکم ظاهر شده و قوتها بغایت ضعیف
شده بود [illegible] گردید چیاه خطای جوشانده و مکرر خورانیده شد نفع عظیم یافت باذن الله تعالی
و نیز میفرماید که زنبیر او ورم شکم و حوالی معده پیدا شده بود که نفس کشیدن بر او دشوار بود و معالجات
نافع نمی آید این مرهم نفع عظیم بخشید شیر شتر و شیر گدهای و روغن بید انجیر ملک سه پاو با آتش نرم
بختند تا که غلیظ شد از آتش فرود آورده زنجبیل و نانخواه ملک نیم پاو باریک کوفته بر ان
پاشیدند و خوب مالیدند که مثل مرهم شد و بعضی شتر هر قدر که در توان داشت طلا کردند که
مثلم هم بر شکم او طلا کردند و این مجموع تجربه کرده است بعد از اندک زمانه آب بسیار از وجدا شد و مواد
فاسده بسیار بر آمد و مرض زایل شد شربتی که مسغنی شتر در حالت ساختن پیدا شد بعد از اول
کف مسغنی شتر را بر شکم مالیدند بعد از هم گذاشتند فقیر بدون کف مسغنی سرانیم هم بکار داشتیم
نافع آمد این خواب استسقا را نافع است ریوند [illegible] درام گل سرخ و اسون و سنبل
اناریکدرام با دارچینی تلخ نیم درام کوفته و بیخته در شربت [illegible] حب سازند هر شب از آن یکدرام تا دو درام
و شربت گلیسوس [illegible] او نس تا یک او نس و نیم شیر خشت داده نافع است و اثمد محرق با شراب خوردن
دخل عظیم دارد طریق سوختن اثمد آنست که سرمه صفهانی با بوره [illegible] در دیگ گلی کرده در
تنور تافته نهند تا که سفید شود و نیز میگوید که گاه احتیاج حقنه می افتد حقنه نافع است خمیر نان

کنند بعده نیم اوقیه در آب بزنند و چهار اوقیه بعل صبیان بران افزوده ضماد کنند و نیم رطل روغن

بید انجیر و یک اوقیه عسل دران داخل کرده حقنه کنند و سال برنیل که عبارت از قایم شوره است

در چهار جزء آب حل نموده بالک بر آتش بخته که هنوز گرم بود که خرقه دران تر کرده

بر شکم نهند اخر آهک آب نارسیده را در آب بگذارند و آب آن از بالا بر دارند و خرقه در ان

تر کرده بر شکم نهند که نشف رطوبات می نماید که چون خرقه بر دارند روغن بابونه و مرزنگوش یا شبت یا نمامند ان

بر شکم مالند و اگر ورم بر پشت پا زیاده بود خشک کرم کهنه و سرکه با شراب بر ان پاشند یا هار را بر انجار ان

نگاهدارند و چون تشنگی تواتر نمود بر کف پا به بندند و نیز میگویند که مستسقی بجای آب عرق گاو زبان و عرق بادیان

دهند و از آب منع فرمایند و غذا لازم دانند و از نخاله چیزی ندهند و نیز میگویند که هرگاه که مستسقی را

سعال بسبب ضیق النفس عارض شود دلیل قرب موت است و اگر بر پایهای او داغهای سیاه مثل سوخته پیدا شود

زود میرد . که با اسهال بود بلک که خبیم داشته باشد بلستانند لک مغسول شماره

غافث داریچینی انیسون بریان چفت بلوط عود خام مکه نیم مثقال هلیله سیاه یک مثقال ادویه را کوفته و

بیخته در روغن زیت لت کنند و هفت قسم سازد هر روز در نهار یک حفه خورند نافع است جهت برآوردن

این . از رسنگ هیل انه کر آلوه مثقال تخم کشوث شش مثقال ریوند چینی شش مثقال گل سرخ شش مثقال

رب السوس شش مثقال لک مغسول شش مثقال تخم کرفس سه مثقال با قرص سازند و به عرق گاو زبان

بدهند شربت یک مثقال . عجیب الفعل است و از اسرار مکتوم اطبا است

شنگرف یک جزو زنگار یک جزو کاتهه هندی چهار جزو شب یمانی دو جزو سائیده شیاف سازند و با آب

سوده طلا کنند . بمثل او شنگرف یک جزو آهک آب نارسیده دو جزو باریک کوفته در

آب حلقومش طلا کنند ورم بارد را نافع است حتی سلعه را نیز بستانند ثمر حنظل رطب و تازه
وسر از آن بکارد دبر دارد و خالی از آنچه درو است پس فلفل سیاه را درست درو پر کنند و در سایه
معلق بگذارند تا که حنظل خشک شود فلفل ها را از آن برآرد از آن فلفل شش بیست هر روز بخورد که
مجرب است پوست درخت چتیار را جوشانده بخورد شفا یابد مجرب است زنی استسقاء داشت از
حرارت جگر از معجون خیارشنبر شفا یافت تمت تمام شد جلد دوم از ذخیرة الاطبا

حصات

در باب امراض مختصه از گرده و مثانه تا کف پا و امراض غیر مختصه که لاحق ات
تولد سنگ در گرده و مثانه ضیق منفذ اسهر حرارت باطن آن هر دو که متجاوز شده باشد
از اعتدال و کیموس خام غلیظ لزج که منحدر شده باشد بسوی آنها با بول و آن کیموس متولد
میشود از کثرت از اغذیه غلیظ خاصه بیضه و لبنیات و جبن باجه و حلوا و هریسه و شرب
آب کدر و نبیذ غلیظ خاصه که استعمال کرده شود با او حرکت ضعف آلات زیاده میکند در غلظ
غلیظ و غلیظ میکند رقیق را و در ابتدا متولد میشود صغیر رملی و چون طول زمان میکشد بر آن
و غافل میشوند از علاج آن بزرگ میشود بعضی آن ببعض و میشود صلبیت و قدر زخم قوم اینکه نیز متولد
میشود سنگ در کبد و در امعاء و در قولون و در مفاصل و در جانبین کس آن هر دو اگر کها
اندکه طالع میشود در گرده بسوی مثانه که جاری میشود در آنها بول که تولد
سنگ در ریه نیز میباشد و کمتر متولد میشود سنگ در تن زیرا که منفذ مثانه آنها وسیع کشیده شد
پس جاری میشود از آنچه جمع میشود در آن رمل اما اکثر سنگ در مثانه بود علامات آن جمع در

عانه است وبیاض بول که مانند آب نیر باشد وخروج آن دفع دفعه وتواتر قضیب اول وبعد

ان زبول آن واحتباس بول وحرقة خروج ان با درد شدید خروج مقعد وعلیس به سته

دست بیند اگیر خود داشته باشد   تجویز در ماد عقارب از نصف دانق یا دو دانق تاب

راس رطب معصور قدر دو اوقیه یا ماء بن آب بیر سیاوشان اسقولوقندریون مکد سه درم

بیخ کرفس را زیانه مکد بیست درم در هر رطل آب بپزند تا که بماند صاف کنند شربت از ان

هر روز یک اوقیه وانچه نزدیک است نفع ان از رماد عقارب زجاج محرق است که بخورند

از ان تنها از دو دانق تا ثلث درم یا با ادویه   اینست که ببرند در آتش سرخ کنند

ودر آب سرد کنند ودر دو خشانده باشند قلی بسیار تا که منشق شود پس سحق کنند باب

زجاج محرق و ورق حمام وکندش بالسویه شربت از ان درم

است باب ترب   ورق حمام یکدرم ونصف وکندس دو درم ذراریح نصف

دانق تشربه نمایند بشراب شربت از ان نیم درم است یا کمتر بقدر قوت

خولنجان وشونیز کوفته معجون سازند در عسل باب برگ ترب وآب گرم بخورند واگر

باشد با برودت مثانه که شدید باشد پس حقنه کنند بدهن ناردین تا نقطه بعید

یا بلبیان یا دهن عقارب با آب سلیخ اربیا زیانه وسلیخه نافع است از ینکه تمریخ

عانه نماید بدهن عقارب ودر تقطیر نمایند در احلیل هر روز چند قطره بعد خروج از

آبزن وحمول کنند از ان صوف تر کرده   بستانند زرآوند مدحرج وجنطیانا

ولعد وقسط وبیخ کبر مکد یکو قیه جوکو نمیعه در یکرطل روغن بادام تلخ وبنهند

در ظرفی یا سبوی

در شمش یک هفته دما فکنند و بفشارند از و ثفل جا فکنند و بستانند ده عقرب و بیاندازند

درین روغن زنده که هر چند انها وقت بسیار نکذشته باشد و در آفتاب نگاه دارند تا یک هفته و دو

جا فکنند و استعمال نمایند   بستانند عقارب و در دیگ نو بیاندازند

و سر انرا بند کنند و در تنور نهند که ان قدر تا فته هنوز بر خشتی که اشته و نشان ... بس بر

آرند و اب بیند و انچه ازین نافعتر است خون تیس کوهی خشک کرده است که بخورند از ان و

طریقه اش اینست که تیس کوهی را ذبح کنند و خون اول و اخر را بگذارند و میانه را بگیرند و

خشک کنند و سحق نمایند و بکار دارند و زمان گرفتن در وقتی است که انگور در ان زنگ بگیرد

و اگر تیس را ذبح کنند و خون انرا بر عانه نطول نمایند نفع عظیم و بلیغ دارد خاصه در حمام نافع

است و ادرار فتن در حمام هر روز یکمرتبه نیکوتر است که دوای این مرض ادر حمام بخورند

یا در ابزن و نیز نافع است که بستانند سرطان نهری را بسوزند انرا در دیگ نو و بخورد

از ان دو درم تنها یا در شراب بالطلا یا بخورد از مثانه کبش محرق بالطلا یا بخورد

جمع اجاص نیم درم با شراب اگاه در وقت هیجان علت تمریخ کنند عانه او و حلیه

خاصه را بروغن خیری تمریخ معتدل و بنشینند در ابزن که پخته باشند در ان ورق

کرنب و بر نجاسف و فودنج و رطبه و ورق حمام و قیصوم و اگر سنگ کلان باشد بر نمی آید

مگر از شق نمودن بر آوردن انرا احقر دیدم سنگ را بقدر بیضه کبوتر و از شخصی

بر آمد از راه بول حجر ... که گویند این موقوف نافع است ... حجر ... با کرده

را بستانند بذر بطیخ مقشر و کمون و نانخواه و سعد و بذر کرفس و برو فجل و لوز تلخ

اجزای سوای کوفته و بیخته شربت ۳ درم در طبیخ پرسیاوشان یکنیم مثقال لب بادام

تلخ در او قیدی بخته لبتانه عقرب مح ق ۳ مثقال و نصف و از جنطیانا

رومی مثقال و نصف و زنجبیل مثقال دار فلفل و فلفل یکدرم و احد و مثقال کاکنج بیخ

بیخ مثقال و نصف و از جند بیدستر چهار مثقال العسل مصفی معجون سازند و بعد شش ماه بکار

دارند از نصف سدس درم تا ثلث درم با کرفس و آب رازیانه و مانند آن اما حصاة

که در کلی بود علامت آن درد وجع است در حلب و قطن و خروج رملی قریب برنگ کرده

و حکه و یبس بطن و عسر خروج بول و فرق در بین درد قولنج آنست که صاحب قولنج قی میکند

و صاحب حصاة قی نمیکند و احتباس بطن در قولنج اشد میباشد و درد وجع کلی القدر نمیباشد

و درد گرده در یک مکان میباشد و در قولنج در امکنه کثیرت از بطن میباشد و اینکه بول

در قولنج میباشد غلیظ و در گرده مائی و در آخر رملی و درد قولنج از تلین بطن تخفیف مینماید

و درد گرده تخفیف نمییابد علاج آن ضعف از سنگ مثانه بهتر چه دوا در گرده زود

میرسد سنگ مثانه سخت و عظیم میباشد بواسطه مکان خلاف گرده

بذر لبطیخ مقشر و نانخواه و بذر کرفس و بذر فجل و کمون و سعد و بادام تلخ یا سوده

شربت دو درم با نانکه در و پرسیاوشان و جوشانده باشد چند روز ۱۲ تکرار نمایند

و لبتانه پوست بیخ کبر و پوست بیخ جاوشیر و بادام تلخ حب قلت حب النعار قوه قو

و قطراسالیون و حب محلب و سعد و وج و قوا اجزای سوای شربت دو درم یکوقیه

آب فجل معصور اگر احداث حرارت کند یکروز در میان داده باز تکرار نمایند

وبلغمی امراض

تسکین حرارت کنند بسکنجبین شکری دو درم ابزن نماید و تمریخ بادهان حالبین نماید
وبقطن تکمید کنند در تفتیت حصات حب بلیسان مدر فتیل و دو قوة
وقطراساليون وقشور اصل الكبر وقشور اصل حاوشیر ولوز ومر وحب الغار و جنطيانا
وزراوند مدحرج واسارون وقردمانا ومر واشق وسکبینج ومقل وفلفل وزنجبیل اجزای
سوای حل کند صمغ عربی را و لت کند ادویه را در روغن بلیسان لت نمایان و بیامیزند با صمغ
و بخورد هر روز دو درم بطبیخ برزر فلنجمشک اگر خاصیت دارد
در بس اگر بخورند پاره حقنه کنند و همچنین است صمغ بادام تلخ و برسیاوشان قردمانا و حب الغار
ومیعه ولوز تلخ ودهن ان و مقل یهود که بگیرند از هر یک دو درم بعد سحق نمودن و بختن
باب خشک یا با آب برنجاسف یا آب بیخ خطمی یا آب برسیاوشان و بذر کتان و حب قلت
نیز نافع است چون بخورند از ان هر روز سه درم باب رازیانه یا آب ترب یا آب کرفس
یا آب نخود سیاه یا آب فودنج بری و غذای او نخود سیاه بزیت و زیتون ماهی و اسفیدباج
قنابری و اسفیدباج بدهن لوز بقله نمایند وحذر کنند از لبن و هریسه و عصیده غلیظ
نخورند آنگاه دیگر فش و نانخواه و سنجر و هرچه با او حرارت بعد و قبض ندارد اما ادویه
که پاک سازد مجاری گرده را از سده و غلظ و لزوجات که عارض شده باشد بذر کرفس
و رازیانه و کرفس جبلی و جوز بری و اسارون و فقاح اذخر و نانخواه و کماشیر و انیسون و فوج
که بخورند دو درم منفرد یا مولف بعد کوفتن و بیختن با آب شب مصور و آب کرفس و آب رازیانه
و آب نخود سیاه فاما انچه مانون میدارد از تولد حصات پس مثانه ترک اغذیه غلیظه که ذکر

کردیم و استعمال قی و نقاهه چیزی که پاک کند بول و مجاری انرا و هرچه ادرار بول کند و
ازادویه بسورد مثل سنجر نیا وابرد سیاه و دوا الکرکم و مسرو دیطوس و مانند این خاما
ازادویه منفرده بدر البطیخ آب خیار و قثا و خیارزه و بذر کرفس و نانخواه و کمون و بذر
ترب و بلوط تلخ منفرد یا مرکب بقدر احتمال قوت و اجتناب خوردن زیتون و ابراکش و اکام
کبس بطیخ در وقت [illegible] و جمیع انچه باد [illegible] از بول نماید و اگر پا [illegible] سنگ در مجرای قضیب [illegible] زود
قطول انداز آب گرم تا که سرح شود و تقطیر نماید درد از روغن گرم و الک [illegible] بسوی خارج و مص کنند
اگر حاجت افتد پس منزلق می شود و بیرون آید و اگر کلان باشد سنگ محتاج [illegible] شود [illegible] قضیب
در بجنت برآرند وقتی که بند شود سنگ در قضیب واللاحه کنی که شکافی پس بکش جلد
بسوی کمره اعنی سرذکر به بندد انجا را و به بندد خلف سنگ را نیز بر آلت بند تنه بند نیکو
پس شکاف موضعی را که در انجا سنگ باشد در زیر آلت و فایده بستن خلف سنگ اینست که سنگ
بسوی مثانه رجوع نشود و فایده بستن طرف دیگر انکه از شکافتن اگر سنگ پایان بورد و
شکاف مستطول باید کرد و نیز میگوید که در شکافتن صبیان را امید زیادت است نسبت بسوی
اعضاء انها صبیان در برء از جهت وان تا چهارده سالست ایام خاص
صبیان را در پیدا شدن سنگ از سه سال است تا [illegible] و از دوازده سال تا
سیزده سال شدید الاحتمال میباشد شکافتن کسی که بول بسیار میکند
بغیر مرض خواه باد رد باشد خواه بیدرد لیس [illegible] گرده او سنگ متولد خواهد شد در اند زمان
خصوصا اگر شیخ باشد پس باید که استعمال کند مدرات و نیز میگوید که آب چشمه کبریت

تفتت سنگ مینماید که هرگاه صاحب حصات بول رملی کند پس دلالت میکند

که سنگ نرم است متفرک که از ادویه زود متفرق خواهد گشت و اگر بول شدید الصفا باشد دلالت کند

که سنگ املس است و اصلب باید که در ابتدا صاحب حصات در انگشت بدارد خاتم حدید

را در پاموزه بپوشد که در وی مسامیر آهنی باشد پس این میشکند سنگ را آهسته آهسته و بیرون می آرد

و متولد نمی شود بعد آن و نیز میگوید که هرگاه که بر آید بول صبی رقیق و ضیق و صاف دلالت میکند

که دهان مثانه او تنگ گشته و او مستعد است حصات را لا سیما بعد از آن و نیز میگوید که حجر الیهود سنگ گرده

را دوا است بالغ الاثر در بولی که ملوحت بیشتر بود سنگ از آن بیشتر تولد کند

تجربه کردم و یافتم ملاحت در بول صبیان اکثر ریگ سنگ مثانه

سفید میباشد و ریگ سنگ گرده سرخ و بیشتر تولد سنگ در شباب در گرده میباشد و در طفولیت در مثانه

اگر باشد سنگ لازم در ریگ مکان علامات او این که وجع در یک موضع

باشد پس استعمال نماید ضماد و مراهم و تکمید به چیزهای گرم و نیز تا استرخا کند اگر منتقل

بود علامات آن این است که درد گاهی شدید گردد گاهی ساکن بود پس استعمال کند ضماد مقوی محلل [illegible]

مثل اسداب و بابونه و نیز میگوید که باید که تغییر دهد ضمادات را و لازم نکند یک ضماد را

تا سرد نکند مکان را یا همان ضماد را گرم کرده بار بار گذارد و بر موضع درد محاجم نهند

که زایل میکند حجر را البته و نیز میگوید که اگر شکم او قبض باشد نرم کند بحقنه یا دوا مسهله

که هیچ چیز ابلغ نیست در تفتیت سنگ از عصفور اغیر مایل بود اگر بجنبد او را موی

های زرد طلائی بود حرکت میدهد ذنب را همیشه در صحرا ها ماوا دارد خوردن او را نمک باده

خنک کنند و با شراب بخورند و بخورند مگر اینچنین پس میشکند سنگ را البته این زین علاج
کن حصات را از چیزهای گرم که بگذارد ازاو حذر کن از ادویه که حرارت بسیار
دارد که سخت میکند و زیاده میکند موجب اورا   که هرچه میشکند سنگ مثانه
را می شکند سنگ گرده را ولیکن آنچه می شکند سنگ گرده نمی شکند سنگ مثانه را و نیز میگوید که
گاهی در سنگ مثانه سنگها متعدد میباشد و میگوید برآمد از مثانه شخصی سه سنگ هر یک برابر
بندق و از مثانه دیگری برآمد سنگ بقدر بیضه ماکیان و میگوید که اگر سنگ در مثانه متعدد
بود اماس پیدا بود و اگر یکی بود احسن و نیز میگوید دیده شد اکثر در سلوکه حجر پیدا شد
و از خنازیر برآمد سنگ صلب مستحکم و نیز میگوید که اطفال صغار اکثر در شکافتن ربی
میمیرند از ضعف قوت انها و جوانان هم میمیرند از آزار او ورم حاره که تابع شکافتن است
پس اوفق کسی است که از ده سال متجاوز باشد و به بیست رسیده باشد و کهول خلاص مییابند
زود بسبب اینکه در انها حادث نمیشود از شکافتن ورم اما مشایخ خلاص نمییابند
چه زخم انها بلحم نمی شود هم او گوید   احکم من ان یکون فی الکلی المثانة
ان یوخذ مثقال صبر فی الجوز من حار و هو تعغط هندی و هو ملح یوخذ من الشعیر الرطب
مع الرایب البقر رطل و الغذاء قیمة شوربا ثلثة ایام و فی الیوم الرابع یعالج
معه قدر دانقین من الروسنج هکذا یوخذ فی الاحلیل حتی فتیلة من الزیاد
مجرب مجرب   اگر صاحب حصات را امتلا رگها بود فصد باسلیق کنند
و بر موضع درد روغن بادام و پیه خنزیر بمالند و زنجبیل ... گرم کرده

بمالند

تمریخ نمایند تسکین درد کند و روغن خراطین و سکه و پیه مرغ و روغن بادام و روغن سداب
مکدر یک اونس بهم امیخته بر موضع درد بمالند نیز تسکین درد کند و برای تقویت سنگ سکنجبین عنصلی از
یکدرام تا سه درام نافع است و ادویه معتدل مفتح چون بیخ کنگهی سه اونس و مویز بی دانه دو
لیبر در آب بجوشانند تا به نیمه آید چهار اونس قند دران حل نموده بخورانند نافع است بیخ کنگهی
یک اونس و نیم چوب مقل کوفته اصل السوس شش درام در بیست آب بجوشانند تا به نیمه آید یا دو ثلث
بماند بلکه کمتر سرد کنند و بجای آب بخورانند و آب آهن تاب نیز نافع است و غذای شوربای
نخود سیاه یا نخود کابلی یا روغن زرد و افزودن سداب و برگ خطمی و برگ کنگهی در روغن برشته
نانخورش سازند و بگیرد آب لیمون در دو جزو شراب انگوری آمیخته خورند تسکین درد نماید
و سنگ ریزه اندر پوست سنگدانه مرغ و تخم خیار سفید یا کیان که رنگ ماکیان هم سفید باشد
یکنیم اونس و غشای اندرونی بیضه مرغ دو اونس و نیم در دیگچی خورد و ادویه جینی مکدر سه
درام انیسون بادیان مکدر یک اونس کوفته و بیخته سفوف سازند شربت دو درام
بوسنا شستا و پوست بیرون بیضه را بسوزند و باریک سایند و یک اونس از آن بخورند
که در شکستن سنگ بی اندازه ادرار بول مینماید و از همه اقوی است گوسفند را تا
یکماه پتهر چتی و کنگهی خوردن دهند و ذبح نموده از گوشت آن بخورانند و عروق کشیده بخورانند
و نیز خون آن را بگیرند و در تنور گرم نهند که خوب خشک شود یا در آفتاب خشک کنند
و بسایند و از نیم درام تا یکدرام بخورانند و چند روز بران مداومت نمایند و قی
بول که در مثانه او بعوارض انگیزند دران بعض ادویه مدره متعفنت حل نموده افرادی

سازند از هر یک درام تا دو درام بدهند و روده های انرا که هنوز کرم بود بر کر
بپیچند سنک را بشکند و بریزند و اکر این عمل بر کوسفند کوهی کنند که انرا تیش خوانند
قوی تر و بالغ تر بود خاصه تیش چهار ساله که در اول رنگ کردن انکور ذبح کنند و
این از کثرت خاصیت ید الله کویند باید که چون این عمل کنند روی عقرب بموضع
کرده و بر مثانه بمالند و صاحب حصی هر ماه ملین جایز است و بارزد یافته تازه را در
ماده خاصیت عجیب است طریق استعمال منه است بارزد یافته را که در آب بسیار جوشانیده
و بقند آمیخته نیم اوقیه بخورانند بارزد یافته نیم اوقیه با حب الغار نیم مثقال
درام اصل السوس کوفته و بیخته دو درام مجموعه یک شربت است بارزد نیز اوقیه زراوند
کوفته بیک درام ممزوج نموده بخورانند بارزد یافته برتابه کرم نهند تا که خشک شود
بسایند و نیم اوقیه بخورانند بارزد یافته با آب جرجیر بکشد در قرابه زیبق و
روغن بر آید انرا از یک درام تا سه درام بخورانند تفتیت و ادرار بول نماید و عرق
بنجبب بنجیب ننباکو را نیز دخل عظیم است کلقند که از کل خطمی یا کل کنکی ساخته
باشند نافع است خوردن شکر و نبات باسانی سنک را بر آرد و منع تولد نماید و آب
غوره و آب خیس و آب لیمو را یکجا کرده و خرقه در ان تر کرده بر موضع کرده
نهند برک کرنب و برک شبث برک بادرنجبویه و فودنج افکنده کبوتر مغز قرطم
در ان بجوشانند تا که آب رنکین شود بابونه خطمی شبث کرفس کرنب بر
سیاوشان قرطم حلبه بیخ کبر ورق بزر قطونا بقلة الحمقا بنفشه ورق سمسم بر ریزند

ورم انثیین

و دران بنشینند و دست بر پشت زهار بمالند و از چیزهای مذکوره بر مثانه ضماد کردن
هم نافع است و چون از آب زن برآیند روغن عقرب   چنانچه ذکر شد و بعضی
تنها عقرب را در روغن بادام یا روغن کنجد در افتاب نهند تا چهارده روز یا چهل روز
بعضی گژدم سوده در روغن بریان کنند و بکار دارند و اگر سنگدانه مرغ را بر سفال
خشک کنند و بکوبند با شراب دو آتشه تند بخورند و بر تمام بدن او چندان بمالند و در
جائی باز و بنشانند یا بادکش کشند سنگ ریزه برآید اگر ادرار زیاده شود شوربای
برنج تمام شب در شبنم گذاشته صبح بخورند برآرد و اگر سیماب دو درم در سوراخ احلیل چکانند
و رو بالا کرده بخوابند چنانکه سیماب در مثانه در شود و بسیار ساعت هم چنان بمانند سنگریزه
سده برآید انشاء الله تعالی   بگیرند انبه های بوسیده دلنع بلخ دارد
[illegible] انرا در شیشه کرده در افتاب نگاهدارند بر یکی وزد یک تا چهل روز خوردن از ان بخورند
که در ادرار بول و تفتت سنگ بدل ندارد   گیاهی است در هند که انرا الوی فجبر
دنتی نیز گویند گل و برگ و شاخ انرا با آب سائیده و صاف کرده و یکدرم بخورند تا دو درم
دران حل نموده بخورند سنگ گرده و مثانه را به ازین علاج نیست جربت بارها
پوست بیرون فندق را خورد کوفته در آب القدر بجوشانند که آب غلیظ شود نگاه
دارند و یک فنجان ازان بناشتا بخورند مجرب است بار دره منتخبه خرگوش همچنان
با موی بها بسوزند دو سه درم خاک انرا بخورد تفتت حصات نماید اخر خار قنفذ را بر آتش
نهاده بخار ان در تحت احلیل بدهد سنگ بریزد مجرب است قلت کی دفته بخورد مجرب است قرطم

کوفته در آب پخته صاف کرده بخورد نافع است   اگر ورم حار
در گرده بود علامتش آن حمی مختلط است و قشعریره و ناقص و کثرت قیام بجهت بول و صداع
و سهر و درد در قطن و لب است که درد تا به احلیل کنند و التهاب شدید در وی عسر البول
و عطش قوی و برودت اطراف و هرگاه با انبطاح اعنی بر روی بخسبد مجموع اعضا گویا
چیزی ثقیلی آویخته است و اگر ورم در مثانه بود درد در عانه بود و اطراف سرد شود
که گرم نتوان کرد با سایر علامات مذکوره علاج بر دو اگر ورم قلیل العهد بود
پس فصد کنند از باسلیق و اگر روزها بر وی گذشته باشد و بیمار ضعیف شده باشد پس فصد
مابض رکبه نمایند یا صافن بکار دارند آنچه در اول ورم حار کبد ذکر رفت و ماء الشعیر و
کشک شعیر و لبن انسان خورند و غیر ذلک از ادویه و اغذیه و ضمادات که در آنجا
مذکور شد و اگر حرارت تسکین نیابد و شروع کند در قیح و جمیع علامات آن بحس
و ضربانی علاج کنند بعلاج قروح آلات بول چنانچه در آنجا گفته شود و اگر بول
مده کند بیست که جمع میشود و ورم در کلی و صلب میشود در این حال باقی ماند ثقل در
قطن بغیر حمی پس حقنه کنند بلعاب حلبه و لعاب بزرکتان و طبیخ بابونه و اکلیل الملک و
خطمی و نخاله و لازم کنند قی و ضماد کنند قطن را باین ادویه و اگر با این قلت مقدار
بول بود از آنچه عادت داشته باشد پس خورانند مدرات بول و اگر ازین غافل شوند
خوف استسقا بود و آنچه نفخ میکند گرده را و زیاده میکند شحم انرا اگر با حرارت بود شکر است
با دانه و روغن بادام و غذا باید داد گوشت نرم مثل اسفناخیه بلحم جدا و جلبان و فراریج

[illegible]

ذراریح و قیاح و شحم گرده و کرده اگر بارد بود پس جمیع لبوب مثل جوز و لوز و نارجیل و فستق و بندق و حب صنوبر و حب الخضرا و حب محلب و قلقل و حب الزلم و سمسم ابیض و زبیب و تمر و تین و فانید و غذاها لینه چون شلجم جزریه ... که
او را وجع کلیتین باشد عارض شود او را وجع صلب و ضربان از خارج دلالت کند
بر فضول که جمع میشود دران موضع و اگر ضربان در داخل بود دلالت کند بر خراجی
که برآمده باشد در داخل و میگوید که خراج گرده و مثانه دشوار است که بری شود خصوص
در کهولان و پیران ... از پنجاه سال متجاوز شده باشد و خلاص یابد از بیماری
گرده و نیز میگوید که او جاعی که عارض شود در قطن با حمی پس اگر ان ماده مرتفع
شود بسوی فوق در ناحیه حجاب حادث میشود از و اختلاط ذهن و اگر باد و دلیل
روی بود اگر چه بکلی باشد بیمار بمیرد و اگر دلایل محموده باشد پس امید قوی است که ورم فرا شد
و نیز میگوید که اگر باشد بول دسمی سریع الخروج دلالت کند بر اینکه حرارت گداخت است
در گرده میگذارد و شحم انرا و میگوید که کسی را بول زیتی بود بیکبار که برآید دلالت کند
بر مرض حار در گرده و میگوید که هرگاه در بول لفاحات باشد اعنی حبابها
پس دال است بر درد گرده و بر طول مرض که گرده احتباس ورم کرم
نمیکند که مایل باشد بثقل چه در وی عصبیت نیست و نیز میگوید که بحجر زود عارض میشود
در گرده خاصه اگر ورم کرم بود که از او ... کلمیه انچه برد نشود بلک منعقد
شود و طول کشد و بگذارد بدن و لاغر شود پس وقتی که برسد امر باین حالت باریک

میشوند هر دو رگ ان و میکدارند گوشت را انها و درین وقت باید که استعمال کند ضما

دات و حقنه های نرم تا اداتکند با ستسقا و میگوید که باید که باد و آب

لذاخه نکند که ان زود لاغری می آرد دران و نیز میگوید که چون ورم گرده و

مثانه روزها بگذرد و دیده شود بول کثیر غلیظ و درد ثقل راست بود تا هموار زایل

میشود این علت و اگر بول صاف و مائی باشد پس بدانکه علت طول خواهد کشید و یا انکه

ورم جمع میشود و قیح میکند یا صلب میشود که صاحب اورام گرده و مثانه تمام نرود

مگر بعد استفراغ قیح عارض میشود انسان را از قلت شحم گرده اقلال بصر و

صداع و قلت امساک بول و ضعف جماع و سردی قطن پس باید که حقنه کند بدهنهای کلی که

او را خاصیتی است در تسخین گرده که در دیگر نیست و اماده میکند در باه بسیار

وقتیکه باشد آب سفید و قلت عطش دلالت کند بر سردی گرده و قلت منی

و نطفه پس بستاند شحم بقر و روغن جوز و روغن سمسم و روغن بادام از هر یک نصف سکرجه

و مثل همه ان آب حلبه پخته باشند در و تاینکه شبت و حلبه و حقنه کند بان و میگوید

اگر باشد حرارت غالب بر کلی نفع میکند خوردن شیر خر و شیر است و ماء الجبن یا حقنه

کند بگلاب در روغن کنجد و میگوید دفع نمیشود ورم گرده هر گاه که کهنه شود و صلب شود

طبیخ قضبان کرم که در و قلیل نمک ریخته شود و نه روز بخورند زایل میشود علل

کلی بالکل و میگوید که ورم حار در مثانه محتاج است بسوی ارخا خلاف سایر اعضا

چه ان عضوی است محتاج بتوابض نیست و میگوید زیاده نکند در تدبیر گرده که ان

بورث ورم حاسیست و میگوید که جایز است در استداد وجع در ورم حار گرده
و مثانه بعوض مخدرات کم ان نفع میکند به تسکین وجع و من علاج کردم درین حالت با فیون
و زعفران پس خوابید و درد برطرف شد که در ورم گرده و مثانه در ابتدای
مسهلی جایز است اما در انحطاط از شیر خشت و فلوس خیار شنبر و ریوند و تمر هندی
مسهلی جایز است اما در انحطاط از شیر خشت و فلوس خیار شنبر و ریوند و تمر هندی
میتوان تلین گرده و در فصد هر قدر تعجیل نماید بهتر است و روغن گل و سرکه در ضماد
مرخ لت کرده و خرقه ازان تر کرده بر گرده یا مثانه بنهند یا صندل بران افزوده
طلا کنند و از تخم کتان و تخم خطمی و یا تخم حلبه در شیره برگ خرفه ضماد نمایند و شراب
نیلوفر و لعاب بهدانه و لعاب اسپغول و شراب خس بخورانند و آب کوکنار و آب خس و آب
برگ خرفه معصور انا چهار اونس بهم آمیخته سه شربت کنند در یکروز سه مرتبه بخورانند
و دیگر مغز بادام و مغز حب صنوبر انا یک اونس تخم خس تخم حماض تخم خرفه تخم خشخاش
انا سه درم در دو رطل ماء الشعیر ضرب بلیغ نمایند از حریر صاف کنند و یک شربت نیلوفر
بران افزوده سه حصه کنند و در یکروز سه نوبت بدهند ضماد مجرب برای ورم گرده و
مثانه مغز نان از شیر پخته یک پیمری و نیم در وده تخم مرغ سه عدد در روغن گل
چهار اونس زعفران یک اسکروپلو بهم آمیخته ضماد کنند و اگر درد شدید بود قدری
افیون بران بیافزایند و بسبب حرارت کافور هم داخل میتوان کرد و نیز میگوید
که در ورم گرده و مثانه از ادرار غافل نباشد و اگر حبس بول فصد کنند از رگ
باسلیق یا صافن و حجامت بر ورکین و ساقین نمایند اگر ورم زایل نشود پس این ضماد نمایند

کریاز و تحلیل می بر دو ورم بلا یا جمع کرده وامیکند آرد جو آرد باقلا طین مقرا
آرد ماش سیاه در سرکه حل نموده بر آتش نهند تا که غلیظ پس روغن بر ان افزوده ضماد
کنند و در ورم ریحی و بلغمی ماء الاصول نهند که دران مغز تخم خربوزه و خار خسک و سیاوشان
جوشانیده باشند و در آبزن نشینند که دران بابونه و اکلیل الملک پخته باشند و از سلاق آب
و بابونه و شبت ضماد نمایند و سبوس و نمک و گلسرخ گرم کرده تکمید نمایند و روغن قسط
روغن بادام تلخ و ملک و مانند آن نمایند و نیز میگوید که این ضماد در دفع ورم و جمع نظیر ندارد
میعه سایله ۳ ربع اونس پیه مرغابی بخیدرم ۱۱۱ قاز پنجدرم پیه مرغ آبی
پنجدرم و روغن گل چهار اونس موم شنکرف دو درام و نیم روغن گاو یکدرام و نیم
اجزا را بر آتش گداخته صاف کند پس موم بیامیزند و بر خرقه چسبانیده بکار دارند
اگر خون لخته بر آید پس آن از انصداع رگی بود در گرده بسبب سقطه یا
ضربه یا خوردن طعام و دوای حریف یا از ضعف قوت ماسکه که در وست پس خون
غلیظ منتظم بر می آید و خون از مثانه بر نمی آید چه دران صورت گمت متقدمه شود
خون درد کمتر میرود الا بهمانقدر که غذای او شود اول فصد کند بعد از ان
این دوا بخورانند بذر قثاء و نشاسته و کتیرا مکی چهار درم گلنار ۳ درم سک بیکدرم
قرص سازند باب لسان الحمل و بخورند دوای دیگر قوی تر از ان کهربا پنجدرم صمغ عربی پنجدرم
گلنار لحیة التیس مکی ۳ درم و نصف کندر دو درم بذر کرفس یکدرم افیون یکدرم قرص سازند
بوزن یکمثقال بخورند یک قرص مجبته دوای دیگر کندر و کتیره مکی ۳ درم شب یمانی ده درم اخوین
حنا زبلد یکدرم

جلنار مکد یکدرم صمغ عربی یکدرم قرص سازند بآب بقلة الحمقا و بخورانند و در احلیل حقنه
کنند از عصیر اسفیوش شش رطل و عصیر ورق لسان الحمل و آب سعد ردو کل مطبوخ مین و
بخورانند او را اگر نزاد در شراب حلیمونه و غذای او ماهی تازه کباب کرده عصل از تخم و باچه
و فانیده بروغن بادام و شکر بلاد زعفران و برنج بالبی کرم کرده و شکر در و
آمیخته و خبز در و خیسانده و زرده بیضه نیمبرشت با کتیرا یا صمغ و حیض الحفی
خاکینه بیضه بد قیق از زرشک یا زبد تازه مغسول و نافع است او را انکه بخورد شاخ
کوزن سوخته و کتیرا اجزای سوای بیرب آبش قویترین ادویه در حبس بول الدم قرص
کهربا است که گفته شد در نفث الدم و حذر کند او از اغذیه و ادویه حریفه
و مالحه طلا کند موضع را که اگر او را سقط و ضربه رسیده باشد بگل ارمنی و اقاقیا
و صبر و حضض مربکه و آب و اگر بخورد شراب را که در و خبث ملد بر درسر که خیسانده
باشند نافع است   گیاهی است در هند که از اسد اسها گن میگویند گل او سرخ
میباشد کسانیست چند برگ از ان در یک پیاله آب مالیده و صاف کرده بخورند همان
ساعت بول الدم را بند کند اخر پوست درخت سنبل را باب سائیده بخورند
مجرب است اخر گلنار طین ارمنی سبد طین فرسی ان گلی است که از کان سنگ
می آید سفید رنگ و بسیار نرم ملد سه درم کهربا یکدرم و نیم تخم خیار و تخم خرفه کتیرا
ان نشته مکد چهار درم بکوبند و بحریره ببیزند و باب بقلة الحمقا قرص سازند و
باب لسان الحمل بخورند قرص نافع که بول الدم را باز دارد بول را اگر غلیظ بر آید

دیابشد کر برومگث به نشیند نفع بخشد تخم خربوزه تخم کدو مقشرین مکد بیست درم گل ارمنی

صمغ عربی کندر دم الاخوین هکدده درم افیون سه درم تخم کرفس دو درم قرص سازند

بوزن حب درم شربت یک قرص بایکوقیه شراب خشخاس گل ارمنی گل مختوم

صمغ عربی کتیرا تخم خرفه گلنار گل سرخ شاخ گوزن سوخته عصاره لحیة التیس بارهنگ لسان

الحمل بیرشند ضماد کند بر گرده دیگر الخیار و کهربا و برگ مورد مساوی کوفته بیخته دو درم

با آب بخورند و در آبی که مورد و مازو و گلنار و پوست انار و گل سرخ جوشانده باشند

آبزن نمایند اگر شیر شود در گرده و مثانه و بول از آن بسته شود چنانکه احتباس علاج آن

حبس بول گفته شود ان شاء الله تعالی اگر خروج دم و مده از فروج بود

که در الات بول منفجر شود علامت آن وجع است در آن موضع پس اگر در گرده بود خون

منعقد بر آید یا مختلط با بول و وجع در قطن و گاهی بر می آید با بول قطعه از لحم کلی

و اگر در مثانه بود وجع در عانه باشد و خون غیر مختلط بر آید با بول و اگر در احلیل

بود درد در همانجا بود و ملات قبل از بول بر آید علاج آن خوردن قرص سفوف کاکنج است

بذر البطیخ و بذر قثا و بذر خیار و بذر خبازی و حب القرع مقشر و بزر

بقلة الحمقاء و خشخاش و حب کاکنج و کتیرا و نشاسته و صمغ عربی و اگر صمغ لوز باشد بهتر مکد

بذر قطونا و شکر مکد بیست درم بکوبد اجزا را و بیامیزد با بذر قطونا شربت پنج درم

با بیخته بخورند ماء العسل یا بذر خیار و بذر البطیخ چه آن مدر بول است و پاک میکند

مجاری را و میشوید آنرا یا بخورد یکدرم اصل السوس اسپانخ گونی یا ماء العسل بخورد

بخورد و تخم خربزه و تخم ... ان

شیر خر و شیر بز و شیر زنان و اگر احتیاج بغسل مجاری بعد پاک کردن ان و اگر باین
محتاج به تقویت شوند پس شیر گاو و چون بخورند شیر پس تا که شیر منهضم نشود و از معده
نگذرد غذا نخورند بمقدار شیر چهار اوقیه بعضی تا پنج نهایت نه و بیامیزند با او بعضی
چیزهای که اندمال قروح نماید مثل کشیرا و صمغ عربی و لبد و کهربا و بیامیزد در ان
چیزی از زاد و بکرم ملاء که برساند انرا با موضع و دوقو و اگر انحدار شیر از معده
دیر کشد پس بیامیزند در و قدری نمک و حقنه کنند از شحم بط و روغن بادام و غذای
او از اسفیدباج باشد با اطراف جداء و جلادن مع قطف البقلة یمانیه و شوربا که
ساخته باشند از کرسنه و در انتهاء از برنج دن شسته و آرد جوارس و ضماد کند
عانه را به دقیق الشعیر و خطمی سفید و بنفشه یابس مخیص از خمیر کرده با آب عنب الثعلب و
روغن گل مع بکار دارند این سفوف نافع است ادراقتنا مقشر و خشخاش و بذر کتان ع

وکثیرا مکلّد یکجزو نشسته دو جزو کوفته و بیخته بیامیزد شربت یکدرم
گرده چون منفجر شود کثیرا حب صنوبر ورد یابس مکد چهار درم لباب کندم ۳ درم زعفران
یکدرم خشخاش سه درم بکوبند و بیامیزند با آب سرد و قرص سازد بوزن مثقال شربت
یکقرص با شیر بز و آب بطیخ   بذر خیار یکجزو نشسته دو جزو قرص سازد
و بخورد و اگر در مثانه لذعه باشد بذر خیار و نشسته بخورد با اقراص کاکنج و ضماد
کند عانه را البمن و شحم بط و بریزد در احلیل بذر خیار کوفته در شیر زنان حل کرده
و بیاض بیض و روغن گل و الفیداج و قدری از عسل بحسب تقاضای حال و اگر مده

بلا خون بر می آید پس بدهد این اقراص بذر بطیخ بذر خیار بذر فرفح بالسویه بیست درم
طین ارمنی صمغ عربی کندر درم الاخوین بالسویه ده درم افیون ۲ درم بذر کرفس یکدرم
اقراص بسازد شربت ۲ درم با یک وقیه شراب خشخاس و اگر با این انتفاخ در خصیتین بود
و بنولس ضماد بدهد قیمون با قلا و سرلش سرفین معز و سه کیلیت با آب خمیر کرده بر خرقه طلا
کند و بر خصیه سخت کند و چون خواهند که این ضماد را بردارند روغن فلفل بسیران برریزند
تا که نرم شود و بر داشته شود   و اگر قروح در احلیل بود بخورانند لعاب
بذر قطونا و بذر خطمی و حب سفرجل و بذر خیار با شراب خشخاش و شراب بنفشه و روغن
گل و لازم کند اورا ماء الشعیر و حساکه ساخته باشند از نشاسته و روغن بادام و شکر
طبرزد و اسفناخ بدهن لوز و حذر کند از حرکت و تعب و اگر مناسب حال بود فصد کنند
چون مثانه سخت شود و تمدد رساند و درد شدید باشد و یا حمی حاده بود
لازمه دلالت میکند که ورم در ان است و خواهد کشت و نیز میگوید که بول الدم
داشته باشد بلا حمی مخوف نیست   کسی را که در قرحه الالات بول بود ماهی آمیزم
در ادویه علاج ان بعض مدارات تا برساند آسانی و نفوذ کند در و نیز
میگوید انچه برانگیخته شود از زین دم بحبراز اعنی شدید الحمرة و کثیر المقدار قوت
شدیده بود لیکن اگر چه جاری نشود چون بقوت خطر دارد چه خطر ان جهت دوام
و نبات او میباشد و نیز میگوید که طبیب جهد تمام کند در ادرار مده از کلی چه ان اگر
مزمن شود غم بیش شود بر وان البته و این بخورانیدن دهن لوز بن است و کرم کردن

ادرار البول

انرا تا نضج یابد و منفجر شود و چون منفجر میشود بر انکیخته شود حکه در مثانه پس استعمال
کند درینوقت ادویه مدره مای العسل و اکر نه بری حاصل میشود و چون پاک شود قرحه
دیر نکند در التحام و شتابی کند دران و نیز میکوید که چون بر آید خون بعد ریم دلالت کند
بر اینکه قرحه متاکل شد   که هر چه نفع میکند در علل گرده نافع است علل
مثانه را و انچه نفع میکند علل مثانه را نافع است علل گرده را   ورم
حار و قروح در مثانه عارض میشود در اکثر شبان زاد و غلمان را در وقت انبات شعر عانه
و میکوید که به نسبت چیزی ابلغ در علاج قروح الات بول از خوردن شیر و نیز میکوید
که اگر بر آید مده بعد نضج ورم گرده و مثانه سفید و پاک و بد بو نبود نیکوست و پاک
میشود زود و نیز میکوید اگر دفع میشود مده از راه مثانه امر اسان است و اگر دفع
شود از طرف امعا بد باشد و بدتر ان بود که بدفع شود بول بمواضع خالیه در
بطن و بر این نیز بری میشود بعد مدتی آرد از همه بدتر است علتی در گرده پس منحل
نمیشود و محتاج میشود درینوقت ببول بمساعدت بد و نیز میکوید که قروح که در گرده
باشد با آسانی به نمیشود انرا که منفعت میشود دایما فضول مای بول او و با انکه جوهر ان
متوجب بری است چه ذو لحم است و اگر باشد در مثانه بری نمیشود بسبب اینکه ان عضو عصبی است
که درد گرده منع میکند از هضم طعام   که اندمال قرحه
دخل عظیم دارد اسفیداج و کحل در قرحه بلعابات نتر دا حقر اسفیداج
در ماده عبارت ار زیر است که انرا در هندی نیک کویند

قنه یا زردنر و تازه در گلاب شسته نیم اونس یا دو درام اصل السوس خورند
که در قرحه گرده و مثانه بی نظیر است و مجرب و شیر خر در قروح اندرونی از هر جا که
باشد نافع است و چون قرحه پاک شود برای اندمال و خشک کردن سرجال سرخ و
گل ارمنی و گل مختوم از هر یک دو درم صمغ عربی و کتیرا از هر یک نیم اونس با شیره خرفه
قرص سازند و با شیر میش بخورند و صبح و شام شربت دو درام و عطر قنه در احلیل
چکانند قرحه مجری بول را نافع است
کتیرا خشک طباشیر تخم خرفه تخم خطمی
طین ارمنی صندل سفید انبر باریس ملکد یکتوله قلعی کشته مغز تخم خیارین سنگ باره
خار خسک نانخواه ملکهانه ملکد سه توله سفوف سازند شربت یکمثقال با شیره تخم
خیارین مجرب است
قلعی کشته کندر انزروت صمغ عربی زن ستره افیون
خون سیاوشان اجزای نوای کوفته بیخته شیاف سازند و در وقت حاجت در شیر یا
آب حلیمو در احلیل چکانند
ریوند یکمثقال مغز تخم خیارین مغز تخم
خربوزه ملکد مثقال گل ارمنی کشنیز نشسته تخم الوخرفه طباشیر از هر یک نیم مثقال
شربت دو مثقال با شیره خیارین یا شیره خرفه نبات شیرین کرده بگیرد سمندر
پیپل را در آب لیمون ساییده حب سازند بقدر کنار صحرایی و یک حب صبح و یکی شام
بخورد و بالای شیر گاو یا شیر بز و جهان بخورد و یک ثلث شیر بود و دو ثلث آب و باید
ازین شیر بسیار نخورد خواه رغبت باشد خواه نباشد و غذا خشکه و بهتی مونگ
بابین طریق که صبح به پزند و شام بخورند و شام به پزند و صبح بخورند دو هفته در به شود

ایضاً برگ شاخ نو رسته سول را با آب سائیده یکجام بخورد در هفت روز شفا یابد

ایضاً بجهت برگ شاخ فراش که با آب سائیده و صاف کرده خورند کماهی عارض

میشود در مثانه و گرده چرب علامت ان اگر گرده باشد احتکاک الموضع است از داخل

و خروج اجزای صغار شبیه شعیر با بول و اگر از مثانه بود علامت ان خرقه مثانه است

و نتن بول اکثر امعتاد و وجع شدید و حکه در ریوبت نخاع و گاهی سیلان میکند

همیشه رطوبت و گاهی سیلان میکند دم علاج هر دو فصد صافن است و حجامت

در اسفل پشت نخست بمواضع گرده و بخورانند بذر قطونا و بذر خیار و ماء

الکاکنج و روغن لوز و مغزیات و لعابات و مانند ان ازراق نمایند در احلیل

دهن الورد و لبن نسا و لعاب بهدانه و غذا از اسفیدباج چرب و شیر اهل تاب

که مندیدم که بر آمد با بول چیزی شبیه شعیر در طول ایک و حب و زیاده

ازان و میگوید که این از افراط ماده است و لزوجت که منعقد میشود ازان بحرارت

گاهی حادث میشود از کثرت جماع حرقت البول علاج ان علاج قروح مثانه است

و حوالی ان و گاهی میباشد از سوء مزاج حار گرده و مثانه علاج تبدیل مزاج است قرص نافع

است حرقت البول بذر البطیخ و بذر خیار و حب القرع و هر یک مقشر بیست درم کندر و صمغ عربی دم

الاخوین یک ده درم افیون سه درم بذر کرفس یکدرم کوفته و بیخته حب سازند شربت

دو درم با شربت خشخاس حرقت البول نسا را بر عانه ضماد کردن از زیره کرمانی

عاجل النفع است و مجرب است و تخم شبت در آب بپزند تا که ثلث ان باقی ماند و

بخورد سه روز مجربست باید که در وقت خورش دادن سر دیگ را باز آرد بگیرند که بخار ان
بیرون نرود آب بیخ درخت موز معصور در حرقت بول بی نظیر است و در
آب گرم بول کردن عاجل النفع است و ساییده نیل بوزن یکماشه تا دو ماشه در شیره
خیارین حل نموده اقسام حرقت البول را نافع است شوره قلمی یک سیر گوگرد آملسار
یک اونس در دیگ سفال آب نا رسیده بر آتش کنند تا که مشتعل شود و بر آتش دارند تا که
خموش شود پس بر طبق صاف سنگ بریزند که سرد خشک شود بردارند و بکار دارند
جوکهار و شوره قلمی از هر یک یکماشه با دو نیم کاوه بدهند دافع حرقت است
وان برآمدن بول است بی اراده سبب ان بر رطوبت مثانه و استرخای عضله
محیط با ان بسبب رطوبت علامت ان علامات مزاج بارده و بیاض بول بلا حرقت
علاج ان با ادویه حاره قابضه نمایند چون کندر و بعد و خولنجان و مانند ان مخلوط
نموده مثل جفت بلوط و حب الاس و جلنار و گلنار و طلا و اطریفل کبیر و اطریفل صغیر نافع
است و تمریخ با دهان حاره که در ان مشک قدری حل کرده باشند و گاهی سبب ان زوال فقره است
مجاری مثانه بسوی خارج پس منقطع میشود رباطات مثانه و سست میشود از بین مثانه
پس ضبط نمیتوانند نمود بول را و علامت ان خروج فقره است بخارج و نمودار شدن ان
علاج ان دشوار است اگر رباطات گسیخته نبود تا که حادث شود آفت در ان و در عضله
پس قادر نشود بر ضبط ان علاج ان اگر ممکن بود فقره بر گردانند بطرف اندرون و
گگاهی بسبب حرارت مزاج مثانه و گرده پس منجذب میشود بسوی مثانه اکثر از رطوبات علامت

ان علامات مثانه حار

ان علامات مزاج حارست و رنگینی قاروره و حزر از مسخنات علاج ان خوردن
اقراص بارده قابضه است که ساخته باشند از طباشیر و گلنار و طین ارمنی و بذر بقلة
الحمقا و خس و مانند ان وانچه از برودت بود پس قرص قابض حاره قابضه چنانچه ذکر رفت
بمثل مشک و قسط و مر و اسطوخودوس و کمون که بسیار باریک کوفته باشند یا لعوق کنند
با حساز یا ورد مرزی و گاهی میباشد از اتساع مجاری گرده پس مندفع میشود آب زود
از و و این در از بود به تقطیر و لا عسری میشود در بین بدن بتعقیه خصوص اگر بر آید با
بول خون نیز علاج ان منع است از حرکت و تعب و بعد مانند ادویه قابضه مثل کندری
و سفرجل و زعرور و جلوز(?) و ماش و ارز و مانند ان و شراب قوابض سیاه شعوف و اجتناب
از هر چه مدر بود و از جماع و بخورد صمغ عربی و طین ارمنی و ضماد کنند قطن را بسوق(?)
نعمیر(?) و قسط و سفرجل و ابهای قابضه و بخورد در اخر ابر لبن ملفاح و نافع است لحم البقر
و روغن ان و بحصیده که آرد گندم است که بر روغن چرب کرده به بریزند و بریسه و هر چه غلیظ
دم نماید سبب سلسل استرخای عضلات بود که در گرده و مثانه اند و ضعف مثانه
و اید بد شواری علاج پذیرد خاصه چون مرض شود و در بیماریهای مزمن اگر افتد
دل سقوط قوت بود علاج ان اول تنقیه بدن نماید از بلغم با یا جات دفع رطوبات
به تخم کرفس و تخم مورد بریان کنند و مرجان سرخ و کهربا و خولنجان سائیده از هر یک درم
یکدرام ناشتا بخورند و مغز خر گوش را در دیگ سفالی بر آتش نهند تا که خاکستر شود بخورند
سلس البول و بول فی الفراش نافع بود همچنان است خاکستر سرطان و خوردن فندق بریان

وانفع ازین است خاکستر قشر بیضه مرغ که یکدرم باشیره تخم خیارین خورند و حاشا کستم

کردن خروس نیز مفید است و زیاده ازان خاکستر تاجی که بر سر خروس است و آب سنگ تاب خوردن

و غذا در همان آب پختن نافع است و غذا گوشت از بره و کبوتر و بیضه نیمبرشت نیکو بود

اجتناب کردن از چیزهای رطب و تخم سرو و برگ مورد و مازو و پخته انار بر گرده و مثانه

ضماد نمودن و این سفوف مانع سلس البول است بلوط پنجاه درم کندر سه درم کشنیز خشک گل

ارمنی صمغ عربی مکلد دو درم سفوف سازند سه درم صبح و سه درم شام بکار دارند

و در آب گوگرد نشستن نفع بلیغ دارد و روغن سداب بر گرده و مثانه مالیدن باروغن گل

و اقحوان که در زیت ساخته باشند و معجون برشعثا از نیم ماشه تا یکماشه خوردن نافع است

همچنان بول فی الفراش را نیز و کنجد سیاه وقت خواب خوردن و مداومت نمودن نافع است همچنانست

مازوی سبز یکدرم با آب سائیده که جرب مثانه را نافع است دیگر کنجد سیاه ده درم

اجواین پنج درم یکدرم هر شب بوقت خواب بخورند بجون

درین مرض آب خواستن و همچنان بر تافتن بیشتر بود باین نام خوانده اند تشبیه

الشئ بما حوله و حضرت سبب ان ضعف قوت ماسکه گرده است از سوء مزاج حار ان و غلبه

قوت جاذبه که در گرده است که جذب میکند تنها نه همین رطوبتی را که بر می آید باد رار

بلکه رطوبت تمام بدن را نیز پس عارض میشود ازین عطش شدید و خروج البول ساعت

بساعت و ذوبان بدن الحقا ئست که حرارت بر انها غالب باشد آب خوردن

بارد و ماء الشعیر و قرص و آب بقلة الحمقاء و تقویت دهد انزا با آب فقاح و آب جصرم و آب

ابلکی درازی

ریباس و رب اترج و بخورد و سمک صغار تازه و خس و قطف و مانند آن و گاهی در علاج میکند
این مرض بغذا های که دیر بماند در معده چون اطراف جداء و جلاب و کلا و مانند آن انها
و سمک کباب پخته و گوشت گوساله و اطراف آن با سرکه و اطعمه مالحه و حریفه و ضماد کنند بر بدن
از البطیخ و الخل و بقلة الحمقاء و دقیق الشعیر سبب آن کسی که مزاج او حار گردیده است
و ضعف آن و اتساع مجاری بول که چون گرده از حرارت خود جذب کند رطوبات را از ضعف نتواند
نگاهداشتن و قوی دفع کند و حاجت بسوی آب باقی ماند باز رطوبت جذب کند حتی که رطوبت
تمام بدن را نیز پس خشک میشود بدن منجر میشود بدق علامت آن تشنگی مفرط بعدم
حرارت تب و بعدی قاروره سبب علامت توقف در گرده علاج آن احتیاج بمسهل باشد از خیار
شنبر و تمر هندی و مانند آن تلیین نموده تبرید کوشند بمثل لعاب اسپغول با روغن گل خوردن
و کشنیز خشک در سرکه یک شبانه روز خیسانده و بریان کرده نخود [illegible] صمغ عربی [illegible] در هم
کافور نیم درم سفوف کند و سه درم با آب سرد خورند غذا آب نخود [illegible] ترش با شکر قوام
آرند با قلیه کدو بخورند و آش حصرم مناسب است و قرص طباشیر درین باب دخل عظیم دارد
دیگر مرجان مغسول و طین ارمنی از هر یک یک درم با گلقند بخورند و خوردن شیر میش با
شیر خر سنگتاب مناسب است و ضماد های غلة های بارد در [illegible] و قبض [illegible] بر موضع گرده نهادن مثل موافق
صندل سرخ و صندل سفید با سرکه و روغن گل و مانند آن و خوردن [illegible] گاو نیز نافع احتیاجت
[illegible] ترش و گاه حرارت مزاج بسبب بلغم شور باشد در علاج آن اول حقنه نرم اخراج بلغم
نماید و بعد از آن قی فرماید که حرکت قی زایل میکند بلغم شور را از گرده پس تبرید کوشند

گاه بندرة از برودت نیز عارض میشود بندرت بسبب سده   چنانکه گفته شد

بلغمی که در فوهات عروق افتد و آب را مانع شود از دخول در جرم گرده لیکن انهم از تشنگی

خالی نبود پس اول حقنه های نرم بکار دارند لیس قی فرمایند و بعد از آن معجون های گرم بخورانند

بمثل معجون فلافلی و امثال آن و اگر سه جوز بلا بریان کرده بعسل خورند نافع است

انجه گرده را گرم کند و اگر جوز بوا با او یار کنند قویتر گردد در امساک بول و رو غنها

گرم گرده و مثانه را مالیدن نافع است و در آب گرم نشستن سود مند بود و ادویه

مقوی باه نیز درین نافع است دیگر صمغ عربی گل ارمنی گلنار سماق مکد بکتوله

و نیم نشسته کثیرا انجم کاهو تخم خرفه مکد نیمدرم صندل سفید از هر یک سه و نیم کوفته و بیخته

از نیمدرم تا یکدرم تا دو درم با آب انار بخورند   حادث میشود احتباس

بول از ورم گرده و مثانه که علامت آن و علاج گفته شد و حادث میشود از ضعف مثانه

که حس نکند لذع بول را علامت آن بیافتن بول است و چون بر آید کثیر المقدار بود علاج آن

بزور د سعتری نخورند از وی درم یا بخورند بذر بطیخ مقشر با شکر طبرزد و هر روز

دو اکه درم تا بنج درم بخورند یا بزور د مثانه کبش را که ان کوسفند نر است و بخورد

رما دوان را با آب بادیان و چون بخورد این دو ها را باید که بنشیند در آبی که پخته باشد

در وی اقحوان و کرنب و بگذار و در ورق حمام و مرزنجوش و بنفشه و بابونه و تمام رطب

و بستانی نقل اینها ضماد کنند بر عانه و اگر امر دشوار شود زرق کنند در احلیل آب

بورق یا آب نمک و اگر حادث شود از دو بول دم با بول مده زرق کنند در وی آب رماد

بادیان صفون ابیلاند

با این صفت که بباید بر ماد بلوط یا رماد چوب تین و آب بسیار و بدرست بر زنند انرا
بسیار و صافکنند وان آب را بکار دارند و اگر طفل را عارض شود بخورانند تخم فرفیر با
آب باران عتیق و فرفیر بنفشه است نزد علامت استخوان است مایل برنگ بنفشه و
حادث میشود حبس بول از سقطه و ضربه علاج ان فصد باسلیق است و نطول کردن
باب گرم بر موضع مثانه و تمریخ بر دهنها تا نصف روز احقر در حبس بول که از سقطه شده
باشد علاج کردم از ضماد کردن بر مثانه از برگ خطمی شفا یافت و میباید که مریض
نیز جهد کند در بر اوردن بول و زیر کند مثانه را و حادث میشود نیز از بسته شدن
خون و مده در مثانه و علامت ان وقوع است بعد بول درم با بول مده و غشیان
و صفرت بول و صغر مجسه که ان موضع دیدن نبض است و میباید مثانه هم ممتد و
ممتلی و بسا است که با ان صغر نفس باشد و زبول علاج ان بخورند این دوا که مجیب النفع است
در گداختن خون بسته و مده بسته در مثانه بستانند قردمانا و سرو فوه الصباغین و
ابهل و اشق و حلتیت اجزای سوای اشق را حل کنند و اجزا کوفته و بیخته در رو بنادق
سازند و بدهند ازین در روزی چهار مرتبه با طبیخ بزر و بخورانند سکنجبین حامض
متواتر یا بخورانند بخود فاوانیا باب گرم یا حب بلبسان و اظفار الطیب از هر چه که
باشد دو درم یا انفحه ارنب یا بغار یقون یا زراوند طویل از هر چه که باشد یکمثقال
یا سکبینج و قنه و جادشیر از هر چه که باشد نیم مثقال نافع است انرا خوردن مراره سلحفات
بریه و تکمید عانه بلبد قرطم رطبه که نخته باشند هر دو بار و بنشینند در آب ان و اگر از خلاص خبایر

واز بقول بارده اسفاناخ وسرمق وبقلة الیمانیه النفع است واگر دشوار شود امر بزر
بنج بیفزایند   برای این علت بزر بطیخ وبزر خیارین وقرع مقشر وکثیرا
افیون کوفته وحل نموده شیاف سازند واگر تقطیر قلیل قلیل بود با حرقت بس آن
میباشد یا از مواد غلیظ که حادث میشود در بول ادرار نمیشود چنانچه میباید یا از
استرخاء عضل مثانه از برودتی که رسیده باشد او را واین اکثر عارض میشود مشایخ
پس اگر از مواد بود علامت آن ظاهر شدن است در بول غلیظ چیزی رسوبی در اسفل قاروره
از ثقل وکدورت و در دیگری نمیباشد اگر سبب علاج آنکه از مواد بود خوردن دهن خروع است
با آب بیخ و یا خوردن شراب صرف یا با آب رازیانه و غذا اسفیدباج بتوابل کثیره ونفع
میکند انزروت حاره وتیلین وزبیب وتمر وفانیذ وماننداِن واگر باشد تقطیر بسیار
با حرقت و نی بحطش بخور در تیلین منقوع در زیت و تدهین کند مثانه بدهن بلیسان یا دهن
زیت که پخته باشد در وی سداب یا دهنی که حل کرده باشد در وی خسک وفربیون وجندبیدستر
ونافع است او را این دوا حب محلب ده درم سک و کندر وهلیله سیاه و کهربا مکی پنج درم از هر یک
درم و نصف و جندبیدستر یکدرم و نصف معجون کنند بعسل شربت از یک مثقال یا دو مثقال و
اگر باشد از استرخاء مثانه علاج آن اطریفل صغیر پنج درم یا دو دانگ سنجرینیا یا سرود
طوس دهند یا حب محلب دهند هر شب دو مثقال که آن عجیب الفعل است درین باب یا بخور سازند
از ورق سداب یا ابس یکمثقال و بخور زنند یا بستانند حلبه و عسل دهند انرا خنک کنند و بکوبند
مثل کحل و بمایند بعسل و بخور زنند هر شب دو درم یا بخور زنند هر شب یکمثقال کندر نصف مثقال

[illegible]

دارچینی یا بخور زند کندر و ابهل و سعد و نانخواه و در السوس یک یک جزو جمله را حب یا معجون سازند
بوقت خواب مثقال بمقدار فندق خورند و بنوشند بجای آب ماء الجداء دین و مسح کنند مثانه را بروغن
سداب یا بروغن ناردین و غذا قلایا و مطنجنات و صباغات حاره اغذیه نان خورش
گرم و پرهیز کنند از حموضات و بکار دارند در طعام او سیر و حلتیت و بنوشند شراب عتیق
لطیف و گاهی تقطیر میباشد از فضولی که دفع کرده باشد از طبیعت پس تدبیر التساع مجاری نماید
کسی که در خواب بول کند سبب آن استغراق در خواب است یا استرخاء مثانه
و اینهم اگر از حرارت بود پس علامت آن حمرت بول و شدت و حرقت در احلیل علاج آن
بخورند اطریفل صغیر که در وی جفت بلوط و گلسرخ یا غنچه گل داخل کرده باشد و لت کنند در
روغن بادام یا روغن گل و بخورند با آب سرد یا بخورد این سفوف بلوط پنجاه درم کندر سی درم
کزبره یابسه و گل ارمنی و صمغ عربی مکلس ده درم سفوف سازند و سه درم صبح و سه درم
شام بخورند و نصف نهار غذا زیرباج یا ناردانج خورند و شراب ماء الرمان حامض
یا بگیرند هلیله زرد اقاقیا قشر کندر و بلوط و مقل اجزای سوای و وقتی که از برودت
بود علامت آن اینست که اکثر در صبیان باشد و در مشایخ نمیباشد یا او را آن اعراض و علاج آن
اینست که بسوزد کردن دیک و از زرماوان ناشتا بخورد با آب گرم و قبل از غذا سه درم
فودنج با شراب بجای بخورد و یا بخورد بذر سداب با حلتیت و زعفران یا بخورد در شبانه روز
یکبار بلوط و مرو لبان یا بستاند ادویه مذکوره در استرخاء عضل مثانه و منع کند
از بقول و جمیع فواکه و اغذیه بارده و میل کند از اغذیه بسوی قلایا و مطنجنات و

تدهين قطن نماید از روغن نار دین و احتقان نماید از سنحات و کمادات و ادویه حاره

و نفع میکند مشایخ را خاصه اگر تناول کنند هر شب وقت خواب ایشب حب محلب دو مثقال و

مداومت کنند بران را یل شود این مرض البته با سفوف کندر ورق سداب و بکوش این

اینست که بگیرند دار چینی را در و قیه بیاد ویسازند و بخورند هر شب پنجدرم یا بستانند حلبه را بنوبند

و خشک کنند و بکوبند که چون کحل شود و در عسل بیامیزند و هر شب ازو دو درم بخورند یا بخورند هر شب یک

مثقال کندر و داخل کنند در طعام او و دوای صالح و مجرب درین مرض بستانند هلیله سیاه کابلی

و بلیله و آمله مکد ده درم بلوط منقع بخل یکشبانه روز بریان کنند و بستانند از و هفده درم

کندر و راسن و میوه و کسیلا مکد پنجدرم هر سه درم شهد بیامیزند شربت سه درم تا چهار

درم و بکوبند قیمولیا بمراره ثور طلا کنند بدان مثانه را و قضیب را که دافع این مرض است

دوای دیگر بکوبند جند بیدستر قطا و خاجفت بلوط اقاقیا حبالسویه معجون سازند تا

مواد ستر بخورد دو از و وقت خواب دو درم اما ادویه سخنه گرده و مثانه و ما فیه تقطیر البول

خنک است و حلبه و بزرکتان بذر جند قوقی و حب محلب و جوز و بندق و فستق و نارجیل و اللوز

و حب الصنوبر و تین و مرو حب البغار و بزر سداب و کیلا و سعد و ممزوج داشو و سقل و خولنجان

و دار چینی و میوه یا بسه و جند بیدستر و سسالیوس کندر و مصطکی و سلیخه و قرنفل و سنبل و جوز

بوا و حب الخضرا و بود ینه و قطاخ و افتیمون حاشا و مثانه کبجی قوه و دمانه از سبب

کر و قتی که حادث میشود در ظرف سیریا در رحم و رم پس تابع است تقطیر بول و

آنچنانست نفخ گرده که تابع اوست تقطیر بول و شیخ میگوید که با او تقطیر بود تابع

ابلد قوی

او باشد قولنج پس صعوبت و شدید و میکشد در معتر و ز اگر تابع این تب غلد حمی و امیشود

بول کرسنه جوز بریان کو به بعد خوردن بول را انگاه میدارد و نیز گوید که

حب محلب بقشر بیامیزد بزیبق و بعسل و هر صبح بقدر بندق بخورد بول را انگاه دارد و ضمادرا

بکار آید دیگر راسن و تخم کتان و هلیله کابلی بکند یا در بیخ خطمی مقدار رم اقاقیا و

کندر میکرد د درم یا بهمن کرسنه درم کوفته و بیخته بعسل معجون کند شربت سه درم

واگر ورم در ان موضع بسبب حرارت بود علامت ان سرخی رنگ است و حرارت

ملمس علاج ضماد کنند بقیمولیا و اندکی زعفران و عنب الثعلب و دقیق الشعیر و خطمی سفید

و کزبره تر و روغن گل و سرکه انگوری و زردی بیضه اجزای دوا کوفته جمع کنند و

ضماد کنند بالان و اگر در ان اثار تحلیه خون بود فصد باسلیق نمایند و دوای دیگر

جید و نافع عدس مقشر و گل سرخ و قشور انار بار ریک کوفته بریزند و آب انزالت کنند

باد بهار درد و نهند بران ثفل انرا بکوبند و یاد بهار در ضماد کنند که نافع است

نیکو و اگر باشد از برودت علامت ان بیاض رنگ و برودت ملمس علاج ان

ضماد با اکلیل الملک مطبوخ در میبختج مخلوط بزردی بیضه و آرد گندم ضماد دیگر

زبیب منقی از دانه و دقیق باقلی و قدری از کمون خمیر کنند بقدر دهن غسل اغشی

کنجد و آب ضماد کنند به ان و اگر ورم با ماده غلیظ بود علامت ان ثقل است در ان

با بیاض و علاج ان به بپزند نقیع و نمام و مرزنجوش در آب بپزند و این آب را ابزن

اندک اندک و بثفل ان ضماد کنند یا طلا کنند براده نور امیخته بعسل و قند

که باشد ورم وصلابت در انثیین پس نفع میکند اثر اد قیق باقلی و دقیق نخود ملکرده
ورم بذر فنجنکشت بخیدرم زبیب منبر وح البحم پانزده درم زبیب را بتنهابکوبند و ادویه را
کوفته بیخته بازها زبیب بکوبند یاکه حوت بیا میزد دیگر و شحم ابل و شحم عجل و شحم بط
دو او قیه و یکد از ند و میپاشند بران ادویه مذکوره و مخلوط کنند در این و فرنیه کوس و
بنهند بر ورم یا به بزر نده پنج عدد تین با یک قبضه کرنب و قدری از شحم تا که نضج یابد بکوبند
وضماد کنند ضماد دیگر باقلی حلبه بابونه بکوبد و جمع کنند بمیبخته و شحم وضماد کنند ضماد
دیگر حلکند کوز در میبخته وضماد کنند یا به بزر ند کرنب را و بیا میزند با دقیق حلبه
ان مخض و شیاف مامیثا و عنزروت و جلنار و ورد
و اقماع انار و مرتک ای مرداسنگ و صبر و کندر سحق نمایند و بکار دارند اگر خصیه
مرتفع شود بعانه بر آید به نشانند علیل را در آب گرم هفته روز متوالی داخل کند در
احلیل او انبوبه از فضیه و نفخ کند در و نفخ شدید تا که منفتح شوند حالبان و ان
دو مجرا است که از انها می آید بول از کرده بسوی مثانه پس نازل میشود ازین تا بیرخصیه
ورم خصیه چند بر تبه زایل میشود از حادث شدن سعال زیرا که فضول
انتقال میکند از ان بسوی صدر از الات که مشترک اند دران اسرجم و میگوید که اگر
ورم سفید بود در خصیه تقطیر کند در مثانه روغن نفطر اشفا یابد و اگر سرخ بود طلا کنند
بران توتیای ولیرکه و میگوید که قروح خبیثه در ملا کیر و دیر میباشند بر نبود اگر
زرد بسوی عفن می آید از حرارت و رطوبت ان موضع چه انها مجاری فضول اند

[illegible]

بهودی میگوید علاج باید کرد قروح و حوالی رطب را از زنشادنه و صبر و قرنیه محرق و ترک و
ماننداین دهانرا در عفونت حالتی است بسبب حرارت و رطوبت چنانچه وصف کرده است
در مذاکیر و دبیر و نیز میگوید حادث شد مرا ورم در بیضه یمنی پس استعمال کردم
قی و مداومت کردم بران منقطع شد ورم و قلع شد بیخ ان البته ندیدم هیچ چیز از قی
که نفع ظاهر شود دران و میگوید وقتیکه باشد قروح در فرج و ذکر و دبر و با ان ورم
نبود پس بر ترکش علاج کنند بچیزهای مجفف چون قرطاس سوخته محرق و قرعه محرق و میگوید
که دیدم شخصی را که جلد بیضه او تمام افتاد و برهنه شد و چیزی بران باقی نماند علاج کردم
بصندل و گل سرخ و کافور یا صنجر یا پس بحلوک آب عنب الثعلب پس صحیح یافت و بروئید
بر وغشا که شبیه بود بجلد اصلی و اگر باشد در خصیه حکه و ترشحه پس مجربست که بگیرند اقاقیا
و شیاف مامیثا مکه بخدرم نوشادر و صبر مکه دانق زعفران نیم دانق اشنان مثل
جمع بکوبد و بیزند و مخلوط کنند بروغن یاسمین و بپاشند و طلا کنند بران بشفا یابد
برای ورم خصیه اهک شسته را در آب حل کنند و بگذارند که ته نشین شود پس بگیرند
ان هرچه که بر روی آب نشیند بر ورم طلا کنند زود ورم زایل شود دیگر کرم بسیار باید خورد
که در موسم برسات میباشد و یکی به یکی سوار شده میرود بگیرند از ان بوزن یکدام
پوست بیخ بید انجیر ده درم زنجبیل یکدام بکوبند و به بیزند و بآب طلا کنند اگر ازین سوزش
پیدا شود بآب سرد بشویند و روغن کنجد بمالند سوزش بر رود و ورم در یک روز زایل شود
و دیگر رماد خار و از گونه بر فتیله انداخته ببندند نشیف رطوبات نماید مجربست و دیگر

برگ تنباکو اگر بر فتیله الماس ببندند ماده بطریق قی دفع کند مجرب است دیگر بیض الحقان
را بر ورم خصیه طلا کنند که خاصیت عجیب دارد مالیدن روغن خشخاش نیز دخل عظیم دارد ورم حار را
برگ خطمی پخته با مسکه ضماد کنند عاجل النفع است ضماد دیگر آرد جو و باقلا و آرد عدس
مقشر و آرد ماش سیاه و طین مغرا اجزای مساوی بر روغن گل چرب کنند و لیکن که در آب
خمیر کنند که رقیق شود به پزند تا که غلیظ شود و بر خرقه طلا کنند و بر ورم خصیه یا هر جا که باشد
بچسبانند زود تحلیل برد دیگر بوته را بسازند از سرب بقدر خصیه متورم و در اندرون وی مسکه
بمالند و خصیه را در آن نهند و همچنان نگاه دارند نافع است و مجرب است داغ کردن بیخ
ابهام دست مخالف ورم خصیه که وجع شدید بود عاجل النفع است قروح انثیین را بول
انسان چند روز نگاه دارند پس شویند قروح انثیین را اگر زود صحت می آرد و باید که
پیش از گرفتن بول شیر خورده باشد لیکن بول صبح بگیرند که نافع است البته خواه بول
صاحب قروح بود خواه از دیگری بود مجرب است ضماد ابی ورم خصیه اکلیل الملک آرد
باقلا انزروت جوز السرو موم زبید انه کمونی تخم شبت پیه گرده بز مکدوحه
دو جزو آرد نخود سیاه پوست انار ماروی سبز کشنیز خشک سرکه کهنه شراب کهنه پیه مرغ
مکدر سه جزء روغن بید انجیر روغن زخم مکدره جزء جدوار یکجزء فضله کبوتر چهار جزء
مومیائی کانی نیم جزء عسل هشت جزء زردی تخم مرغ دو عدد روغن بلیسان یکجزء عاقر
قرحا یکجزو ادویه یابسه را بکوبند و در سرکه یکروز در آفتاب بدارند و یک شب در شراب
بخیسانند و روغنها و پیه های را در وی بریزند و با آتش آهسته بجوشانند و از آتش

فرود آرند و بسیار بمالند و در ظرف شیشه نگاه دارند نافع باد

اما باسور انواع آن سه است یکی طولانی است مثل ثالیل یا مثل عکس
انگبین دوم عریض از جوانی مثل عنب سیوم توتی بمثل توت دارد از همه ثالولی است
و نخستین و توتی دون اوست در ردائت و اسر انها آنست که نزد مذاکیر بود چه هرگاه
که غلیظ شود سد میکند مجرای بول را و آنچه از پس بود اقل ردائت است آنچه ظاهر بود
از سر خود بیرون اضعف است و آنچه داخل شرج بود علاج آن صعب است و آنچه خون از وی جاری
شود آنرا بواسیر اعمی گویند علاج آنچه اعمی بود فصد کنند زیرا که هرگاه که خون بر آید از آن
خون درد ساکن میشود و از فصد نیکو شنت که طلا کنند بر بواسیر چیزهای حاده مثل عصاره
بصل و پیاز و حنظل تا واشود و استعمال کنند چیزهای که بر انگیزد خون را بمثل چیزی که در
باب طمث گفته شد اما آنچه خون از وی جاری شود علاج آن جدا گفته شد و آنچه نیکو است اول
حب مقل است صفت آن هلیله زرد و سیاه کابلی و بلیله و آمله منقی و مصطکی مکر هر یک سه درم تربد
بیست درم مقل سی و هشت درم حرف ده درم مقل را در آب کنند تا حل کند و ادویه را بیامیزند
و حب سازند بعسل صفت روغنی که بخورند و حقنه کنند از آن بیامیزند دیگر رطل آب
کراث از بذر حرمل و قشور اصل کبر مکلد ده درم سداب رطب قدر ریک قبضه بپزند
تا کی نضج یابد و قوت بگیرد آب پس صاف کنند و بریزند بر آن نصف رطل دهن شیرج
ببپزند تا که آب برود و روغن بماند بردارد یا بپزد بصل عنصل را نیکو و بکوبد برو

گاو تا که نرم شود و ضماد کند بر مقعد یا به بخور دهد ثوم مقشر را و در روغن گاو تا که سرخ شود پس برآرد
آن ثوم را در مقعد و تمریخ کند بدهن یا بردارد آب بصل را به صوف یا مراره بقر یا بگیرد
شیاف از حضض طینا و بردارد و صبر کند بر آن یک شب و هرگاه که فارغ شود از نشستن سر قدم
باز اعاده کند و این فتیله نافع است او را مثل ۳ حبه شحم حنظل یکجز بیامیزد به آب
گرارت م فتیله سازد و بردارد یا بردارد در روغن مغز خسته مشمش به پنبه
که اسقاط بواسیر و لحم زاید نماید از هر قسم باشد زرنیخ سرخ و زرد و نوشادر و
زراونج و نوره غیر مطفی بالسویه بیامیزد این را به آب قلی یعنی سجی قرص سازد
و خشک کند بوقت حاجت سحق کند و بپاشد اگر محتاج شوند بسوی قویتر از این پس آن
خربق است سیاه و زرنیخ سرخ و زرد و نوره و قلی و زراونج و مویزج و قثاء الحمار
و نوشادر معجون کند با آب قلی و قرص سازند و خشک کنند و استعمال نمایند و اگر در قطران
و خل خمیر کنند قویتر شود بگیرد دافعی کوهی که موضع آن از آب بعید بود
و به ببرد سر و دم او را بقدر چهار انگشت و بگیرد میانه را و با زیت بپزد و زرد برنگ
سر بسته تا که مهرا شود صاف کند و از آن دهن تدهین نمایند که خشک میکند بواسیر را حتی
قلع میکند تمام آنرا یا ذرور کند بر بواسیر از اشنان هفت روز ساقط شود یا قطع کند
بقالب یا صور را از اصل آن قطع نکند بلکه بند که در آن خطر است و هرگاه که جاری شود از دو
خون حالی بپاشد بر و اقاقیا و گلنار و غبار رحا به یا بندد بیخ آنرا به ابریشم خام
و محکم کند هر دو روز تا که ساقط شود و این از قوی هم عمل میشود و بگیرد خنافش را که آن

کرده را

کروره است در زبان هندو لبوزن برزند و انرا آنکه نمیرد و در قاروره کند و سر انرا محکم کند
چون خشک شود بکوبند و بیزند انرا الجزیرس بگیرند خرقه از حریر بقدر باسور و طلا کنند بران
خرقه عسل و بپاشند بران خناقین مسحوق را بنهند این خرقه را بر باسور که در یک ساعت قطع
میکند انرا بعد ان بنهند بر در روغن کنجد به پنبه شک اعنی سم الفار عجیب الفعل است در
خوردن لحم ان فعل درد ولی حادث نیست جمیع از ادویه ورم گرم حادث شود ضماد کنند از آرد
جو و زردی بیضه و روغن گل یا بنهند بران خروق کوفته با نوی شمش باریک کوفته گرده
مثل مرهم شود پس بیامیزند زبد تازه و بنهند بران و اگر شدید شود درد از لعوطابه نشیند
در بیند کم رخته باشند از درازی که حبها [illegible] راست و بار بلغتر از جو پس تدهین کنند
از دهن نوی که تسکین عجب آرد یا بگیرد سم را و لبوزند و سحق کنند بدهن ورد و نهند بر و
غذای ان شوربای زردی بیضه و کراث پخته یا صفرت بیضه و روغن گاو و اگر باشد
حرارت پس نخود آب با اسفناج و قطف و جو آب و بلجم و جاجه فربه و اسفیداج بگوشت
دجاجه فربه و نافع است او را خوردن لبوب مثل جوز و لوز و بندق و فستق و نارجیل
و محلب و حبة الخضرا و حب صنوبر و تین و زبیب و سمن بقر و دهن جوز و دهن لوز و تخم
بط و حبله که ان اعضان کرم است و شراب زبیبی و دوشابی کثیر الداذی فی نخورد
روغن خل بطبیخ تین و میپخته و بصل نافع است باسور را و ثوم ضرر دارد او را و
از طعامهای هر چه ضرر دارد چیزیست که خون را غلیظ کند و سیاه گرداند مثل
لحم بقر و دواب و شتر و گوشت قدید و عدس و کرنب و جبن کهنه و بادنجان و لحم

جید و تمر و اکثار در توابل غذا های حریف و خوردن آب بارد کسی را که از بواسیر

خون جاری باشد معتاد پس نیکو نیست که او را بند کنند بلکه بگذارند که جاری باشد و الا مبتلا

شود در استسقا و میگوید خراجات که در جانب مقعد بود پس شکافند انرا پیش از نضج و انتظار آن

نکشند و الا میل کند بسوی داخل حادث شود ازو نواصیر علل مقعد عسر البرء

است زیرا که همیشه ثقل بسوی او می آید و ان کثیر الحس وقتیکه بر آرند بواسیر

باید که نرم دارند طبیعت را که اگر طبیعت قابض باشد مشغول میشود ورم و وجع شدید

دیدم بواسیر را انواع مختلفه و عجیب تر از همه که دیدم چیزی شبیه بنغاخات که در بطون سمک

میباشد و میگوید که هرگاه که بر آرند بواسیر بنشانند او را در آب قشور انار تا ورم مقعد را منع

کند و میگوید نافع است در بواسیر آمدن خون سیاه و غلیظ و هرگاه بر آید خون رقیق

سرخ بند کنند انرا که مانع او سقوط قوت و میگوید اگر دانه بواسیر بیرون بود انرا به نور

بگیرند و قطع کنند و اگر عظیم بود به بندند انرا طرف بیخ او و اگر مستور بود بسطح مقعد

متقعر بود محتاج بدانه باشد بادوای حاد و میگوید که مداومت کردن به بخور بلادر

مسقط بواسیر است و هم چنین بخردل و مقل و بعد حبس خون بواسیر اطریفل

مقل هر چند کهنه بهتر و میگوید که دار و شبت از ترکستان می آرند کمال انست که پوست درونی

و قلی باشد و انرا الفاخ خطائی گویند یکمثقال بوقت خفتن با اطریفل مقل بدهند تا سه روز

نافع است باد و نیز هر نوع اسهال را نافع است خواه با خون بود خواه بی خون

میفرمایند که اسهال بواسیر معده را ضعیف میکند و نفخ میکند ابر غوف نافع است اگر با گل

مختوم مکلا نیم مثقال دوای هندی که انرا اتیس گویند یکمثقال باریک کوفته و بیخته سفوف سازند
و این یک شربت است سه روز متواتر دهند اسهال بواسیر و خون را باز دارد مجرب است نیز میگوید
که گاهی در مقعد ورم یا جراحت پیدا میشود و بغایت موضع میباشد و اسهال خون می آرد این دارو
به بندند بلغه بابونه اکلیل الملک حلبه تخم کتان بکف خطمی گل خطمی گلسرخ نیمکوب کرده بجوشانند
تا که جوهر حل شود هر روز سه مرتبه به بندند بغایت گرم گرم نافع است البته بنیر میفرماید که هیچ بریان
بواسیر دوا است که دهند که انرا ابدال گویند بغایت تلخ است لبسایند و قرص دو مثقال بغایت
نازک به پنبه ریخته نزدیک بمقعد نگاهدارند زمانیکه بوی ان بمقعد برسد در ساعت دانهای
بواسیر بیرون آید و متعفن شده بیافتند و اگر اندکی بموضع بواسیر رسانند قوی تر عمل کند
اما از وجع الم و ورم خالی نبود و بغایت محنت کشند تلافی ان بروغن کنند که برنج در ان پخته باشند
و تقویت قلب به تریاق و مسرودیطوس و مفرح یاقوتی و دواء المسک و مانند آن کنند لیکن
استعمال این خطر است مردم ضعیف بنیه و ضعیف مزاج تاب ان نمی آرد لیکن در دفع بواسیر
بی نظیر است و میگوید که اگر خواهند که حب بواسیر را مسهل دهند از این چیزها دهند
هلیله کابلی تخم کاسنی تخم کرفس تخم بادیان کم زیاده حد کس ... است نقع هلیله نیز
و خلیل است پوست بیخ انار در سایه خشک کرده باریک بسایند و بوزن یکدرم
در یک اثار شیر بجوشانند از ماست سازند و مسکه برآرند و با نان بخورد دو درهم
از ان هم بخورد تا بیست و یکروز عمل نماید بواسیر خونی و بادی ببرد مجرب است دیگر برای
بواسیر خونی و بادی بگیرد تابه آهنی بسیار سوخته باشد به نجدام هلیله کابلان یکدرم و نیم

بلیله کلان زنگی بیدام اصل السوس ۳ ماشه درهم سیر اب لیمون متصل و اخذ کرده
کنند و بوزن چهار ماشه حب بندند هر روز یک حب بخورد تا چهل روز هر روز نصف
حب را با اب سائیده بر مقعد طلا کنند دفع بواسیر نماید و اشتها تمام دهد باید که بدندان خاویده
خورد که دندان سیاه استوار میسازد

که اطبا دست از علاج باز داشتند از همین دوا صحت کامل
شد و اشتها تمام آورد و فربهی نداشتند حاصل شد اخر خرمهره که در هند از کوده است
کوبند در آب لیمون بخیسانند تا که یکبار از آب برآید از بالا بردارند و کوده را خشک کنند
و سه روز بخورند مجربست اخر سرگین خفاش دود کردن بواسیر را زایل کند اخر خسته های
تمر هند در آب خیسانده در دیگ گرم برشته کنند و پوست از وی جدا کنند و بکوبند و بیزند
یکمثقال صبح و یکمثقال شام خون را ببندد و مداومت آن اصل بواسیر را بکند
اخر بجهت بواسیر ریحی مغز تخم کدوی تلخ کوفته با بول خر یا با بول گوساله شیاف سازد
و سه روز متوالی بر دارد مجربست اخر شاخ جاموس که در صحرا افتاده باشد در ایام
برسات از وی چیزی میرود از قسم لبتانند و در سایه خشک نماید تا همچنان با ماش سیاه
بمقعد دود دهد بواسیر خونی را به از بین دو اینست اخر یک انبه در چلم بر کوه بطور تنباکو
دود کشند بواسیر را بالخاصیت نافع است اخر زمین کند که ان لوف کبیر است جوشانده
خشک کنند و بستانند از وی هم جز و از فلفلگرد یک جز و پوست بلیله نیم جز سفوف کنند با آب بخورند
از یک درم ابتدا کنند تا سه درم میرسانند و مداومت کنند بواسیر خونی را و بادی را نافع

لازورد بیر کوید برای حبس خون بواسیر سوری خر کوش و تشنج العنکبوت بالفیدی بیضه بر مقعد
طلا کند خون را به بندد اخر لبا زدم خرلطه از سقر لات سبز و در ان بلوط و مانند ان کوفته
بر کند و دهن انرا بدوزد و در سرکه تند که گرم کرده باشند تر کند و بر ان بنشیند نافع است
که استنجی کند و چون بهر دلشو بر خرلطه دیگر نشیند
از آب حقه تنباکو کشان که وقت بسیار بر ان گذشته باشد و اگر متعذر باشد ابی که در و
برگ تنباکو خیسانده باشد مجرب است یا از آبیکه میکشان بر سبوهای شراب میریزند
در وقت تعریق بهر گاه آب کو رانگبین شود از ان آبدست نماید همچنان است خون
از براده کهاکر و فلو و شاخ گاو بیدس و اقماع اعنی سبزی که بر ثمره بادنجان
میباشد و پوست مازو و زرد چوب فراد ایا مجموعه کرفتن بلبو اسیر کومان سیلکهاد
سس بلع گلس مرغ سسر بز مقل ازرق برگ بهوبد و مرهم سازد
از خراجی که بر می آید نزدیک مقعد و تاخیر میشود
در شکافتن ان تا که فاسد میشود انچه نزدیک او میباشد از لحم و بست که میکند در
استخوان و ان دو نوع میباشد ناقص و غیر ناقص اما ناقد ان بعضی که از ان راه
بر می آید بخار ریح و غیر ناقص انست که چیزی از و بر نیاید الا ریم و خون و علاج ان
ابو مقشر و صمغ زیتون بکوبند و مخلوط کنند بحل و بیامیزند در و قدری زعفران
و طلی کند بر فتیله و بفرستند در و یا بستانند از جاوشیر بمقداری و حب کنند انرا
از روغن نارجیل و داخل کنند در و بنهند بالای او مرهم که ساخته باشند از دقیق باقلا

وحلبه و آب دهن نارجیل فخورد و از کهربا و صبر صبح و شام کر ان خشک میکند بقوت بیا

استعمال کنند دوائی که ذکر شده است در علاج نشتر اما ابرو تمام نمیباشد مگر بجدید

بواسیر که اے میرود از تنقیه بدن بجهت انکه سایل شود از ان رطوبت.

از نواصیر انچه قریب لوف بمقعد خطر در و کمتر است و انچه بعید لوف خطر او بیشتر زیرا که منقطع

میشود از ان عضله در علاج لیس ممکن نمیباشد حاش انرا بند حدت و میگوید که علاج ناصور

نخیر نافذ است که به پنجند خرقه را بر میل و داخل کنند در و بخارند تا که خون بر اید و نه

گذارند یکروز باز اعاده کنند بر حک و خون آوردن همچنین سه مرتبه و اگر کهنه شود زیاده

از سه مرتبه بعد ازان بگیرند صبر و قشور کندر و مر و عنزروت و ابر ساوا آرد کرسنه

و لیحای اصل جاوشیر و دم الاخوین م انذرد هند در ناصور ملتحم شود

برای بواسیر بلکه برای ناصور جا های دیگر حتی نشتر هم چیزی بی بدل است

بگیرند پاره از چینی خوب و بسایند انرا که مثل سرمه شود و در آب برگ پان که ان

تنبول است حل کنند و در کاسه سفال نو در اندرون طلا کنند و در سایه نگاه دارند

تا که خشک شود از کاسه جدا کنند و باز در آب تنبول حل کنند همین طریق سه مرتبه

بس بر آرند و سحق نماید و بکار دارند و باید که اول دهن ناصور را از استعمال مرهم

شیاف کشاده کنند پس داخل کنند دوای مذکوره که زود ملتحم سازد در تجربه احقر نیز

بمراة دیده است   اگر ناصور بسیار مزمن شود بگیرد استخوان گربه جنگلی و

باریک کوفته با آب بر ناصور طلا کنند صحت یابد همچنین است استخوان زانوی شتر که فدل

برای ناصور

سائیده بر ناصور طلا کند در عفنت و زبه شود و باید که اول آن موضع را بروغن
چرب کنند و اگر استخوان آدم با آب صبر سوده طلا کنند بواسیر مزمن را هم به کند اگر شاخ
نو رسته سد انجیر در ناصور در دهند نافع است و خراطین را با خمیر خمر سائیده بر بواسیر
نهند زود به کند و نیز خراطین خشک کرده و کوفته در مرهم نبنت لحم آمیخته بکار دارند
همه اقسام ناصور را به کند همچنین است عظیم خنزیر که در روغن کنجد سائیده و پنبه ازان
تر کرده بر ناصور نهند نفع عظیم دارد و نسج العنکبوت مخاط بینی مالیده بر ناصور
چسبانند سود آید با استخوان گربه در پوست همان گربه پیچیده در دیگ کنند و سر آنرا
بند کرده بر آتش نهند تا که خاکستر شود آنرا در روغن کنجد آمیخته بر بواسیر نهند به کند
از همه قوی تر آنست که گربه سیاه را ذبح کنند و سر آنرا در زمین دفن کنند تا گوشت
و پوست او برود پس استخوان آنرا باب سائیده بر ناصور از هر موضع که باشد کرده به شود
مجرب است   اگر با التهاب و حرارت یعنی نیکو بست او و آنرا هم اخیر علاج
بکنند از زرد شمع مصطکی را در روغن گل بپزانند از اسفیداج القدر کره
بردارند و بیامیزند دران بیاض بیضه بزنند آنرا تا که یکسان شود و اگر التهاب
شدید بود بیافزایند بران قدری کافور و اگر نباشد حرارت و التهاب بس الازم
کنند حب مقل که کوفته شده طلا کنند بران این طلا که شمع سرخ در روغن خیری یا روغن
سوسن گداخته یا تخم بط یا تخم دجاج متساوی الوزن گداخته بران کتیرا مسحوق بیامیزند
و در هاون بکوبند تا که یکسان شود بکار دارند و اگر وجع شدید بود به نشینند در آبی که

در رو پخته باشند بابونه و اکلیل الملک بعد از ان استعمال کنند شیاف موصوف در باب
رحبیر بصفرت بعض مخلوط میکنند مرهم جهت شقاق که با او حرارت و التهاب نبود
مخ ساق بقر اوقیه زفت رومی نیم اوقیه اسفیداج رصاص مرتک مرزنک مکلس [illegible]
شمع مصفی اوقیه روغن گل چهار اوقیه بگدازند شمع را و زفت رومی و مخ را بدهن ورد
پس بریزند باقی اجزا را در هاون بزنند تا که یکسان شود و بکار دارند و آنچه بخورد حب
الرشاد است بریان و کمون مدبر نخل و بذر کتان و بذر گرات بریان کوه و مصطکی
و هلیله سیاه مطبوخ مطبخن بروغن گاو و گاهی میجوشانند هلیله و بلیله و آمله را از هر یک
در آب سفرجل و بریان میکنند در روغن بقر تا که خشک شود پس بکوبند انها را و بگیرند
بذر کتان و بذر گرات بریان کوه و حب الرشاد و مصطکی مکلد نیم اوقیه طلی ارمنی
اوقیه با او بیامیزند شربت سه درم با آب سفرجل   حضض بلی و هم هندی
نافع است طلا کردن شقاق سه و صبر در شراب شیرین گداخته طلا کردن نیز نافع
است و ضماد کردن از فنجنکشت تسکین وجع کند و نافع شقاق است سیج کرجی [illegible] دیوار های
حمام سحق کرده طلا کنند منتن [illegible] و دافع شقاق گل خیری زرد در قیروطی پخته
دافع شقاق است زفت رطب طلا کردن نافع است شقاق را رماد سرطان با شهد
نافع شقاق را از گل بنفشه ضماد کردن تنها یا با چیز دیگر نافع است دهن گندم
تدهین کردن نافع و نیز مرارة میش و همچنان دهن الاکس مخ عظام مسکن اوجاع است
خواه از شقاق بود خواه از ورم و اقوی مخ عظام اشتر و زوفای رطب و افیون

[illegible]

نخ ساق گوساله و تخم ابهل و کتیرا و دهن خیری زرد و مقل و مومیائی و اشقه
و عصاره هندبا و عصاره عنب الثعلب و برو علک انباط و شحم بط و دجاجه و دهن سوسن
تنها یا با شمع خام نافع شقاق اند همه دافع وجع و ورم مقعد ضماد کردن همچنان
اسفیداج رصاص محرق مغسول اسفیداج و مرداسنگ و زنجفر و دهن الورد نافع
و مجربست
که بنهند خرقه گرم و خرقه سرد بران و نظر کند که از کدام یکی از ان هر دو تسکین می
یابد پس اگر از حرارت بود فصد کند و قی فرمایند و طلا کنند با این دوا عدس
مقشر و خطمی سفید و اکلیل الملک یکجا کوفته معجون کنند در آب عنب الثعلب و مح بیضه
و دهن الورد و بنهند بران و اگر با ورم استرخاء مقعد هم بود ضماد کنند عدس و
گل سرخ صحیح به پزند تا که نضج یابد پس بکوبد و بکار دارد یا عنب الثعلب و روغن گل
و یا ضماد کنند با این ضماد به پزند عفص را تا که نضج یابد و بکوبد و بیامیزد در روغن گل
روغن گل و مورد و جلنار و آب یزد تا که نرم شود و بکار دارد دوای دیگر که تسکین
درد کند و ورم فرو نشاند به پزد اکلیل الملک و بابونه تا که مهرا شود و بستانند
از وی یک قبضه و زردی بیضه جوشانده و زعفران یکدرم افیون نیم درم بذر کتان
و قیه حلبه مثل ان خطمی مثل بکوبند و بیامیزند بمیخته که حلقه با شند در مقل سه درم
و بچسانند و بر خرقه بمالند بر روی ان روغن گل که گداخته در و تخم دجاجه یا بط
و بنهند بر مقعد فاتر و اگر طبیعت قبض بود لازم کنند مقل و اگر معتدل بود اطریفل

عفص و مورد کبیر که رسته باشند یا خبث الحدید و بنشینند در ماء قمقم

و جلنار و قشور رمان و جفت بلوط و ورد و عدس مقشر از هر جزو سرو و ورق الاس و

ثمره طرفا به پزد و صاف کند و بریزد و بر و بنهند زبیب و بنشینند در و و چون بر آید

ذرور کند بر و این هم اجو ز ماز و عفص و اقاقیا و اسفیداج و کندر و مر بالسویه

و استنجا کنند باب گرم بملک با آب سرد و اگر از برودت بود نفع دالوا و لا اینکه

بر کند مقعد او را لا انتزاب قوی یابس ذرور کند بر و این دوا ودع محرق

قشور کند و قلیمیا و مردار سنگ بالسویه نخاله رصاص و سماق از هر یک جزو مرد و جزو

و بکوبد و استعمال کند طلائی که ورم و شقاق و شقاق مقعد را نافع است ولیکن

حرارت نماید ابار محرق مغسول و اسفیداج رصاص و مرتک الجنی مردار سنگ زنکار

و زرده دو بیضه و دهن ورد بکوبد در هاون تا که چون مرهم شود طلا کند

برای ورم مقعد خواه بسبب بواسیر بود خواه بدون ان بگیرند بابونه اکلیل الملک

و تخم خطمی و بنفشه تخم کتان حلبه افیون مقل اشق روغن گل زرده بیضه ادویه را بکوبند

و بجوشانند تا که مهرا شود و مقل و اشق و افیون را در آب حل کنند و با ان مخلوط کنند

و روغن گل و زرده بیضه آمیخته گرم گرم ضماد کنند بغایت نافع است

زرده تخم مرغ با روغن گل متساوی بزنند تا که یکسان شود و پنبه از ان تر کرده

بر ورم بنهند و اگر ورم در اندرون مقعد بود بردارند نافع است و اگر درد شدید

بود قدری افیون در ان اضافه کنند اخر مسکه گاو و یا روغن ... در هاون دستهء

اگر ... کنند

سرب صلایه کنند تا سیاه شود پنبه از ان آلوده بکار دارند همچنان اسفیدای سرب با سفیده بیضه و روغن

گل در هاون مذکور صلایه کنند اخر خشت را گرم کنند و بران قطعه از نمد سرخ فرش کنند

و بر روی نمد زرده و سفیده یک بیضه افکنند و بران صاحب ورم و درد مقعد را نشستن

فرمایند زود تسکین نماید اخر لعاب بزر قطونا و لعاب حلبه و مسکه تازه در هاون سرب

صلایه نموده بکار دارند نافع است و مجرب اخر سخت نان در شیر بز یا شیر گاو بپزند و قدری

روغن گل و زرده بیضه و زعفران و افیون با ان صلایه کرده بکار دارند اخر بقلة الحمقا

رطب کوفته ضماد کنند و اگر بیرون مقعد بود ازین تدابیر زایل نشود به ضماد خطمی و بنفشه

و خبازی و بابونه و مانند ان نضج داده منفجر کنند در انتظار نضج تمام نکشند زود از نشتر

بکشایند و بمراهم علاج کنند   وحدوث قروح دران استعمال کنند

غسولات که ساخته باشند از آبهای قابضه دوای صالح درین باب ابار محرق

مغسول است مرهم اطراف ورد سماق مکی چهار درم مر دو درم سحق نموده بعد

استعمال غسول بر مقعد بپاشند و اگر با خراج ورم هم بود و باشد که اندرون بر زود بنشیند

در آبی که پخته باشند در و عفص و جلنار و جفت بلوط و ورق سماق و مورد بلس ذرور

کنند برود اسفیداج و رصاص و گلنار و شب و کحل که بمثل غبار سحق نموده باشند باید

که قبل از ذرور چرب کرده باشند مقعد را از روغن گل آفتابی و بفرستند مقعد را بالا برند

این دوا برای خروج مقعد نظیر است کنزمازج گل سرخ فوفل عفص مکی

دو اوقیه ابهل چهار اوقیه اذخر یکوقیه مرمکی سماق مکی پنج مثقال نیم کوفته در ظرف

آهنی بجوشانند و در آب ان بنشانند و هم ازان استنجا کنند و بعد ان این ذرور بر مقعد
بپاشند اسفیداج اثمد از هر یک یکتوله ابهل هفت مثقال کندر یا ریک کوفته هفت
مثقال عفص پنج مثقال شب یمانی نیم مثقال بمبالغه سحق نموده ذرور نمایند اخر ذرور
نافع شاخ ایمن بز سوخته و سم و ستیا بز سوخته کندر گلنار بلوط کاتهه هندی مازو
کاغذ سوخته شب محرق قدری باریک سحق نموده بعد از نشستن ماء القمقم بپاشند و
اندرون بفرسپند و هرگاه که بر آید همین عمل کنند منع از خروج نماید و خروج مقعد اطفال
را هرگاه که بر آید از لته حیض بردارند بر نیاید مجربست
روانی
خون از مقعد بیرون دانها یا سوی باشد که نه بیرون مقعد بود و نه اندرون بلکه
از فوهات عروق بر می آید و هیچ درد و سوزش بان نباشد و علاج ان نکوشند و
منع نه نماید تا که در زانو ها ضعف پیدا نشود که دران شفای اکثر امراض است و این
اصحاب و جثه و سکون و کسانیکه ترک ریاضت کنند و طعامهای لطیف خورند بیشتر باشد
که ماده طبیعت را با این طریق دفع میکند و اگر زود بمنع ان بردارند مواد در بدن بماند
و باعث اقسام امراض شود فاما هرگاه زانو ها ضعیف شدن اغاز کند زود بمنع
ان باید کرد و الا خوف استسقا باشد پس انچه قطع کند این را مداومت این دواست
بلوط دو درم کهربا و صمغ عربی بیک یکدرم کتیرا و زنشسته و طین ارمنی و گل مختوم
ملکه نیم درم یا بسان الحمل قرص سازند و بخورند با شرابی که در و خبث الحدید و هنشور
کنندر و دانهای زبیب خیسانده باشند و برای هداومت اللذم دانند و معجون الحدید نیز

زالی

مانع است یا بستانند کندیکجز و کتیرا نیم جز بزبیب آب پخته بخورند و ذرور کند بر وصید را کندر و عنزروت فی مرود م الاخوین با این اجزار ابیاض بیض سرشته طلا کنند اگر اثر ضعف ظاهر باشد بغذا اجاء اللحم فرمایند وگاهی بر ماء اللحم رب سفرجل اضافه میکند و معجون فنجیوسس نافع است   کسانیکه از افواه عروق مقعد انها خون

ترشح کند عارض نمی شود انهارا ذات الجنب و ذات الریه و اکله و جنون و جرب و تغیر جلد و قوبا و جزام و سرطان و مانند ان پس اگر منع کند ان را در وقتی که نباید بند کردن عارض میشود انهارا امراض مذکوره و هلاک میشود مگر مدام استفراغ ان اخلاط نمایند و تنقیه بدن میکرده باشند و تدابیر نیکو و گفته است ادویه بالغه نزف دم چهار است یا مجففه است یا مغریه اعنی تنگ کننده یا کاویه اعنی داغ کننده یا مخدوره   از ان ان هرگاه خون جاری شود از هر موضع که باشد و تابع شود غشی و فواق می میرد زود و اگر عارض شود

لاکن عارض شوقی و حلقه و توابع او شود و فواق میرد   هرگاه که احتیاج افتد بر منع کردن جنین خون که می اید از عروق مقعد دوای خسته تمر هندی و دوای پوست بیخ انار و دوای آهن لزرتایه کهنه و امثال ان که در علاج بواسیر نوشته شد عاجل النفع است و مجرب   اگر از دیدان بود علاج ان گفته شد و انچه از انصاب معاد بود علاج ان آب رمان حامض باعسل امیخته طلا کند یا یکدار زند جبر با باران و طلا کند بر و یا بسایند و فایده

یا لبن و بیاآمیز نو لبسحم لبط و برداریند انرا با این ضماد کنند مدقوق ده درم

زفت رطب پنجدرم مومیای هفت درم شمع احمر سه درم روغن ناردین یا سوسن

یا نرکس یک اوقیه و نصف سحق نماید و صبح شام ضماد کنند آب برگ تنباکو سبز

بگیرند یا آب مطبوخ برگ خشک و هم چندان روغن کنجد به پزند تا که آب برود و روغن

بماند و اگر خارش بیرون بود زند همین نماید و اگر اندرون بود پنبه تر کرده بردارند

نافع است و این از استرخاء عضل داخل مقعد بود و عارض میشود

این در صبیان و در مشایخ و خصیان و مبتلایان بکثرت خروج آن در وقت تنحنح بالعال و

آواز بلند و علاج ان تناول بلادری و تریاق و شلیثا در ابزن و تمریخ بادهان

حاره و غذا از اطعمه حریفه محلله چون خردل و فلفل و کمون و پرهیز از اغذیه

بارده رطبه نافخه چون بقول و حبوب و سمک و البان و فواکه رطبه و بهترین علاج

کسیست که بغیر اراده براز برآید و اطریفل خبث الحدید نافع است هلیله زرد

و بلیله و آمله منزوعه النوی و شیطرج و بذر کرفس و نانخواه و سعتر و سعد یکد

یک اوقیه سنبل حماما خیزلواوج مکد سه درم دارچینی چهار درم فلفل و دار فلفل

و نار مشک و ملح هندی امکد نصف اوقیه خردل اوقیه و نصف نوشادر نصف درم

خبث الحدید سه اوقیه بلین گاو لت کرده و بعسل معجون کنند که کف او بر داشته باشند

سبب فتق الخراق صفاق است از برداشتن با آواز بلند یا افتادن

از جای بلند یا جماع بر شکم سیری بسیار و انواع آن چهار است یکی نزول امعا

باشد فی

یا نزول شرب باشد یا جمع آمدن آب دران اگر امعا نزول کرده باشد علامت ثقل انثیین
و هرگاه از دست زیر کنند در کند و غایب شود باز عود کند بقراقر و مئی باشد
لمس انثیین صلب و چون بحمام رود زیاده شود و عظیم شود بسیار و اگر ثرب نزول کرده
باشد علامت ان وجع است و چون از دست زیر کنند اثر او چون غایب شود باز
عود کند لیکن با او قراقر نباشد و در لمس اخر بود علاج ان هر دو نوع این است
که رد کنند برفق و اگر بر نگردد در آب گرم نشینند پس از خفت شکم و بدست فرو کنند
تا که بر گردد پس ضماد کنند باین جوز السرو دو جزو مرد سعد و مرزنجوش بابونج و عفص و
اقاقیا و کندر و صمغ عربی ملکه یک جز همه را در شراب حل کنند و بیامیزند باقی
اجزا را بخیسانند برفق بعد انکه سرد شود و بیمار مستلقی شود و بر بندند نه کنند
تا سه روز یا هفت روز و چون وا کنند دران وقت هم باید که علیل
مستلقی باشد باز ببندد که منع میکند از اتساع و اگر نه بندد اتساع بر بزرگ
و عظیم شود و اگر از ریاح بود علامت ان است که بیمار هرگاه مستلقی شود یا
دست در و فرو برد غایب شود و باز عود کند با قراقر و اوازی علاج ان
مداومت نمودن بر ادوا اغذیه و ادویه که ازشان ان فشش ریاح است و بیشتر
در طعام او کمون و نانخواه و اقاویه داخل کنند و تمریخ نمایند انثیین را بروغن
زیبق که در و حل کرده باشند جند بیدستر و فرفیون و تقطیر کنند در احلیل و اجتناب
کنند از اغذیه منفخه مثل باقلا و لوبیا و عدس و بقول و فواکه و نزو شرب آب بالای طعام

نابر شناوبه بندد بروز خاده بزور خصوص در وقتی که اراده حرکت کنند و باز
دارد اورا از حرکات قویه وهمیشه طبع اورا نرم دارند تا اخلاص یابد از
وجع وحرکت نکند بعد طعام البته خاصه بعد شرب آب ونبیند وباید که جمع جوانب
خود قبل خوردن طعام للازم بعد خوردن استلقا وهرگاه بنشیند باید که او بسته
باشند ویکبارگی برنخیزد مگر بعد انکه به بندد ازاو دست بنهند بر وی و زیر کنند ان را
بسوی داخل وجماع نکنند تا که خوب به بندند بغایت شکم خفیف بود بغایت خفت
ونخورد شراب مگر قوی واگر از نزول رطوبات بود لسوی او پس علامت آن اینست
که خفیه براق بود وثقیل ممتد وقلت بول وافراط عظیم وعلاج ان طلا کنند
بادویه ناشفه رطوبات که مذکورست در باب استسقا ویست که بزل میکنند
انرا العنی می شکافند پس جاری میشود از او انچه در اوست وصحیح مینماید علیل بلکه
بازجمع میشود وگاهی بزل میکنند وداغ میکنند یا می شکنند یا جبر ودوای جاذفا ما برود
تمام را بسوی این راه نیست الا این نوعه مائی پس هرگاه که بشکافند وداغ میکنند
انرا ابرء تام میشود از ان چون بزل کنند جاری میشود از واو آنچنانچه جاری میشود
از فصد خون وبزل کنند از ناحیه درز انثیین لز بمقع فصد وبعد ان داغ کنند
از مکوی وداخل کنند مکوی را در او ومکوی مثل میلی بود که از ود انه از بینه
جدا کنند واگر بسیار عظیم بود در یک روز فارغ نشود بلکه در دو روز تا چهار روز
بخورد علیل چیزی که قوت یابد از ان تا حادث نشود غشی چند برای ادرار

وفتیله بیان

قشر لبان و عفص و شیاف ماميثان و اقاقیا از هر یک چهار درم گلنار و دم الاخوین
و قشور رمان و عنزروت و مر مکی سه درم بکوبد و سحق کند و به بند دبر و بر نهد
تا که بیافتند و چون بیافتند با اعادت کنند ضماد و ضماد دیگر اخر مصطکی و لبان
و نخری الاساکرده و عنزروت بکوبند و سحق نمایند و طلا کنند بطلاء اعنی
خمر ضماد دیگر نخری الاساکرده و تراب و کندر و صبر هفت درم شمع اوقیه
بخیسانند نخری را در خل یک روز و یک شب و بکوبد ادویه را بیامیزد در و بگذا
زد و شمع را با قدری از دهن و خلط کند و بنهند بر و ضماد دیگر صبر و مر و
طین ارمنی سحق کند با عنب الثعلب تا که چون مخ شود و ضماد کند بر ادادزده
مای را نافع است در آن بزرگ شدن خصیه است بلا فتق ضمادی که از قطرون
اعاقرقرحا و مار قشیشا و مقل و نانخواه و دهن زیبق ساخته باشند و ضمادها که گفته شد
در باب استسقا اما آنچه از این صبیان را عارض شود واز و خلاص تام ممکن است
انرا فتیله میگویند پس باید که حل کنند مقل را در نبید و طلی کنند بر و تقطیر کنند
در احلیل دهن زیبق و علاج با ادویه محلله که گفته شود در باب تقرش و منع
کنند از حرکت و تعب پس صحت می یابد ضماد نافع فتیله صبیان را بکوبند به
راس مع تخم گرده بزرکوفتن و سحق کنند تا که مثل مخ شود و طلا کنند و بخیسانند مقل را
در طلا اعنی خمر یا در زیبق و طلا کنند بر و بتوابیر ادرار صبیان بگیرند
قشر رمان ده درم عفص خام پنج درم به پزد از شراب قابض که ازان پنج اوقیه

باشد در و کند معار البولی داخل و بنهند بیرون و بکشایند درده روز یکبار و
باشد مستلقی تا سه روز و نبوسد آنچه کرده جوشانده باشند در وجوز السرو یا شراب
فتیله سرب و این عارض قوی است و دشوار اگرچه حجم ان کم باشد و فتیله الماس
آسان است اگرچه حجم ان بسیار باشد و میکوید که بیضه یمنی قوی تر است از بیضه یسری
و حادث میشود قیله در یسری اکثر از انچه عارض میشود در یمنی و گاه از شلقا می
افتد که بیضه یسری قوی تر از مجلد شد از یمنی در خلقت و میکوید امساک منی کند
در جمله جماع و صعود کند نسا بر رجال پیدا میکند ادره را فتق که در اراق
افتد از ان انچه بالاتر از سره واقع شود مویم است و موجع وردی
خواندم در کتاب مجهول که بگیرند یک قبضه در قیصوم و به بزند در یکبر طل و نصف
آب که بند کرده باشند سمر دیگر را بارد در تنور تا که یک رطل بماند پس بخورد از ین
صبح و بخورد تا سه ساعت طعام ۳ مرتبه پس این تنگ میکند فتق را البته چنانکه
گویا نبود از زر شیم و بر طرف شد فتق و هیچ نبود

عرق النسا

سبب عرق النسا انصباب فضول است یا حار یا بارد یا عفنانی
که بر آموده است از ملتقای عظم ظهر و فخد و علامت ان وجع ممتد است از
اعلی مخذ لبوی کعب اگر حرارت بود اثار ان ظاهر باشد از حمرت رنگ و حرارت
ملمس یا شهادت سن و مزاج و زمان و تدابیر گذشته علاج ان فصد است از
باسلیق مجاری وجع بعد ان فصد عرق النسا بعد ابن قی و بعد قی خورانیدن

نضج ورماد

مطبوخ سورنجان صفت آن هلیله بیست درم بنفشه خشک گل سرخ مکه هفت درم بزر هندبا و بزر کرفس مکه سه درم سورنجان ابیض بر صوص دو درم در دو رطل آب بپزند تا که دو ثلث رطل باقی ماند صاف کرده و ده درم شکر داخل کرده بخورند و از مجربات است که ترتیب بزاج کند با استحمام از آب جار عذب و اغذیه مرطبه و ضماد کند بورق فلوس تازه مدقوق با اصول قضیب که معرفته بخل عجین کنند و اگر از مطبوخ اکراه بود این حب بدهد صبر یکدرم سقمونیان سبع درم گل سرخ دانق سورنجان ابیض درم بزر هندبا و بزر کرفس و بزر رازیانه مکه نیم بنجدرم حب سازند و این یک شربت است و اگر از خلط بارد خام بود علامت آن برد ملمس و بیاض بود با سایر شواهد علاج آن استعمال قی است اول تا ماده را از اسفل با عالی بیارد و پس حب سورنجان کبیر معروف است بمقیم الرمتی صفت آن ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل قنطوریون سورنجان لوزیدان ماهیزهره مکه بنجدرم فرفیون درم تربد ده درم زنجبیل شیطرج خردل فلفل جندبیدستر مکه یکدرم حب سازند شربت دو درم و نصف تا سه درم و حقنه فرمایند و این حقنه خاص است درین علت بگیرند دو اوقیه بیخ سوسن آسمان گونی و نیم کوب کنند و بپزند در یک رطل آب تا که ثلث آن باقی ماند و صاف کنند و یک اوقیه و نصف از عسل داخل کنند و یک اوقیه انکامه بران افزوده نا شتا حقنه فرمایند یا حقنه کنند از حرف در آب بخته و زیت برو افزوده حقنه کنند هر گاه

استداد وجع فخورد ازان نیز یک مثقال بدهن بابلین یا بردارند شیاف از
عرطیثا وشحم حنظل وسکبینج نافع است ابدا را که بردارد فتیله از راسن خشک و عنزروت
با خربق سعوط بعسل نافع است. ادرار تمریخ بدهن فرفیون بعد تنقیه یا سحق کند
حب الخروع عشر ربکه و بیامیزد بعسل وضماد کند نافع همچنین است ضماد بفودنج
که او را خاصیت است در جذب ماده از عمق و قطران نیز این خاصیت است
وهمچنین فقاح اذخر و هر گاه مضطر شود پس ابتدا کند از حقنه تا که سحج شود زیرا که
صاحب این مرض چون سحج شود خلاص یابد و اگر مرض مزمن شود و طول کشد
بکوبد خرء دله که آن پس افکنده راسوست یا جانوری که از و ز زیاده بر
می آید و بیامیزد مثل اذخر والحمام یا طبیخ الجبیر وضماد کند یا دو رگ را تا که
آبله کند و جاری شود نیز در رطوبت که در روست و کماد کند به آب حار و بگذارد
چند روز پس اگر زایل شود علت بهتر والا باز عود کند تدبیر مذکور و بکشد
حجم تا کم کند اخلاط او را و اگر طول کشد بسیار و خوف باشد که خلع راس الورک
داغ کند بر سر ران داغ بمثل دایره محرق و اکثر بکار دارد و تدابیر لطیف بعمل
آرد و پرهیز از ادویه غلیظ و سکر متواتر وجع الورک که گاهی باشد او را حرقی
النسا و میل کند استخوان ورک او بسوی خارج و باز عود کند بسوی موضع
خود پس این دلیل است بر اینکه در حق الورک خلط خام لزج است شبیه بمخاط
پس اگر مزمن کند عظم ورک او و خورد شود پای او پس اگر داغ نکنند اعرج شود

جالینوس میگوید

جالینوس کوید که نهادن محاجم بانار بر ورک وقتی که جمع شود در وخلط غلیظ عسر
نفع عظیم دارد و میکوید ضماد کردن باین ضماد نافع است بذر سداب تازه بری و حب الغار الجندبادستر
نطرون شیح ارمنی قردمانا شحم حنظل نانخواه بکدیکر چهار مثقال سداب تازه شمع اشق هیچ
پنج استار بگیرد شش مثقال جاوشیر چهار مثقال کبریت چهار مثقال مرهم ساز ند و بکار
دارند و میکوید رکوب اعنی سواری ضار است وجع ورک را زیرا که میریزد لیوی او
فضل کثیر **ریاح ادره** در ریاحی که بند میشود در ظهر و مفاصل و بنشیند در حجره کرم تا که
سایل شود از و عرق خلاص می یابد البته دشوار است علاج عرق النسا
وقتی که باشد النسا را که در امزجه رطبه لحمیه در ورک **علاج آن** بگیرد عصاره
قثاء الحمار دو جزو زیت عتیق یک جزو بپزد انرا تا که باقی ماند زیت پس تمریخ
کند با و پشت پای او را که در وی نبود نرمس پس ورم میکند و خلاص می یابد البته
پس این عجیب است رکیه را و هر موضع را که محتاج باشند تسخین او طبیخ حنظل را
درین مرض اثر کیست فقه شد بدل آن اکر بر داشت علیل بهتر است
که در روز کرسنگی بکشد پس فصد کند که این قوی تر است در کیموس آن عرق و میکوید
که اکر حاجت افتد بداغ کردن پس داغ کند از سه موضع یا چهار موضع و نگذارد
که دامل مندمل شود مدتی و میکوید جماع ضار است البته صاحب عرق النسا را
نباید که طلا کند و ضماد نماید با دویه مقویه مثل ورد و صندل و شیاف
مامیثا و بنج و افیون و مانند آن که آنها دفع میکند خلط را الغور ریدن و جمع آن پس

عصبه بسوء انحلال ان در عرق النسا وقتیکه سیر شود درم شدت میکند

ضربان عرق النسا زایل میشود اگر داغ کنند بر کعب در پشت است بسوی

کلیه بر ران چهار داغ تا کعب وچهار داغ بین اصابع هر دو پا تند باین کیند پس کی جنه باشند

درو خناقش پس نفع عظیم بخشد وقتیکه ارادت کنند داغ و رگ را باید که

اول رد کنند بسوی مکان او تا که مستوی شود پس داغ کنند والا روان بعض داغ

دشوار شود و میگوید نافع است وجع الورک را شرب دهن خروع یا ایارج وآب

خشک تا هفته و نیز میگوید که نیکوترین چیزی که پیدا کرده است انرا در این

مرض اینست که حلال کند و رگ را بعمل بلاد رتا که نفاخات بهم رسد و بگذارند

که سایل شود از و آب ولی اندمال نکنند او را مدة و این شور تیر است از داغ و

میگوید شخصی افتاد به ورکش و ورم کرد و وجع کرد روزها تا که بسته شد جز بامر

و زعفران و صبر پس خلاص یافت و میگوید ضماد کردن قبل از استفراغ بفصد و

قی و اسهال هر کدام که باشد واجب است در عرق النسا

بسوی اطراف واین از قوت اعضا است وضعف اطراف در ترکیب

زیرا که اعضا می سر دفع میکند بسوی اطراف پس قبول میکند انرا از ضعف

خود و عاجزی انها از خود دفع کردن ان پس حادث میشود ازین علت که مهی

نامند انرا النقرس سبب تولد این فضلات تخم متواتره وبسوی استمرار طعام وجذب کبد

کیلوس غیر منهضم از تمام انهضام بحرارت غریضه که متولد میشود در کبد از جاه

یا حرکت عنیفه یا استحمام و مانند ان و علامت ان وجع شدیده است در اطراف بلا ورم
پس اگر از حرارت بود رنگ ان سرخ بود و ملمس حار بود و اگر از برودت بود حال بضد او بود
علاج ان اگر از حرارت بود و دیده شود امارة دم فصد باسلیق نمایند از دست محاذی
علت اگر دریا بود و اگر در دست بود در دست مخالف و بخورد آب اجاص و ترنجبین و
آب عناب و شکر و بنفشه خشک محلک و اگر اجابت نکند طبیعت پس شراب دینار مقوی یا
ترنجبین محلول در گلاب و سکنجبین معمول بتخم هندبا و خیار یا شراب اجاص حل کنند در هر کدام
از اینها سقمونیا بقدر حاجت بعد ان در آخر زیر مطبوخ لوزنجان و اگر اثار صفرا
دیده شود پس بخورد مطبوخ یک اوقیه یا دو اوقیه پس فصد کنند و تبدیل مزاج نماید
مثل از آب شعیر میسر شود و اگر التهاب شدید بود باب رمان مز و اگر علیل نحیف بود
پس اضافه کند دهن بنفشه یا دهن قرع یکدرم یا دهن لوز دو درم و اگر التهاب
شدید بود پس جلاب میسر شود و اگر نحیف نبود پس ماء الشعیر و شکر بخوراند او را
اجاص و عناب و تمر هندی و جلاب و سکنجبین معمول بتخم خیار و هندبا و بذر کشوث
یا بخوراند لعاب بذر قطونا و لعاب حب سفرجل بجلاب و دهن بنفشه یا دهن لوز حسب حال
و اگر علت در پا بود پس احمود و افضل است که قی فرمایند بعد ممتلی شدن از طعام
و شراب ها بعد ان بخوراند او را خیار معصور با سکنجبین یا با آب سلق باندرا و سوف
کرده یا کنگر زرد و طلا کنند در اول امر با دویه لینه مثل مسوس اهل که طلا کنند
با عنب الثعلب و خرقه تر کرده در گلاب و کافور سرد دیر و گذارند و بدل کنند هر گاه

کرم شود و آنچه تسکین درد کند آنست که بگیرد سورنجان و عدس مقشر مکلس جزو و عظام
محرق ربع جزو شکر مثل جمیع و شربت دو درم تا سه درم نفع میکند و در آب صادق
البرد و ترنجبین و آبی که پخته باشند در و آس قشور شجر تنوب یا قشور رمان یا اطراف
اغصان ورد یا بگذارند در آب قدری از اقاقیا سحق و سرد کنند و بنهند بر او و چون
مدتی در آن بگذارند در آب قدری از اقاقیا سحق و سرد کنند و بنهند بر و و چون مدتی
در آن بگذرد و عضو را در آب گرم بنهد و لحظه در آن نگاه داشته باز در آب سرد نهد
نفع میکند و چون بدن از فصد و استفراغ پاک شود این طلا نماید درد احمر و صندلین
و طین ارمنی مکلس بیست درم شیاف مامیثا ده درم فوفل اسفیداج و تلوس مکلس پنج درم
در آب خس خشک کنند و طلا کنند بسرکه و گلاب و اگر درد وجع قوی بود بیامیزد در و
چیزی از ادویه مخدره مثل شیلم و افیون و یبروج و شوکران که تسکین میدهد تسکین
عجیب و لیت کنند بذر قطونا بخل و سرد کنند و بنهند بر او جه خل و عرض میکند در عضو
و سرد میکند باده بر و که استوار شده باشد در آن و منع میکند از انصباب مواد
بسوی او و بذر قطونا منع میکند از لذعه چون طلا کنند طلای دیگر البتانند عدس
مقشر را با آب کزبره بثیر و قدری کافور در و کنند و طلا سازند بر و یا بکوبند
عصبه سر را و یا تمریخ اثر البرکه و ضماد کنند با و و نیز نفع میکند طحلب در سرکه که سرد کرده
ضماد کنند و چون تسکین یابد درد و تسکین او واجب است که بیامیزند با طلا ها بعضی
از ادویه محلله که تسخین نکند مثل دقیق شعیر و خطمی سفید و بنفشه یا بسه یا به بپزند بخل

[illegible]

تا که مهرا شود پس بکوبند و بیامیزند بدقیق شعیر و ضماد کنند اگر تحلیل ... باید
ورم گرم را وضماد میکنند اثرا در اخر علت بگیرند شمع را و بگذارند اثرا در روغن
سوسن و بیامیزند با او لعاب حلبه و لعاب بزر کتان و سحق نمایند تا که مختلط شود و طلا کنند
وانچه تحلیل قوی می‌آرد و تسخین نمیکند لوبیا که بپزند تا که مهرا شود پس بکوبند و ضماد کنند
با او و همچنین است دقیق سعتر که ضماد کنند با سفرجل و قوی تر ازینست که بیامیزند ای
سویق را با کف برماء اطبه یا بگیرند خطمی سفید و دقیق شعیر و بنفشه یا لرحی اندکی از بابونه
و اکلیل الملک و بیامیزد با آب کرنب و ضماد کنند و اگر ظاهر شود در عضو تشنج و یبوست پس
ب ازند برهم از دهن بنفشه و شمع مصفی و آب هندبا و آب عنب الثعلب و حقنه کنند
از حقنه لینه و غذا اخل زیت و لحوم طیور و حلبه و بریه و قتاج که پخته باشند
از سماقیه و ریباسیه و حصرمیه و پرهیز کند از گوشت و حلوا و شراب و اگر
نقرس از ماده بلغمی بود بارده ابتدا کند بقی بعد ممتلی شود از طعام پس کنند از آب
ترب معصور معوجه در سکنجبین بعد ان بخورد حب سورنجان که معروفست و عقیم الر...
یا حب شبطرج یا حب ماهیزهره و حقنه کنند بحقنه حاده که مذکور شد در عرق النسا
یا باین حقنه بپزد قنطوریون با زراوند و بورق بدهن بازری و عسل
اگر احتیاج افتد بسوی قوی تر پس بیامیزد در دوقاء الحمار و تخم حنظل و بخور اند
ادویه معدل مزاج میل ... و سرو دلطوس و قباد الملک و ضماد کنند بکرنب
مدقوق در اول امر با زرنیخات و زعفران و خبز یا لبن صفره بیض ... بپزد

دقیق شیلم و دقیق کرسنه بشراب و بیامیزد و با او شراب نیز ضماد کنند
میعه سایده و جند بیدستر و فرفیون و سرو صبر و اقاقیا یا السویه بکوبند
و طلا کنند بشراب قوی و در انحطاط ضماد کنند از ورق نعنا و بابونه و حرمل و اکلیل
الملک و ضماد کنند بعقل الیهود محلول و بیامیزد با او خطمی سفید و قدری از عصیر بابا
بگیرد و سمسم بیست درم مرزنجوش تر ده درم بکوبد و بیامیزد در کف حلبه و ضماد کنند
و بریزد بر عضو سرکه کهنه که بجخته باشند در و سعتر و فودنه کوهی و بابونه و شبث و اکلیل
الملک و بیخ کبر تا کل نضج یابد و بریزد بر عضو بسیار مرتبه تا بگیرد سرکه مذکور او بجبانند
دران فرفیون و عاقرقرحا و نطرون و مرهم سازند از ان و اگر درد شدید
بود بیارند کفتار یا روباه را ذبح کنند در و سر حل بخنه دیگ کلان
آب بجوشانند و بریزند دران ضبعه را یا ثعلب بهوج را به پزند و بریزند تا که
مهرا شود و صاف کنند این ارا و بریزند در آب زن به نشینند دران دو ساعت و
باز اعاده کنند در اخر روز و همین در هر ماه سه مرتبه اول ماه و اوسط ماه
و اخر ماه و در هر مرتبه سه روز و هر روز دو مرتبه یا بگیرد از هر عضو حمار وحشی
قطعه و بپزد انرا با نمک و شبت و بجوشانند انرا چنانچه ذکر شد و آب زن نماید و
غذا نخود آب از گوشت طیر جبلی و چیزیکه غلیظ کند خون را الحوم پرازین و از شراب غذر
کنند و اجتناب این علت از جماع و حرکت و ریاضت در وقتی که ممتلی بود از طعام و طعام
نخورد و بعد این اخوان نیز فکر بعد سکون حرارت و استراحت بدن و حذر کنند

از طعام و رقی

از تخمه و رفتن و حمام بر امتلاء و شرب آب بارد خصوصاً در وقتی که بدن او
گرم شده باشد از حرارت ریاحیه یا جماع یا حمام و شیران و حریص باشد بر حس استمرار
و استعمال ریاضت قبل از غذا و مایل باشد بر اغذیه او لحوم طیور صید و اگر
مرطوب بود استعمال کند عسل و خردل که اینها قطع میکند مواد منصبه را و منع میکند
انزاء او انصباب و همی نوشد شراب عتیق قوی صرف اندکی و لقاء هر کند او را
از بول و صنایت داشته باشد به تنقیه بدن بالفصد و قی و اسهال خصوصاً قرب نوبت
علاج وجع مفاصل و نقرس و وجع ظهر و وجع ورکین و وجع کلیتین
و مثانه و استسقا و صرع مغاریقون و اسارون و وج و قردمانا و فرفیون و
بذر سداب و بیروزه و فاسالیس مکد اوقیه زرآوند طویل و عروق و اذریون مکد
چهار اوقیه نانخواه و قرنفل مکد دو اوقیه جنطیانا شش اوقیه جاشا بذر کرفس مکد
دو اوقیه کماشم هفت اوقیه سلیخه و قسط مکد ۳ اوقیه سنبل حیون نهری و قیطرا
سالیون مکد دو اوقیه جعده و فراشیون مکد ۳ اوقیه کمادریوس و جند بیدستر
و قنطوریون دقیق و کمافیطوس مکد هشت اوقیه بکوبند و بیامیزند بعسل کف گرفته
تا که خون غلیظ شود شربت از یکدرم یا دو درم در ایام وجع وقتی که نخورد از وی
دوا عرق آرد باهار اکه **دوا دیگر** بستاحل میکند نقرس بارد را و او جاع
مفاصل را که از برودت بعو و صحت تمام می آرد نانخواه و ابهل و ورق
سداب یابس و بذر کرفس و بذر راز یانه و دو قو مکد جزو قوت صباغ یا بادام

تلخ و سنبل و قسط و زراوند مدحرج مکی نصف جزو جمع کنند و سفوف سازد هر روز یکدرم
وابتدا کنند از سنا وسط ربیع و بخورد و بعد خوردن این سفوف تا چهار ساعت غذا
نخورد و نبیند را مگر درین ایام فنخورد این ابعد تنقیه بدن **دوای** ادجامه
نقرس در هر چهل روز میرود و ورم ان و باز می آید بسوی صحت و میگوید کر وجع نقرس
در صفت و ربیع غلبه میکند اصحاب حرکت سود آرد و میگوید نقرس نمی شود زنان را
تا که حیض انها منقطع نشود و غلامان تا بالغ را نیز قبل از احتلام حادث نمی شود
و میگوید که صبیان را نقرس نمیشود و نه صلع   کرمن دیدم حصبیان را که نقرس
شد   نقرس را ملطف و مدر و چیزیکه تلطیف قوی مینماید نمک افعی است
لیکن باید که استعمال کنند در ابدان قریه قوی زیرا که بسیار ان از ممسوطین
والذعر ریح ازین استعمال ان چه خون انها محترق شد و انچه آورده بود انها را استعمال
ان این بود که دیدند بسیار ان را که استعمال کردن زایل شد از انها نقرس و میگوید
که وجع مفاصل و عرق النسا و نقرس از یک جنس اند و می نامند بالمجای مختلف
بسبب اختلاف مواضع انها و میگوید در بدن ان که اخلاط خام بود و بول او غلیظ باشد
پس او خلاص میشود ازین چه بر می آید اخلاط با بول و میگوید اگر بول او رقیق
بود و قلیل حادث میشود در مفاصل انها اورام خاصه اگر تعب ملازم کند پس باید که
ادرار بول نماید و بخورانند دوای مقطعه مثل بذر سداب بری و زراوند مدحرج و
جنطیانا و جعده و میگوید که اگر اورام باشد و اعضای او ضعیف باشد باید که سر کنند

حمام و شراب و بعضی جهت آنها بسهولیته انصباب فضول مینماید بسوی آنها و
زیاده میشود اورام و میگوید نقرس نمی افتد مشایخ را و اگر بیافتد خلاص نمیشود
از آن و میگوید کسی که عارض میشود او را نقرس واجب است بالطبع ضعیف باشند
و با این عارض نمی شود نقرس مگر بسوی تدبیر و میگوید جماع را در تولید نقرس
قوت عظیم است و شناخته میشود از اینکه صبیان و طفلان را نمی افتد نقرس و
میگوید تریاق افاعی قلع میکند نقرس اگر بخورند در شتا هر روز بعد هضم طعام
و در صیف غیر متوالی و میگوید که آنچه منع میکند سیلان ماده را بسوی آن عضو است
که به برد بلوط البلوط و العدس کوفته طبیخ شوند و نطول کنند عضو را یا ضماد کنند اسفنج
را تر کرده در آن و این را بکار دارند در اول علت کی به تحقیق منع میکند
ماده را از سیلان و میگوید باید که در ایام راحت طلا کنند با قاقیا و عصاره
لحیة التیس و ماميثا و حضض تا قوت یابد عضو و بسرعت قبول میکند نوازل و
و میگوید بسوزد این عرش را چنانچه بهر شب طلا کنند زیاده او را البرکه بر نقرس نفع
بخشید مینماید و نیکو و میگوید بعضی اصحاب نقرس را بر دو انثیین او دراز می شود
و میگوید بخورد منضج سپس ادویه که منع کند انصباب ماده بسوی قدم زیرا که آن
ماده بر میگردد و سر بر زبر ابه و خناق می شود لیکن لازم کند او را تریاق کبیر که
خلاص شده اند خلق بسیار و میگوید نافع است نقرس را حمام خشک و آب حماه
اصحاب اوجاع مفاصل اگر قی کنند و تعب بسیار نمانند و تمدد در عضلات

انها افتد البته اد امیکند ای لسوی نقرس ندیدم هیچ چیز از روغن
کلکلانج نافع تر در نقرس که بیامیزند با او سه درم دهن بادام شیرین و میگوید که روغن
مذکور نیز نافع است وجع مفاصل و رکبین و عرق النسا را استعمال
نکنند ادویه مسخنه و نه مبرده در غایت قصوی باشد از استخناق و تبرید مگر بعد
تنقیه چه مسخنه حادث میکند در ماده احتراق و مبرده تجمید و احتقان میگوید
کسی که خواسته باشد که مامون شود از نقرس باید که تلطیف غذا نماید و دائم [illegible] باشد
به هضم و نخورد غذاهای غلیظ و میگوید کسی که بریزد نمک و آب بر هر دو قدم خود مامون
می شود از نقرس و بهترین چیزیست طلا کردن از نمک صاحب نقرس را نافع است
استعمال بارج فیقرا یا دهن خروع ترک کنند در نقرس استعمال ادویه
شدید القبض مثل آب رمان و آب حصرم و مانند آن و نیز ترک از ادویه کثیر
التحلیل مثل اکلیل الملک و مرزنجوش و مانند که شدید القبض جمع میکند عضو را
و می فشارد زیاده می شود درد و قوه تحلیل حادث میکند تحذیر و جای شدید
بناقل و فاسد میکند و میگوید که اگر نقرس در جانب ایمن بود نیکوتر است و اخف
از بودن آن در جانب ایسر و میگوید ذکر کرده اند از قدماء اطبا که افعی را
در زیت بپزند و صاف کنند و بنهند عضو را در آن زیت که زایل می شود
از این نقرس و عود نمی کند هرگز الا به سوی تدبیر قوی نفع میکند
نقرس را ابرهنه پا رفتن در صیف که نافع است نقرس حار را مدره بول

که سنخن به نماید وان بذر بطیخ است و بذر خیار و سورنجان سفید و منافات از هر یک جزو
افیون ثلث جزو بیامیزند و شربت چهار درم شربت یا مثل ان شکر که در ساعت نفع
میکند و میگوید که ضماد ان در وقت هیجان علت این نفع میکند افیون و زعفران
را در شیر و به پزند در روغن الورد و بنهند بر و و میگوید نفع میکند حب نقرس را
طلامی که وصف ان کرده است   در ایام وقتی که ماده قلیل باشد و بدن پاک بود
و خوف نبود از رجوع ماده باسری اوی پس اگر باشد امر بفصد و باشد ماده
بارد ضرر دارد پس اسهال کنند بچیزی که بر آرد ماده بلغمی را القوت نکنند و چنانچه
بعض الناس بعمل می آرند که مید هند و وای قلیل القوت در اخراج بلغم پس ان
گرم میکند بلغم را و بر نمی آرد و زیاده میشود ضرر و میگوید بکوبند ثوم را با ریک
و ضماد کنند از ان نقرس را که از خلط غلیظ و بگذارد تا که دانها بر آرد پس بگشاید
و بشویند به نمک آب که این تدبیر نیکو است و میگوید هر چه تغلیظ دم نماید نافع است
این علت را چون منع میکند نوازان را و میگوید ازموده ام این را در نقرس حار اگر
اسهال کنند بعد هیجان وضع زیاده میکند در وجع لیکن باید که تبدیل مزاج نماید
بماء الشعیر و بقول و سویق و شکر چون ساکن شود حرارت زایل شود وجع
البته پس شروع کند در استفراغ پس اگر در قدم بود پس محتاج است در حال وجع
بسوی فصد از دست محاذی اگر از حرارت و اللاقی و اگر بارد بود البته البته
نافع است که نیکو بسیار آزموده ام و نفع عجیب یافته ام و میگوید که دیده ام که منتفع

جز این نیست که حادث میشود اصحاب امزجه شدید الحرارت را و از نقرس انها را که
نقفع اصابع میشود یعنی کور شدن از فرط جفاف بسبب مفصل و باید که تسخین نکند
انها را البته و تبرید کنند باعتدال و میگوید وقتی که هیجان کند وجع نقرس بخوراند
این دوا را در وقت خواب کردن سه درم با آب گرم پس زیاده نمی شود البته و آن
سورنجان و مصطکی و شکر سفید بالسویه و اگر سردی بود مزاج پس زیاده کنند بر آن
کمون و زنجبیل و میگوید لقاید ادویه مدره قطع میکند ماده نقرس را و ماده وجع
اسافل بدن را قلوقام الادر نوبه حار و میگوید استعمال نکند اسهال در اوجاع
اسافل از بدن الا بعد وقتی که نفع نمیکند بلکه زیاده میکند ضرر و میگوید باید
که لقاید کنند تصمید عضو در نقرس بارد با ضمده لینه محلله مثل اینکه حل کنند اشق
را در شراب و بکوبند مقل را و لینی و حلبه و بذر کتان را و بیامیزند در ان و ضماد
کنند و مداومت نماید تمریخ دهن سوسن و انکباب کنند زیرا که این سوبها است که تجربه
می شود و افراط نکند در ضماد از چیزها که در انها قبض و یبوست بود و میگوید ندیدم
هیچ چیز را انفع از دوای لبد و شربت ان ابتدا کند از کانون اخر بنوشد پانزده
روز و بگذارد پانزده روز باز پانزده روز بخورد و پانزده روز بگذارد
تا دو صد روز پس بخورد یکروز و بگذارد دیگر روز تا که تمام شود سه صد شربت و
حذر کند بحقب و جماع و شراب کرم کهنه و کثرت حلاوت و بقول و لحوم غلیظ پس بتحقیق
که استراحت دید ها از وجع یکبار که و این دوا تسخین نمیکند بمثل دوای دیگر

صفت دواء البلد نافع

ضعف بوای بدنافع ریوندو فاوانیا و مرو سنبل مکدد و او قیه ساذج هندی اوقیه
قرنفل پانزده او قیه گل خیری سرخ کران بدست نصف او قیه زرا وند هشت اوقیه
شربت شش قیر اط است اقل و اکثر بقدر قوت بخورد ناشتا بوقت صبح و بخورد
طعام یک روز در وقت ظهر سکبینج و اشق و جاوشیر و بذر الحمل و
تخم حنظل و صبر و هلیله زرد از هر یک هشت مثقال شیطرج و تربد و افتیمون و شبرم
و مقل و فوفل و سقمونیا از هر یک چهار مثقال فرفیون و جند بید ستر و مکدد و
مثقال سنبل و زعفران و دار چینی و ملح هندی مکد مثقال و نصف بخیسانند همونه را در
آب بیامیزند و با دویه حب بندد شربت ۳ درم بذر سداب بری
فراسیون و ثوم بری و کمافیطوس و جاوشیر و جنطیانا رومی و اسطوخودوس و
قردمانا و میعه سایله مکد پنج مثقال مر و زعفران و قسط تلخ و فلفل ابیض و اذخر
و سنبل الطیب و فرفیون و پوست بیخ لفاح و اشق و فوذنه و بذر زرد از یانه و بزر جزر
زیری و گل سرخ یابس مسحوق الاقحوان و حب بلسان مکد ۳ مثقال دار چینی هشت
مثقال سلیخه او قیه عصاره غافث و صمغ لوز مکد چهار مثقال افیون و بذر البنج
مکد شش مثقال انچه کوفتنی است بکوبند و انچه گداختنی در شراب بگدازند و همه را
بیامیزند و بعسل استعمال کنند عند الحاجت
برای اوجاع مفاصل بگیرند زرد چوبه و گل زرد هر یک ده مثقال
گل خطمی ده مثقال حنا ده مثقال ورق الخیال ده مثقال بذر البنج هفت مثقال تخم تاتوره

هفت مثقال شنجرف ده مثقال کافور دو مثقال ادویه را بغایت نازک سائیده ببیزند
بغایت نافع است و درد زانو را اگر بغایت بشدت بود و اگر سبب ان افتادن و مانند ان
بود اول بزانو خون کم کنند و بعد در روز اول این دارو ببندند که مواد بسیار کشد و آبله
زده در سه روز تمام درد بر طرف میکند و میفرمایند که این مسهل در وجع مفاصل
خاصه درد زانو را بسیار نافع است و مجرب   بگیرند پوست حنظل سه مثقال
و نیم سورنجان سرخ یک کف دست بجوشانند و در دو پیاله آب تا ربع بماند و بدست بمالند
و صاف کنند و بیاشامند و اگر منضج در اول بدهند بهتر است این مسهل بلغم
زجاجی بسیار را از مفاصل میکشد و بر می آرد و گاه باشد که در آخر خون دفع
شود از ان نترسند که باکی نیست تخم لسان الحمل تنها یا با تخمهای دیگر شیر گرم کرده
خورند که دفع از رگی امعا نماید مجرب   برای ورم زانو زبل معز یعنی
بشکل بز دو جز برابر اشنه یکجز زبل را در سرکه بسایند و بعد از ان اشنه را باریک
علاحده سائیده با زبل گرم کرده طلا نمایند یا ضماد کنند   برای درد
زانو و کمر بستانند افیون دو توله شنگرف یکتوله قسط تلخ یکتوله صبر یکتوله در آب
حل نموده طلا نمایند و در افتاب یا بر حرارت آتش نگاهدارند تا خشک شود باز
طلا کنند تا سه مرتبه همین قسم تا سه روز بعمل آرد طلای دیگر قوی تر از اول شیطرج
را با آب سائیده بر کاغذ طلا کرده بر موضع درد بگذارند و در افتاب نشیند تا که آبله
کرده زود درد ساکن کند مجرب است و اگر بر آب آبله نکند اول کاغذ را بر موضع

درد بگذارند

درد بگذارند و بالای کاغذ شیطرج یا آب سوده قرص بسته نگاه دارند نیز تسکین درد کند

لیکن اولا و اولا سفوف نافع مجرب و این نسخه هندی است اجود نمک سنگ فلفل دراز فلفل و

شیطرج و فلفلموی کورت بای بهرنک مکه یکجز بلیله زرد کلان بد بار از نجبیل یکدره

جز سفوف کرده بخورد بشربت چهار درم وجع مفاصل را نافع است سفوف دیگر اسپند

غیر مدقوق نیم توله دارچینی ۳ ماشه تا دوازده شب بوقت خواب بخورد وجع مفاصل را

نافع است شخصی را وجع مفاصل بغتةً عارض شد چنانکه از حرکت باز ماند چون

دارچینی نبود بجای دارچینی سلیخه داخل کرده شد در ۳ روز شفا یافت حب مجرب

این حب وجع مفاصل و فالج را بی نظیر است پوست بلیله

زرد ده درم صبر سقوطری هشت درم نمک هندی دو درم شیطرج دو درم زنجبیل دو درم

تخم حنظل دو درم دار فلفل یکدرم فلفل یکدرم خردل ۳ درم قند یکدرم ادویه را

سائیده در آب کرفس حب بندند شربت یکدرم تا مثقال معجون سورنجان فرا

بادیس فرنگی سورنجان دو درم عشبه مغربی یکدرام کمافیطوس دو درم چوب چینی

یک استکر و بلو سنامکی دو درام تازه سرکه نمک در شراب است یک استکر و بهودر

عسل معجون سازند شربت از یکدرام تا دو درام نافع است انشاء الله تعالی معجون

سورنجان مجرب درد مفاصل و نقرس و درد پشت و عرق النسا را فایده

عظیم دهد صفته پوست بلیله هشت مثقال امله ده مثقال فلفل دار فلفل دارچینی

زنجبیل پوست بلیله مکه پنج مثقال شیطرج زراوند مدحرج مکه چهار مثقال خصیه

الثعلب پانزده مثقال سورنجان هفت مثقال قاقله سه مثقال مغز چلغوزه مغز فندق
مکلس شش مثقال بادیان پنج مثقال بسباسه ده مثقال عسل یا قند سه چند ادویه شربت
یک مثقال تا دو مثقال نافع است سفوف سورنجان مجرب شیخ الرئیس سورنجان دوازده
درم پودینه نهری سه درم فلفل و کمون چهار چهار درم سفوف کنند شربت یک درم
با شهد و آب از استادی   این انکباب اوجاع مفاصل و نقرس و عرق
النسا را نافع است شنجار دو اثار در چهار ده اثار آب بجوشانند و صاف کنند پس با او
یک اثار گوگرد املی و یاو اثار شوره قلمی و یاو اثار نمک طعام یا نیم اثار در ان حل نمک
انکباب نمایند و عضو را که درد در بود و باید که چون از انکباب فارغ شود روغن
خردل یا روغن سرشف بمالند ضماد کثیر جمیع اوجاع مفاصل را نافع است
سودمند است و مجرب است در درد کتف و درد گرده را نیز بدل و چون بر کمر مالند
قوت باه آرد درد را ببرد در ساعت بگیرند میعه سایله ربع اوقیه پیه مرغ پنج
درم پیه قاز پنج درم پیه مرغابی پنج درم روغن گل چهار اوقیه موم سرخ شنگرف
دو درم و نیم روغن گاو یک درم و نیم مجموعه را گداخته صاف کنند پس موم بیامیزند
بر خرقه خیشانده بر درد نهد ضماد که انرا سید و نیا خوانند برای جمیع دردهای
مفاصل و نقرس را نافع است زفت رومی یک اوقیه پیه خنزیر پنج اوقیه پیه گاو
دو اوقیه مغز ساق آهو دو اوقیه چاک حسیده پنج اوقیه موم کافوری دو اوقیه ضماد
سازند و در آب از دست بمالند بسیار بکار برند نافع و مجرب دیگر پوست درخت آزاد

درخت نیم درم

درخت نیم درم با آب پخته بخورد تا یک هفته درد پشت را نافع است انشاء الله تعالی
دیگر برای درد کمر و پشت شاخ آهو را در خمیر گرفته در گل حکمت بگیرند و بسوزند چنانکه
دود بیرون نرود یک ماشه تا دو ماشه ازین خاکستر دافع درد است

یا از خارج مثل سقطه یا ضربه و علاج آن ضمادهای مقوی مثل ضماد
که ساخته باشند از گل سرخ و ورق آس و صندل و مقل و روغن گل و مانند آن یا از
داخل از رطوبت لزجه که تر میکند فقار ظهر را علاج آن بخورد حب شبیطرج یا حب
سورنجان و لازم او را حقنه خروع یا ماء الاصول با آب بزر و روغن نگاهدارد کند این دوای
گل سرخ و وج و سنبل و اسارون و مصطگی و دار چینی یکی یک درم مرده درم زرنباد
درونج عقرب سه درم بزر کرفس بزر جرجیل یکی چهار درم بکوبند و بیزند و بیامیزند
بعسل شربت یکدرم با آب فاتر و تمریخ کند موضع را بدهن زیبق حل کند در روغن
و جند بیدستر و فرفیون و نطول کند بطبیخ فودنج و مرزنجوش و شبت و دولک کند
و ضماد کند با دویه حاره موصوفه در باب عرق النسا و غذا نخود آب بدهند با زیره و
توابل و حذر کند از اغذیه بارده غلیظه و سمی باشد نیز جذبه از خراج که بر پشت
آید در فقار ظهر علامت آن بودن حمی است و حرارت آن موضع علاج ابتدا
کنند از فصد باسلیق و ضماد با دویه مقویه مثل ورد و آس و مانند آن و دهن
الورد و بخورد ماء البقول خیار شنبر پس اگر باشد این علت صبیهم را پس اقتصار
کنند بر گرم کردن ضماد و کماد تمودن چنانچه گفته شد هر صبحی

که عارض شود جدید بسعال یا طرار ربوس قبل از احتلام بلکه شود در علاج داو

این علت عروق است غلیظ ملویه التوای بسیار و شدید الخضره که ظاهر میشود در ساق

و سبب ان خون سوداوی است که میریزد که بسوی انها و اگر عارض میشود کسانیکه بسیار

راه میروند یا سواری طویل کنند و با این همه غذای غلیظ میخورند مولده سودا ان علاج

ان ابتدا کند فصد باسلیق و اسهال سودا و تواتران و گرم کردن او را چنانچه گرم

میکنند اصحاب مالیخولیا را و چون این سلامتی بکار دارند فصد کنند بعد این از عرق

هر چه اعظم باشد یکی یا دو تا ر ماده یکی را بعد دیگری تا که بر آید از و خون و نقاهد

کند بفصد و اسهال سودا را اخاب نماید از چیزی مولد سودا بود وقتیکه

قطع میکند دوا ور الانفجر می شود و مخصوص زیرا که منقود میشود طریق غذا

درین علت عظیم با و غلیظ میشود حتی افراط میکند و کبد می شود لون

و ظاهر میشود در رو دوای چون منفجر میشود لا علاج است سبب ان ماده غلیظ که بریزد

بسوی مای پس اگر برسند در ابتدا و علاج کنند بیرون اینبغی خلاص می یابد از و یا

منی بیستر و زیاده نمی شود علاج ان لازم کند قی و حذر کند از منی و قیام بسیار کم ماده

را به حب سورنجان کبیر که منی ماند از امعی الرمنی و باز اعاده کند بقی و اسهال

مرات متوالیه و پرهیز کند از چیزهای غلیظ و بگرداند طبیعت را بسوی لطیفه و نرم

الانهضام و به بندد تا او را از نزدیک عقب تا فوق و ابتدا کند از پس عقب

تا زانو و طلا کند قبل از بستن بصبر و مر و اقاقیا و عصاره لحیة التیس و ...

نخلی نفتی

بکل لغتق و فصد کند باسلیق را از دست مقابل او و ایستاده بود مگر وقتی که بسته شده باشند
رجل را و جدا نکنند از و و طلاء و مداومت کنند بقی و لازم کنند اطریفل صغیر در زیر دیگ
آضماد کنند بیذر کرنب و بنوره یا زیاده کرنب و کرفس و نطرون و بعد ما جرد و دقیق حلبه
و طلا کنند باب اما دیگر و زیاد در روز لیکن تحلیل میکند بسیار خشک میکند
و داء الفیل نمیرود زیرا که ان سرطان است و میگوید که کحال اوردی بود ممتلی
از دم سوداوی بعد از کثرت منی عارض میشود با دواء و داء الفیل و میگوید ماء
الجبن نیکو است و اسهال کنند و داء الفیل بلا زیرا که انها بر داشت مسهل نزد اوی
حار نمی کنند در ضعف باه و تدبیران و مفاد آن الحاج در جای اطفای حرارت غریزی مینماید
و استعمال حرارت غریزیه و ضعیف میکند از این افعال طبیعت را قوی میکرداند افعال
خارج از طبیعت را ساقط می شود قوت قلیل میکند نشاط و ثقیل میشود حرکات بزودی
اثر میشود در رو بخوار فم و ضعیف میشود معده گید و هضم تباه میشود و خون را فاسد میکند
خشک میشود اعضای اصلیه و زود سست میکند شری و ذبول میکند و کم میشود لحم و دم
و میرود بصارت رنگ و ضعیف میشود نبض و چیزها میشود بصیر و رقیق میشود موی
و ضعیف جنبی عارض میشود صلع و ان رفتن موها است از مقدم سر و خشک میشود
دماغ و ضرر میکند عصاب را و پیدا میکند رعشه را و ضعیف از و حرکات و ضرر میکند
ریه و صدر او لاغر میکند عصاب را و پیدا میکند عسر را و ضعیف میشود از و حرکات
و ضرر میکند ریه و صدر را و لاغر میکند گرده را و کسی را که باشد تحت سن اسیاف او

در ضعف جماع

نفخ تا بالطبع زیاده میشود ان نفخ قراقر و ازین حادث میشود قولنج ریحی و اخلاط
بارده و باید که پرهیز از جماع صاحب وجع و ترک مفاصل و عرق النسا خاصه بر امتلای
بطن بیشتر احتراز از جماع باید کرد اصحاب ابدان نحیفه را و امزجه یابسه چه انها را زود
می آرد بسوی ذبول و خصوص خاصه کسانیکه رکهای انها تنگ بود و خون انها تیزی
داشته و اکر عروق انها مع قلت لحم وسیع باشد چون انها خونریزی بود مضرت انها
کم بود فاما ابدان قریه و رطبه پس دران ها سمیه خلیفه عروق قلیل الدم لبن چون ابدان
ن و صاحب مزاج بارد البعد اندار ذبول الا اینکه اقرب انبی بامراض عصب از اکثر
فضول خام در انها اما لحمیه ذو الصغر العروق کثیر الدم بر داشت زیاده دارند
در ماه و از بیت کم میرسد انها و اکر ترک کنند مضرت ظاهره می یابند و عارض
میشود انها را اقسام امراض سدر و دوار و ثقل الراس و قلت شهوت و ریحیا
تمددی و بست عارض میشود و ورم قضیب و انثیان و انها که عاجزتر اند در جماع
و ضعیف تر اند و بیشتر قابل ضرر و او تبه اند از جماع اصحاب ابدان یافته
و انها که الوزن انها مایل باشد بسوی بیاض مالوکن یا رصاصی یا خضره
جلد انها نرم بود و عروق انها تنگ بود و خون در انها کم بود و غلیظ و منی انها
رقیق بود و شهوت جماع کم بود اما ابدان حاره یابسه پس ضرر جماع بر قدر وسعت
عروق انهاست و کثرت خون انها و لحم انها کسانیکه الوان انها بسوی شهره
و حمره باشد و واسعة العروق بوند کثیر اللحم و منی مفاصل انها غلیظ بود و اصحاب

ابدان بلغمیه

وبا کثیره الغلیظ بود و کثیره الشعور و کثیر الشهوت جماع باشند و نعوظ در انها
ود باشد و منی اندکی غلیظ بود اما ابدان یابس رطبه و انها که ابدان ان شحمیه باشند
جلد و لحم انها نرم باشد مفاصل انها حقنه بود و عروق انها باریک بود و رکهای
انها قلیل الدم بود و الوان انها سفید بود یا حصی از انها و منی انها بسیار رقیق بود
شهوت یا جماع قلیل اما ابدان حاره رطبه ضرر جماع در انها قلیل و احتمال
اما ابدان حاره رطبه این مردم متساوی میشوند از ترک جماع و این کسانی
باشند که الوان انها سفید مایل بسرخی باشد و گوشت قوی بر بدن انها باشد
و عروق انها وسیع باشد و خون بسیار باشد و منی بسیار باشد و خونریزی بود معتدل در
رقته و غلظ و شهوت انها به حسب کثرت و قلت شعر بود و احتمال جماع قوی تر
دران کسانی باشند که در اسافل بدن انها از عانه و فخذ شعر کثیر باشد بس این
دلالت میکند بر حرارت مزاج انثیین و قضیب و اما مشایخ و صاحب ابدان نحیفه
باید که حذر کنند از جماع چنانچه حذر میکند از دشمن کشنده زیرا که لاغر میکند
و زود میکشد بسبول از بول الماک انیک لذت جماع النساء را بسیار بود و شدت
خواری و خشکی بسیار باشد که ادا میکند بسوی نخشع شدید نی درتلی که علاج ان نبود
اما امراض که در انها ضرر جمیع بیشتر بود ضعیف اعصاب است و وجع مفاصل بس الت
که حذر کنند از جماع اگرچه شهوت در ان بیشتر بود تدارک ان کنند بچیزهای
که شهوت را کم کنند چنانچه گفته شود و نمیگوید کسی که زیادتی کند در جماع و باید که

اخراج چون کمتر کند و تعب و تعریق در حمام بیشتر کم کند و مایل باشند تدبیر او بسوی تسخین
بدن و ترتیب و تکثیف ان چه حمام سرد میکند بدن را و خشک میکند و ضعیف میکند و متحلل
و باید که زیاده کند در غذا و شراب و نوم و سکون و طیب ادهان و اکحال و مقابل
هر چیزیکه عارض شود علاج نمایند و نیکوتر اینست که مستعد هر چه باشند اصلاح ان قبل
از وقوع ان نمایند و کسی که مزاج او بارد باشد و یا بلغمی بتدریج کوشند در اکباب حب بسمید
و لحم حملان و شراب شیرین که با او حلاوت بود و معتدل قوام باشند و خوشبو کنند بزنجبیل
و دارچینی و دارفلفل و نزدیک تر شب شوند و اکثار ملح نکنند و اکثر و استحمام نمایند
باب عذب معتدل در گرمی و عرق بکنند از لوز و شکر و فستق و نارجیل و حبة الخضرا
و فانیذ و ریاضت معتدل نمایند و مدد هضم نمایند و بتدریج استحمام بعد طعام
نمایند خواب و طلا یعنی و بپیاده رفتن و دثار یعنی جامه نرم پوشیدن بکار
دارند و تمریخ بدنها چیزی و دهن بان و خوردن مربات معتدل مثل شقاقل
و جزر و اترج و حبة الخضرا و مداومت کنند بخوردن چیزیکه منی را بیافزاید و
معتدل گرداند چنانچه گفته شود نخود و احبضیه اطلیه یعنی خرمای تر و لوزینه و
جوزینه و قطایف که ان داشته باشد در لالبیه و عسل و فانید و شکر و بوییدن شمامه
مرزنجوش و اگر مایل بود بغذای غیر ملایم بتدبیر ادراک کنند در ضعف و تحلل ان چیز را که
حادث میکند بمرض فاسد نظر کنند که کدام امراض عارض میشود او را از حمام
که مضر ان باشد یا سرد میکند بدن را تا خشک میکند سقوط قوت می آرد با

هیجان حرارت مینماید غریزیه پس فصد بتفاوت نمایند اما سقوط و قوت بغیر را
علاج کنند با غذیه سریع النفوذ چون ماء اللحم خشبو و شراب ریحانی تا بنشیند ربیب
و عسل که کهنه باشد و از اسپیده طیبه و بطوخات و لخالخ بگلاب و جز این نیست که
این حادثه میشود در ابدان ناقهان و مسلولان یا ابدانی که بسیار حریص
افتد از جماع باشند پس نافع است انهار انجیشان از آب باره جدا و اگر
احتمال آن کنند زمان اما ز بول النفس پس بنوشند حریره ملایم بعد جماع و
خواب کنند اندکی بعد از آن غذا کنند قلیل الکمیة جدا و کثیر الغذا چون بیضه
نیم برشت و خبز سمید و کباب و ماء اللحم و اندکی از شراب پس بسوی خوش بمالند
و خواب کنند بسیار و این نوع ز بول الکثر حادث میشود و در مشایخ و کسانیکه جماع
کنند عقب تعب و جوع اما هیجان حرارت غریزیه پس آن ازین قوی میشود
حتی که بدن بعد سکون آن سرد میشود از انچه پیش از هیجان بوده اند انکه
بدن مستعد استعمال بود اخلاط خون قریب الالتهاب در دو باشد و درین وقت
جماع قایم مقام محرک او شود وقتی که بدن عقب جماع ناقص تا قص تاف
بهم رسانند پس بر آرند از و مرار اصفر پس تدبیر کوشند اما کسیکه مزاج او
بارد و رطب بود و باید که عنایت کنند بتسخین اکثر و اغذیه او چیزی باشد که
تسخین کند بالطبع و داخل کنند در توابل و مربیات مسخن بمثل زنجبیل و فلفل
مسرو طوس و تشرنمایند شراب قوی کهنه با زی اللول با بند عسل و ان نیکو

تربیت انهار او اینهارا احتیاج بادویه حاره که صفت کرده اند در افزونی
یاه بیشتر باشد اما کسانیکه مزاج انها حاره و یا یابس باشد پس غرض تربیت و حفظ
ازینکه مستقل شود در انها حرارت غریبه و این میباشد باغذیه مرطبه بقول و فواکه
و الوان طبیخ و نمک تازه و بیضه و لبن دوشیده اغتسال بسیار بمیته با آب
فاتر و تمریخ بادهان معتدله و ترک تعب و ترک ریاضت و بیخوابی البته و اکثار
در شراب ابیض نقیع زبیب و بکثیر در آبهای ادویه کثیر الرطب معتدل الهیجان
مثل لبن و ترنجبین و نمک مکسب و بیضه نیم برشت و کوشت حلوان شیرخواره و
صرفه اعنی پستان کوسفند که برشته باشند از لوز و دهن لوزه و شکر طبرزد و
طعامی که پخته باشند از لبن و شکر و تمر منقوعه در لبن حلیب کسیکه در ان تربیت بسیار
است و نیز میکند بدن را و نفخ زیاده میشود ازین نغوظ و کسیکه مزاج او حار رطب کمتر
حرز میکند او را احتیاج بلکه بسیاران را ضرر میکند ترک ان حتی عارض میشود بکاهیه
و سوء الهضم و سقوط شهوت و وجع قطن و ثقل و دوار در سر و در اعضا تماسل پس
کسیکه عارض میشود او را از ترک جماع چیزیکه ذکر کردم مالیس استعمال کند با اعتدال
و از انها قوی باشد که شهوت در انها بسیار باشد و عارض میشود از ترک ان
اعراض مذکوره و چون زیادتی کنند در ان ضعیف و ساقط میشود قوت انها و خشمها
در نخور [illegible] رد و می افتد انهارا خفقان و بطلان شهوت و اعراض اذ ربیه و اگر انها
ضبط کنند جور را حادث میشود با انها اعراض و انها کسانیکه باشد کر مزاج انها [illegible]

انها مختلف باشد و مزاج الات جماع انها گرم و تر بود و نومیدی منی بسیار باشد
و جگر و دل و معده ضعیف باشد محتاج جبند انها باینکه علاج کنند بعلاج مجفف منی
و مقلل او چنانچه گفته شود و استعمال کنند مسرود یطوس و مشا و دوای المسک و چیزیکه
قوت دهد جگر و دل او گرم کند از اغذیه و ادویه و تبرید کند در غذا و شراب
و راحت و اگر تاری یابند ازین معاجین پس مزاج الاعضاء ان باوصف
ضعیف صغر ان گرم است پس جهد کنند اینکه غذا دهد او را با شراب اندکی از ین
معاجین و معجونات که تسخین نکند استحان بسیار مثل مفرح و اطریفل کبیر و دوای
که ساخته میشوند میشود از لسان الثور کشنیزه یا بسه مصطگی و افسنتین و بادرنجبویه
و پوست فستق و ضمادها که ساخته باشند از صندل و ورد و شکر و سفرجل و تفاح
و امثال شراب و مانند ان و اگر باشد مزاج معتدل پس کفایه میکند اینکه نگاه دارند
بر و بچیزها مشاکل ان از ماکول و مشروب و سایر تدابیر نه تبرید کند و تسخین
و اگر ابدان مستعد باشند برای التهاب عجیب پس دافع است چیزیکه جز او اقل بود
رطوبت او و اکثر بعضی انسانها میباشد که می افتد انها را عقب جماع ارتعاده و رعشه
پس بدهد او را جاو شیر در آب مرزنجوش از نصف درم تا یکدرم بقدر قوت
عرض چند روز متوالی و اگر کفایت نکند استعمال کنند از حنظل و قثاء الحمار
و قنطوریون و بذر الخبیره و ادویه که بر آرد بلغم و جراحات را و پاک کند عصب را
و قوت دهد دماغ را بمشک و عنبر و بان و طیوب حاره قابضه و تمرغ کند بدن

ناریرو دهن سعد و ابهل و مانند آن و بعضی انسان اند که مرتفع میشود انهارا
بعد جماع بخار دخانی بسوی سر اینها گاهی چون تهبج و گاهی تشویش در سر و صداع
و بسطر ضعیف خورد شدن چشمان و این کسانی باشند که جماع میکنند در خمار یا در خوردن
شراب صرف پس منع کنند اینها را ازان بفرمایند که شراب ممزوج با آب بخورند بعد تقویت
نمایند بسر که انگوری و روغن گل و گلاب باهم زده بسر که کمتر باشد و بباز دهند غذا
از حامض و قابض چون حصرم و سماق و خل و کشنیز بسیار با شکر ازان و ببویند
کافور را و سعوط کنند از روغن گل و انسانی باشند که بصر انسانی ضعیف میشود از
افراط جماع پس الزام کنند انهارا اغذیه مرطبه و استحمام و سعوط کنند از روغن
گل و بنهند بر سر انهار روغن بنفشه و بنشیند در آب حار و دفع کنند از چشمهارا در ان
و خواب زیاده کنند و ترک کنند شراب بعد جماع مدتی و انسانی باشند که عارض
میشود انهارا اعیای شدید بعد جماع پس نیکوست انهارا خفتن و کم و پوشیدن
لباس نرم و استراحت بر فرش نرم و غذای اینها قلیل الکمیه باشد و سهل النفوذ
و غذا خورد و بخواب رود که میرود ازین اعیا دجال خود عود میکند و اگر چیزی
ازان باقی ماند استحمام نمایند پس بخورند و بنوشند شراب صرف و کسیر د شود بدن
او بعد جماع پس استحمام کنند بآب گرم و گرم شود بدن او و گرم شود و التهاب پس در آب
بارد و میگوید که جماع کنند در وقتی که غذا خورده شد و هضم تمام شده باشد
و حرکت در حرکات اعیا شود و نشاط حاصل شود و این میباید بعد خواب دراز

و اتفاقی

واین وقت افق اوقات است برای کسی که جماع باعتدال نماید و قوت در بدن او باشد و کسی که اسراف کند در جماع پس نیکو است که جماع نکند درین وقت زیرا که او محتاج می باشد بخواب و کسی که یابس مزاج بود حذر کند در زمان حاره و صاحب مزاج بارد در زمان بارد و کمتر کند جماع در زمان صیف و خریف و بیشتر کند البته در زمان وباد فساد هوا و در امراض بارد و حذر کند از جماع در اول و عقب قی و اسهال و خروج دم و عرق و بول و هر استفراغی که باشد که جماع نکند بر امتلا و نه در سقی و نه در خمار و نه در جوع و عطش و نه در عقب خواب دراز و نخم و نه بر تعب و ریاضت و نه در عقب حمام فی الجمله در اعدل اوقات و حالات بدن و اقل عوارض تا محسوس شود حرارت و نه برودت و این که بدن آنچنین باشد اکثر است از ینکه بارد بود مگر اینکه حرارت مفرط بود و نخورد عقب او آب بارد و نه شراب قوی صرف تا آنکه سرد شود و جماع بعقب تعب برخلاف صاحب مزاج رطب را اکثر ضرر دارد نسبت بصاحب مزاج یابس و نباید که زن بالای مرد آید که آن مورث قروح مثانه و احلیل است و ادرار و انتفاخ آرد و بند نکند منی را در جماع که آن حادث میکند ادره و فساد مزاج در ابدان مستعده این و جماع نکند استاده آن حذر دارد بزرگ را و فاسد میشود منی در خروج و نشسته که در آن تعبیه بر منی آید منی پیدا میکند وجع گرده و قطن و ... که پیدا میکند در و بیه و قضیب و کسی که خواهد باقی ماند بدایت خود باید که جماع نکند تا که شهوت قوی نشود و در بدن

ثقل محسوس شود که درین وقت نشاط می افزاید و بدن سبک میشود و هر که خواهد که
لذت یابد از شهوت باید که استعمال کند در وقتیکه در بدن او ضعف باشد و نه در بدن
و نه تغیر و زود انزال شود زیرا که منی یکی فضلات بدن است پس اگر بسهولت بر آید
ضرر میکند و اگر بر آورده شود بجهت الحاح دلالت میکند بر حاجت بدن بسوی او
و میگوید که جماع هر گاه بر وقت واقع شود نافع است و سبک میشود او و بدن از
امتلا و جلا در ونق میریزد و فکر روشن میشود و غضب بر انگیخته ساکن میشود و خلاص
می یابد از جنون و نیز میشود و بصر و ساکن میشود عشق عاشقان اگر واقع شود بغیر
معشوق   چون کثیر منی اگر جماع نکند گران میشود سر انها و قلق و زحمت
بهم رسانند و قلیل میشود شهوت انها و میگوید دیدم کسانی که را اکثیر المنی بودند و
منع کردند خود را از جماع از جهت قشف اعنی در و زهد و مانند ان پس سرد شد بدن
انها و عسر شد حرکات بر انها و واقع شد خرابی بسبب و عارض شد بر انها اعراض
مالیخولیا و قلیل شد شهوت انها و هضم انها و میگوید که دیدم شخصی را اگر ترک
جماع نمود بعد جماعهای متواتره پس کم شد شهوت طعام انها رسید بحالتی
که چیزی قلیل میخورد و بدشواری از معده و میکنت است اگر چیزی بسیار میخورد
قی میکرد انرا در ساعت و لازم او شد اعراض جنون و چون باز جماع کرد
بحالت خود عود نمود و سکون گرفت اعراض در وقت و میگوید که نیز دیدم که
ترک جماع بعد انکه جماع کردن عادت او بود عارض شد تواتر و کردایم وجع

شدید درد بعضی اعادت شد ازان تسبیح و میگوید که اکثار در جماع اگر قوت
قوی بود منع میکند امراض بلغمی را و میگوید که جماع نفع دارد انرا که در بدن او
خلط بود متخلخل میکند بخار دخانی را و این از انست که جماع مدد میکند در او
نقای اخلاط و منع میکند انرا از خفقان و میگوید که دیدم به تحقیق کسانکه اسف
منی و اجماع ان و سخونت ان مورث شد خفقان را و زایل و ضیق النفس را و [illegible]
و دوار دیدم زنان را که چون منقود شد از انها جماع برانگیخته شد بانها با
خناق رحم ازان ان بعضی اکثار در جماع میکنند و میخورند
و هضم خوب میشود جز این نیست که منافع در جماع اصحاب ابدان کثیر الدم و منی را
میباشد و حرارت انها قوی باشد اما غیر انها را نیست فایده و میگوید عجز ان را
اکثار میباشد یا از ضعف انتشار و الفاظ یا از قلت منی یا از برودت و جمود
منی یا از نعوذ انها و رای واحد اما ضعیف انتشار پس ان امریست ظاهر و بین
اما قلت منی شناخته میشود ازینکه انتشار قوی میباشد و از اینکه نطفه هر گاه بتر
می آید قلیل بر اما برد منی برد منی و جمود ان پس میباشد شهوت جماع باطل شده
و می باشد منی یا قلت ان غلیظ و بدشواری بر می آید پس اگر باشد یا قلت ایشان
بر آمدن ان میباشد از شدت حرارت و افراط نضج و این در صاحب مزاجهای حاره
می باشد و اگر باشد قضیب مسترخی و متعذر شود انتشار و بیرد و حس و حرکت او و
درو هر ال خورد شدن پس و علت است از نوع فالج است اگر این خلقی بود

یا منی بسیار و باریک شود و قضیب لاغر پس علاج او اینست و این کسان باشند که هر چند
فصد کنند نغوظ نشوند و انها را عنین می نامند   اگر حس و حرکت قضیب حس
بر حال طبیعی باشد و انتشار باطل و ساقط شده باشد لیکن انتشار چنانچه باید نمی باشد
پس اگر باشد عشق ضعیف و قلیل بد انکه نفخ بخاری که از ان انتشار قضیب میباشد کم شده باشد
یا منی کم شده است و فرق در هر دو اینست که اگر منی بر حال خود باشد بلکه منی می اید بسیار
نخر نیزی چنانکه می باید اگر انتشار جز این نیست که میباشد به عقب اغذیه منفخه و امتلاء
بطن از ریاح فقط این از نقصان نفخ بخاری است و نقصان این نفخ یا نحو حرارت
است یا از نحو رطوبت یا از هر دو و فرق در میان هر دو اینست که اگر از نحو حرارت بود
پس ان بر انگیخته میشود در رجوع و خلای بطن و در حرکات و ریاضت و غذاهای بر ادویه
مسخنه و اگر باشد از نحو رطوبت پس ان بر انگیخته میشود در امتلا از طعام و شراب و
اگر از حرارت قویه بود و خند توسط از دو اگر متوسط باشد اگر از هر دو امر بود
بر انگیخته نشود الا باجتماع ان هر دو و اگر باشد انتشار بعقب غذای بسیار خواب
قوی تر و در باز داشتن و امساک طویل از جماع ضعیف یا انتشار نباشد در حالت
امتلای بطن از نفخ پس ای نمی باشد از قلت منی و اما برد منی و جمود ان و سقوط
شهوت با ان پس اگر باشد شهوت جماع با ان ناقصه پس کبد یا معده علیل است
و اگر باشد با این حرارت جمیع بدن ناقص شده و نبض بسته شود پس دل ضعیف
شود و اگر حواس کدورت دارد و حرکات از ادویه عسر شود لطیفه پس دماغ علیل

بر فرق

بود بر فرق در علت کبد و معده اینست که اگر در معده بود باد و غثیان بود و کثرت
دفواق و جشاء و شهوت اشیاء بردیه چون فالج و حریف و طین و فحم و مانند ان
و منشاوی از چیزی که بخورد و نبو شد در ساعت و ثقیل بود بر دو اشتیاق بقوی بسوی
انحدار ان از معده و اگر در کبد بوده باشد با او تهیج وجه و انتفاخ اجسان و صفرت
بول با بیاض و ثقل و وجع در ان بعد خوردن بحدت دایم در ما بین سرا سیف یمنی
و فساد دم در بدن تمام اگر باشد ضعف انتشار حادث شده از غور حرارت
پس علاج ان به تبخستین و اگر باشد از غور رطوبت پس تر تریت و اگر باشد از هر دو پس
بهر دو چنانچه از اغذیه و ادویه گفته شود و اگر باشد از قلت منی پس علاج کنند
بچیزی تکثیر منی نماید و اگر از هر دو جو منی باشد پس علاج کنند بچیزیکه تسخین و انچه
باشد از ضعف معده و حکت پس علاج ان هر دو بچیزی است که در باب انها گفته شد
از حرارت بود یا برودت و اگر از ضعف دماغ باشد پس پاک کنند از او قوت
دهد با دویه مسهله و غرغره و عطوسات و شمومات و طیوب جالبه مثل بان و مشک
و عنبر و اگر از برودت بود بکافور و ورد و صندل و بنفشه و صندل خلاف
و نیلوفر و اگر باشد از حرارت و همچنین اگر باشد از ضعف قلب پس اگر باطل شود
چیزی از شهوت الذ شهوت جماع فقط پس اگر ان اگر از قلت منی بود و قلت
التهاب ان و لذع ان پس اگر باشد از قلت منی و میشنا خروج ان قلیل پس علاج
ان بچیزیست که تولید و تکثیر منی نماید و اگر خروج ان بیشتر بود پس علاج ان بما تبهجه

محرک نماید مثل ان اشیائی لطیفه لطیفه حاره است با ان حدت بود چنانچه گفته شود
بعد و میگوید سه امر است در جماع کثرت منی و سخونت ان و حرکت ان زیرا که
منی وقتی که زیاده میشود و دیر میشود از اوعیه منی حرکت میکند و بر انگیخته میشود
و زیاده میشود از انتشار قوی می شود قوت شهوت و استیاق بسوی جماع
چه الات منبسط و متمدد میشود و مستاق بسوی نقص چیزیکه در وست چنانچه
استیاق او میباشد بسوی نقص سایر فضول و تحقیق است اینکه اغذیه ابلغ است
در تولید منی و تکثیر سخنان ان از ادویه و اعتماد بر انها وفق و اصوب است
و چیزیکه این سه فعل میکند و غذا است که او را غلظة و متانت بود و رطوبات
فضلیه و حرارت که ممکن باشد اینکه متولد شود از و و ریاحی که او را غلظ
باشد پس اگر جمع شود این سه چیز در شیء واحد پس موافق است نفخ میکند از
مستغنی چیز دیگر با او و اگر همه چیز جمع شود در یک چیز بیامیزند با و چیزیکه
حاصل از تالیف این حاجت سه گانه و انچه جمع است در و این حاجت سه
گانه ان حیض است و تعب و ضرر وقتی که جمع باشد در چیزی از انها دو چیز
چنانچه جمع شده است در باقلا از رطوبت فضلی و متانت و نیست در و
حرارت محرکه پس بیامیزند با و چیزی که فایده دهد این حرارت مثل خولنجان
و دار چینی و چنانچه جمع آمده است در اصل از حرارت بدر رطوبت فضلی
و معدوم است در و متانه غلظ پس ضم کنند با و چیزیکه او را غلظ و متانه

بود مثل لحم فربه و خبز سمید قطیر و مانند ان و بسا است که منی باشد در بدن

چیزی متولد شود در وحاجتی ازین سبب پس کفایت میکند در ادویه و اغذیه

چیزیکه باشد در وی حاجت دیگر او اینست نیز که باشد دوای قوی التخفیف

تا متولد نفخ اما تحریک منی و تسخین ان می باشد از ادویه و اغذیه مسخنه

مرقعه اخلاط و جز این نیست که احتیاج این امر در ابدان بار دکثیر بر

اخلاط خام بیشتر میباشد و اگر امکان بود منع این نفخ پس ان اصل است

مثل حلتیت که در وی با قوت تسخین نفخ است و همچنین است بذر الجزره و اصل

خاصه بلبوس و حرف و گراث نبطی و نقیع و جز چیز از ین قبیل باشد

و گاهی علاج میکنند نیز بمروخات و مسوحات و نحو ان که در ان امتحان

بود بعضی استخوان بود بعضی استخوان ان نواحی که در وی منی است که اکثر

احتیاج بسوی این چیز بعضی مروخات و ممسوحات حقنه ها و شیاف های

کلاز را افتد که کبد انها گرم بود و مزاج انثیین بارد که محتاج میشود بتحریک

منی و تهیج ان و چون میخورند دوای فاعله این امر گرم میشود کبد انها و

صرف میشود بر علل حاره   قرنبهان را شهوت کم میباشد

و قادر نمی شوند بر اکثر ان و میگویند کسانیکه بسیار تشنه می باشند کثیر الجماع

از قلت تعب و میگویند کثرة باه ناقص شعر جاجبین و شعر راس است و اشفار

عین است و زیاده میکند لحیه و شعر سایر بدن   جماع باغلمان

اشد اسقاط است بد تر از زیرا که موافق نیست در درجه حرارت و رطوبت بمثل
بمثل فرح و تعب بسیار کشند در خروج انزال مگر اینکه فاعل را شوق بسیار بود
منزل میشود بسهولت   کسانیکه افراط کنند در لذت جماع سرد میشود
ابدان انها تا بحدی که فرو می نشیند حرارت غریزی بسبب افراط تحلیل از
انها در شدت لذت و میگوید ادمان سواری اسپ مقوی باه است
وان حرکت است که بمعرفت نموده شرک نموده اند که جماع نکنند
بر احتیاج بول و رجیع و نه در حالت ظهر کثرت و نه بغیر بالغه و نه بکلانسال
و نه بعاقره و نه بر جوع و عطش و غم و سهر و زمد و خمار و میشود قی و میگوید
من مداومت کردم بر خوردن عصافیر و شرب لبن بجای آب فایده
در تکثیر منی در اغذیه و ادویه   غذاها که تولید منی
نماید بصل است و بلبوس که ان بصل البرز است یعنی بصل کوهی و جرجیر
و تعب و گراث و نعنع و جند قوقی که ان سبزه ایست بستانی که بذر ان
رطب است و جزر و بطم و حمص و هلیون و سرشف و کمات و مدیر و حلبه و لوبیا
و خبز حنطه السمید قلیل الخمیر و جوز و لوز و لوز شیرین و فستق و بندق
و حب صنوبر بزرگ و حب القرطم و حب القلقل و نارجیل و حب الخضرا و بذر
کتان و سمسم و لب حب القطن و شکر و فانیذ و عسل و ترنجبین و عنب شیرین
تازه و انجیر خوب پخته و موز و تمر و شراب شیرین و لبن حلیب و سمن بقر و لحوم

الحمل

جملان و فراخ بط و رؤس و براس و هریسه که ان ازر است که پخته باشند بهبطه
با شیر و روغن و ظاهری و صفرت بیضه طیور و ماو بیض عصافیر و بیض نحل
که ان کبک است در و بیان که انرا در هند چنهگر گویند در ثلیثا که ان لبن حلیب بست
که نیز بزند بر او لبن حامض که زود دادت میشود اخنی ماست درشاه و حفی
دجاج پخته و خصیه حمل و خفی حمار و حفی اسپ و شحم ان بالغ است درین باب
کبود طیر کلها نافع است بهتر کیف که خورند کباب یا سوی پخته و سفوف
کرده و قضیب گاو و اما ادویه نافعه بزر الخبره است و انیسون و زنجبیل و بوزیدان
و زعفران و قسط شیرین و حرف و لسان العصافیر و مغاث و
کلی و سقنقور و دار فلفل و فلفل و تودرین و بهمنین و سورنجان و خولنجان
دار چینی و عاقرقرحا و حلتیت و خشک و آبی در دالبرح کرده سرد کرده باشند و
نانخواه نیز بزر الرطبه و شقاقل اما اغذیه مولفه که منی را زیاده کند و
باه برانگیزد و از انها گوشت سرخ است که ببراید تا که مهرا شود استخوان ازو
دور کنند و در عصاره گندم ریزند و لبن حلیب بدر کفا و بیامیزد در و
شحم بسیط و نارجیل و بپزد تا که جمع شود و غلیظ گردد با بخورد سمک تازه
گرم با بصل تازه یا بکبر دو بیضه سمک تازه و از وی بیضه و کرات در از
بس نافع است و ازین نافع تر اسفیداج است بلحم جملان و لعول مثل لعب و
جزر و لوبیا و روغن گاو و طباهجات با هلیون و سر شعر و اصل و کرات

وحاج جلاب جوان وفراخ که در حمص باقلا ولوبیا وسب حب قطن وعصافیر
افضل انهاست وهمچنان است قنابر که بجای نمک در وی ملح اشقنقور کرده باشند
نافع است البته واگر داخل کنند در صفرت بیضه کرم بدر فجل وبذر الجزره و
بذر جرجیر وتودری سرخ از هر چه باشد دو درم سحوف یا نصف درم لسان العصافیر
یکدرم کنند در رده زردی بیضه تازه که در حیف یکروز تا بود و در شتا دو
روز یا سه روز همچنین است حلوا مثل از خره رطبه نرم واگر ریزند فراخ
وعصافیر وقنابر با ثوم وبذر جرجیر یا تودری بپیچند در کاغذ تر و بگذارند
در اخگر تا که پخته شود فخورد نافع است وهمچنین است که بپزند از دیگ سفید جوان
اسفیدباج در آب بسیار تا که پخته شود ومهرا شود ومنحل گردد پس صاف کنند این
آب را وبیامیزند در دو مثل شبت ان آب بصل سفید مدور یا بس مثل نصف آب
اصل عسل ها میزند وبپزند دوباره تا که پخته شود فخورند علی الریق وعند
النوم وهمچنین است سمسم مقشر وخشخاش وبذر کتان بعسل آمیخته وبخورد از ان
قدری وهمچنین است بذر الجزره که بخورند یا خمر وزیاده ازین جوز جندم است
که ان کور گندم نیز گویند وان گل گندم است یا بگیرد ہلیون وبپزد بجوشانند
سمن بقر وبپزد وصفرت بیضه وخشبو کند یا باز بر بگیرد لحم حمل جوان ذو
جزء از آب اصل سفید بکجز وبریزد بر وامری وافاویه وخشبو کننده بخود
ودار چینی باریک کوفته وبپزد تا که مهرا شود ومدام بخورد صفرت بیضه نیم برشت
بالعسل المعقود

یا ملح اسقنقور لون نافع بگیرد فراریج سمان اعنی فربه و بیامیزد حمص کوفته و
بصل مقطع و شحم ستّه فراخ و خوشبو کند بتوابل بخورد با رغیف سمید قلیل الملح و با
للی شوربای بخورد و بس نخورد برو شراب غلیظ نخورد در بدل الطعمه بجای ملح
سقنقور و اگر نباشد پس نمکی است که درو زنجبیل و حلتیت بود لون آخر بخورد
دجاجه فربه یا بط فربه با نان سمید پس بخورد لبن و آب نارجیل بشکر لون آخر
به پزد جزر و جرجیر و بریزد و آب بارد بجوشانند بصل را با زیت و شحم
فراخ چندانکه پخته شود و بیامیزد با این جزر و جرجیر و ده ابازیر و یک کف
حمص کوفته و بریزد و قطعهای خبز و خوشبو کند بکزبره و کمون قلیل و بالای
این زرده بیضه کند لون آخر به پزد جرجیر و جزر و هلیون بکوبد با آب بارد
بیامیزد در روغن ماهی فراخ و عصافیر پخته و خوشبو کند بدارچینی و خولنجان و کوزبا
رقیق لب ازند و بپزند و در زیت لون آخر به پزد فراخ را با زیت و بزور
بر پزد و در روغن ماهی و فراخ بیامیزد با او جزر و هلیون و جرجیر مسلوقه لیکن جرجیر
کمتر بود و خوشبو کند به فلفل و دارچینی و خولنجان و بخورد   که در قوت باه
نظیر است بگیرد آب پیاز سفید و همچندان شیر تازه و بهم بپزد تا که غلیظ
شود هر صبح و شام بقدر جوز زیاده از ان نخورد که نافع است و بهی اگر شکر
نیز در ان داخل کنند میشاید اما ادویه مرکبه که نیکو است گرم مزاجان را اینست
بگیرد ترنجبین سفید و بپزد و در شیر دوشیده تازه تا که مثل عسل غلیظ شود و

بگیرد و هر روز یک اوقیه ناشتا بگیرد حمص ابیض و بکوبد و بپزد و در لبن حلیب و روغن تا که مثل خمیر شود از و بقدر جوز در وقت خواب بنوشند بالذی ان نبیذ زبیب با خمر قدر اوقیتین تا هفت روز یا بگیرد بذر رطبه و بکوبد و آب آن را بگیرد و عصاره رمان را بر آتش نرم نهد تا که غلیظ شود پس بپزد بران بذر بد قوق و بگیرد از ان بقدر جوزه نافع است محمض بقر شیرین چه آن قوت میدهد و تسخین نمیکند اما آنچه نیکوست صاحب مزاج بارده معجون لبیت فندق و نارجیل و لب صنوبر و فستق و حب فلفل و حب الزلم و حبة الخضرا ما لسویه زنجبیل دار فلفل نار مشک مکه سه جزو فانید سنجری بمقداری که معجون توان کرد شربت مثل بیضه بوقت صبح و مثل آن بوقت شام معجون بزور نافع بذر لفت و بذر جزر و بذر بصل و بذر فجل و رطبه و هلیون و حب جیر و حب صنوبر و فلفل و زلم و تودرین و لسان العصافیر و شقاقل و بهمنین و بوزیدان و قسط شیرین و زنجبیل و دار فلفل و حرف و حلتیت و اجزای سوای بکوبد و بپزد و بعسل بیامیزد شربت سه درم تا یک اوقیه روغن گاو و نیز نافع است آب خشک معصور و آب بصل معصور و آب جرجیر تر و روغن گاو و عسل بالسویه و بیامیزد و بنهند و شمش بعد آنکه بهم زده باشند یکی را با دیگری تا که غلیظ شود دو یار سه بپزد آهسته آهسته با آتش نرم و لعوق سازد از و بقدر دو اوقیه هر روز که بسیار نافع است که بگیرد ده درم دارچینی و بکوبد مثل کحل و باند از دانه از رد

دو رطل لبن

دو رطل لبن بقر و بگذارد ساعتی و بکفچه برزند و بردارد و بخورد قبل از طعام

و بعد ان اندک اندک بعد از آن هر گاه تشنه شود تا که نباید بجز جمیع و طعام طباهج بود از لحم جبان و بنوشند بالذی ان نبیذ حرف بر بن نیکوست صاحب مزاج

بارد را که یا یبوست و کسی که محرور بسیار نباشد و اگر حرارت و حدت محسوس شود

لکن نماید بفصد و اسهال و بخورد ماء الشعیر و ترک کند گوشت را و شراب را چند روز

و تقلیل کند در غذا و نباید که نزد این دوا بگردد کسی که بدن او پاک نباشد

ور نه بت بشکند البته قاما کسی که بدن او پاک باشد و خون کم بود و ساکن

الحدت بود پس نیکوست این دوا بسیار نیکوست او را صحیح از جونی

نافع است صاحب مزاج بارد را بگیرد از پس بعد تنقیه بدن فلفل دار فلفل

زنجبیل و قرفه و دار چینی قرنفل و خولنجان مکد جبر تودری و بهمنین و بوزیدان

لسان العصافیر قسط شیرین سعد و سنبل مکد سه اجزا بکوبند و بیزند

و بعسل بیامیزند شربت دو درم بزر بلیون مثقال

مصری زنجبیل تودری و بهمنین و بزر رطبه و بزر لفت و بزر زنجبل و بزر

جزر و بزر جرجیر و بزر الجزره مکد سه درم حب الرشاد و لسان العصافیر

مکد پنج درم فانید سنجری چهل درم بکوبند و بیزند و بیامیزند شربت پنج درم

بنا شتا هلیله سیاه کابلی و بلیله و آمله خسته بر

آورده فلفل و دار فلفل مکد سه درم زنجبیل بوزیدان لسباسه و شیطرج مثقال

مکه یکدرم تودری لسان العصافیر بذر ریحان برجب فلفل سیم مقشر و شکر طبرزد
مکه دو درم همچنین مکه یکدرم بکوبند و به بیزند و بیامیزند بعسل کف گرفته و سمن البقر
بغشارند بعسل بعید را و به بیزند از وی یک جز یا دو جزو از
عسل و را آتش نرم تا که آب بصل برود پس بستانند ازان سهد را و بخورد و فلعه بوقت
خواب و لابد است این اگر باشد حرارت یا بگیرند عصیر بصل یکجز لبن البقر دوشیده دو
جز فلانید سنجری یکجز به بیزند تا که غلیظ شود شربت یک اوقیه و این اعدل از اول
و زیاده میکند منی و مجرب بمولف است یا بستانند حمص ابیض را و بجنبانند در آب
جرجیر در دیگی که بنعال بعود و بگدازد تا که غلیظ شود پس خشک کنند در سایه و لباید و
بیامیزد و در روغن حب الخضرا و فایند مثل ان و بخورد از وی پیش از غذا و وقت
خواب بقدر سه بیضه و بنوشد بالای ان سه اوقیه نبیذ   نقافل زنجبیل
دار چینی مکه جز بذر الجزره عاقرقرحا و فلفل مکه نصف جز حلتیت ربع جزو بذر
جرجیر و حرف مکه جز بکوبد و بیامیزد بعسل که در وی زنجبیل مربی باشند
بگیرد خشک تر و بکوبد یا ریک و بفشارند آب خشک سبز و تصفیه دهد
از وی آب خشک کوفته را بنهد در آفتاب تا که سه چند وزن ان آب خرج شود
پس بگیرند ازان دو جز و عاقرقرحا ربع جز شکر طبرزد مثل جمیع شربت از وی
چهار درم و گاهی بوزن سه درم از خشک تر با یک اوقیه نبیذ زبیب عسلی بخورند
و نافع می آید یا بگیرد یکدرم دار فلفل سحوق یا پنجدرم روغن گاو میخورند بوقت

جوارش نانخواه

خواب نافع است یا بگیرد حلبه را و بپزند با تمر تا که پخته شود پس تمر را برآرند و
خشک کنند و بکوبند و بپزند و بیامیزند بعسل و بخورند ازین بقدر جوزه با بنید
زبیب بالخمر تا بیامیزند بذر جرجیر بهم چندان فایند و بخورند مثل جوزه بنا شتا
و بخورد بران بیضه نیمبرشت یا به پزند یا بجنبانند تمر را در شیر تا که نرم شود با شتا
بستاند خصیه دو مانه هفت ضراتیح و در مانه سه لبط و عصافیر فربه
هفت عدد و فراج هفت و اسقیل مشوی و ذنب سقنقور مکه چهار درم خصیه عجیل و
بیخ لوس سفید مکه هفت عدد و هفت بیضه سرطان همه را خشک نموده بکوبند و
به فایند با آب زبیب بیامیزند و بپزند تا که غلیظ شود و بپاشند بر دو دار چینی و
خولنجان و بردارند و استعمال کنند   که نافع بلیغ است بگیرند
جزر و بپزند مثل دراهم و بپزند در آب و چون پخته شود بریزند و عسل سه
چند و باز بپزند تا که کم شود ثلث از آب بردارند و بریزند در و لسان جوز بوا
و لکار دارند صبح و شام قدحی ازین که بسیار نافع است   بگیرد لقت
و جزر بپزد در دو نارجیل و لب لوز و فستق و بندق و حب صنوبر و حب الخضرا
و فایند و آب زبیب و بپزند بر فق تا که غلیظ شود پس بریزد بر دو دارچینی و
خولنجان بردارد و استعمال نماید   بیامیزد حلتیت بالعسل و حل کند
در سه رطل آب و نبو شده بخورد قبل از حاجت بدوازده ساعت و اگر
ارتب آید بآب سرد غسل کند   بستن ظهر بمناطق نرم وگرم نغوظ

می آرد البته چون مداومت نماید آزموده‌ام این را دریافتم نفخ در بطن و
اگر نبود مفرط انفوخی می آید که نمی آرد درستگی بطن و عدم نفخ و میگوید خوانده‌ام در کتاب
غریب مجهول که بسیار ذکر شورکه گرفته باشند در وقت هیجان او و خشک کنند و بکوبند
و قدری از این بخورند در بیضه نیمبرشت کس نفع عجیب و بلیغ دارد

که در قوت باه بی نظیر است چوب چینی چهار جزو زعفران فلفل قرنفل
بسد یاقوت سرخ کهربا زنجبیل مصطکی مکد یکجزو کوفته بیخته در عسل کف گرفته معجون
سازند از حوصله استعمال نمایند از ترشی پرهیز کند که قوت‌ها را بیافزاید
در رنگ او را نیکو گرداند چوب چینی بیست جزو عود مصطکی و زعفران مکد پنج جزو سنبل و
دارچینی بوزیدان وج اشنه قرنفل وج فلفل دارفلفل بوزیدان جندبیدستر شیطرج
زنجبیل ورق گل سرخ زیره کرمانی جوز بوا انیسون خولنجان بهمن مکد سه جزو مشک
یکجزو و قند سفید همچند ادویه عسل سه وزن شربت یک مثقال تا دو مثقال
زهر تیله سفید یکدرم سهاگا سه درم فلفل گرد نه درم تخم کتای خورد
شش درم مجموعه را بابند هفت هفت تسقیه باب برگ کتای داده حب بمقدار
ماش بندد تا سه حب میتوان بخوردن داد بارد مزاج و مشایخ را نافع است
که این دوا قوت حیوانی و نفسانی و طبیعی را بیفزاید
و رقت و غلیظ و قلت منی را تدارک کند و مضرت جماع را باز دارد
بگیرد سنبر لون که انرا خصیة الکلب گویند و بنا بیرشت شبیه بخصیة الثعلب و بیخ

اورد و بارد

غلدیه

او دو بیار د آرد شبیه با ئین کلب و غلافی زرد بر وکشیده بگیرند هر دو بیارند شش را او
غشای انرا دو الکنند که اثر بر خند ان دارد با بارهای نان آبی و هاون سنگی چو کوب
نماید و در شیشه مطین کنند و شراب دو آتشه تند بر وی بریزند چندانکه بالا ایستد و دهان
شیشه را بدهان شیشه دیگر بند کند اعنی بر توروت نیکو و بگل حکمت بگیرند تا چهل روز
در خاکستر گرم نهد پس مجرا از زند و آب را از شکنجه بفشارند و صاف کنند و باز
در ظرف مذکور انداخته تا دو ماه در خاکستر گرم نگاهدارند و آب سرخ و
صاف را چنان بردارند که از درد چیزی باو نیاید در ظرف چینی کنند و
قدری مروارید در ان حل کنند و قدری از روغن دارچینی و جوز بوا و بسباسه
و قرنفل و چند ورق طلا در ان حل کنند قوی تر شود شربت از یک اشکر و
بلو تا سه اشکر و بلو بود در شراب نجبری تا نبیند زبیب عجب امن
نغوظی می آرد که تا که از دهن این دوا را بر نیارند
فرو شود و قصه های مطول دارد و نباید که استعمال کند این الامر طوبین
بگیرد پوست بیر و بلاد در را و باندازند انچه درد بود و مقرض کند باریک و بستاند
ازین یک او قیه و در دیگ کند و باندازد و بر الطیم چندانکه بجوشد و بگیرد دلوبان
ذکر بیست درم بکوبند و باریک و بریزد در دیگ مذکور و بفروزد در تحت دیگ
آتش نرم تا که منعقد شود پس اضافه کند بران بقدر هر او قیه دو اینمد انوق سقمونیا زرد
و خوب منعقد شود برآرد و در ظرف آبگینه کند و بگیرند از ان یکدرم و مضغ کند ثلث

انزال است ۳ مرتبه کم قوی می آرد تا که بر دارند انزال در ده هر قدر فرو نشود و گاه باشد که فرو نشود
و حاجت افتد باین دوا صفت انیسون سرخ تازه سی درم و بیا میزند با و شلی درم شکر و
ده درم کتان بقند و هر یک وقیه ازین مرکب یکدانق کافور با آتش نرم منعقد کند و
بخورد از ین یکدرم سماکن میکند هیجان انزال مقوی باه است بقوت
تمام صفت آب جزر مقصور هر قدر که از چهل من طبیبی بر آید یکجا کنند و پنج من طبیبی نخود
سفید در ان انداخته بپزند تا که نخود مهرا شود صاف کنند با یکمن قند ربع من شهد
بقوام آرند چون از دیگ بقوام رسد نیم من گلاب و نیم من بید مشک و پنج اوقیه آب انار
شیرین اضافه کنند پس اجزای را اگر گفته میشود کوفته و بیخته درین بیامیزند و ان اینست
زنجبیل و شقاقل و بسفایج و مغز تخم خربوزه یکدو درم فلفل گرد نیم سعتر مایه شتر ایک ادخل
گل گاوزبان گل بنفشه یکدیک مثقال خولنجان عنبر اشهب یکدو درم فورد رین نامهمن
حب فلفل بلیون قصب جو زبوا و بسباسه از هر یک چهار چهار درم قرنفل لسان العصافیر
پوست بیرون پسته یکدو درم مغز چلغوزه مغز بادام مغز پسته مغز نارجیل یکد
هفت درم به تدبیر خوب حل کنند و در ظرف چینی کنند و استعمال نماید
شنگرف بوزن یکدرم در شیره امربیل که ده اثار باشد آتش چراغ به پزند تا که ۵
شیره خشک شود پس شنگرف را بر آرند با دارچینی و قرنفل و قاقله صغار و کبار
و زعفران و فلفل و دار فلفل و فلفل سفید و بسباسه یکدو نیم دام در آب مدره بیتالی کهرل
کند تا که باریک شود حب بندند بقدر کنار دشتی شربت یک حب بود
سیماب

بجهت نقوع چار درم

یکجز موم چهار جز روغن گاو ده جز مرهم نموده در حمام بمالند و ساعتی توقف نموده
غسل کند قوت باه تمام می آرد   مسموع شد که تخم خار واژگون که از اجزاء جوهره
کوبند بوزن یکدرم کوفته بخورد در شب اول در باه بیفزاید مجرب
بیخ بهمن سپید بیگن را بوزن یکدرم در یک آثار شیر بجوشانند تا که به نصف آید صاف
کرده بخورد در هفت روز قوت باه تمام پیدا کند مجرب است بعضی یکدرم دوای مذکور
را تا بیست فلفل با آب سائیده میخورند نیز نافع است ایضاً جربیت برادر آب بیضه
کنجشک اهلی سکه مخلوط نموده بر هر دو کتف بمالند قوت باه می آرد معجون است
مغز تخم خربوزه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو مغز بادام
مغز نارجیل مغز جوز مغز فندق مغز فستق خصیة الثعلب مکی پنج جز مغز حب فلفل
مغز حب الزلم مغز حب الخضرا انقاقل مصری سورنجان خشک مکی ۱۲ جز قرنفل تودری
لسان العصافیر تخم هلیون تخم شلغم تخم گزر تخم الجرجیر تخم سپندان بهمنین خولنجان
دارچینی عاقرقرحا وج ساذج قاقلین مصطکی گاوزبان جوزبوا قرنفل بسباسه
عود سنبل الطیب صندل سفید حب الغار قسط شیرین کتیرا صمغ عربی گل گاوزبان
گل بنفشه بادرنجبویه اذخر زرآوند گرد طباشیر زرنباد درونج عقربی جنطیانا
لفاح الخل صره سقنقور بیخ بابونه شقاقل اسرا انلی مکی دو جز و مومیای کانی جدوار
خطائی فادزهر بزری جند بید ستر گل لسان مکی یکجز ذکر گاو مغز کنجشک خرا طین
خشک کرده کوفته از هر یک هفت جز عنبر نصف جز مشک ربع جز بقند زر سپید سا

همچنین ادویه مجموعه عسل مصفی واگر عسل شقاقل مربی باشد بهتر مضاعف ادویه
عسل و نبیذ را القوام آرند و ادویه کوفته بیخته در روغن بلیسان چرب کرده بیامیزند
و در ظرف بردارند و بعد از چهل روز استعمال نماید شربت بقدر حوصله قوت باه
تمام آرد و منی بیفزاید و ضعف و لاغری را ببرد و جمیع امراض بارد را نافع است
و مقوی اعضای رئیسه باید که محرور مزاج ازین استعمال نکند اگر ضرور افتد بعد
از تنقیه تعدیل بقدر کم استعمال نماید الا مشایخ را ازین دوای نیست مغز بیدانه
پنجدرم محرور باشربت ترنجبین بخورد و مبرود با دارچینی دیگر ترنجبین سفید
پنجدرم زرده تخم مرغ پنجاه عدد شیر گاو بیست درم حلوا کرده بخورند
بگیرد سیماب یکدرم تنکار شش درم کافور چهار دانه نیمدرم پلپل دراز یکدرم
پوست بیخ چیتا دو درم اجزا را باریک در شهد آمیزد و سیماب در ان داخل
کرده بسیار وقتی از دست بمالد چون خوب مختلط شود تنکار و کافور بیامیزد
و بکار دارد وقت حاجت بر حشفه طلا کند و زمانه توقف نموده چون خشک شود
نزدیکی نمایند زود منزل شود نسا و مرد را امساک آرد
چون اختیار حقنه در مملکت هندیس معیوب است و مردم بهلاک را راضی میشود و این
عمل را قبول ندارند نسخهای ان نوشته نشده و اگر بحسب احتیاج شدید کسی نسخه
در قرابادین ضبط نموده اند این مختصر گنجایش ندارد اما حمولات شاید کسی
قبول کند چون بسیار موثر است نوشته میشود حمول منفظ بگذارند تخم اسپرا
با قند ... ارز

باقنه شیاف سازند و بردارند که بسیار عجیب است آخر از سورنجان شیاف سازند
و بردارند آخر قنطوریون مسحوق و زفت و شمع در روغن سوسن بگدازند و شیاف
سازند آخر از شحم حمار شیاف سازند آخر قدری از حلتیت در احلیل داخل کند
نوظ آرد آخر شحم ماکیان و رب حب القطن و عاقرقرحا مکد نصف او قیه شیاف
سازند آخر از دهن بان شیاف سازند اما مسوحات بگیرد و مراره ثور و
عسل ممزوج الدعوت دلک کند بر ذکر دلک جید و مرات کثیره مسوح آخر شحم
ثور را بگدازند و در ان بیخ نرگس و عاقرقرحا و میویزج حل کنند و مسح نمایند
و ذکر را و حوالی انثیین مسح آخر مسحق کنند و از ان ورک و قطن و کف پا و انثیین
و قضیب و مسرخ مقعد را که نعوظ می آرد آخر بگیرد بورق را بگدازد و عسل
و طلا بر قضیب و مسرخ و عانه و نعوظی می آرد تمام بحدی که چون سنگ
سخت شود آخر نافع است درین باب دهن بان و دهن زیبق و دهن ناردین و
دهن راز قه و دهن علک و دهن خیری زرد و دهن سوسن و دهن بلسان آما دهن
راز قه و بلسان نافع است و اگر ضعف قضیب از برودت فقط بود و اگر از برودت
در طوبت بود دیس دهن ناردین و دهن سعد نیکوتر است
بگیرد فرفیون و جند بید ستر و عاقرقرحا مکد نصف درم مرنک ربع درم
در روغن زیبق خالص بیامیزد و مسح نمایند مراق و عانه و ذکر را و حوالی انرا
دلک قوی الحیه نعوظ قوی آرد دنست که دلک کنند شحم اسد ذکر را با بذر الجزه یا

بسوزند قضیب ایل را ورماد انرا بشراب کهنه و طلا کنند قضیب را که نفوخی می آرد

که سخت میشود آخر بایند خردل را وحل کنند در روغن وتمریخ کنند یا بستانند

بورق وحلتیت چون کحل باریک سوده بعسل آمیخته دلک کنند ازان ذکر نواحی

انرا وباطن قدم را آخر بگیرد دماغ بیت گنجشک که در وقت هیجان گرفته باشند

ودرسایه خشک کنند وسحق نماید در دهن زیبق وطلا کنند ذکر واسفل قدمین

را ذکری که اورا فالج بود پس استاده کنند ان مرد را در آب

سرد پس متقلص شود ذکر وتشنج شود اورا علاج بریزد والا فلا پس اگر باشد

فالج از برودت علامت ان اینست که می باشد همیشه خشک وخدر ان حال و در

حالت سخونت بدن اندکی حرکت ظاهر شود علاج سخنه مثل جندبیدستر وفر

فیون وشیطرج ومانند ان نمایند واگر از رطوبت بود همیشه مسترخی باشد بیک

حال وبا این غلیظ علاج ان تمریخ با سیاهی قابضه که انها تجفیف بود مثل

ابهل وسعد وج وسرو ومانند ان ومدد دهند قضیب را در علاج با استعمال جماع

چه ریاضت اوست هر عضو قوی میشود بریاضتی که مخصوص بود باو و

ترک ان ضعف می آرد روغن نخود سیاه مجرب

بستانند نخود سیاه یک اثار تخم شلغم تخم ترب تخم پیاز تخم تاتوره گیکونگی

سفید سرخ عاقرقرحا مال کنگنی قسط تخم پنبه مکدیا و آثار مجموعه را جوکوب نموده

در بیست اثار آب تا هفت روز خیسانند پس بر آتش نهند تا که چهارم حصه آب

تا نهند ورد

بماند صاف کند و همچندان روغن زیت یا روغن کنجد در وی آمیخته بر آتش

نهند تا که آب برود و روغن بماند بکار دارد جهت فالج و

استرخای آلت بوره ارمنی سنبل الطیب سعد کوفته خردل سفید خولنجان دار چینی

سداب زهره گاو پیه گاو پیه شیر پیاز نرگس عاقرقرحا مویزج بوزن

مساوی زهره و پیه ها را جدا نگاه دارند و اجزای در شیر تازه تر کنند

که شیر در ان جذب شود و اگر شیر میش بود بهتر است پس خشک کنند و بکوبد

و به بز و به زهره گاو چرب کند و خشک سازد پس پیه را بان بیامیزد

و طلایه کند و بکار دارند در پیشانی ضفدع و فزونی مباشرت

بمثل سر پستان بر بیت به ابر و پس ضفدع کلان را گرفته بان موضع

را بزور بفشارند هر چه از ان بر آید با مستی فیل و زیاده آمیخته بر قضیب

طلا کنند که مقوی است و اگر بعد از خشک شدن جماع کنند امساک تمام آرد

که این طلا در قوت باه بی نظیر است و هم امساک

تمام می آرد زعفران و عطر قنت که انزا مردم در تماکو خشک کشیده

میشود و سیخ گوشت آدم ملکه یکجز و پیه که بر گرده خنزیر میباشد

جز بر سنگ سماق تا سه روز و به مهر صلایه کند و بکار دارد و به برگ پان

بیحد نفع تمام دارد اخر حراطین که از شکم آدم بر آید چهار ماشه کافور

چینیه کاتهه هندی شش ماشه در کتانی شیاف سازند و بقدر زیره وقت

حاجت در احلیل داخل کرده بکار دارد شهوت و لذت تمام آرد آخر
بستانند فلفل و کبریت زرد بوزن باریک کوفته بعسل سرشته طلا کنند که قضیب را
سخت کند آخر دوای که چون استعمال کند انزار جل پس جماع کند ان زن که
بسیار او را دوست دارد بستانند سکبینج و معل یهود و زنجبیل و شب محرق و شیح
و رازیانه و کعب خنزیر محرق مکد یک مثقال باریک کوفته بآب رازیانه بیامیزد
و طلا کنند و یکدا از دتا که خشک شود پس جماع کند و اعاده کند هر ماه یک بار
قوت جماع را نگاهدارد و لذت تمام آرد طلای جهت استرخی عاقرقرحا دار چینی
و تخم تانوره قرنفل قسط جوزبوا گهونگچی سفید لسباسه زهر تیلیا مکد یکجز ادویه را
جدا جدا کوفته و بیخته و وزن کرده در پیه شیر یا پیه خنزیر که بوزن همه ادویه باشد
بر سنگ سماق صلایه کنند تا سه دو پهر بردارد در ظرف چینی نگاهدارد
و بکار دارد
بجهت استرخای قضیب پوست بیخ کنیر
سفید و پوست بیخ کنیر سرخ پوست بیخ بنگ پوست تانوره سیاه گهونگچی سفید
جوزبوا دار چینی عاقرقرحا کرم کربالدی درخت اگهه میا بیر بهی تی پوست
بهنگره تخم تاتوره سیاه بیخ اندراین دیوجه آبی خراطین باسبال اسم الیب
سم الفار تخم بید انجیر مال کنگنی کچله بچهناگ سیاه زرده تخم مرنه اجزای سواء
جوکوب کرده در شیر میش جوش دهد و جغرات سازد و روغن برآرد و بکار
دارد مجربست طلای محلول که موم میای کان یا حیوانی در روغن خراطین حل کنم

هست

طلاکنند و اگر بمشک خوشبو کنند بهتر است حریت بزرا از آهوی است و معظم ذکر

بدرجهٔ کمال آورد و هیچ مضرت نیست و صاحب مزاج حار و بارد را نافع است دیگر بیارد

عنصل را در روغن زیبق یا روغن نرگس بپزد تا که مهرا الشود از این روغن کف پای را

طلا کنند و تا صبح پا بر زمین نه نهند اعاده شهوت نماید

بستانند کبابه را مضغ کنند و بلع نماید آب آنرا یا بستانند عاقرقرحا و زنجبیل

و دارچینی و کبابه بالسویه خمیر کنند در آبی که حل کرده باشد صمغ در دو حب

سازند و یکی از آن در وقت حاجت در دهان گیرند و اما آنچه در لذت

نا بیفزاید اینست که تمریخ ذکر نماید بعسل و زنجبیل بری و جماع کند که

لذت تمام دهد آنرا یا بستانند فلفل و دارفلفل و دارچینی و سنبل و خولنجان

و مشک بالسویه و بیامیزد در عسل زنجبیل بری و تمریخ نماید ذکر را الی حاجت

یا بستانند حلتیت یکدرم و بکوبد و حل کنند در روغن زیبق که ده درم بود

چند روز بگذارد و پس بمالد بر ذکر   بگیرد خراطین و خشک کنند

و سحق با شحم نماید و بگذارد در دهن سمسم و طلا کنند و بگذارد یکشب پس غسل کند

با آب و باز دلک کنند که تغلیظ مینماید یا بستانند علق را و بریزد در ناز

جیلی که بر آب بود و خشک کنند که تغلیظ مینماید یا طلا کنند قضیب را بلبن لبلاب

که تغلیظ مینماید یا دلک کنند قضیب را که سرخ شود و چون سرخ شود بیامیزد

بلبن لبلاب زان و بگذارد ساعتی تا که خشک شود و باز بعسل آرد و همچنان

چند مرتبه که تغلیظ میسماید و دلک دایم و تمریخ بدهن بعد ان نطول باب گرم و طلا.
نمودن نیز رفت معظمات ذکر است اسحان هر عضویرا که دلک نماید بگیرند
پوست گوسفند که تازه کنده باشند و گرم باشد چون قضیب را بپارچه درشت درشت
که سرخ شود دران بگیرند و هر روز ده نوبت عمل نماید عظیم بود موش را بکشند
و پوست ازوی دور کنند و بر تابه بریان کنند تا روغن سیاه ازوی بیرون
آید این روغن را بر قضیب بمالند قوی گردد اما تا ده روز اثران میماند مجرب است
دارچینی فلفل و دار فلفل و زنجبیل و زعفران و مشک و سنبل و مرازده
مکد جزو بکوبد و بعسل کف گرفته بیامیزد و ازان بقدر نخود گرفته بمالد عجایب
یبات است مده فتله کبریت زرد و ابیض بود بهتر و قوی بسطبر بود و با
هم چندان فلفل باریک کوفته در شهد آمیخته طلا نماید زیاده در لحم کند
خراطین را خشک کند و نرم بساید پس قضیب را باب گرم بشوید و چندان بمالد
که سرخ شود انگاه بستاند گوشت گوسفند را و تنک سازد خراطین سوده
را بران بپاشد و بر قضیب بندد دراز و سطبر شود و باید که سه روز متواتر
این عمل کند تخم انجره را بکوبد و باعسل طلا کند تخم سپندان نیم درم
با روغن یاسمین گرم کرده بر مالد منفعت عظیم دارد اما سخت میکند
پیه شیر و تخم انجره بکوبد و بمالد بحال خود آید لسان العصافیر دو درم در
شیر تازه نیز مخلوط کند و قضیب را هر روز باب گرم شسته هر شب طلا کند قوت
نغوذ و فرنج

قضیب و قوت جماع دید   بیخال کبوتر را خشک کرده سائیده با روغن
یاسمین طلا کنند بزرگ شود و قوی مجرب است   قطران شامی نیم درم
بر قضیب بمالند بغایت بزرگ شود   قرنفل و روغن زیت بجوشانند
و طلا کنند نافع است   سبب ان ضعف قوت ماسکه است بسبب برودت
و رطوبت زیرا که امساک تمام میشود به تحریک لیف سوی شاسبوی کسی
که مستعمل شود بعض وجود استعمال لیف بر امساک محسوس پس اول جزاین
اینست که میباشد به حرارت چه برودت مانع جمیع افعال و حرکات است
و یا نی اعنی وجود استعمال لیف بر محسوس میباشد زیبوست چه رطوبت
مرخی لیف است پس نمی آید از و قبض و علامت ان عدم علامات
حرارت است در منی چون صفرت و حدت و نه در مزاج ظهور علامات
معلومه و میباشد منی کثیر رقیق اما کثرت از غلبه رطوبت اما رقت از عدم
حرارت مغلظ علاج ان استفراغ بدن و تنقیه از رطوبات با یارجات
دو که بهتر از اسهال است چه اسهال چنانچه اخراج مینماید رطوبت نیز
جذب میکند رطوبت را با اسفل الاعضاء و تمریخ نماید عانه را بدهن زعفران
و دهن آس و نرگس و دهن قسط و شراب فنجنگشت و ان نیز آنست که می سازند از
عصر عنب با دویه قابضه و میجوشانند انرا که بقوام آید   عصر عنب عفص
شش رطل و به یزند با سماق و عفص و جلنار و ورد و کندر و کزبره و صفرت

سعد مکدر ده درم زعفران و مرو شب یمانی مکدر یکدرم خبث الحدید مدبر مثقال
تا که باقی ماند مانند ثلث دو صاف کند نافع سرعت انزال صفت بلیله
سیاه و بلیله و آمله فلفل و دار فلفل و زنجبیل و سعد و شیطرج هندی سنبل مکدر پانزده
درم بذر رشبت بذر گرگراث مکدر چهار درم خبث الحدید مدبر نخل خرد و خشک کرده
و بریان کرده صد درم بکوبند و بیزند و بیامیزند بعسل کف گرفته و روغن بادام
شیرین پس داخل کنند در رود و درم مشک و نگاهدارند در ظرف چینی استعمال
نمایند بعد شش ماه و گاهی میباشد از حدت منی که استعانت نمیکند ادویه بر تمسک ان
در وقت هیجان و حرکت بلکه اشتیاق شدید میباشد و را البوی دفع ان سبب
لذع و حدت و صرافت ان پس دفع میکند ادویه منی زود انزال از خود علامت ان
در وقت خروج و علاج ان خوردن چیزیست که تبرید و ترتیب نماید با قرص مثل
شراب خشخاش با شیره بذر فرفخ و خماض و خس غذا مثل ارز و شکر با شیره
خشخاش و گاهی میباشد از ضعف اعضاء و این میباشد با نقصان باه و ظاهر
علامات ان و علاج تقویت ان اعضاست چنانچه گفته شد
اگر سرعت انزال حدت و حرارت منی و استعمال این حب النفع است و هم از تا
لیف این ضعیف بسمی بحب الرسل افیون در جوز بوا و تخم تاتوره پخته
و بذر البنج مدبر در آب خشک مکدر یکجز ضمغ عربی و سپند و تال مکهانه مکدر دو جزو
کتیرا و خار خسک و لسان از هریک سه جز و نشاسته چهار جز و جوز بوا همان قدر

که در ان افیون

که دران افیون بخته باشند کنجد سیاه شش جزو باب حب بندند شربت بموجب حب س

طبیب طریق بختن افیون جوز را خالی کنند وازان افیون پر کنند وتخم تاتوره رسیده

را ازانچه درو ست خالی کنند وجوز را دران داخل کنند وسر انرا بهمان قطعه تمره

تاتوره که بر داشته باشند بند کنند ودر خمیر بگیرند ودر تنور تافته بنهند تا که بخته شود

برآرند وخمیر تاتوره را بیندازند وافیون را بکار دارند

که در سرعت انزال که از سردی ورطوبت بود نافع است

عاقر قرحا یکدرم جوز بوا البسباسه دار چینی قرنفل سپند ملا یکدرم

کنجد سیاه سه درم افیون نیم درم کوفته وبیخته در عسل حب سازند هر حب بوزن

دو درم تا ۳ روز یک حب بخورد با شیر گاو در روز چهارم یک حب صبح

ویک شام بخورد با شیر مذکور تا که حبها تمام شود واز ترشی پرهیز نماید مجرب

لہ شنیده شد که دونه را در دیگ گلی اندازند وسر ان را بگل

حکمت بگیرند که خوب بند شود ودوازده پهر آتش دهند ویک سرخ ازین

صاحب سرعت انزال بخوراند نافع بهر قسم که باشد وضیق النفس را نافع

است بتاند فرفیون وجند بید ستر وعاقر قرحا وسعد

وقسط ودار فلفل مکه یکدرم مشک دو ثلث درم بکوبند وبه بیزند وحل کنند و

روغن سداب د لک کنند عانه را وحوالی ان را فاتر نافع است ودوای المسک

بخوراند وکمونی وبذر الفت بریان کرده مفید بود واز ترشی احتیاط تمام نماید

مکث زعفران و عنبر و لیسباسه و جوز بوا مکدانیم ماشه کوفته حب کرده بخورد مجرب است
بخورد ممسک عجیب است
سبب ان یا قلت حل[ب] است و اجتماع منی
با شدت قوت دافعه یا رقت منی یا حدت و حرارت ان یا استرخاء عضوی
که منی در وست و کثرت در جماع علاج انچه از قلت استعمال اوست با اعتدال و انچه از
شدت قوت دافع بود علامت ان قلت جماع استعمال اوست با اعتدال و انچه از
شدت دافع بود علامت ان قلت شهوت جماع است و علاج ان با اغذیه و ادویه
حاره مذکوره و انچه از رقت منی بود علاج تغلیظ است با اغذیه مسمنه و قویه مثل
لحم و قلایا و مطبخیات و اگر از حدت و حرارت بود علامت ان صفرت رنگ است
علاج ان خوردن خس با عدس مقشر یا بذر خس یا آب بقلة الحمقا و شرب آب بارد
و اگر از استرخاء اعضای بود علامت ان خروج منی است ساعت بساعت بغیر انکه
جمع شود در و علاج تقویت العضو با ادویه که در ان حرارت و قبض بود مثل نودرس
و بهمنین و مانند ان و نافع است کثرت احتلام را قطعه سرب که بر پشتمان در کمر
بندند
نافع است مسیلان منی را حجامت کاهل و قطن و دلک
موضع حجامت بعد فراغ
خفتن بر پهلوی راست تقلیل احتلام نماید
و بر جانب دیگر زیاده کند اثر اخصوص استلق خاصه خفتن بر فرش گرم تر
تواتر ذکر بغیر شهوت جماع و دوام بودن ان تا زایل شود سبب ان
ریاح غلیظ میشود در اعصاب که آمله است در ذکر یا منی که راسخ بود در اوعیه

دهد و از این

جون بکرم میشود متولد میشود از و ریاح و نفخ میشود در ذکر علاج ان انست که منع کنند
ذکر خنزیر را که حرکت میکند از و شهوت و بلیاز د ضماد از دهن لوز و خل و آب
بارد و بقلة الحمقا و حسّ حدس مقشر مطبوخ و ضماد کنند بدان و بخورد و بذر خس با آب
بارد و بغذای او دراج و طیور و فراریح و استعمال قی و شراب عتیق سفید و قرو تند
تقفیب را و دلک نماید عیشه از چیزهای یابس   مع تقفیب فارسی و
فودنج و بنج و بذر خس و بذر سداب و حب لعنه و گل سرخ بالسویه شربت دو درم
باب بارد   که نباید بخورد درین مرض مسهل که ان پیدا میکند درد
درد   که استفراغ درین مرض نه از اسهال کنند و نه از ادرار بول
لیکن بفصد و قی جایز است   اشیا که باه را ضرر دارد و
همه جاذ لطیف است از اغذیه و ادویه محلل نفخ چون سداب و کرویا و فودنج
و حرمل و کمون و مرزنجوش و مریا خورد و مانند ان و همه قوی الخفیف یابس مثل
شهدانه و خرنوب و جاورس و ارزن و عدس و حمار که ان مغز بسر درخت خرمان
است و همه بارد و منجمد منی چون نیلوفر و خلاف و ورد بنج و کافور و بذر قطونا و همه
حامض و مرحون خل و رایت و بدتر انست که جمع شده باشد در و حموضت قبض
مثل حصرم و سماق رمان حامض و ریباس و توت فارسی و سفرجل و تفاح
و مشمش خام و حماض اترج و خوردن قهوه و هرچه درد مانه بسیار بود از بقول
چون خس و قرنبه و خیار و بقلة الحمقا و بقلة الیمانیه و هندبا و کشوث و سرمق

وعنب الثعلب و خبازی و لسان الحمل از انچه بسیار ضرر دارد خوردن آب بارد است و
تخمه متواتر و جماع یا خالص رمان و بیبر که به بخار رسیده باشد و زنان نابالغ و کثرت
حمام و عرق و تعب دوای قاطع شهوت جماع بستانند بذر خس دو درم فخورد
باب بقلة الحمقا اخر جلنار پنج درم بذر سداب سه درم بذر بقلة الحمقا دو درم
بکوبد و جمع کند فخورد دو درم ازین باب بقلة الحمقا بستانند
بذر شهدانق و بذر بقلة الحمقا مکد بکجز و سه درم و ازین باب بقلة الحمقا
رجال بستانند سداب فنجنکشت جلنار اجزای سوای بکوبد و
قرص سازد و شربت سه درم و لیسا بخورد از بذر شبت دو درم و تبخیر نماید بذر
فنجنکشت در قبل یا بخورد قردمانا یکدرم مدقوق بخل ممزوج یا به بزر شهدانق
و عکس سرکه ممزوج فخورد ازین خل در نیلوفر خاصیتی است مفاده
منی که بوی ان و تمریخ بدن ان ضعیف میکند و خوردن ان قاطع است و میگوید
زیادتی ادرار بول کم میکند باه بهر ان گرده نقصان لحم ان که خورد شخصی
شش مثقال از کافور در مرتبه در کمتر از پانزده روز منقطع شد از وباه با الکل
و شهوت طعام باقی بود لیکن هاضمه نماید تضییق و تسخین و
و تحسیف و تطیب رایحه تضییق پس بستانند سک قلیل و زعفران و بیاندازد در
شراب قابض ریحانی و بجوشانند که چند جوش بگیرد پس تر کند خرقه کتان را
و خشک کنند و بردارد انرا در قبل پیش از حاجت یکروز یا دو روز یا بستانند

اکلو قاقیا

رامک و قاقیا و سنبل و سعد و باریک بکوبد و اغیه کند صوف را در ان

که دران تر کرده باشند اول در شراب قابض و بردارد و یا بستاند کحل بردار سنگ

و زجاج بکوبد بمثل کحل و بردارد یا بستاند سک ۳ درم قرنفل یکدرم مشک

قیراط شراب یک وقیه بکوبد اجزا را باریک در شراب حل کند و خرقه ازان تر

کرده بردارد یا بگیرد عفص و شب و سعد و فقاح اذخر و ورق سوسن بالسویه باریک

کوفته بردارد و اجزاء مذکوره را در آب پخته دران بنشیند چند روز یا تر کند

خرقه را در آب شب یمانی و به الابتدا انزا در سعد و سلیخه و عفص و مسحوق چون کحل و

بردارد مرات قبل از وقت برد شت که قبض میکند اما التسخین پس بگیرد کرم

دانه و ان از نوعی از مازریون است و بکوبد و بردارد بحریره و نیز بردارد

باد هن زیبق که مسخن است اما تجفیف پس بردارد کحل مسحوق با ملح اندرانی و شب

مسحوق یا استنجا کند با آبی که پخته باشند دیگر مشک و کافور و زعفران و اظفار

الطیب و میعه سایله و صندل و عود و قسط کوفته بپخته حمول یا بر آتش گذاشته در

سخت بسایند چنین نمایند در و عفص و جلنار و جفت بلوط و جلنار و قشور صنوبر

و شب و سعد در شراب بردارد اما تطییب رائحه اگر باشد قبل و بعد بول تبخیر از لک

در قمع و داخل کند مرات بسر انزا تا که طعم دخان در دهن او آید و چند مرتبه

عمل کند و بوی خوش کند دیگر مشک کافور و زعفران و اظفار الطیب و میعه سایله

و صندل و عود و قسط کوفته بپخته حمول کند یا بر آتش گذاشته در سخت بسایند

چینی نماید   بسایند و روسنبل الطیب و عود بوزن مساوی باریک و انگشت ·
میان این خود را ان بگلاب تر کرده بیالایند بادویه و اندرون بغل بسند و پنجه داد کشد
که هم تنگ میشود و هم خشبو   در هند که سرب بهو کا گوهند بوت
بیخ ان را قدری با بیره پان قبل از وقت بیک ساعت بخورد بلی بدل است
اگر حار مزاج محتاج بسمن بود دلس باید که بکوبد باقلای مقشر و حب القرع
شیرین و بیامیزند بسته بود شیرین بخورد بناشتا و بخورد ماء الشعیر و ماء الرمان
تلخ و دهن لوز نافع است اورا اغذیه شیرین و خوب کثیر الغذا مثل هریسه و عصاید
رطبه و خوب معمولیه تا بستن مثل از و حفظ که باقلی و حمص بخورد لبوب چون
جوز رطب و لوز رطب با البن و فستق و فندق و فانید و شکر و جبن و لحم جداء و حملان
و در فیج و زجاج سمن و بیض مسلوق و حورابات و ان طعامیست که از گوشت و نان
و سرکه و شکر میسازند ملمات اجتناب چرب و تنرهای اسفید با باجات یا توابل
قلیل و اقلال استفراغ و رحت و سکون و دیدن بر روی دوستان خوش
رویان و ادمان حمام بغیر مکث دروو عرق نکردن و در ذوق تریخ بعد از ریختن
آب بر بدن و ترک حامض و مالح و حریف و لا قدری که طعام از و خوشبو شود
و خوش مزه شود و بر انگیزد شهوت را و انچه فربهی می آرد طعام خوردن است بر
شراب الا اینکه صاحب انرا خطر است اگر تنقیه بدن بفصد و اسهال مینماید و نیز
فربهی می آرد رفتن بحمام بر سیری و خوردن خبث یا دنه و انگور شیرین نخته بر

[illegible]

لبن و کسی که معتدل مزاج باشد نافع است او را نخود سفید بشیر تازه بخیسانند تا که شیر را
جذب کند پس خشک کند و بستانند از و جزو و از کشک جزو حنطه نصف جزو خبز سمید مجفف
یکجزو شکر سه جزو و از ین شور با بسازند بخته الدجیر تا که نضج یابد پس بیاندازد برو
خیر و شکر و لبن و بریزد برو آب که بخته باشند درو کمون و بجوشد تا که جمع شود و
بخورد و نرم کند فرش و در مکان رطب ساکن شود و لازم سکون و آرام و لهو و سرور و
دلک کند بدن او را قبل طعام تا که سرخ شود اندک هر روز بخورد و هر روز دو بار و
باشد شراب او شراب احمر غلیظ نوشیرین بنزود در شمش و نه تعب و نه بر کرسنگی صبر
نماید و نه بر عطش   کسی که اراده داشته باشد که فربه شود بنوشد اشربه
غلیظه و طعام که مولد دم بود و ریاضت لطیفه کند و دلک معتدل نماید و طلا کند هر چهار
روز بزفت که نافع است البته بجذب حرارت بسوی ظاهر بدن و میگوید کسی که
بدن او بسیار خشک باشد باید که انتقال کند بسوی بلاد رطب و هوای بارد و کسی که
حار البدن بود اعنی فربهی بغایت نقل کند بسوی بلاد و یابس و هوای حار و میگوید
که اگر لاغر شود یک عضو پس طلا کند بزفت که آن زیاده میکند لحم را چه جذب میکند
خون را بسوی او و میگوید که مردم رنگ هر گاه اراده کند عضو را فربه کند و میگیرد
تفیب ابلس مستوی را و چرب میکند انرا باندک دهن و میزنند از ان ان عضو را
تا که سرخ شود نفخ بگیرد با نتفاخ معتدل که متجاوز نشود پس بنهند بران زفت
و میگوید هر عضو را که اراده کند زیادتی لحم او پس دلک کنند انرا و بریزند برو آب

گرم و نرم مثل انزال‌الضرب معتدل و طلا کند بزفت و چون انتفاخ کند تمک ان کنند
و الا التحلیل میریزد چیزی که جذب شده باشد پس نفع نمیکند بلکه ضرر دارد دیدم زنی
را غلام او ناقص الالیه بود یعنی گوشت ران او کم بود و علاج کرد باین تدبیر چند
روز پس قایم شد گوشت بر ران او در اندک زمان و میگوید هر گاه عضوی سرد شود
بسیار پس چشم نباید داشت که ان عضو در یک روز سرخ خواهد شد بدلک و سرعت و
بسطوء و زیادتی لحم بقدر سرعت و بسطوء احمرار ازوست و وقتی که دلک کنند مثل این عضو را
پس طلا کند بزفت و زیت مقل و قدری موزرعا قرقرها و کبریت و بیا میزد
همه را و دلک نماید و میگوید کسی را اگر بدن ضعف بود یعنی لاغر و باریک صفت
حرارت غریزی که باقی ماند ضعف و خشم نافع است کسی که در اول عمر بسیار فربه
شود پس موت او اسرع شود نسبت بکسی که معتدل باشد و میگوید که اگر تجاوز کند
از اعتدال پس افراط هزال بهتر از سمن است و میگوید که گوشتی که سزاوار است کم
کردن آن است که بر صاحب او راه رفتن بدشواری و مشقت باشد و قادر بر استنجا نباشد
و جایز نیست او را اسراف الاسهال   که فربهان را بر داشت تعب و جمع و تخم
نیست و می افتد از ان در اشیاء ادویه ردیه و امراض انها قویه بود و انها مستعد اند
انها را خاصه صرع فالج و ضیق النفس و بر صده و غشی و حمیات محرقه و مانند ان و میگوید
بسا است که میکشد انها را ادویه مسهله و اگر کشته نشود پس سبب میشود زیرا که خون
از انها کم میباشد و بلغم کثیر و میگوید که زن فربه اگر حمل نیز زد سا قط میشود حمل او

و اگر اسقاط نشود

واگر ساقط نشود عنبر میشود   اگر ترب کند کسی اراده داشته باشد فربهی

ازین ادویه و اغذیه پس بدهد اورا سویق رمان تا رجوع کند سوی او شهوت

و میگوید کسی که لاغر شود از سفر و تعب و جوع پس ممکن است که غذا کند از اول امر

با اغذیه غلیظ و کسی ناقه باشد امکان نیست اورا این   است که

حل کند با زرد را لبن و حقنه کند اورا با آن و میگوید گرسنه بریان را آرد کند

و بعسل بیامیزد نفع میکند هزال را   دقیق سمید دو رطل و شکر ده

سفید بزرگ اوقیه و نصف بیامیزد و لت کند بروغن گاو و لت نمایان و خمیر

کند و خبز به بپزد و خشک کند و بکوبد هر روز ده درم و بخورد با آب سرد و چند روز

متوالی   بریزد بر جرب خبز و مقشر لبن البقر بعد انکه باریک کوفته باشند

پس بیامیزند و اقراص سازند رقاق پس خبز سازند و بخورند هر صبح یک اوقیه

حب الخضراء و بهمن و زراوند مدحرج و سیلا و زنجبیل و تودری و

شهد انق و شونیز و فستق و سویق و حمص مقشر و لوز شیرین مقشر و سمسم مقشر اجزای

سوای بکوبد و به بپزد ازین خبز باریک پس بگیرند و بسازند و بیامیزد در مجموعه بوزن

دو ثلث مجموعه حلبه مقلو آرد کرده پس چرب کند بروغن گاو و معجون کند بعسل

شربت نکهت نسا مثل جوز با لبن البقر تازه دهد ال را بمثل بیضه با آب که مهیا گشتا

حمص در لبن خیسانده یکشبانه روز بعد خشک کند و بستاند

ارز و بیض مقسول و حنطه و شعیر گرفته مکلس درم خبز سمید مجفف سنین اخذ

شصت درم خشخاش سفید سی درم شکر شصت لوز شیرین مقشر پنجاه درم بستانند

از مجموعه آن بوزن سی درم و بپزد در شیر تازه و دهن لوز قلیل یا شیرج و

بخورد قبل از حمام   دقیق ارز و حمص و سمید و بپزد از این خبز

باریک پس بگیرد و بسازد از این و از لوز مقشر و شکر و بپزد حساء بلبن بقر

و بنوشد   حرف ابیض و دقیق حمص و باقلی و نانخواه مکد جزء کسیلا

دو جزء و کمون و فلفل مکد نصف جزء و بکوبند و بپزد از این خبز در تنور

و خشک کند و بگیرد از این یک خبز سمید یا پس بکجز و بسازد از این حسا بلبن

یا بیامیزد در شوربای فروج سمین و بخورد آخر لوز و بندق و حب الخضرا

و شهدانق و حب صنوبر بعسل بیامیزند و بنادق بسازد و بخورد هر روز

پنج تا ده و عقب آن شراب بخورد که فربهی می آرد و رنگ نیکو کند و نافع

است ناه را   دقیق حمص باقلی و شعیر و ارز و لبوب عدس

مقشر خشخاش سفید ماش مقشر مکد نصف جزء و سمسم مقشر ربع جزء و کعک دو جزء

و لوز مقشر نصف جزء شکر دو جزء حسا بسازد بلبن لقاح و زیاده کند بران

کشک حنطه نصف جزء و بخورد هر روز اخر یکرطل شیر یکرطل آب انگور بشانند

بر رفق تا که آب برود پس بریزد در و یک وقیه فانید و دو وقیه روغن گاو و

دو ساعت بجوشانند و ناشتا بخورد اما چیزی که هزال آرد استعمال معجونات

ملطفه است بمثل قلاقلی و کمونی و بلادری و اطریفل صغیر و جمیع ادویه

[illegible]

مدره و غسل کردن در آب معدنی و حماة و دخول حمام بناشتا و تعرق

در و دلک آب حمات متعذر بود پس در آبی که پخته باشند از و زنیره تلخ و بورق

و زاج و شب و کبریت و تمریخ با دهان حاره و استعمال ریاضت قویه

قبل طعام و طعام او مزورات یا بقول دخل و اگر اشتها شود لحم و شحم

نارود سر شود و نخورد آب قبل طعام و صبر کند بر جوع و عطش و بخورد هر روز

یکبار و بیداری کشد بسیار و نوشد شراب کهنه مسرور و بخوابد بر فرش درشت

و در آفتاب بود بسیار و سکون در جای حاره بدن ناخواه

بذر رازیانه سداب کمون بالسویه و مرزنجوش یابس بوزن مکدر ربع جز

اگر جزوی سفوف کرده بخورد و هر روز یک مثقال فاما ادویه مفرده که بدن

را لاغر کند شب شب سندروس و لک و زرآوند و جنطیانا و مرزنجوش و

نانخواه و رازیانه و بذر کرفس که بخورند تنها یا مرکب دوا ایندن

است ناقص لحم است خاصه اگر بعد ذلک بدن باشد تا که سرخ شود پس تمریخ

با دهان محلل بعد اخصار اخفی است تا ختن تمریخ کند بروغنی که پخته باشند

در و بیخ قثاء الحمار و بیخ خطمی و جنطیانا و زرد آوند و نبات ها جاو شیر و قنطور

یون یا تمریخ کند بعد حمام و بخور ساعتی بلکه بخوابد بحمام رود و عرق کند

و آب ادویه محلل بعد ذلک معذور باشد آب حماة بهتر و الا کرم کند بدن را

اینکه بکنند صفرت و پر کنند انرا از آب و بریزند در ان نمک بسیار و نگذارد

وبر و بتابد آفتاب و استراحت کند دران و میگوید باید که بداند که گرم شدن از این

علاج اگر تب آید نافع است پس اگر تب کند ترک کند و چون تب برود باز اعاده

کند بان علاج و میگوید تخفیف بدن رود مریض میشود چه حرارت و برودت او را

اعیا می آرد و اندر میرساند و زود اثر میکند در و و همچنان سهر و هم و کم و

غضب زود اثر میکند در روز زیاده از بدن فربهان شرب آب گرم

و تعریق و قی و نوم طویل و حمام و خوردن در روزی یکبار لاغری می آرد

لاغری میکند بدن را تقویت قویه نمک که ساخته باشند از لحم افعی

ادمان دقیق کرسنه و مرزنجوش لاغری می آرد زاج لاغر

میسازد لیکن درو خطر است که اسباب مانعه

حبل در مردان و زنان یا اشراکه با حرارت که غالب می آید بر مزاج رحم پس

می سوزد منی را یا برانشین که تیز بسوزد منی از برودت است که سرد میکند منی را

منجمد میسازد یا رطوبتی است که خشک میکند یا طوبت بر اقبه است و اسبابی که

خاص است بمراه بودن قروح است در رحم یا سده یا صلابته یا خشونت

یا زوال رحم از موضع خود یا کثرة شحم در جایی که بر تب بر ودت است در نزدیکی

رحم و چون خواسته باشند که اشناشد که از کدام یکی از انها امتناع است پس بغن تا نهند

بر یک از این دو زن را که بول کند بر بیخ کدو یا بیخ خس هر چه خفیف باشد امتناع

از وست پس اگر امتناع حرارت بود علامت آن صفرا از دم حیض است با

السودا وان وحدة

السوداوان وحدة وحرارت ان علاج ان فصد ست از صافن وبخور دماء

الشعير وعنب الثعلب وبزر قطونا وحمول برحم اسغیراج واکر باشد از برودت

پس علامت ان کثرت خروج دم حیض ومثل ان بسوی بیاض وعلاج ان خوردن

دهن خروع است بماء الاصول وخوردن حب سکبینج مابین دو روزه اگر سوی

مزاج قوی باشد پس بخورد وحرمتا ما سنجرنیا چهار روز پس احتمی هر یک روز

یا دو روز یا سه روز وبعد ان باز بخورانند همانرا ونیز بخورد دواء المسک مثل

حمض وحقنه کند باین حقنه صعتر ونانخواه وابهل وکاشم مکد نصف

عود ثبت وبابونه وقطف وحلبه وسداب یکد حقنه بریزد بر وسه رطل آب

وبپزد تا که باقی ماند نصف پس صاف کنند وبستاند از ان آب یکد رطل وبریزد

بر وشکر چه از دهن خل استار ازنج از دهن را بنرقه مخلوط کند وحقنه وتد

بین کند باین دوا الشونیز ومقل وحرمل وعلک وانباط مکد نیم درم وجمع ملا خیی

نماید بدان وحمول کند به نفط سیاه یا دهن ناردین یا دهن بلسان در

صوف واین علاج کله نیکوست وسرکسی که اسقاط شود از وو اکر باشد از یبس پس

علامت یبس رحم وعلاج ان ونشستن در آب زن ودخول در حمام از سحم بط وباشد

غذای او اسفیدباج وسم ولبن ما نحو حلیب مطبوخ واکر باشد از رطوبت پس علامت

ان رطوبت فم رحم وکثرت مدوه در دو علاج ان بخورد دهن خروع با ماء

الاصول وبردارد این دوا کندر وکحل وسنگ وقاقیا وعفص ومشیمند در انهی

قابض کرم مثل آنکه پخته باشند در وسعد و سنبل و قسط و نانخواه نیز بر آرد غالیه و مشک
وطیور حاره پس اگر باشد از فرج پس ذکر ان جداگانه گفته شود همچنان اگر از بسته بود
ان را اختناق الرحم گویند و اگر باشد از زوال فم رحم از موضع خود و این میباشد در اندمال
قرحه در ان و علامت ان انست که چون از انگشت خود به بیند دریابد که کج شده و زایل
شده از مکان خود و علاج ان فصد باسلیق است و حمول از کرنب مطبوخ و شحم بط و
دجاج گداخته یا دهن سمسم آمیخته بکرنب مطبوخ بنهند در صوف بردارند و بخورد و
دهن خروع با ایارج فیقرا تمریخ کنند غایت لعوبد دهن ناردین یا دهن زرنبق و حقنه کنند
باین حقنه در قبل ان بتن و شبت و بابونه و اکلیل الملک و بیخ زنجوش و حلبه مکد حقنه
به پزد در دو رطل آب تا که به نیمه آید صاف کند و بر بزد بیرو شکر چه از دهن حل و حقنه کند با
ان و اگر باشد از کثرت شحم پس علامت ان عظم بطن و احتباس دم طمث علاج تهزیل بدن چنانچه
بموضع ان گفته شد و اگر بیرزن حامله میشود و اسقاط میشود حمل او پس این از فرط رطوبت
رحم میباشد یا ریح غلیظ در رو یا فرو د آمدن از اعلی باسفل یا فربه یا قرحه و زخم تشوید
یا برداشتن بار گران یا قلت قبول منی و ازلاق ان اسباب ان یا ضعیف رحم و
ملاسته یا ورم دران یا فساد مزاج منی یا صغر حلقه رحم با انصباب حاره بسوی
ان یا اجتماع ریاح غلیظ دران و علاج ان در اکثر الواح خوردن دهن خروع است
برین صفت بستانند حب خروع یکمن و بکوبد و نیکو بیامیزد با او حلبه و خرنوب یک یک کف
بزرک فشرو را زیانج و انیسون مکد حقنه و احد بیخ کرفس و بیخ رازیانه مکد قیفه یکی کند

و بریزد بر وی آب یک سبخره و نصف و بپزد در دیگ یک ساعت تا که برآید روغن
او دیگر و قبوة ادویه پس صاف کند روغن را و بخورد ازین هر روز دو درم تا سه درم
بقدر احتمال یا پنجدرم هم میتوان داد بیک سکرجه شراب ممزوج سیخن یا دو هفته و
بخورد در پایین بعضها حب سکبینج   زراوند و فودنج و جوز بوا و قاقله و قرنفل و نانخواه
و زنجبیل و بذر کرفس مکد دو درم کمون کرمانی قنقح نخل خمر یکشبانه روز بریان کرده
چهار درم جندبیدستر نصف درم شحم حنظل و تربد و قنطوریون و سکبینج مکد پنجدرم
بکوبد و حب سازد و شربتی دو درم تا سه درم اما سبب ورم در ان و انصباب مواد
حاره در ان و علاج ان نیز در ورم رحم گفته شود   هرگاه رحم قبول
میکند منی را و حبل میشود زن را منضم میشود فم رحم و دوا میرود از موضع خود و
خشک میشود از تقاطر و میریزد حیض و ثقیل میشود و میرود شهوت طعام و شیره می
شود لون و ترش میشود جشا و کسل و بلادت و اشتهای الردیه بهم میرسد و
احتباس بول در بعض میشود لون بحروق نذی لسوی اکر البته علامت ادراک بکر
قبل نزول دم حیض درد مراق است و درد ظهر و صداع و وضع عین و غشیان و قشعریره
الست   و اولی اگر زن حامله بود نه اگر رنگ او نیک بود و حرکت او
خفیف بود و ثدی ایمن او بزرگ شود و بستنی حب و همچنین حلمه ثدی و حرکت جنین
در جانب ایمن بود و اگر با انثی بود امر بضد این بود و حرکت ذکور در ماه سیوم
بود و حرکت انوث در ماه چهارم   اگر به بزند بیضه ها را پا بکوبند

یا سبز کنند بشو کران ازان حیوان بچه متولد شود و میگوید اگر انتفاخ کنند و بزرگ
شود بیضه ایمن از علامم در وقت ادراک پس متولد شود ذکور و اگر بیضه چپ نفخ
کند و بزرگ بود انوث و میگوید اکثر اولاد مشایخ و علمان انوث است و اولاد شباب
ذکور و میگوید که ذکور متولد میشود از منی غلیظ و میگوید اکثر که حامل مذکور هر گاه استاده
شود اعتماد بر دست راست کند و اگر از انوث بود بر دست چپ و هر گاه بنشیند همچنین
بر زن که زود حایض شود دلالت کند مزاج او کرم بود پس دلالت کند که متولد
خواهد شد از و ذکور چنین اگر جماع واقع شود قبل از ظهر و حقنه حب بسته ذکور متولد شود
برای تخیل نرینه علاج کند مرد و زن را الجبری که بسختی نماید و جماع نکند
درین مدت زیاده آب نخورد بلکه نخورد شراب قلیل قلیل چه اگر زیاده نخورند رقیق
منی نماید و گوشت نشوخند البته و شراب خورده جماع نکند و نه بر امتلای شکم و نه بر جوع و حقنه
می باید که قریب الوقت بود و حقنه سخنه و مروخات هر دو را نافع است
باید که نظر کند در منی پس اگر به بیند که رفتنی است بخورد آستای با شیر جاره تا تغلیظ
منی نماید پس جماع کند و میگوید جز این نیست که حمل میماند در وقتی که جماع واقع شود
و زن را شهوت بود و اگر نبود شهوت پس میریزد منی پس بر می آید و میگوید که هر زنی
که نخورد مراره دنب بقدر باقلای مصری متولد شود از و نرینه و میگوید اگر باشد عروق
پای حامله سرخ پس بچه نرینه زاید و اگر سیاه بود مادینه و اگر باشد حلمه پستان راست سرخ
بچه نرینه زاید و اگر سیاه بود مادینه و بر آید شیر از پستان راست نر بزاید و اگر از

چپ برآید ماده زاید

چپ آید ماده شود و میگوید آزمودم صد مرتبه پس صحیح دیدم که بگویند جای را
که استاده بول کند پس اگر پای راست او تر شود بچه نرینه بود و اگر پای
چپ شود ماده ینه فاما آنچه مدد دهد بر حبل است که بردارد انفحه
ارنب بازید اعنی مسکه صاف بعد طهر پس نزدیکی کند مرد حامله شود یا
بخور کند دهن بلسان یا عود آن یا حب آن در قبل [illegible] یا بردارد مراره ذئب یا
یا مراره ارنب را از پس طهر چه باشد وزن دو دانگ دهن ناردین یا بگذارد پیه او را یا
علک انباط و طلی کند با او فم رحم را و عانه پس مجامعت یابد مرد لیکن بعد طول
طهر از آن فی مجامعه و تعقب طهر و بعد ملاعبه بسیار و دغدغه و هیجان شهوت
و باید که هر دو بر خیرت باشند و باید که بالا کند مرد ورکهای زن را و سر را
زیب دارد و چون بیند در چشم و چهره زن ادراک شهوت و انزال آن تقدیم
انزال خود کند   اگر بردارد دان برنجاسف چند روز مدد کند بر حمل و
مدد کند بر آن آشامیدن شراب بقدری و بخورد لحم جرجیر و بالیون و اعمال استعمال
کند کمون و سنجرنیا شراب عتیق   یقین بر حمل متعبه تر و جند بید ستر و
بزر دجاو شیر و حب بلسان و حب بان و قسط و سنبل و مقل در شراب حل کرده و
بسازند بقدر بلوط و بردارد و بسیار شبها قبل جماع فی چهار ساعت
جند بید ستر و میعه سائله و قسط و مقل و [illegible] بزر دجاو شیر
مکه جز و قلیل مشک و عنبر حل کند بشراب دیگر بقدر بلوط و بردارد

قوی حرارت شیود که لبن مار ماهی و زنگ و چنین بخیر و قدری زعفران و

بساید و بریزد بر و دمن مطبوخ و بردارد بصوف سبز در روز سه مرتبه

صبح و نیم تبه بشام و نزدیکی کند و بزوج بصبح و دیگر فرزجه محمد بر حبل زعفران

و حماما و سنبل و اکلیل الملک مکدر سه درم و نصف ساذج و قردمانا مکد یک و قیه

شحم از دجاج و معز و شمع و صفوت بیض مسلوقه مکد دو او قیه دهن نار دین

دو ملعقه بکوبد یا بره و بگذارد شحم و شمع بدهن و بیامیزد و بردارد بعد طهر به

صوف اسمانگونی سه شب و جمع شود آخر نیکو تر بستاند انفخه ارنب و بعض ایران

و عسل مصفی اجزای سوای بیامیزد و بصوف سبز بردارد سه روز تجویز قوی

محمد حمل زرنیخ احمر و جوز السرو و بیامیزد بمیعه سایله و بخور کند در قمع سه روز

بعد طهر و نزدیکی شود آخر میعه سایله و قنه و حب الغار بیامیزد بعسل و حب کند

و بخور نماید بوزن درم سه مرتبه که گاهی واقع میشود حبل بر حبل

بسبب نیکو بند شدن فم رحم بعد حمل و نمایان شود خون اندک و چون

چنین واقع شود پس اول صورت نیز ریزد بعض شحم و برآید از رحم و برانگیخته

شود با او حمر و نهج در و جه امراض ادویه با انکه ساقط شود یکی از انها هر دو

جانب کسانیکه مداومت شراب کند حبل را نمی نشانید

بخور زن نشاره عاج هر روز دو درم حامله شود اگر چه عاقره

بود اگر بخور کند از سنبل براغانه کند بر حبل و بردارد از صوفه

[illegible]

که در غایت حرارت نبود مثل مقل و مانند ان مدد کند و حبل و اگر برد دیر
قوی بود پس بخورد تریاق و میگوید جز برای اگر بخورد مدد کند حبل را
بر میگوید اگر بخورد از ان سوء اشتها نتیجه او بسیار شود اما انچه منع حبل کند
پس اگر بردارد مرات بعد جماع قدری از قطران یا مسح کند بر ذکر وقت
جماع بدان بردارد بعد جماع عصاره سداب و فلفل حامله نشود
که اگر نخواهند که بشناسند که زن حامله است یا نه پس بخورانند اورا
ماء العسل بوقت خواب پس اگر پیدا شود درد و مغص حامله است و الا
فلا حل کند شهد را در آب فاتر نه جوشانیده و حرکت نکند
زن بعد خوردن ان اگر درد پیدا شود حامله است و الا فلا
رحم مایل است ببویهای خوش و دوست میدارد این را و نفرت دارد از
بد بویهای دشمن اوست رحم قد ما است زبل فیل و بذر
البنج وقتی که بکوبد و سحق کند بلبن الکلبه اجنبی بادیان و بنهد در جلد ایل و
بیاویزند بر مرات حبل نگیرد و میگوید که گویند دیگران که اگر لب از زند
ازان شیاف و بردارد قوی تر بود در ان قبل اگر رحم را وسعت
باشد چنین تام بود و اگر ضیق ناقص و میگوید مانع حمل است اگر زن بستاند
سقمونیان شحم حنظل و خبث الحدید و بزر رحشان که ان نباتی است شبیه بکرم
که انرا افاشرا گویند و کرنب و بذر کرنب بالسویه بیامیزد بقطران و بردارد

بعد طهر حبل نگیرد و میگوید فلفل است اگر منع میکند حمل را اگر بر دارد بعد جماع
که اگر خواهند که حمل شود جرب کنند هشتم زا در جماع
شنیدم از   و تجربه کردم که عصاره بصل را اگر طلا کنند
ذکر را بر د جماع منع میکند حبل را و اگر بر دارند آب او را اجزای جنین نماید به
قوت قویه و میگوید طلی پیاز قوی تر است درین فعل از ساییر انواع
او و میگوید که خواندم از قدما که اگر بخورد ان لوزن دو دانق ورق
یا ماری که ان فلفل سیاه است وزن دو دانق حبل نگیرد
مرا شخص تجربه نموده که اگر بخورد یک مثقال مثل حبل نگیرد تا یک ماه
مثقال اما انچه ضرر دارد حبل را اسداب است و فنجنشک و رجیق نهری اما انچه
در رحم در آید و فاسد کند منی را اگر فرش و قطر اسالیون و راریانه اما انچه
مسقط اخبه است بر داشتن قطران است و بخور سداب و شحم حنظل و بخور طیبا
و شرب ابسداب و انچه بر آرد اخبه را از خوردن ابهل است که بخورد حامله هر
روز سه درم تازه روز بر شکم سیری اتا که نیاید بوی ابهل در بول و خود
و عرق کند خود الا اینکه تب میشود او را چون تب شود علاج باید تدابیر
و بخورد دوای حلیت که صفت ان در جماع ربع گفته شود
ابهل صد درم فودنج یابس ورق سداب مکی بیست درم فوه صباغین و قرد
مانا و مشک طرا شیع مکنده درم بیامیزد در شیرج تیس و بخورد صبح و شام بقدر بیضه

جند دوز دوا

چند روز و هر چه در باب تسهیل ولادت نوشته شد و ادوار حلرث گفته همه ممد اسقاط

چنین است بکه‌ اسقاط شود از دو در ماه اول یا مانند آن

بگیر د حنظل را و خالی از دانها بر کند بدهن سوسن و بگذارد یک شبانه روز

و بنهند بر خاکستر گرم که جوش بگیرد دهن در همان حنظل پس سرد کنند و حمل کنند

و حقنه کند قبل را از ان که بسیار عجیب است اگر بخورد ان اشنان فارسی

بوزن درم باقتد بچه در یک روز و میگوید که اگر بخورد بوزن دو دانگ کرم دانه

بیافتد در ساعت و میگوید که عصاره بخور مریم اگر طلا کنند بر عانه و بطن باشد

کند چنین را و اگر بر دارند الصوف شود اخراج نماید اکثر السبب ریح

غلیظ که رحم بند شود و مانع حمل بود بگیرد پوست درخت بان کهنه که ان ثبت است

باو سیر معروف شاجهلا بو ما دران یکدام کیچک نیم درم جو کوب کرده در ده

سیر آب بجوشانند تا که پاو سیر اب بماند و نیم گرم بخوراند در ایام استحاضه

و بعد از ان این فرزجه بر دارد بوماں در ان ربع دام بادیان ربع دام بای

برنگ ربع دام اجمود برلونک ببیز در ربع دام سابهل مروا ربع دام تخم

شبت ربع دام روغن کنجد دو دام شهد دو دام روغن را گرم کرده شهد بیامیزد

و سرد کند و بعد ان اجزای مذکوره کوفته انقدر در ان بیامیزد که بنبه از ان تر

توان کرد و بر دارند تا هفت روز و استحاله از آب گرم نمایند و بعد ان بگیرد

ثمرت تاتوره که نزدیک برسیدن بود از اندرون خالی کنند پس بگیرند

یک جوز بوا و نیز از اندرون خلا کند و دران یکماشه افیون خوب پر کنند
دان جوز را دران تاتوره نهند و ان تاتوره را در خمیر آرد بگیرند و در تنور
تافته با خاکستر گرم به پزند چون پخته شود بر آرند خمیر تاتوره را دور کنند و جوز
را با افیون کوفته بقدر نخسته کهرنی شیاف سازد و بردارد نزدیک بمرد زود
حامله شود مجرب است و اگر ورم رحم با نجا شدن ان مانع باشد بگیرد جوث الحدید
که بسیار کهنه بود و باریک سایند و قدری ازان در خرقه باریک بسته بردارد
ورم رحم را و نجانیدن او را مجرب است ورق درخت پیپل را گرم کرده
بر عانه بستن دافع ورم و وجع رحم است و اگر رطوبت لزجه و مانند ان در رحم
بود که منع حمل نماید بگیرد شحم حنظل دو دام تیون ساجی ربع درم توتیای سبز
یکماشه با بایونه شیاف سازند و طولانی بر یکطرف او ابریشمان و بردارد که
در تنقیه رحم بدل ندارد و دو سمیه و بچه مرده برابر آرد و چون در یابد که شیاف عمل
خود را اتمام کرده ابریشمان را بکشد و بردارد و این دوا از مجربات قدیمه است
جوز بوا اضدل مای خورد ماز و سمندر سوکه زعفران از هر یک ربع دام شب دو
دام مجموعه را الاشت باریک بکوبد و شب را در سفال آب نارسیده بر آتش نهند چون
بگذارد یکماشه افیون دران اندازد چون افیون هم بگذارد اجزا را دران
مخلوط نموده شیاف سازد و بردارد و به نزد مرد رود حامله شود انشاء الله تعالی
مجرب است تلخ دانه که در گندم بر می آید کوفته و بیخته در پارچه

بکن چونکه

بته حمول کند که رحم را از هر چه در وی بود پاک میسازد بعد از آن محبلات بکار
دارد و اگر سوء مزاج حار که رحم را عارض شود و مانع حمل شود بستانند نبات مصری
و خوب از و خرقه باریک و از نیل رنگ کرده باشند اجزای آن را کوفته شیاف سازد
بقدر خسته خرما و صبح و شام بر دارد تا هفت روز هر صبح یک شیاف و هر شام یک
شیاف بعد از آن ماهی را خورد لبسایه کوفته در خرقه باریک پا بردارد و چون خالص
شود و همان انیسا و کشنیز در آب تمام شب خیسانیده بخورد تا ۲۱ روز نافع است و
مجرب مرة بعد اخری   و مانند آن را هیچ دوا قوی‌تر
از این نیست که بگیرد کنجاره مهوه احتی کهل مهوه و بات یکره و بر ابریشمان
شیاف سازد و خشک کند و بر دارد و چون عمل او تمام شود و از خود جدا کند
و الا خوف تمام است و هم چنان است بیخ لبکهیره که بر ابریشمان بسته بر دارد و چون
نمایان شود بر آرد مجرب است   برار الجهت محبلات نیز بعد انکه
یکماه بر حمل بگذارد یا دو ماه تر سیده باشد تا سه روز عصاره دو بهریه را بنوشد
که به از این دوا نیست و همچنانست خوردن کافور   یکرو زیبق و مازو
و گل خطمی خیری و عنبر مساوی الوزن جدا جدا کوفته بقدر نخود فرزجه سازد
و بعد از طهر بر دارد و روز دیگر بحمام رود و چون از حمام بر آید یک دیگر بر دارد
و شب نزدیکی کند حامله شود   خصیه موش خشک کرده و باریک اگر زن بخورد
و در ساعت نزدیک مرد رود حامله شود مجرب است   باید که حامله پیر

پرهیز کند جمیع اشیاء حریف و مر چون کبر و زیتون خام و مانندان و از چیزی که
ادرار بول نماید چون حمص و لوبیا و سداب خاصه و حذر کند و محافظت نماید
از سقطه و ضربه و خوف و غضب بسیار خصوص در اول حمل و اخران و از جماع نیز
پرهیز کند که سبب است که موجب اسقاط شود و غذا کند از اغذیه لطیف و نیکو و حسن
الکیموس تا تسکین غثیان نماید و تقوی فم معده بود چون لحوم دجاج و دراج و
جدا بخورد و شراب ریحانی بمقدار کمتر بخورد و بناشتا از ربوب فواکه حامض قابضه
مثل رب ریباس و حصرم و بدهد او را از این اقراص قرنفل قسط جوز بوا مصطکی
سک عود و قاقله کبابه بالسویه و بخورد با آب تفاح حامض یا آب سفرجل تا تسکین
کند غثیان را و در حرکت کند باعتدال و حذر کند بسیار بودن در حمام
و زیاده کند در خواب و سهو و سکون و طبیعت و تخفیف از غذا و در روز چند نوبت
غذای سبک و کمتر بخورد و بیکبارگی شکم سیر نکند و اگر سقوط اشتها شود بخورد قدری
حریفه چون بصل و خردل و مانندان تا مدد کند بر اشتها و مضغ کند رو مصطکی
و بخورد سفرجل و رمان و اترج و پرهیز کند از اغذیه ردیه و کثرت تخلیط که
این تدابیر خلاص میکند از مرض که در حمل افتد و نافع است ذهاب اشتها را
منفی معتدل از ترک طعام شیرین و شرب زرد رکان عتیق خاص است درین
باب ایضا باطل شدن اشتها خردل که آن نافع است حبلی را و بفشارد ثوم
را با پیاز و بمثل آن روغن کنجد و بپزد تا که برود آب باقیماند دهن و طلا کند

باد و فم معده را و رحم را که آن نافع است در بنات و هم نقرس بارد و ازاحتباس

ریاح را و اگر عارض شود حامله را اسهال پس علاج کنند و حقنهای قابضه و اگر

مرضی دیگر عارض حامله شود پس علاج نکنند بفصد و اسهال

محافظت جنین نماید و قوت معده دهد که بخورد بعد ۳ ماه هر روز سه مثقال

کمون و بذر کرفس در سرکه خیسانده مکد یکوقیه نانخواه و زنجبیل مکد چهار

درم شکرده درم بکوبند و بیامیزند بعسل شربت یکمثقال با آب فاتر و اگر متاری

شود از ریاح بخورد مروارید ناسفته و عاقرقرحا مکد یکدرم زنجبیل

و مصطکی چهار چهار درم زرنباد درونج بذر کرفس و شیطرج قاقله جوزبوا بسباسه

قرفه مکد دو درم فلفل دار فلفل ۳ درام دارچینی پنج درم شکر سلیمانی مثل جمیع

بکوبند و بیامیزند در شکر بقوام آورده یا سفوف کنند شربت یک ملعقه بشراب

ممزوج یا اگر ازدوی خوردن کل بود بدهند بجای ان گوشت بریان و ضماد کنند بطن

ان را با دویه مقویه اگر منقطع شود عرق حبلی ساقط شود حمل او

خصوص اگر بچه بزرگ بود میگوید که حامله را از چهار ماه یا هفت ماه علاج باسهال

میتوان کرد و در ما دون ان علاج امراض انها دشوار است و میگوید که اگر حادث

از امراض حاده حامله را خوف هلاک بود و میگوید که زنان حامله را القنفه خورد شوند

تدیین علامت سقوط است و اگر بتوامان حامله بود و یک ثدی او خورد بود ساقط

و یک ولد او پس اگر خورد شوند ثدی ایمن میافتند ذکور ازان و اگر ایسر خورد شود با فتد

تمت و میگوید زن لاغر اندام بسیار اگر حامله شود پیش از وقت فربه شود و ساقط
شود بطن او و میگوید زنی که متوسط اللحم بود و اسقاط شود او را در دو ماه
یا در سه ماه بغیر علت معروفه پس او رحم او ممتلی بود بر طوبات که شبیه بود بمخاط
و میگوید که زنان فربه با افراط حمل نمیشود چه بند میشود در شحم دهان رحم انها پس
علاج ایشان لاغر کردن است و میگوید که اگر زن حامله را روان شود از پستان شیر
بسیار دلالت میکند بر آنکه بچه او صحیح نیست و میگوید که اگر سخت شود ثدیین حامله یا
وجع ندیین یا ارکین یا در حقوین یا در ورکین پس نیست خوف اسقاط و میگوید
که اگر زنی را اگر حمل نماند و خواهی که معلوم کنی که عاقره است یا نیست پس بپوشد او
بچادر و در تحت او بخور کند پس اگر برسد بوی بخور بدهان و بینی و عاقره نبود
و میگوید که بردارد ثوم یکشب اگر یافته شود بوی ثوم در دهان او صبح پس عاقره نبود
والا عاقره است و میگوید اگر عارض شود حامله را زجر خوف اسقاط است و میگوید
که اگر بر آید در رحم زن حامله خراج سرخ پس او میرد و میگوید اگر حامله را حیض جاری
شود ممکن نیست که بچه در شکم او صحیح باشد که اسقاط عارض میشود از وجع
شدید و از تخمه عظیمه و کثرت حرمان خون و از شرب مسهل و از احتمال دوای
و میگوید هرگاه که باشد حمی و حمره در وجه و اعیاء و ثقل در سر و وجع در قعر
چشم پس ساقط میشود از و حمل که اگر ورم کند رحم حبالی پس
ضماد کند از بردی منقع در خل و مسح کند بر و بخش در و مضرت بخل و بنمک و سرکه

بلغ ۲۰ از

و لب باید کرنب مسلوق و ملح مسلوق بزیت طلا کند یا حضض در رب
کرنب سائیده طلا کند   باید که حبالی حذر کند از اسقاط در
شهر ثامن زیرا که مخوف است در ان ماه اسقاط و میگوید وقتی که بیفشارند
ثدی حبلی را در ماه اول از و شیر بر آید پس بچه ضعیف است و اگر بعضی زمان بر آید
صعفر   اگر زن حامله را حیض نمایان شود و آثار اسقاط ظاهر شود
بستانند آرد سنگها را و نشاسته و صمغ و کثیرا متساوی شکر برابر همه سفوف سازد
و یک کف بخورد حمل بماند و از عدس مقشر و قشر رمان و عفص و آس در سرکه در آب
ضماد کند و عانه و اگر این اجزاء را در آب جوشانده ابزن کند بهتر بود
اگر زنان را بعد زائیدن تب عارض شود فلفلمویه یکمثقال در بیست مثقال آب بجوشانند
تا که به نیمه آید تمام شب نگاهدارد صبح صاف نموده بخورانند باز در ان همانقدر آب انداخته
از صبح بخیسانند و شام صاف نموده بخورانند و روز دیگر فلفلمویه دیگر بگیرد و
همان عمل کند تب زایل شود مجرب است   زنی را بعد زائیدن تب شد و درد
اعضا نیز داشت لهذا استعمال راکهات بیل شفا کامل یافت اگر زن را بعد
زائیدن شکم کلان بماند پنج جاهای جوهی نیم دام با دونه گاو بخورد نافع است
و اگر زن را بعد زائیدن برودت مزاج عارض شود جوهر لوبان و مشک دو دو سرخ
با پان بخورد نافع است بیر بوتی را   چون ایام ولادت نزدیک رسد
باید که در حمام رود در آب بنشیند هر روز یک ساعت و تمریخ بطن و ظهر نماید بروغن

بخورد از اغذیه لذیذه چون اسفیدباج و حلوا که با شکر و دهن لوز ساخته باشند
و چون وقت ولادت برسد تمریخ بطن نماید بروغن خیری و زنبق گرم
کرده و تمریخ کند عانه را و پهلوها را و تهیگاه را نیز که آن موضع است ما بین
قبل و دبر بردارد همان روغن را و میش کند آهسته و بکردد و بنشیند و دراز
کند پایهای او را پس برخیزد و بجست و خیز شدید شود و طلیق در دزه بند کند
نفس را و نیز حسر کند و بمالد قابله زهار او و نخز کند پهلوهای او را و براق
او را بسوی اسفل و اگر طول کشد امر پس بخورانند شوربای جوجه کمی که پخته باشند
بغرایب و تخته باشند در و شحم دجاج سمین و لیطا بخورانند قدری از شراب ریحانی
و اگر از شربه ولادت نبود و مخوف شود پس بخورانند از آب خسته و تمر مطبوخ
دیگر طلق و قدری از روغن بادام در آن ریزند و دو مرتبه یا سه مرتبه یا بقی
بکنند و بخورانند او را بعد این از عصارة سداب و اقراص مر و اگر امر شدید
تر شود بخورانند او را بعد این حلتیت و جاوشیر و قنه وزن دو درم و اگر از بوی
نفرة و کراهیت بود حل کند در شراب ریحانی و قدری غالیه بخورانند و قوت دهد
او را بماء اللحم و شراب خشبو و اگر متولد شود بچه و بماند در بطن مشیمه پس عطوس دهد
بکنند پس بند کند بینی او را و ساقط شود مشیمه و اگر نه باز اختیار کند ادویه که
ذکر رفت و مانند آن بگیرد کبریت زرد و جاوشیر و کبریت و لباز و بنادق و مراره
بقر آمیخته بنهند از آنها یکی بعد دیگری در مجمره و بالای آن سرپوش گذارند و

دران لوله کن

دران سوراخ کنند و دودی که از ان سوراخ آید بران نگاه دارند فرج را و این
بخور جنین میت را هم برمی آرد باید که استعمال کنند این بخور را و هرگاه جنین
در بطن بمیرد یا زنده باشد و اضطراب نکند برای بر آمدن با قوت حرکت نبود
که بسیار نافع است و اگر بعد زائیدن خون بسیار روان شود چنانکه تا بحدی
ضعیف شود پس علاج کنند بدانچه در سیلان طمث گفته شد و تقویت نماید
از ماء اللحم از شراب و بویهای خوش و اگر خون چنانکه باید که جاری شود پس
تبخیر کنند به بخار مذکور و سایر علاجات که در باب احتباس طمث گفته شد
و نگذارد او را بان حال مگر ضعیف بود که موجب امراض شود اگر بافند
زن را وجع رحم و عسر ولادت عارض شود او را شطاس پس این نیکو است و
میگوید هر زنی را که خون جاری شود قبل از خروج ولادت بعسرة بود و مخوف
بود که میگوید که کشتی حمال یا حبلی عارض میکند عسر ولادت و میگوید هیچ چیز مضر
نیست زنان را که نزدیک بولادت باشد از تقلب جمع قلت میکند جنین را باشکال
ادویه و میگوید که اوجاع عارضه نزد اسقاط صعب‌تر است از اوجاع عارضه
نزد ولادت و میگوید خبر شدید و برد شدید دشوار میکند زائیدن را و
میگوید که اگر غمگین شود زن از استماع خبر دشوار میشود زائیدن بر و میگوید
که ان کلان سال دشوار میشود ولادت بسبب ضعف قوت و ان میگوید که
اگر زن بچه زاید و هیچ خون از و جاری نشود خوف هلاک است

اگر بعارض زن را بعد ولادت وجع رحم بخور رانند و اورا حرق از پای
الشعیر و شحم حنظل که نیز یک الہ است و میگوید وقتی که بچه در شکم بمیرد و بر می آید
از رحم قبل از خروج جنین رطوبات و صدید متن و می باشد گرده سره
اند بر وقت وقتی که نخواهد زن پهلو دیگر بگردد و محبوس شود که جنین بانقوا
قباد بمثل سنگ و میگوید که شرب آب یخ و آب شوره و کثرت استعمال ان و
اماکن بارده بعسرت ولادت می ارد چه سخت میکند بدن را و میگوید اگر
نیاید خون نفاس بر خیزد او را درد سر آید پس فصد کند صافن را اگر زود تسکین
درد می آرد چنین و میگوید اگر زائیده شود مولود و منفخ شود سره او و عطسه نکند
با حرکت نکند کثر می باید ان مولود شمعون گوید لبن ضماد بر می آرد جنین
و مشیمه را شحم حنظل و قسط و وزن سداب پاک کند سه درم هر درم بیامیزد
و در اراره بقرطلا کند بر غایت سره و حوالی ان خون جاری
شود در حامله بگیرد عدس مقشر و قشر رمان و عفص و آس یا البسی بجوشانند
دران بجوشانند و خمیر کند این اجزای را در سرکه و آب شیرین و ضماد کند بر رحم
ایضا اگر ورق حنظل را به پزد و قدری از سمن و عسل با ان کنند
و بخور رانند و هم ازین طلا کنند تسهیل ولادت نماید و مشیمه را بر آرد و اگر بعد
ولادت استطلاق بطن عارض شود بستانند هلیله سیاه و سمن البقر و بکوبند قیمه
کنند یعنی سفوف کرده با آب خورند چند روز نافع است عسر ولادت زرق

کند در رحم ازار

کند در رحم از آب حلبه یا آب کتان بعد تمریخ بدهن درد و ادهان لینه دیگر
و نیکوست ادرار که بستانند مر دخورد جاوشیر و مر را اما شود بالسویه و
بسازند ازین بلد لسیط بردارد و میگوید اگر به بندد زن بر ران ایمن خود
بندد بازدفع عسر ولادت اگر عارض شود حبلی را قبل از ولادت
وجع در عانه و بطن آسان باشد ولادت او را اگر عارض شود وجع در صلب دلالت
کند بر عسر ولادت میگوید اگر عارض شود در ایام نفاس حمی و وجع در رحم
پس بنشانند او را در آب فاتر که راحت می‌یابد از آن و بخورانند او را ماء الشعیر
مرات کثیره یا ثقل شود بر او استرداد قوه مینماید و بر طبیعت لین میکند و
منع نکند ادرار خون را که تدبیر نیکوست و میگوید ادمان بوکردن بوی‌های
خوش عسرت ولادت می‌آرد و میگوید که هیچ دوا قوی‌تر ازین نیست در تسهیل
ولادت که بستانند حلتیت نیم درم ورق سداب یا ابس درم هر درم و این
یک شربت بود تا یک وقیه آب ابهل صبح یک شربت و شام یک شربت و میگوید
که تریاق اربع نیز بیرون می‌آید جنین و مشیمه را و میگوید که چون عسر شود ولادت
بخسپانند زن را بر قفا و بنهند در زیر رحم او خیری بیند و دور کند بر
یک از الصاحبان او را و بر کند زر اقر رحم از آب سداب یا طبیخ افتیمون یا
دهن خیری یا طبیخ ابهل محبت حاجت پس زرق کند بوقت ... باشد زن آب را
اضافه تسعه و نصف رطل و انبوبه ان طویل بعد بقدر طولانی و باید که باریک

راسن بلوط زیرا که فم رحم جهات موضع جنین میشود تا بجدی که میفرستند مثل زر
آورند بدشواری میرود خورانیدم زن حامله را بعد انکه شروع ماه نهم شد
هر روز بناشتا بوزن سه درم دهن لوز و پرهیز فرمودم از غذاهای غلیظ
و غیر لطیف و حامض و قابض و فرمودم که بخورد طعامهای نرم و چرب بس زاید بوقت
تا زمانی که تمام طلق نبود و گفت قابله که باینکه سهولت ندیدم که کسی میزاید و
مولود بسیار در نطامه بر آید

مفرط اسباب افراط طمث ضعیف

قوت ماسکه بود یا حدت دم و رقت آن یا کثرت آن یا اخراج و اکال کرد در
رحم باشد و علامت آن صفرت لون و ربود ورم قدمین و شهوت اشیای ردیه
مثل فحم و طین و مانند آن و لیست که مودی باستسقا شود علاج اما انچه
قطع سیلان کند طین مختوم است و آب البقلة الحمقا و جلنار یا بخورد یک قدح آب
حلبه مطبوخه الشراب قابض که با یک ثلث شراب و یک ثلث آب حلبه و یا بخورد
قشور جوز هندی کوفته و بیخته بخورد سه روز هر روز یکدرم بخل ممزوج یا به
بزر جوب بلوط الشراب قابض که خیسانیده باشند در دو دانه ریب تا که بگیرد قوت
آن و استعمال نماید یا بخورد دقاق کندر و اقاقیا بخل ممزوج و استعمال کنند و نهند
محاجم بغیر شرط در زیر پستانها او که نفع بلیغ دارد و نیز نفع عظیم دارد که بعد
آن بخورد خبث الحدید مدبر بخل یا شراب قابض و قشور کندر و بخورد از این
شراب قبل از طعام و بعد طعام و قویتر ازین خوردن اقراص کهربا است که صفت

ان ازبار اسهال

ان در باب اسهال دم گفته شده و معجون جیسنی نافع است درین البته و اگر
باشد درد و آثار حرارت پس فصد باسلیق نماید و بخورانند هر روز بذر البنج
دو دو دانق تا سه دانق تا ثلث درم و هم وزن آن سکر یا بخور دحرف تنور
مسحوق باب حب برانش و نیز نافع است که بگیرد کحل و جلنار و تنکار صانع
ملکی بکوبد و بگیرد دار بهور و نیز معصور و تر کند صوف را در آن آب آلاید صوف را
در اجزای مذکوره و بردارد انزاد ایما لیس الیها و بگیرد کندر و جلنار و عفص و
کحل و قاقیا و شب بالسویه باریک بکوبد و بردارد و طلا کند بادعانه و ظهر
یا ضماد کند قطن را و ظهر را یعنی الا سا کفته اعنی سر ایشم کفشگران یا شنشاط
رشته یا بلیت دقیق یا بگذارد حضض ابلبن بردارد اجوف و بنشیند در
آب قمقم که پخته باشند در و اشیاء قابضه فرزجه جند قرطاس محرق اقاقیا جلنار
عصاره لحیته التیس در و عفص و طین مختوم و افیون اجزای سوای باب مورد
سائیده استعمال کنند و اگر دشوار شود امر پس حقنه کنند زیر ریدا انچه گفته شد
در اسهال دم و حقنه کنند انزاد رقبل و بخور دهمه حامض و قابض مثل ابها سیب
و حصرمیه بدراج و فراریج و لحوم صید و اگر باشد چیزی که سیلان کنند منتن بعفن
پس حقنه کنند بحقنه های حاده اگر با شرف صفر نقش بعد بود
زنی را نزف الدم بود از هیچ علاج شفا نمی یافت حقنه کرده شد
او را از آب لسان الحمل بند شد خون او و خلاص یافت از آن مرض

بنشیوه بزور آوردن حیض ابا زدارد   پوست و بیضه مرغ

بسوزد و باریک بکوبد و کندر و مصطکی یک دانگ نیم اونس مروارید و مرجان باریک

صلایه کرده یک دانگ شعیر آرد جو یک درام از سفیده چهار بیضه و آب نیز در و

کرده باشند مجموعه را خمیر کند و دو قرص سازد و بر تابه بپزد چنانکه خوب پخته

شود و بسوزد و بکوبد در شوربای گوشت بز که از ان پخته باشند ناشتا بخورند

پوست بیضه با آب خوردن نیز نافع است   نافع سیلان حمث

بگیرند فاخته را ذبح کند و سرها دور کند و رودهای انرا خشک کنند و بکوبند

و با شراب بدهند بعد از ان در گلاب بعد ان در شکم ان مصطکی یک اونس

پر کرده شکم انرا بدوزد و کباب کند و بروغن گل چرب کند و روغنی که ازو

بچکد انرا بحیلتی در ظرف بگیرند و ان کباب را در ظرف صینی و دیگ سفال مطلی

اندازند و سر انرا محکم کند و تنور تافته نهند تا که خشک شود که بتوان کوفت

پس باریک بکوبند و دو درم از ین در آب تکمه گل بدهند که جبت حمث مفید است

وان روغن را بر موضع کرده بمالند   بچه آهو یا بچه خرگوش را ذبح کند

و شیر که در حوصله او باشد انرا بفشارند و بوزن ده جو بدهد کثرت حمث را

بازدارد   ورق گل کوفته در زرده بیضه مرغ مخلوط نموده بدهند

یا الشربی که اهن در و بسیار کرده باشند بعد انکه سهل کوفته چند روز مداومت کند

پوست نارنگی در آن پخته بدهند نافع است کم پوست نارنگی خورد زرد آب

شیرین بپزند که دو ثلث برود تا ماءرست بوزن آنس ازان میتوان داد
اسفنج در سرکه جوشانده بر فرج بندد حیض را باز دارد همچنانست سرکه بر تابه
گرم کرده با شیره بخاران بقبل دادن   ابریشم را در آب حل نموده و
ن شسته آرد باقلا در ان آمیخته بر پشت طلا کنند   صمغ و سرمه را بر
دارد و منع کند   گیاهیست که زمین کرانرا جوک گویند ثمره انرا در سایه
خشک کرده بمثل شکر آمیخته یک کف دست بخوردن دهد حیض به بندد دو پوست
درخت سیبل را با آب سائیده بخورد نافع است دیگر نالکیسر از دو ماشه تا سه
ماشه با دوغ بخورد و غذا برنج با دوغ نافع است دیگر چند برگ بسدا
سهاگن را در آب مالیده و صاف کرده بخورانند نافع است و مجرب برادران
سبب احتباس طمث حرارت و یبوست در رحم یا ضعف شدید یا رعاف
یا افراط فربهی یا تنگی عروق رحم یا ناسور با شدت در رحم و علاج آن
فصد صافن است و حجامت بر ساق و نهادن محاجم بر عانه بلا شرط
و نشستن در آب فاتر و خوردن اصول بخاره و بیخ زر و مکد یک مثقال بماء
العسل یا بخورد دجاج و شیر و افسنتین و قشور سلیخه با السویه یک مثقال با آب فودنج
نهری یا آب فوه صاغیین یا بخورد نیم درم جند بیدستر با آب فودنج قدر دو
اوقیه دوای ادرار طمث و نافع مردان هم در وقتی که بند شود در اینها
منع بیار دافسنتین و شیح تر و تبر مرض سداب خشک و شداب تر و تین مکد

بلکه بکوبد همه را و به ریزد بران خمر یا مثلث و لب باید تا که مثل مرهم شود بخورد

دران زن تا سه روز و هر روز دو درم و استراحت نماید سه روز همچنین تا که

نزول کند خون و نیز بردارد و بخورد مر و باب بازیانه و کرفس فبخورد بیخ

سوسن اسمانکونی دو درم بجای العسل که سه اوقیه بود و اقراص مره نافع بلیغ است

صفت آن هر سه درم مر سی پنج درم ورق سداب یابس فودنج و مشک طرا

مشیع و فوه و حلتیت و سکبینج و جاوشیر ملک دو درم با آبی که پخته باشند در و ابهل

فراخه و نافوه که اگر احتباس طمث از ضعف یا لعوه (?) و اکندر و فودنج ملک چهار

درم ابهل هشت درم سداب یابس ده درم زبیب منقی از لحم بیرون درم بکوبد

و بیامیزد و بمرات بقرص استعمال نماید شیاف قوی بحروق غباری خشک

جز و زنکار بلکه بکوبد و بیامیزد در پیه کاو و بردارد و قوا ما جند بید ستر و

قطران بصوف یا بردارد بیخ سوسن اسمانکونی باب کرات بنطبیع اما از

ادویه مفرده که ادرار طمث نماید فوه است و سقرر و اسارون و قشور

سلیخه و دار چینی و سمن و میعه یا ابکه در هند انزالوبان کویند و افسنتین و فر

فیون و جند بید ستر و شونیز و فودنج و حاشا و دج و ایرسا و فقاح اذخر

و طبیخ درا کش و اشق و سکبینج وادرار طمث میکند روغن جوز که بخورند از ان یک درم

با آب سداب و هم چنین است خوردن جوز و سداب کوفته و غذای شوربای

توتیای سرخ و قنابر که ان قسمی از کنجشک است و بخورد آب کم قدری سداب

درد و صفت دوای

درد بود صفت دوای شریف مدر طمث لوبیای سرخ و حلبه یا لبه مکی کما فیطراسالیون
پنج درم سداب یا لیس سه درم فوه پنج درم بپزد در سه رطل آب تا آنکه باقی ماند
یکرطل و صاف کند و بخورد ثلث رطل نیم گرم دوای که چون بخورد حاد قوی شود که
و اگر حیض زن بسته باشد ادرار کند جند بیدستر و وج و انیسون و بذر کرفس مکد
یکدرم بکوبد و بخورد با شراب ممزوج شیاف نافع فقاح افسنتین بنفشه رطب و بیخ سوسن آسمانجونی
رطب جرا لسوز بنی سامی یکرطل بیامیزد و استعمال نماید فرزجه نافع جند بیدستر
و مشک بیامیزد در روغن بلسان و تر کند در ان صوف و بردارد آخر قوی انیسون
و فود مانا و نانخواه و بوزن زراوند فوتنج بالسویه بکوبد و بیامیزد بروغن
ناردین و بردارد صوف اخری صفت کرده خربق سیاه و بیخ حنظل
بیامیزد و بعد کوفتن با آب و شیاف سازد و بردارد که نرمی آرد اول طوبت و
بعد از آن خون و اگر طمث زن متغیر لون بود و بیک حال نیاید دلالت
کند بر اینکه محتاج است به تنقیه و میکوید اگر زن راقی الدم چون خون او جاری
شود قی الدم دفع شود منقطع حیض پس منجر شود خون از بینی پس این نیکو است و
میکوید که بخور بطیب جذب میکند دم را بسوی اخراج ازین روی نافع است
احتباس را خصوصا اگر صدایه بود نافع تر است و میکوید هر زنی که حامله نبود
و نه نفساء و در پستان او شیر باشد پس دلالت کند که طمث او منقطع شود
اگر بازد شیاف از فرفیون و بردارد همان ساعت ادرار کند

اسقاط ولد کند تا بجدی که گویا نزف الدم باشد و میگوید هر زنی کہ لطیف مردان
باشد پس حیض او جاری نشود چه شبیه باشد بمردان از وسعت عروق و قلت دم
که این منقطع میشود طمث بسبب ضعف کبد باشتراک بعض اعضا و علاج ان
و علاج مخصوص است اگر زن را معتاد بود بوی خون رفتن از بواسیر
یا از رعاف پس خوف نیست اگر حبس شود خون طمث یا کمتر شود ادویه
ادرار طمث می آرد همه اینها مخفف منی است در اکثر و میگوید که اول وقت
حیض تمام ده سال است آخر چهارده سال اول انقطاع حیض ۳۳ سال است
و آخر ان تا شصت سال و اقل ایام دوران دو روز است اکثر هفت روز و میگوید
که بعض تفاخری میگویند زنی را که حیض بسته باشد و اگر بخورد ثلثه اوراق پخته تا
سه روز هر روز ده اساتیر نباشتا پس ادرار میکند طمث را این اگر هم
باشد احتباس طمث از سده که افتاده باشد از قروح رحم پس علاج ان صعب است
و بسیار است که بمیرد و علاج ان بضمادات است بستانند گلقند که از گل
بفغه ساخته باشند یک اونس و دارچینی دو درم زعفران چهار جو آب شربت دو اونس باهم
بیامیزد و بخوراند القاح حیض کند و این یک شربت است هر یکدام چند بیدستر
ده جو وزن در شیره مروه حب بندند و این یک شربت است فوه الصباغین
قند سفید مکرر یک اونس بکوبد و سه حصه نماید و یکحصه ازان بخوراند و بعربی نماید
و اگر انفتاح شود بهتر و الا سه بار استعمال نماید و الشود چون پر سوخته زیاد

اگر بخوراند زنان را

انرا بخوراند در آبهای مفتح مجرب است تا او تربیت دو جو در شوربای مرغ بپزد یا
در آب شاهتره یا در آب سنا مکی الانفتاح حیض نماید مر یکدرام تخم کرفس
جند بیدستر دارچینی مکه بیست جو منک ده جو کوفته و بیخته در آب کرفس حب بندند
از جمیع ان بیست عدد یک حب صبح و یک حب شام بخوراند قوه الصباغین
زراوند گرده مکه سه درم عاقرقرحا یقون دارچینی مکه یکدرام زعفران بیست جو
کوفته در آب مروه حب سازد شربت یکدرام با آب گرم خمیره نان بقدر
جوز و همان قدر نبات مصری بهم آمیخته بناشتا بخورد تا سه روز بیخ
کرفس قوه الصباغین مکه دو اونس نخود سرخ اگر لوبیا سرخ بود بهتر دو کف در
سه رطل آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف کرده یکدرام دارچینی نیم درام
زعفران اضافه نمایند و شهد در قوام آرد شربت یک اونس تا سه اونس
پنج روز قبل از استحاضه بدهد و در ایام حیض هم میتوان داد حنظل برگ
در انفتاح داخل عظیم دارد هم چنانکه شربت مروه که از برگ مروه که ان
سبز بجوشش است ساخته باشند و عرق بارسر دلبیا زنافع است تا یکماه مداومت نماید
قدری دارچینی بران افزوده لبستانند سپیر زگاو و یا زیاد البسازند و در ظرف
چینی یا کانسی بنهند که بنصف رسد و یک اونس دارچینی باریک کوفته و نیم اونس زعفران قرنفل
نیم کوفته و زعفران دو درام و نیم بران افزوده اگر شراب انگوری بهتر دالا
عرق ان قدر بران بریزد که بالا آید سر انرا بند کرده در یابند که سر از آب

تا بپزند اندراخته تا هفت بهر آتش دهد تا که سبز خوب پخته شود پس آن شراب
را صاف کرده نگاه دارد و پیش از استحاضه بخورد و بخورانند شربتی پنج اونس
که حیض بسته را میگشاید مجرب است   هفته نمک بزر بجوش در انفتاح حیض قوی
است همچنان نمک بادیان و نمک قوة فرد امولفا نافع است   دوای قوی
و نافع تر بستانند و تریاق فاروق یک اونس مرمکی خمس اونس دارچینی دو اونس
زعفران نیم درام کافور دو درام اجزا را بدون تریاق کوفته با تریاق آمیخته
در ظرف چینی کنند و شراب آن قدر بر سر آن کنند که ۳ انگشت بالا ایستد بر
خاکستر گرم بپزد که خوب پخته شود و جوش نماید پس صاف کنند و نگاه دارد و ثلث
اونس از این شراب با قدری نمک بزر بجوش یا نمک بادیان هر صبح که بخوردنی
دهد نافع است در اکثر امراض رحم   جاوشیر کندر کندش عود میعه بالسویه
از مجموعه با هرچه بیشتر بخور کند انفتاح نماید   در احتباس نفاس جلنار
از تخم کرفس و رازیانه و پرسیاوشان و شکطرا شیع دهنیات بخور دخون نفاس
بسته را بدارد   ورم و قروح در رحم میباشد در اکثر از حرارت
و علامت آن التهاب است و صداع و وجع عانه و اگر در مقدم رحم بود عسر البول
هم باو باشد و اگر در موخر بود طبیعت قبض باشد علاج آن فصد باشد در رگ باسلیق
و بخورد ماء الشعیر و مطبوخ خیار شنبر پس بخورد قرص کاکنج و طلا کند عانه و حوالی آن را
و قطور را و خاصره و بطلاها که مذکور شد در علاج اورام حاره و تبرید نماید بضمادها

وطلاها که مذکور

وطلاءها تا ممکن بعد و چون حرارت ساکن شود و لهیب فرو نشیند و از ورم چیزی

نماید بردارد و حمولات ملینه مثل مرهم دیاخلیون بدهن سوسن حل کرده بردارد

یا بکوبد شحم بط و مخ ساق ایل یا مخ ساق بقر و قلیل موم و زعفران و زرده بیضه

قشوی و ورد در روغن بپزد تا در روغن سوسن با سویه مشراب موم کرده با مخ

و بردارد که بسیار نیکوست در تسکین وجع و تلیین صلابات از حمام و بنشیند در

طبیخ حلبه و بزر کتان و بابونه و اکلیل الملک و اطراف کرنب مفرده یا مولفه

دوای که تسکین درد کند و ورم رحم را نرم کند به بزر خشخاش سفید را در

عصیر عنب تا که مهرا شود پس صاف کند و نگذارد در آن در مانه ایل یا در مانه مخ یا

شحم اوز یا شحم زجاج و به پزد تا که غلیظ شود و بردارد صوف و اگر درد شدید

بود پس بانداز درد و قدری افیون و مر و لبان مکد یکدرم و اگر جمع شود درم

علامت آن نخس است و ضربان پس ضماد کند بحلبه و دقیق حنطه مطبقه یا انجیر و فانید

و بیامیزد درد و قدر ملح و ارقلحام تا که نضج یابد و سایل شود مده پس اگر جاری شود

چون نظر کند که اگر می آید خون از موضع قریب و صافی باشد نقی و بر لو میشود و

این را تحقیق کند از نزات پس باید که بستاند صبر و دم الاخوین و عنزروت و کندر

و استعمال نماید و اگر از موضع در می آید پس حقنه کند از حقنه ها که مذکور شد در باب

اسهال دم و اگر صعود کند مده بسوی فتانه و بر آید با بول پس بخوراند اسبغول و بزر

بطیخ و کتیرا و نشاسته و شکر و اگر نفوذ کند بسوی امعا مستقیم پس بخوراند آب عدس و ورد

وچلنارو مانندان واگر آنچه بر آید بعد عفن بس حقنه کند بحقنهای مذکوره در باب
قروح امعا بعد آنکه حقنه کرده باشند بماء العسل و اگر با سیلان ماده وجع
شدید بود و ورم صلب محسوس شود پس این سرطان است متقرح پس حذر کند
از مس آن یا او جرجاره و حقنه کند بمرهم اسفیداج با لعاب اسبغول را در
هاون و دسته سرب سائیده تا که رنگ او بگیرد از آن حقنه کند و فصد باسلیق
نماید و بر پرهیز فرماید اورا از آنچه مولود سودا بود و از توابل و اما زیر
ترک کند هر خراج سرطان خفی را و علاج نکند نیکو است زیرا که اصحاب آن اگر
علاج کنند زود هلاک میشود و اگر علاج نکند باقی ماند مدتی
بیان علاج خروج مقعد است الا اینکه بند رحم را بستن شدید و بفرماید او را
همیشه با استلقا و بالا داشتن هردو ران و بنهند محاجم بر ثدیین و فصد باسلیق
بعض گفته اند که رحم تمامی بر می آید و این دیده شده وجه امکان
دارد که اگر تمامی بر آید باز بجای خود آورد بنشیند در آبی که پخته
باشند که در وی خطمی و کرنب نرم شود ورم پس بمالد بر عوق خطمی و صفرت بیضه
یا با کتیرا و لعاب حب سفرجل و بقر لیسند و یا بدرون بنشیند در آب قم
معنی اختناق الرحم سعی الرحم است بنقلش بسوی فوق یا میل او
بسبب استرخاء یکی از جانبین پس افتد زن بمثل مرده و نبض منقود میشود و نفس
نیز و گاهی حس مفقود میشود است با افاقت می آید بعد کرد و جهد و می باشد

ای در احداث و بیان احتباس طمث است ملاقی دراز با امتلاء بدنی بسبب
ترک جماع علامت ان قبل از نوبت کسل است و ضعف در ساق و وجع
و ثقل در اسفل سره و احتباس چیزی که منجذب میشود از ناحیه سوی فوق
پس باطل شود خواهش حلوه و عارض میشود تشنج در عضل ساق یا حمرة
کفین و چون نزدیک با فاقت آید بر می آید از قبل رطوبت و عارض میشود
در اکثر با د از چون در صرح و سیاه میشود بول و میشود چون ماء اللحم علاج ان
در وقت هیجان علت دلک کنند یا با دلک شدید و به بندد یا ها
و بنهند بر پستان او محاجم عظیم که در هنوز انزا بار اگو بند و جبر کنند قابله انگشت
خود در ابد بهن حلوق دو بخور و نخه کنند بدان فم رحم را و لفخ کنند در بینی او کند
بس یا بلویت که ان تماکو بر تکالی است و گرم کنند سنگ را و می یا بر و میویس و
او را بر بخار این بدار د و بخور و سنجر نیا و دوای الکرکم و جوارش کمونی با آب بذر کرفش
و مطبوخ و علاج کند بدانچه گفته شد در غشی و نبوید هیچ چیز خوشبو بلکه چیزهای خوشبو را
حمول کند و لیره او طلا کند و بویها بد ری لشنود چون جند بیدستر و کبریت و
شاخ سوخته و مانند ان و چون با فاقت آید نظر کند اگر احتباس طمث بود پس علاج
کند بچیزیکه گفته شد در ادرار طمث و اگر از ترک جماع اگر ممکن بود جماع فرمایند و الا
بفرمایند قابله را که با انگشت بخار د فم رحم را تا که رطوبت لذت بر آید و بر این ملازمت
نمایند و بخور دارد و بار امضل منی چنانچه گفته شد در باب او اگر بر خیزد او را او کو

پس تدبیر کند بمقل و حرمل و حلک انباط ماسویه و لفرماید قی کردن و غرغره
بکند بخل العنصل و بخورد یک مثقال و حمر و حمر ثابات به یخکشد و نافع است او را معجون
نجاح و بعد تنقیه بخوراند دهن خروع به بهاء الاصول بیخ کرفس و بیخ
رازیانه و اذخر و بیخ کاسنی و انیسون و مصطکی و حلبه و خنک و به یزد و بکار
دارد یا بگیرد جاوشیر یک درم جند بیدستر دانقی و بخورد با شراب قوی و اگر احتمال
فصد کردن باشد پس فصد صافن نماید و حجامت بر پاشنه و بعد ازین
بخورد ایارج روفس و اگر این مرض حامله را حادث شود فصد نکند و نه مسهل دهد
بلکه تمریخ بادیان سخنه نماید مثل دهن سوسن یا ان یا با این دهن
بستاند دهن خل یک رطل و حب الغقد دو ثلث اوقیه سداب و سلیخه مکه ثلث
اوقیه بکوبد و بریزد در دهن و بیامیزد در افتاب و اگر احتیاج در شتا افتد
بزد در دیگ مضاعف و اگر خواهد که قوی‌تر شود پس فزاید بروفر فیون و جند
بیدستر و عاقرقرحا و فلفل و حب الغار بحسب احتمال مزاج علیل
که عطاس میکشاید اختناق الرحم را کر علتی که نامیده میشود بغفد
النفس معروف با اختناق الرحم که گاهی عارض میشود مرد را نیز چند رت اند اجتماع
منی چون به بیند انسان مرا که با قند بغیر النوا و فقد شود نفس او
پس او نیز همان علت بغفد باید او را اجماع حادث میشود اختناق
الرحم خواری ریز دورم حلق و میکوید که عارضه اختناق جون عارضه سکته است

[illegible]

الا آنکه نمی باشد یا او غلیظ بیند چنانچه می باشد یا سکته و صاحب سکته را حس نمی باشد
و درین مرض حس بجا می باشد چنانچه هرچه دران حالت شنیده باشد یاد دارد و میگوید
که اختناق الرحم اسد است از غشی که صاحب غشی می شنود و صاحب این مرض نمی شنود
سنجر نیا نافع تر است که درین مرض اگر بردارد ازان بقدر بندق یاسمن
سوسن فصد نکند صاحب اختناق الرحم اگرچه واجب باشد از ساعد
که آن بدترین است جمیع علل ارحام را اختناق را بالعد قوی حجامت بر پشت
نافع است و میگوید نهادن محجمه در اسفل سره در اختناق الرحم قوت عظیم دارد چه جذب
میکند رحم را با اسفل و اگر ازین تدابیر با افاقت نماید پس بفرمایند در حلق او پر و قی
آرد و تخمیر بیجان دخان اظفار الطیب بسیار نافع است و سعوط از کندر با
فود در افاقت آرد و حصول از زرنیخ چیست هم چنانست بسبب حدوث رجا
و رمیست خشک که متولد میشود و جمع میشود در صفاق رحم ریاح بارده غلیظ و بند میشود در ان
و اگر بعلاج او بردار ندادامیکند با ستسقا و عارض درین مرض همه اعراض حمل الا حرکت جنین
و اگر حرکت کند نقل میکند از جایی بجایی و چون بگذارد نه ماه بر نمی آید از و رطوبات
و ریاح غلیظ و گاهی متولد میشود بجهت آن شدت قطعه لحم که صورت نبود او را و خلاص میشود
ازین علاج آن آنست که انتظار کشند تا وقت حرکت جنین پس اگر حرکت نکند علاج بکنند
با اشیاء محلله معروفه بعسرت یعنی ولادت و اخراج مشیمه مثل تمرحس مر تا این دوا مرقومه
و جاو شیر ما سویه بخورد با آب کرفس و رازیانه مصطکی و بخور از و راحت متین جید

شربت متوالی گزر دو غلوچن میدهد و ازان یا بر دارد قفاح کرنب و بذران وزن
دو درم و سداب و فنجدیح مثل ان و طلا کند رجل مرد قضیب خود را بالقطران و جماع
کند با او و نافع است شرب آب که خیسانده باشند در و سمسم یا بخورد زراوند مدحرج
وابهل و رشاد مدقوقه مفرده یا مولفه یا بر دارد مرارت حنظل بلون دقیق یا
بخورد فلفل با آب لوبیا مطبوخ و بخورد لوبیا انتقا فلفل فی رجا و عسره الولادت و
بر دارد جنین زنده تن یا مرده بستاند و بیرجا و شیر و خربق یا با السویه و بیامیزد
و بمرات ثور و شیاف سازد و بر دارد نافع است او را کیل و اردجون بخورند با
عسل باقی علاج عسره ولادت برای سکته رحم زرنیخ سرخ و گوگرد دو دفع
با آب سایمرده طلا کند خارش و ورم درد دافع است عارض
میشود در پستان ورم حار حامله ان حمرت لون پستان و حرارت ملمس علاجش
ان است کند اسبغول را با سکنجبین ساده و آب سرد کند و ضماد کند یا بکوبد برگ تازه های
زنده را و به بندد بیران یا خراطین را کوفته به بندد همچنان یا ضماد کند بلعاب حرحی آرد
محیض یا بیخ عنب الثعلب و دهن الورد اگر ورم بارد بود علامت ان برودت ملمس و بیاض
رنگ پس بکوبد کمون و بیامیزد با آب کرفس و طلا کند نان گندم خشک
کرده و کوفته و بیخته دارد جو دارد حلبه و خطمی همه متساوی زعفران نیم جزء زرد
بیضه سرشته ضماد کنند ضماد دیگر آرد جو و آرد باقلای هندی اگر نباشد آرد باقلا
آرد عدس آرد ماش سیاه حلیمه اجزاء سواء بیخ نرگس گل جیر کنند و سرکه و آب

دقی کرده

رقیق کرده بر آتش نهد تا که غلیظ شود بر خرقه خیسانده بر پستان بندد نافع است البته اخر پستاند اوراق خطمی تازه و بر آتش نرم کند و بکوبد و ضماد کند

اگر گیاه سیر در هند که انرا گهاؤ پات گویند بر ورم پستان عظیم فایده عظیم دارد اخر برگ درخت کس را با آب سائیده ضماد کردن نظیر ندارد که بر سرطان اگر بندند هم نفع کند بیرزن را ورم پستان عارض شد و دواها کرده از هیچ دوا فایده نشد از همین ضماد برگها صحت تمام یافت و اگر ورم جمع شود بستانند تخم حلبه و تخم کتان کنجاره کنجد بیخ سوسن میعه سایله سرگین کبوتر سرگین بز نظرون در اتیخ اجزای سوای موم در دهن ان مقدار که حاجت بود مرهم سازد و ضماد کند و اگر بسته شود خون در پستان و ورم شود و سرخ گردد پس ضماد کند بر که و ضماد کند بذر کتان مرقوق مسحوق بخل گرم بود که ضماد سازد و اگر ورم صلب شود ضماد بدقیق باقلا و اکلیل الملک بر دهن خل یا میزد بات ضماد کند اگر شیر در پستان بسته بود و ورم کند و ضماد کند بدقیق خشکار یا بذر کتان یا حلبه یا ماء العسل یا سمسم مطحون و سمن و عسل و مرض بکند شدی را البته و تکمید با الفنج و آب گرم نافع است البته و هم چنان داشتن اسر ابر آب بارجه زیاده میکند منی را زیاده میکند سر را نیز پس انچه زیاده میکند شیر را شیر گاو است و شیر مغز با بذر رازیانه و بذر رطبه و شبت و بذر جرجیر و شوربا از گشنگ سعبه و دقیق حمص و جنطه با سرکه در دو انداخته باشند در و قدری از رازیانه

که شیر را بیفزاید بذر رازیانه و بذر رطبه و بذر شبت مکدده درم شونیز پنجدرم بکوبد
و بخورد سفوف از وده درم و بخورد شوربای بره و از دقیق سمید واین دوای
برای صاحب مزاج بارد است و اگر مزاج او حار بود پس بدهد تر نجبین مقصود در شیر
امّا ادویه که شیر را زیاده کند بذر کرفس است و لوز بیدان و تودری و نانخواه و بذر
شبت و رازیانه بتر و بذر لفت و حلبه و بذر گراث و بذر چغندر و بذر خیار و
بذر قثا و بذر بطیخ و درمانه و خروبه و الهان و سمک و مالح و شونیز و بادروج و
ماء الشعیر و خشخاش سفید و سفایج که بخورند فرادا یا مولفا تا محل حسا مزید لبن
بگیرد گندم و جو و رازیانه و خشخاش سفید و لبن و شوربا و بپزد سفوف جهت افزون
کردن شیر تخم شلغم تخم اطبه تخم ترب تخم کندنا تخم پیاز آرد نخود تخم رازیانه و تخم جزر
اجزای سوای سفوف بسازند و صبح و شام ۳ درم با شیر مداومت نمایند و بالکلیه
ان نخود در شیر خیسانده بخورند خوردن شیا در شیر شیر را بیفزاید مجرب است
اگر خواهند که منقطع با کم شود ضماد کنند پستانرا بد قیق باقلا و دقیق
حلبه با آب ورق گل یا بخورد سداب و فنجنگشت مکدده درم و بهمان محل میکنند عدس
واکاره و کمون که بکوبند و بیامیزند بعسل و حل و ضماد کنند پستانرا یا طلا کنند
مرداسنج یا دهن الورد یا بگیرد کمون و سداب جبلی و بذر خورد و بپزد در
آب و بخورد و هم سر پستان طلا کنند بمرد و اگر حرارت بود بلعاب بذر قطونا باید
که طلا کنند بر پستان ادویه قاطع لبن الا بعد انکه دوشیده باشند شیر را نیکو والله

نمبر ۱۲۰ ادویه

منجمد شیر در ره دو ورم و قروح حادث شود ادرار طمث قطع لبن کند

بادروج قطع میکند لبن پس زن را اگر بخورد شیر از د اگر پستان

مملو بود از شیر و ثقیل شود چنانکه اثر آن رسد از و لبن بکوبد بقلیع را با قدری نمک

بجبن و ضماد کند از رو و به بندد و چند روز بگذارد و میگوید که خراطین اگر کوفته طلا

کند پستان پاک کند از آنچه درو بود و همچنین است سیم کسم کوفته طلا کند و همچنین است

مربات فودنج تری با انیسون و پرسیاوشان و بکوبد غبار را و بذر کرفس و

قاقله کبار و آب سلق مقصور مسلوق و مداوم شود کند رو کبریت سماق

السلق طلا کردن بجهت قطع لبن رقیق باقلا و بذر بادروج با

آب بادروج و دیدیم انقطاع عجیب و میگوید اگر غلیظ شود شیر با منی چنانکه برآید

بمثل پنیر پاره بسته پس طلا کند تدبیر آن را تا خفیف را با آب گرم و بنفشان در

آب گیرم که بسیار نافع است گاهی میباشد در پستان شیر بغیر حمل و اکثر

این سبب انقطاع طمث بود پس اگر باشد با انقطاع طمث در وقت آن از بیم خوف

نیست اما اگر در پستان بود پس ادرار حیض بنماید منجر قروح شود اگر در پستان حکه حادث

شود پس بشوید پس برگ انگوری که در داخل خیسانیده باشد پس بشوید بطبیخ کرفس گرم

بعد و حمی کند بر کاهل و گاهی شقاق عارض میشود ثدی را و لبن مخدره از آس

بگیرد قیمولیا و کندر ما مساویه بکوبند هر دو را با یا آمیزد در روغن گل و طلا کند بر شقاق

فاما انجیب منع کند تدبیر آن از سبب قرحه افتادن و خصیه را بزرگ شدن لغت کر

که بکوبند کمون را با آب ضماد کنند و به بندد و بخرقه که ترکرده بخل و آب و تا سه

روز و انگشت بکشاید یا بکوبند بصل سوسن سفید لبرکه و آب ضماد کنند و به بندد

تا سه روز بکشاید و بکار دارد این تدبیر در هر ماه سه مرتبه تا باید

شب را بدهان در رو و مسح کنند بر و هر روز یا پستان را طین بکجز و شعف شیر مسحوق

و بیامیز و بعسل و طلا کنند و بگذارد پس شوید با آب بارد و عمل کنند در هر ماه

سه مرتبه کی منع کند پستان را خصیین را از بزرگ شدن و نیز

منع کند احتلام را طمث را و نبات شعار را با شرب حب پستان بداب آبشو کران

و بیخ و لعاب بزر قطونا و مرتک بیض و اسفیداج رصاص و افیون و خل

کهنه و اقراص لبا زد و عند الحاجت طلا کند و اکثار کند در شراب و آب

و ترک کند شراب البته گاهی نفخ میکند ندی ذکور در وقت احتلام

و لیکن باقی ماند و بیست که زیاده میشود مثل پستان زنان علاج

ان چاک کردن است و برآوردن چنانچه بر می آید آرند سلیقه را و باز

می دوانند و اندمال مینماید المرار و هو نماه مکون فی الراس اکثر سببها ماده

حاده بورقیه آورد م سودا و ردیا الخبره حاره یا بلغ .

از الجمله خراز است و سبب آن ماده رطب است فاسده که

بند میشود در ظاهر جلد و چون این ماده کثیف شود اد امیکند سوده علاج

ان استفراغ اندا ست بفصد و اسهال پس مس سر از آب خبازی مطبوخ و آب

کش بهم

سلق معصور با قدری از بوره یا بدقیق حمص و با قلا و طبیخ اصل السوس

در نتیجه دیگر بلیوس س دحراز را حلق دایم و تدهین سر هر شب و شستن سر بوقت

صبح با این اشیا غسول نیکو دقیق حمص صد درم دقیق حلبه و نخاله و بورق

خبز و زجاج ابیض مسحوق و خردل مکذ بخدرم خطمی ده درم لت کنند نخل خمر

قلیل و آب و لشوید سر را ازین غسول اخر بذر قطونا بریان کرده و کوفته ربع

رطل صمغ بحزانے نصف رطل کثیرا نصف رطل زجاج بد قوق ربع رطل بیامیزند

و در حمام بکار دارند و اگر ازین تدبیر باقی ماند بمالد هر شب روغن و سرکه و مداومت

کنند هشت بطن خشک لیشه که رنگ او مایل بحمرت بود نوعی از

ان رطبست که سایل میشود از وصدید و سبب ان رطوبت است حاره

و نوع دیگر از ان یابسه است و سبب ان رطوبت حریفه است که در هر دو نوع متکاشف

در زیر جلد اعضا علاج ان اگر رطوبت بود نظر کند اگر علیل قوی بود و بدن

ممتلی پس ابتدا بفصد کند از رگ قیفال بعد از ان از رگی که خلف اذنین است

و بعد از ان فصد بعض رگی که در سر است از انها هر کدام ممتلی بود و حجامت

بر نقره پس بخورانند دوای مسهل بحسب احتیاج و ضرور پرهیز فرماید او را از اغذیه

غلیظه مثل لحم البقر و لحم صید و قدید و مالح و تمر و غذا های منجره که ساخته باشند

از جوز و بصل و کراث و نخورانند او را لحم طیور و زرده بیضه و سمک صغار پس

فصد کند بعلاج سر که تدهین کند سر را ابدهن شیرج و بیا شکیرانی ورق کوکن

ابرص یا ورق سوسن اسمانگونی یا عصو بلسان یا طلا کند بمقل محلول بخل یا حب
البان مسحوق یا سحق کند عدس او بیامیزد بدهن ورد و خل و طلا کند
با دوای تلخ عفص اخضر بایذ بخل خفیف و بنهند در شمس تا که سرکه سرخ شود طلا کند
بریزد بر آب نخاله سنجیر ثلث ان خل و بپزد تا که گرم شود و بشوید از
ان سرا و بشوید بعد ان با آب سلق در انچه قلع نماید سعفه را رطبه را علت که
دلک کند بخل و ملح و اشنان سبز چند مرتبه که خشک میکند البته و اگر مزمن شود
پس طلا کند با این ضماد ملح و زاج و بورق ده درم و کبریت و تراب
زیبق و عفص و سبز و عروق زرد و مرداسنج و زراوند بکوبد و بیامیزد و بخل خمر و
و دهن بپزد و طلا کند و اگر باشد سعفه سفید یا یابس لازم کند علیل را اغذیه
مرطبه و استحمام با آب عذب و سعوط کند بدهن حب القرع و دهن لوز حلو و بنفشه و
مانند ان یا بکوبد سرطان زنده را با مرزنجوش و بعصارد دوا از رطوبت سعوط
کند یا سعوط کند با رطوبت سرطان و روغن و نیلوفر و اگر غلیظ شود پس حک کند
با هم تا که خون جاری شود و بیاشید بر و دوای حار تا که بیخ او کنده شود پس
علاج کند بمرهم سبز که ساخته باشند از مرداسنگ خل و زیت و محروق
و اگر باشد سعفه اطفال را پس شرط زنند در زیر گوشها و طلا کند سر انها
بهمان دم و بخوراند مرضعه او را سفوف هلیله و انیسون و شکر و اگر باشد
ممتلی قویه فصد کند و بخورد اسطوخودوس و ایارج و بفرماید بپرهیز و ترک جماع و

[illegible]

استعمال ریاضت حلبان محروق و حنا و زراوند و مرداسنج و قشور رمان
و بکوبد و تر کنند بخل و خمر و دهن ورد و طلا کنند و اگر با تخم سعفه در روی و باشد کرخ یبس
الحیه نفع کند او را از مان حمام است و انکباب آب فاتر هر روز فصد کنند رگ
جهت یبس بچسپانند زلو بر د یا حک کنند تیکو تا که جاری شود از و خون و دلک کنند
بنمک و سرکه و طلا کنند بر و بر هم سرخ و نافع است او را طلا کردن بصابون و بگذارد
تا که مرض کند انرا البس بشوید با آب گرم و تکرار کند یا ملاومت نماید بعصاره بقله الحمقا
داء الحیه نافع است سعفه را از ادویه مفرده که طلا کنند مفرده یا مجموعه شیاف مامیثا ست
و عفص و حضض و بورق محروق و بورق و دهن لوز مر و خل و مر و کبریت و صمغ و مردار سنگ
و اسفیداج و شمع سفید و مخ بیض و بول البقر و حرمل و زرنیخ و زرنباد و نوشادر
و تخم حنظل و سفیر محرق و بصل و کبر و ورق لبط یا لبن عروق و قضب یا لبن و زیت بحلی
و حب سلیمان و ورق زیتون و قطران دیدم سعفه ترا که طلا کردم
بر و قرطاس محرق در خر گداخته و به شد از ان که حرف تنور دو
جزو ملح یکجز با ریک سائیده بسرکه طلا کنند نافع است البته سعفه را در هر جا که باشد
و قروح را ادویه و خذف را هیچ چیز نیست مثل این چیزی
میان هر دو انست که در داء الثعلب افتادن موی است تنها و در داء الحیه
افتادن موی است با پوست و شکل این مستطیل می باشد سبب آن فساد و رطوبت
است که غذا میکند انرا موی ها لیس اگر فساد ان کمتر باشد حادث میشود داء الثعلب

واگر یا از غراء بود داء الحیه و فساد این میباشد یا از خون غلیظ یا از صفراء محرق
یا از سوداء عفن یا از بلغم مالح و این مثل اینست که تلخ باشد یا شور که خشک میکند
نبات را منع میکند از نمو یا از زیاده شدن علاج ان نظیر کنند انمکلاز اکه
عارض شده است پس اگر سرخ بود از خون است و زرد بود از صفرا و اگر سیاه
بود از سودا و اگر سفید بود از بلغم و نیکو بداند این را از سن و زمان و مزاج و تدبیر
متقدم و چون دانسته شود که از خون است فصد قیفال نماید پس بخوراند
طبیخ خیار شنبر و بعد ان از ایارج فیقرا و اگر دانسته شود که از صفرا است پس بخوراند
طبیخ هلیله اول بعد ان ایارج فیقرا و اگر باشد از سودا پس طبیخ افتیمون بعد ان
ایارج فیقرا و اگر باشد از بلغم پس حب متین پس ایارج فیقرا و در هر ماده بخوراند
و در هر ده روز یک شربت از ایارج فیقرا و باید که درین وقت غذا کند لطیف و
سریع الهضم مثل اسفیدباج و بسم ملحوم طیر و جدا پرهیز دارد از اغذیه غلیظ مثل
لحم بقر و خرور و لحوم صید و مانند ان و از امتلای طعام و شراب و منع کند از
اکثار ریاضت و عرق و تعب یا ما علاج موضعیه نفسه پس اگر سرخ بود از ذلک زود تر
پس علاج ان سهل است و اگر دیر سرخ شود پس بقدر دیری ان و اگر سرخ نشود هرگز علاج
نپذیرد پس چون خواهند که علاج کنند پس حلق کنند بنوره ما بموسی لیکن از نوره
رویقت پس بگیرد بخور قره او دلک کنند دلک نیکو تا که درد کند و عروق بموضع
پس غسل دهد بعد دلک با برز بخوانش مطبوخ و طلا کند بر و حضض و بگذارد دیگر

روز دیگر از

روز و یک شب و چون صبح شود بشویند از آب آلبس تر و طلا کند برود بهر بان
واگر دیر سرخ شود دلک کند از حجر بورق یا جلد سمک خسته و ورق تین تا که سرخ
شود پس بنهند بروسلق مطبوخ بشراب با بین یا پس محرق بشراب حل کرده
حل کند قشور کندر سوخته را در سلق مطبوخ و طلا کند یا پس
سحوقه را بخل و طلا کند یا طلا کند قشور بندق محرقه و اصول قصب مجففه
و نافع تدهین بدهن لوز مر یا دهن خروع و نافع است او را دلک به بصل پس
تدهین که بخته باشند در وی قیصوم و برسیاوشان و فودنج و بابونه در آب بخته
و صاف کرده پس روغن به بزد تا که آب برود
مویر و یا ند از زبده البحر ده درم بورق خردل وکبریت تا نسیا که ان
صمغ سداب است و فرفیون مکند واحد دو درم مویزج و در ایک مکد یکدرم
و طلا کند بزیت عتیق فاما ادویه مفرده دافعه داء الثعلب فرفیون است
و حرف و خردل و خل و زبده البحر و خربق سفید و بورق احمر و بذر جرجیر و
ورق سداب بری و عروق قصب و زراوند و اسنان و بصل و ثوم وکبریت و ورق
حنظل و نوشادر و مویزج و قطران و زفت و لوز مر و رماد کتان و رنبار
طلق الحاخر و بعر الث طاوشحم دب و شحم ضبع و شحم اسد بر و فلفل و هر چه که
حار و لطیف بود و نفاذ این چیزها چون طلا کند مفرده یا مولفه با خل
یا بعض ادهان حاره چون زیت و دهن خروع و دهن غار و مانند ان نفع

بیسکند نفع بلیغ اکر لفافه بیدا کند دران مکان پس مالند شحم بط و دجاج و یا مرهم اسفید
باج و بکذارد دو دلک چند روز اصحاب داء الثعلب را اکر عارض شود
دوای در باب انها میر وید اشعار لاینبغی است درین مرض خوردن
ادویه حار که ان میکرداند جلد را سخت بحالت صلبه که ان کمل است
ایارج فیقرا درین علت اصلی قرار داده است که متفرع میشود از ود علاج
همه اقسام وان اینست که اکر باشد از صفرا یا خون پس بیامیزد با او سقمونیا و
غاریقون و اکر باشد از سودا مخلوط کند با او خربق و افتیمون و اکر باشد از بلغم مخلوط
کنند با او شحم حنظل و فرموده است در همه انواع ان غرغره از ایارج و میکوید که
متقدمین شعرها میتردند ان مکان را پس دلک میکردند بثوم و خل و ملح و افتیتین دلک
شدید این مجرب است که خطا نمیکند علاج کردم بسیار مرتبه با اسهال
بغیر انکه علاج کرده شود ان موضع را و صحت تمام یافت و میکوید علاج کردم زنی را
که علت داشت بغطر که ان نوع اکماه است قی فرمودم او را در پنج روز دو نوبت
با ایارج روفس در اول نوبت چهار مثقال در نوبت دویم پنج مثقال و قبل
از ان خورانیده بودم او را این دوا صبر سقمونیا ملکد دو جزو و
عصاره افتیمون و شحم حنظل ملکد یکجز صحت یافت که تجربه کردم اصل را
ازین یافتم او را بمعنی او غیر او مکبوس قوی تر از او است بعض میکوید که سر او
پوشیده نکاه دارند روز و شب که مشرف کند که نفع بلیغ دارد سرکه

تغسل را دری فقیر

غسل را درین مرض خاصیت عجیب و بر کشیدن روغن کهربا که در اول شرق می آید
اگر بر داء الثعلب بمالند نافع است و روغن کهربا نیز انفع و میگویند برای منع اشقاط
شعیر رماد جوز جوز مخلوط بشحم بر سر بمالند یا پیه خوک یا پیه خنزیر بر سر بمالند
یا البسیر سوخته در شهد آمیخته بر سر بمالد مجربات کل کند هل را بدست بمالد و آنچه
که از وی بر آید بر داء الثعلب بمالند نافع است دیگر کنجنک سیاه که انرا جهانیو گویند
یا زنبور سیاه که انرا بهونرا گویند در روغن کنجد بریان کند تا که بسوزد پس
روغن را صاف کند و بمالد بر داء الثعلب مجرب است دیگر خسته الکول در
بتال چنتر روغن بر آورد و بمالد و دیگر دندان فیل را بنحوی بسوزد که دود ش
بیرون نرود پس خاکستر انرا در شیر آمیخته بر داء الثعلب بمالد مجرب است در انبات
شعیر اگر اراده کند انبات اشعار در موضعی پس باید که دلک کند انموضع را به
حب الکلغار که زود میروياند مو را چون بیامیزند در حل و دبت نیز بر بیب تنها
هم نافع است و بیامیزد در روغن فنجل یا روغن خروع و شحم دب نیز نافع است
یا سرکه حل کرده طلا کند و قویتر این است که سحق کنند شونیز را و طلا کند بر بیت
یا بستانند زبده البحر و رماد قیصوم و بیامیزد در زیت کهنه دلک انموضع را
و بخور اندازد و را الشراب ضعیف با اعتدال و تدبیر آب او و مایل باشد بتسخین معتدل
دوای که مو بروياند دهن بان اوقیه ذراریح سر دور کرده و بازده دو کرده
بکوبد و بیامیزد و در روغن مذکور و در ظرف کرده بر آتش نرم نهند و بجوشاند کت

داده باشند تا که غلیظ شود و بردارد و بقدری مشک و عنبر خشبو کند و دلک کند بران

تا که دانهای بران ظاهر شود پس ببیرد بید اشعار البته اشعار متولد میشود

از بخارات که مرتفع میشود بسوی سر بیشتر و بسوی جلد از فصول الاغذیه پس مادام

که این بخار گرم و چرب باشد غلیظ قوی بود انچه متولد میشود ازان سیاه بود چون

سرد باشد ان بخار و ضعیف بود دلغیر شود وقتی که متقدم شود ان بخار حادث

میشود از اوضاع الحنی صاحب تجربه بمن گفت که هیچ چیز در انبات

و تطویل ان ابلغ ندیدم از بیخ سیاوشان و انرا اگر در غسول انها داخل کنند

موها را دراز کند و باید که بیخ سیاوشان تازه باشد واگر کهنه بود قوت ان میرود بسبب

رفتن جرم ان و میگویند در انبات حاجب پستان نشست بندق را بریان کن انرا

چنانکه بتوان کوفت پس بیامیز زند بدهن فنجل و طلا کن انفع است

بجهت انبات موی سر و ریش پستان مگس انگبین او خاکستر تخم فنق و بیا

میزد در روغن سام ابرص که در هر جا که بمالی موی برویاند شام

ابرص بگیرد شام ابرص که رنگ او سبز باشد در روغن کنجد بر اتش نهند تا که خاکستر

شود پس در شیشه کرده در افتاب نهند که بیست روز بکار دارد از مجربات روغن بیضه

ده درم مگس خشک یکدام آب آمله ده درم بهم آمیخته بپزد که آب برود و روغن بماند

روغن را در قمقمه نگاهدارد بمالد نافع است باید که هر روز دو سه مرتبه بمالد و دیگر

گل کسیل نیز در انبات شعر نافع است در ابطال شعر اگر خواهی که ابطال موی کنی

بعد از انرا

پس بکس انرا و طلا کن برای یذر قطونا و خل بسیار مرتبه یا بیخ و افیون و خل یا بچون ضفادع اجامی یا از خون سلحفاط یا طلا کند بعد برکندن بر و نخنی که بخته باشند در و عصابه که ان جانور است چون سام ابرص یا پخته باشند در و فیعد یا طلا کند جند بید ستر و خل بسیار مرتبه و الجه میر بز و موی ابزر الجره است که کوفته بدهار دلک نماید و الجه منع انبات موی خانه را نظر نماید تار و زیاده در از اینست که بستانند قیمولیا و اسفیداج رصاص یا السویه یکجز و شش نصف جرب باید با آب بیخ بیز مایه بذر بنج را یا خل و طلا کند و مداومت نماید پس لطی خروج مو نماید بلکه منع از انبات میکند مجرب است برای موی ابط اکه نکند خوب طلا شحم دراج و دلک کند برای دلک تا نخم چند مرتبه که کم میکند بر مرتبه تا انکه باقی نماند هیچ موی رویدن او البته

هر عضوی که سرد شود بسیار یا پس نمیرو دراز و شعیر چون ابدان خصیان

و میکوید الجه ذکر کرده از حال ضفادع در منع انبات شعر در و نه است

زنی را که موی لحیه بر آید می باید که در اد رار طمث او کوشند تا ممکن بود و فصد در قدم و سرد کند مزاج او و طلا کند موضع را بعد کندن ان با اسفیداج رصاص و قلقند و افیون و بکو بد و طلا کند بلعاب اسبغول و اکر بر سد از تر نبد پس طلا کند بر و شب مداومت نماید پس نمیرو موی در ان خار لسته

پس افکنده کربه را با سرکه آمیخته ضماد کند بعد انکه موی را تراشیده باشند بوده

یا ادهان استره دلکه و اگر کنده باشند بهتر است منع انبات نماید و بتکرار استعمال کردن

و اگر قدری افیون و کافور بران افزایند مانع و لیسوی از زیر و باید و میگویند

شیر سگ که قریب العهد بود بولاده میریزد موی ابطش شوره و اگر موی اکنده

بجاالد منع انبات نماید   اما بجهت تکثیف بگیرد حلبه

و کتان مکدد و مثقال اقاقیا و عفص و کندر و ایرسا مکی پنج مثقال همه را با یک

بکوبد و بخل لباید و طلا کند بر موی و انچه ترقیق کند طلا است بدقیق الشعیر و با

قلا کرسنه بورق و نطرون و زبدة البحر و کندش و خربق سفید و بیخ جاوشیر میفرده

و مولغه   ادهان عسل است بهلیله سیاه و آب برگ مورد و آب

سلق و دقیق نخود و بورق و آب حنظل و مراره لیفی یا طلا کردن بصبر

مسحوق منقوع در آب مورد که طلا کنند سلیخه در حمام پس غسل کنند و ندهان

بدهن مورد و دهن لادن و دهن شقایق النعمان یا دهن آمله یا لبلاب یا آب

سلق مطبوخ که خردل در رد و بغو سعل نافع و رق ازاد درخت بر سیاوشان

و مورد آمله   آس بگیرد ورق آس رطب یا یابس مطبوخ یکرطل در رب

نیکوست بیامیزد یا یکرطل دهن سرخ و یکرطل شراب ریحانی و نیم اوقیه لادن

و شب بخیسانند پس بپزند با آتش نرم در ظرف مضاعف تا که بر ود آب و دهن

بماند   لادن بخیسانند یک اوقیه لادن را در یکرطل آب کشمش شبانه

روز پس بپزند در ظرف مضاعف تا که لادن حل شود بردارند

بگیرد ورق لعاب شقایق النعمان

دو ورق شقایق النعمان سرخ خشک کند در سایه و بسایند و بیزند و بریزند این
دو اوقیه در یک رطل دهن آس و در افتاب نهند تا سه هفته   بگیرند امله
منقی و آس و قشور شجر جلبوبیر یا بالشویه بپزد بآب تا که بگیرد قوة انرا پس
باندازد در و مثل ان دهن کنجد و بپزد در ظرف مضاعف تا که برود ات
بگیرد حب الغار و لادن و قشتین یا بالشویه سحق نماید و در خرقه رقیقه
کنند و بخیسانند در روغن مورد یک هفته پس بمالد تا که حل شود   که موی را قوی
کند و دراز نماید در و شقایق و ورق اس و پرسیاوشان و سنبل و سعد و بذر سلق
و بذر کرفس و امله بپزد در سه رطل اب تا که باقی ماند نیم رطل صاف کند و بریزد
بر و یک رطل خیری و بپزد تا که میرود دیا میزد در و اوقیه اقاقیا و مثل این رماد
و رماد قشور درست صنوبر و تدهین کند از ان هر روز   تدهین
کند بدهن آس در صیف بدهن ناردین در شتا و میگوید که حذر کند از ادهان
و اطلیه قوی السیر خاصه در کسانیکه تر سینه نزله داشته باشد   که بر سر
نروید انرا قرعه گویند و انچه از بیش سر نروید انرا اصلع گویند الا اگر جبلی نباشد انرا افت علاج
ان اسان است و اگر کهلان سال بود ضعف و انچه مولد بود لا علاج است انچه از دلک
سرخ شود علاج ان بدستور علاج داء الثعلب است   شکافتن موها سبب
یبوست است که غالب بر رطوبتی که غذائی شعر میشود و علاج ان ترطیب بدنها است
کرباب است کرده باشند و غسل موها بلعاب بذر قطونا و ورق سمسم و خطمی و مانند ان

و ادهان حمام اگر ازین فایده بیند پس آنچه از تدبیر سمن گفته شد بکار دارند
اگر با فربهی حسن حال بود و زیاده نبود بعلاج بکوشند و اگر مفرط بود بفصد و
اسهال بمطبوخ هلیله تنقیه نماید و ادهان اطلیه که در تقویت گفته شد بکار
دارند   بگیرد شقایق سرخ و آمله و قشور باقلای تر مکدر بکجز و خمیر
کنند و در خل بنهند در شمس بیست روز هر روز تشغیه نخل و استعمال نماید آخر بگیرد
شوره و مردارسنگ و بریز دبرو شش چندان آب و بنهند در شمس تا ۲۳ روز
پس صاف کنند آب را چنانکه هیچ ثقل با او نماید و تر کنند در آن صوف را اگر سیاه شود
بهتر و الا سوس آن مردارسنج و شوره دیگر در آن انداز دو ۲۳ روز در افتاب نهند   سدس
و باز صاف کنند و صوف در آن تر کنند چون سیاه شود درین اسخر کنند حنا
و برگ نیل را خضاب کنند از آن ذالغور سیاه بکند موی داخر بگیرد شقایق النعمان
رطل شب او قیه روی سنج او قیه بنهند در شیشه و سر او محکم کنند و دفن کنند در زمین تا که
آب از و جدا شود بر موی بمالد که عجایب دیده شود و باید کرکس که نشوید موخواسته باشند
و بپرهیزد از آنچه موی را سفید کند چون دهن بنفشه و نسرین و یاسمین و استعمال طیب و
بخور خصوصا از ماورد و کافور تعب و خوف   غسل بود از آب گرم سفید
میکند موی را و از آب سرد سیاه میکند خضاب دیگر سرکه انگوری بیست مثقال شیر
گاو صد مثقال آمله مقشر بیست مثقال هلیله کابلی پنجاه مثقال پوست انار بیست مثقال اخر
کوفته و بیخته در سرکه و شیر خمیر کرده در ظرف آهن و سر او سخن آهن کرده در زمین
مدتی دفن کنند

نمناک دفن کنند تا چهل روز و اگر زیاده بگذارند بهتر بر آرند و در حمام بر آتش بمالند
و در دهن ترنج نفیس بگیرند هرگاه که ترنج سیاه شود بشویند که موها سیاه شود و دیر
بماند خضاب دیگر خاکستر خراطین و برگ انجیر سیاه خشک کرده و کوفته در روغن بادام
شیرین حل کرده بر موها به بندند تخم سرو در شراب سرخ بات آمله و سرکه سرخ و
بیامیزند و مویهای بان بشویند سیاه شود خضاب ابرو مازو در روغن
بریان کرده با اندکی نوشادر کوفته در سرکه در پوست گردو سیاه یا سرخ
جوشانده باشند اندازند ولی سرکه را بر ابرو بمالند و تمام شب نگاهدارند خضاب
دیگر بگیرند انار تازه سبز و سرش بردارند و خالی کنند و سیماب در آن بر کنند و
سران باز گذاشته در نمد بپیچند و در جای گرم نگاه دارند تا که انار پوشیده
بود در ظرف آهن داشته آهن حل نمایند و در تیل خشبو یا تیل کنجد مخلوط نموده بر
موی هایی بمالند که سیاه شود و عجب موی رد سیاه کند بگیرند جوز هندی و سر انرا دور کنند
و مغز انرا بیرون آرند و هژده درم از آن مغز باده درم آمله و ده درم براده
آهن و نیم درم بوره ارمنی بسایند و در میان آن جوز پر کنند و سر انرا الخمیر بند کنند
و تمام انرا در گل حکمت کرده در میان آتش نهند تا یک شب تجویز پس از آتش بر آرند
و روغنی که از آن بر آید بر موی مالند سیاه شود خضاب دیگر بگیرند بیخ درخت کیوره
که انرا دعزلی نگادی گویند و انرا از اندرون خالی کرده آده آهن در آن پر کنند
و سرش همان پاره بیخ بند کرده بیست دیگر روز نگاهدارد و بر آورده در بیخ کیوره و

بتیک اند ازند و دفن کنند بهمین دستور تا سه مرتبه و اگر زیاده کنند بهتر بر می آید اهن از دو بسته اندر آنگاهدارند و در روغن خشبو سوده بر سوی بهای مالند سیاه شود مجرب است بگیرند شنجار یکجز آهک آب نارسیده دو جز زرنیخ زرد دو جز در آب تر کنند چندان که آب سه انگشت بالا ایستد و سه روز نگاهدارد و آب صاف از بالا بردارد و همان مقدار اجزای مذکوره دیگر اندازد و سه روز دیگر گذارد و آب صاف بردارد و دران بیرنج فرد بر داکرزد و بر بریزد ربع وزن ان روغن کنجد در و آمیخته بجوشانند تا آب برود و روغن بماند روغن مذکور بر دارد هرگاه که ازین روغن بر بدن مالد زود موی بسترد و دیگر در آب مذکور بیر بریزد یکبار اجزای مذکور دیگر بران افزودن تا سه روز نگاهدارد و امتحان نماید از و بر ریش بکار دارد و بعض همان آب را بر بدن مالند و موی می سترد لیکن باید که زود بشوید که بسوزد

اطریفل صغیر بقدر جوزه نافع است و به پرهیز از آب بد و بسیار آب یخ و شراب صرف نافع است خوردن الکامه و بقلیل جماع بسیار نافع است باقی تدابیر موها که در تطویل و تسوید گذشت نافع است البته آبلارا در ظرف اهن بیر کنند تا که سیاه شود و از ان مورا بشوید نافع است البته
زوفای یابس دو درام زعفران سه درام شکر سفید پانزده درام سفوف کرده هر روز دو درام بخورد رنگ روی چون گل شود ببب ان

از نقل نگارانی سر

ارتفاع بخارات است اخلاط فاسده است از معده بسوی روی و بسیار واقع
میشود در زنان خاصه حوامل را از کثرت فضول که مجتمع کرده در ایشان می باشد از انقطاع
طمث علاج آن اگر با این بحرارت بود فصد کند پس مطبوخ افتیمون پس ایارج پس طلا و
بهبرد فنجل یا بادام تلخ و دقیق باقلا و تخم بطیخ و ورق معصفر و کندر اندر او ادر ایام
راحت بر منشی   هلیله زرد و هلیله سیاه اجزای سوای زنجبیل نصف جزو شکر
مثل جمیع شربت چهار درم و اگر سیاه باشد محتاج است با اسهال سودا از مطبوخ
افتیمون لازم مای الجبن و طلا کند با طلیه قویه چون بذر جرجیر و ترار و زنبق
و فلفل و بورق و زرنیخ زرد و زراوند و مویزج و کبریت و دارچینی و قشور
و سلیخه و عاقرقرحا و بوره و قسط و بذر الجبره و سنگ تراشیع و قردمانا و برداره
بقر و جوز السرو و خردل و مانند آن   این نسخه بس عجیب است دفع
باب و مجرب ذکر فته دم این را بجا الی بگیر در زیبق دو درم بوره نقشی سه درم بکشد
زیبق را در بادام از بت کردن پس بکوبید با او تخم خربوزه و طلا کند و بشوید
تا یک هفته و تجدید طلا نماید بر ساعت تحقیق میرود کلف   در دفع
کلف بوست بیضه سوخته اشنان کهنه بدیا کندر بوست بحر آرد باقلا
مامیران چینی آب خربوزه فوفل اجزای سوای با آب ترب ضلادیه کند طلیع و نگاه
دارد و اگر بیضه سوره هم با آن بیفزاید زود اثر کند اگر اخر بوست بیضه سر مرغ
در سرکه سائیده طلا کند بجهت کلف زنان البته چون ناف طفل را که در

وقت بریدن جدا شود بر کلف بمالند زایل شود در نسخه مجرب است طلای

اخرا انزروت بغیر بخدرم کثیر الغید ۳ درم نرم بکوبد بر رو و در شیر گاو طلا کن

کلف میبرد   اما نمش نقطهای بود در رو و سایر بدن بر آید و

اند سرخ بود یکی بلا بخانی و سبب آن اند فاسد مره سوداست بسوی سطح جلد و این

را علاج نیست و علاج سرخ مایل بود و گاهی کمی بریزد و گاهی زیاده شود علاج

آن فصد قیفال است پس بخورد طبیخ افتیمون و لازم کند ماء الجبن و طلا کند موضع

را با این طلا شود لوز مقشر بورق بذر فجل بیامیزد بلعاب حلبه و طلا کند

بعد بکمید باب گرم یا بعد خروج از حمام یا ضماد کند بصابون و چون نفع باهم

بشوید و بمالد بدهن لوز و باز اعاده کند بر رو یا خل کند [illegible] را در سرکه

و طلا کند یا مقل را در لعاب حلبه و طلا کند اما خیلان جمع خال است علاج آن

بستانند فود [illegible] جبلی و لب اید در [illegible] یا در صلایه رها [illegible] بخل و طلا کنند یا

بگیرد قشور کندوی شیرین و لب اید بخل و ضماد کند و اگر از این نرود بگیرد

زرنیخ زرد دو جزو [illegible] یک جزو و بیامیزد در آب و طلا کند باید که هر طلا که

بر کلف و نمش و خیلان و بهق و غیر آن طلا کند بعد حمام نماید یا باب گرم

نطول کرده در بهق   سبب بهق ابیض احتقان بلغم فاسد است

در سطح جلد و سبب بهق اسود سودا علاج ابیض بخورد حب مخرج و بلغم مثل این

حب هلیله کابلی دو درم تربد درم عسل قدری کرده معجون شود شربت [illegible] درم

بار [illegible]

یا از بعض ایارجات به پرهیز داز مولد بلغم مثل لبن والخه از لبن سازند گر
سمک و بطیخ و مداومت نماید بر اطریفل صغیر و دخول حمام وطلا کند شیطرج یا فوه
نمل یا طلا کند بصابون بحل طلا را بالذی طلاء در نمرشی و بعد که طلا بعد تنقیه بود
وطلاء دیگر قوی شیطرج و بزر فجل قحره کند کشی خردل بالسویه بیامیزد بخل خفیف
وطلا کند در نمرشی اما بهق سیاه را فصد اکحل نماید و اولا بیش بخورد طبیخ افتیمون
بسیار برتبه و مداومت کند بریں معجون هلیله سیاه کابلی افتیمون کوفته در
ذبیب دانه برآورده بیامیزد بخورد از ان مثل خربوزه و به پرهیز د از مولد سودا
و بغذای لطیف بعوسر الهنضیام و مداومت کند بحمام و عرق کند و همه تدبیر مالی
خولیا بسیار نافع است طلا برای بهق سیاه شیطرج فوه یکدو جز مرداسنج و
زاج یکد یکجز را یک چهار جز و بیامیزد بخل کرد روسر دکرده باشند قطعه آهن گرم کرده
تا که سیاه شود وطلا کند مجربست یا بگیرد مار افعی و جز و خیت که ان تو سمار است
سحق کند بر چوره لذ مطبوخ وطلا کند که نافع است هر دو نوع را و طلا کردن
به حب شب الثعلب نیز نافع و بهق سفید خرشت کهنه در سرکه سائیده طلا کردن نیز
نفع کند همچنان است آب بیار با عسل مخلوط نموده در بهق
ل ابرص انست که شکل بهق در اکثر مدور می باشد و صغیر نمی باشد شدید البیاض و
موی های بر بهق سفید نمیباشد و در سطح جلد میشود و برص در قعر می باشد و برص
ابتدای اعضای لحمیه است بدم بلغمی لزج و این عارض میشود از خطای عظیم که عارض

میشود از آن و برص ابتدا ملیکند صغیر پس وسیع می شود و گاهی بهق اسود مقدم

میکند سوی برص اگر علاج نکند علاج آن اگر بیمار را بر داشت بعوق فرماید اول آن

بخورد حب اسطمخیقون و دهن خروع یا الوغاریا یا تیادریطوس و غذاها گرم و خشک و قلیل

بخورد و شراب سرخ عتیق و استعمال کند تریاق یا بلادری و به پرهیز دارد این

و آنچه از دل باز کند و تر دبقول همه و جماع نبوشند آب مکی پخته و آنچه از معجونات

نافع است صفت آن دوح دار فلفل و هلیله و غلک روم و کندر

وزر آوند و حب الغار اجزا سواء بیامیزد بعسل و شربت دو درم

هلیله بلیله آمله افتیمون دو فواکه بنجدرم قرفه دار فلفل و فلفل مکد

چهار درم جوز بوا عاقرقرحا و شیطرج مکد دو درم بعسل معجون سازند شربت

دو درم و طلا کند موضع را الشیطرج و سکبینج و سویزج و نطرون و در این اجزا

سواء بکوبد و به آمیزد در طبیخ فوه دانک کند موضع را به بلیوس دانک نیکو و طلا

کند طلاء دیگر قوی بزر فجل و شیطرج هندی و فوه و صبغ و قسط بحری و کندش

و زنگار بالسویه سحق کند بخل ثقیف و طلا کند یا او در تمش طلای قوی شحم حنظل

شرطیسا اشنان قصارین و زرق دفلی و هرور د دفلی سویزج ذکوده و بورق

اجزاء سواء بکوبد و به بیزد و طلا کند طلا دیگر قوی و سحج او را بگیرد شیطرج و زرنیخ

زرد دفلی و بوره عنبر مصفا بالسویه بیامیزد ببول صبی یا خل ثقیف و بنهد در

نمس چهار روز و اگر خشک شود زیاده کند در آن از بول یا سرکه دیگر لیس شود برص

ببول یا سرکه

ذکر کرده است محمد بن ذکریا که قباد الملک ببول یا سرکه پس طلا کند

از چینی صیحت یافت ورق مازریون و بوره و خربق اسود و فلفل بیز در در
سرکه آن قدر که بپوشد انرا تا که مهر ا شود پس بریزد در او ذراریح و زاج و براده
حدید و نطرون و زبده البحر تا که غلیظ شود پس بشوید موضع را به نطرون و طلا کند
بر برد ر تمش چند مرتبه و بشوید تا ممکن شود احتمال ان پس اگر نفاطات در رو
پیدا شود یا سیلان کند آب ازو چندین بگذرد تا که خشک شود و باز اعاده کند
طلای دیگر از بالسویه که معتصم بالله ساخته که او برص داشت ازین شفا یافت
بستانند دهن اسود سالخ و ان روغن مار سیاه است دخول غراب و خون گوشت و خون
شقیقین که بقول ابن بیطار بوتیمار و بقول صاحب بمهذب پرنده ایست برابر
بکبوتر که منقار و پنجهای سرخ دارد و انرا در هند کوکلا گویند خون عشتران کر
بیت چهار پا دارد انکه یا شد که سماس را میخورد خاصه سوفرا و خون کبوتر
جنگلی و خون فاخته و خون سلحفاة بری یکی نیم اوقیه همه را بیامیزد و بگدازد
تا که خشک شود پس بگیرد آب حنظل رطب و حجر مراب عتیق مثل ان از راس رطب
مثل ان سداب و آب خردل رطب و آب بلق فجل و آب ثوم رطب یکی جزی که باهم
اینها بده رطل برسد در دیگ کنند و بیامیزند با فلفل سیاه و دار فلفل زنجبیل
و خردل و شونیز و چند بید ستر و عاقر قرحا و کندش و تفسیا و قرنفل و سلیخه و مازر
یون و بیخ قثاء الحمار و خربق سیاه و جاوشیر صوص یکی سه اوقیه بیز د با بهای

تاکه یک ثلث باقی ماند پس صاف کنند در آب کینه نهند تا که خشک شود اب پس بریزند

بران خونهارا و بپزد تا که نشف رطوبت شود تمام و وعقاقیر را یکجا نگاهدارد

پس بگیرند آب حنظل رطل و آب سعتر رطل و آب بصل و میشابران شراب عتیق

و آب مرزنجوش از هر یک دو رطل یکجا کنند همه را و در دیگ کنند و بیامیزند درد

حلتیت بد بود استخار و محروث و شیر غار در نخیس و کبریت مکدا و قیه و نصف

و بپزد تا که دو ثلث برود و یک ثلث بماند و صاف کنند اب را و بیامیزند در

ان خونهای را و سایر ادویه را در هاون وسحقیه میداده باشند تا که بخورد دواها

و همه آب را و بگیرد از ان و طلا کند در حمام و اگر موضع برص صغیر بود اول که

کند پس علاج نماید تا صحت یابد یا طلا کند عسل بلادر تا که قرحه شود در ان بخورد

گوشت برص را پس علاج نماید یا دیر زند گوشت ابرص را پس علاج کنند بچیزی که انبات

لحم کند یا وسمه کند انزاروت بالسواد که برنگ بدن باشد الثوره و مرو درونی

حجر و مغره و فوه و دنت طلا کنند بر برص چند مرتبه کوفته و بیخته بخل آمیخته چنانچه بخشید

برو پس رنگ میکند انرا برنگ بدن او مینماید این را برنگ بیست روز جامع اخر

مر و عفص خام و زبده البحر برفت بیامیزند و طلا کنند بعد غسل موضع که می باید

تا هشت روز اما برص که پیدا می شود در موضع محاجم باید که طلا کنند مرارسنج موضع

را بعد قرحه از حجامت بلکه طلا کنند چند روز قوه صنع و شیطرج در اب سقم

سائیده باید که فرو برد سوزن را در برص که بسیار سمو بر ودبس اگر

برابر حسن علاج

برآید خون علاج پذیرست و اگر برآید رطوبت سفید خون سرلیش لاعلاج است

علاج برص در ابتدا آسان است و در آخر صعب پس بمالد موضع را

اگر زود سرخ شود تازه است و اگر دیر سرخ شود کهنه و اگر سرخ نشود از رنگ پس

لاعلاج است باید که استعمال کنند در علاج برص با دویه مسهله برقی

و لبن به حسب مزاج و قوت تر کیب زیرا که اسهال قویه اگرچه بر می آرد خلط مولد

این علت را لیکن کم میکند خون را نیز و روح را هم کم میکند که درین علت محتاج

اند بتوفران هر دو هم ضعیف میکند قوی را که باد ا هضم میشود که نافع است

برص را طلا کردن بخون مار سیاه و مالیدن با ان و خوردن لحم افعی و میگویند

که هر که برص که کثیر الانبساط و قلیل الدم بود و نرمن بود و سحلا دفع نمیشود و میگویند

که شنیدیم که من اعتماد میکنم در علاج برص بر ادرار بغایت

اعتماد و منع میکرد خوردن بلادری را که ان برص می آرد و میگفت سبب این را

و میگویند برص که در دست و پا باشد برو او تحت است و عسرتر برص که واقع

شود در موضعی که دران موی نباشد و میگویند که هرگاه که ظاهر شود از برص نقط

بنفشه دار از اطراف گیرند تلخ و نخورد هر روز از دو یک قدح لیکن بسیار موافق

است و زیاده شدن نمیدهد و این مجرب است خون بیشتر برص مالیدن گرم

گرم بسیار نافع است اخر کبریت اصفر و ابیض و زیت و خل و عسل طلا کرد

برص و قوباجرب را نافع است اگر بسوزند خانقه الحمار را و بیامیزند در شیر و طلا

کنند بر برص قلع میکند انرا باذن الله تعالی   که برص ابرص را بگیرید

ارزیج سفید دوازده جزو زریج زرد چهارده جزو از شوره چهل و چهار جزو در

قرع عنیق تقطیر نماید و بعد انکه موضع برص از پاچک صحرای دلک کرده باشند

تا که سرخ شود و این شراب از سر مزه بران بمالند ان پوست میرود و پوست دیگر

نیکو می آید   از شب یمانی دوازده جزو زرنیخ زرد نه جزو شوره

نه جزو خبث حدید و یعوتی توتیای هندی شش جز شراب بکشند و بر شور

عمل نمایند و باید که بعد پوست دور شدن از روغن تلخ بران موضع بمالند

گرم کرده مجرب است   برای برص سفید که لا علاج نبود ضماد کردن

کبیکج که انرا در هند جل سلی گویند از برگ تر و تازه ان بسیار نافع است گی

ابله کرده قلع برص مینماید آخر پوست بیخ انجیر صحرای بنجدرام بادروج انجنه

بابچی بنجدرام پوست بیخ مذکور را در شیره بابچی سبز بجوشانند تا که شیره تمام جذب

شود و در سایه خشک کنند و یا تخم بابچی مذکور بکوبد و سفوف کنند بوزن چهار درم

با آب سرد از ترشی و نمک پرهیز نمایند تا چهل روز مداومت نمایند که ابله زده قلع

برص مینماید و بعضی را بی ابله هم شفا شد مجرب است   که برص ابرص

و اسود را قلع کند قوباد حیرب نیز مزمن را دفع سازد پوست نارجیل صد مثقال

امله مقشر ده مثقال شیطرج پنج مثقال زهر یک مثقال اگر تند خواهند یک مثقال و

نیم و تخم تمر هندی دو مثقال و نیم و تخم بنواره ده مثقال پوست نارجیل را برابر بوت

بنواره ...

جوز یاره کنند و با همه ادویه ناکوفته در دیگ گل کنند و اصلی آب داخل نکنند و
بطریق معروف عرق بکشند تا که هفت بار آب سر پوش بدل شود و بر آرند
و در ظرف آبگینه کنند و بیرون شده بر موضع بمالند و اگر روغن ببر از انسان با آن
کنند قوی‌تر شود و بعضی در عرق کشیدن ببر از خشک را داخل کنند مجرب است و روغن ببر
از تنها در ابتدا برص نافع است و مجرب است سبب جذام فساد خون
است و غلیظ و جمود آن در عروق و نشوء آن از اغذیه غلیظ مولد سودا این خون
بجدی میشود که صلاحیت غذا در ونمی نماید و طبیعت از تسوی اعضای ضعیف دفع
نمیتواند کرد از رداءت آن این مرض آگنده پیدا میشود در بدن و بدترین آن که از احتراق
صفرا باشد و اگر در ابتدای معالجه وی کنند امکان دارد که بصلاح نماید و
چون مستحکم شد و در اعضای قروح بهم میرسانند و شکل اعضاء بیرون فاسد
کرده پس لا علاج است هرگاه ببیند که ابتدا کرده چشمهای انسان بسپیدی رنگ
روی کمود گرفت و بحوحه صفره شروع شد و عرق او بسیار بدبو گردید
و روی منفخ باشد مانند کسی که بر باد کرده باشد و ابتدا کرده با انفجار
و انتشار حاجت ریختن اخلاط بعد از که جذام باید کوشید علاج آن فصد
است از اکحل ایمن و از رگ خلف او بین و احیاناً لا اقفا و الدس اراحت
دهد چند روز و بفرمایند خوردن لبن جبان و اگر اقتصار تواند نمود هر روز
بخوردن یکبار همان شیر بهتر است و الا زمان پاکیزه همان شیر بخورد

واگر نیکو نیست بتواند سر بره بخورد و گوشت شیرخواره جدا و حملان و اسفیدباجات
وبخورد شراب رقیق کثیر المزاج و برود بحمام هر روز بناشتا که رقیق شود خون او
پس فصد کنند از دست چپ و راحت دهد چند روز و غذا کند دران روزها بچیزی که
گفته شد و برود بحمام و همچنان بخورد طبیخ افتیمون چند مرتبه متوالی و راحت دهد
دران میان و حذر کند در تعب و بیخوابی و بپرهیزد از غذاها که همه پرهیزدار ان
صاحب مالیخولیا الازم کنید ماء الجبن مع شکر و تدابیرات میمم بکار دارد و دلک کند بحمام
بدقیق باقلا و حمص و آب سلق و آب حلبه و بورق و کندر نخل و اشنان و کبریت
و بسیار بنشیند در آب فاتر پس تمریخ کند بدهن خیری و بنفشه و لبن نسا و برآید
و سعوط بلبن نسا و دهن بنفشه و بخورد روغن بادام و دهن خل تازه چند روز
بر شراب ماء کثیر المزاج یا عصیر عنب سفید شکن مصفی و آنچه نیکو است در اصلیت
است که بخورد و بقدر زیبق با خل و سمن یا بدهد از ان ده قیراط با شراب
کرسه اوقیه بود لیکن چون مستحکم شود این علت پس علاج بلحم افاعی است یا بدواء
که معروف است به بزرجلی که قایم مقام لحم افعی است و لحم افعی نیکو است از و
بستانند افعی های کوهی مایل به بیاض از مکانی که در وی سبز بود و سفید
بود از آب زیرا که اگر در نسخه بود گوشت او مالح بود آدم را از خوردن ان عطش بهم رسد
که هرگز نرود و دران بعید و پس بریزند سر و دم انرا یک ضرب دور کند انچه در
جوف او بود و اگر در وقت بریدن خون از و بر نیاید و اضطراب نکند انهم بکار نیاید

پس قطع برید کنند افعی را بشویند باب و نمک و در دیگ کنند و بریزند با او ملح و شبت و قدری خولنجان و بریزند در وی آب و زیت قلیل و حمص و اگر کبوتر بچه بریزند بهتر باشد و بپزند تا که مهرا شود و بریزند در وی چیزی سمید و شوربا بپزند و بخورند و از گوشت او هم بخورند پس اگر بسیار شود بیافتد کفایت میکند و الا باز اعاده کند برین تا که سر او شود و بیافتد و منتفخ شود پس منتفخ میشود بدن او تمامی و جلد میشود پوست از گوشت و می افتد چون پوست مار چه از شان گوشت افعی است که بر می آرد فضلات را از بدن بسوی جلد و از این است که متولد میشود از فضل بسیار در بدن که در کیموس ردی باشد از این جهت نباید که خورد افعی مجذوم تا تنقیه نکند بدن را بالفصد و اسهال

گوشت افعی هلیله سیاه و شیطرج مکرد درم دار فلفل پنج درم حشیش ابیض اعنی زهر سفید دو درم و نیم بکوبید و بروغن گاو چرب کنند و بعسل معجون سازد شربت از یک مثقال تا دو درم بعد تنقیه بدن و باید که در وقت کوفتن زهر دهن و بینی خود را محافظت کنند و بخار او در دهن و بینی نبرد و که این دانه میکند مجذوم را در تمام بدن او مثل یافوخ و شول الراس در مقدم و موخر و اصل حنجره و صدغین و قفاء مفاصل بدن و رجلین و ظهر و بطن و صدر

هر علتی که محتاج بود بقطع یا بط یا شرط یا تاکی یا غیر ذالک

پس باید که اول تنقیه بدن نماید از ان خلط پس استعمال کنند افعی را و نیز میگویند که اگر افعی در خمیر بمیرد و مهرا شود در ان و بخورد از ان مجذوم چنانکه واقف نشود

پس ورم میشود و بدل او و می افتد جلد او و خلاص می یابد لیکن کم کسی این را
قبول کند مگس ورم افعی را دور کرده در شراب کنند مجذوم را
نقل بشهر گرم کرم کردن نیکو است و میگوید که هر چیز مجذوم فاسد میشود حتی
نطفه و اگر مولود شود سالم نباشد از جذام که باید که مجذوم صابر
بود در علاج که بسیار است که در اول نفع ظاهر نمیشود در آخر ظاهر میشود نفع عظیم
که علاج کردم مجذوم را باین علاج و صحت یافت ریعتا در روزولان
اینست بگیر دهلیله چهل کابلی و بسایند با پنج مثقال افتیمون تا هفت مثقال و
بیامیزد در کشمش یا زبیب منقی با قند و شربت چهل مثقال هر روز بناشتا
علاج کردم جوانی را که روی او کرده شده بود و موی ریختن شروع
کرده اول فصد نمودم و اسهال مطبوخ افتیمون و حبوب محرحه بود دادم
و مداومت فرمودم بحمام و آب زنان و بغذاهای مرطبه و راحت دادم و چند
روز با حسن غذا و باز اعاده نمودم با اسهال و همچنین چهل مرتبه در پنج ماه
پس ابتدا کرده رستن اشعار و رنگ روی نیکو شد و چشمها صاف شد
و نزدیک بصحت تام رسید بعد این منقطع شد تدبیر من و دیدم او را
بعد شش ۶ ماه که صحت تمام داشت و میرفت برهمان تدبیر که از من دیده بود الا
اینکه مسهل میکرفت الاماءالجبن و میگوید که تجربه نمودم که کی را در علاج جذام
نفع بلیغ است و میگوید که گوشت فقد در جذام نفع عظیم دارد خاصه منقی است و میگوید

مجذوم را

که مجذوم را سرد و کردن و آواز بلند کردن نافع است در علاج بحته الصوت
و میگویند خصیان دور انداز از آفه جذام نمیکنند و این جهت علاج جذام است
خصی کردن که این مزاج را رطب میکند بجهت نمیکنند تدابیر علاج
جذام اگر بحد لا علاجی نرسیده باشد که آن افتادن اعضا است به از این نیست
که بگیرد ورق حنا یا سن یکوقیه در سیر او قیه آب بپزد تا که ربع بماند صاف
کرده یکوقیه شکر سفید در وحل کرده یکبارگی بخورد چهل روز بدین منوال
نماید جذام زایل شود صحت یابد مجرب است و تکررات در استعمال آمده فایده
بلیغ ظاهر است زرنیخ مقتول در دفع جذام بی نظیر است برات آمده
بگیرد زرنیخ زرد و توتیای سبز و شوره قلمی یکدبه هفت اوقیه اجزا را جدا جدا
کوفته بهم بیامیزد در بوته بیارند که گنجایش در بسته و باحتیاط تمام ساخته
باشند که هم نباشد و در کوزه الکثیر یان شهد و بمنفخ حداد الفخ دهند تا که بوته
سرخ شود پس اجزای مذکوره در قاشق آهنی که دسته دراز داشته باشد قدری
گرفته در بوته تافته بریزند و از دخان آن خود را نگاه دارند و چون از استعمال
بماند قدری دیگر بریزند تا تمام ریخته شود آن زمان سرد کنند و هفت اوقیه شوره
قلمی دیگر بر آن افزوده بکوبند و همان عمل کنند تا نه مرتبه و هر مرتبه هفت اوقیه
شوره کوفته بیکبارگی در بوته بریزند و بکفچه آهنی حرکت میداده باشند تا که سفید شود
شربتش جهت جذام بوزن سه گندم و ان نقشها باشد در عضوی که نزد آنها

زده نیل بران بمالند علاج ان وضع بلادر است تا که قرح شود پس علاج قرحه کنند
یسبب قطع وضربه ضماد کنند لوزق مور ورق رمان با
سائیده یا ضماد و ورق کرنب یا ورق فنجل را طلا کنند بردار
سنج ید بیاورد با خبز سمید با تمر کوفته واگر ایار حدی بود طلا کنند بردار
سنج مرزی و شنج تقیب و دقیق حمص و عظام وارز و بذر بطیخ مقشر و حب البان
و قسط بلعاب حلبه و لعاب کتان شحم انسان در اثار حدری نیز
بدل است و همچنان استخوان آدم با آب سوده طلا کردن
اما درحس النور گشت که ظاهر میشود در بیخ ناخن یه شده در دضربان که برمی
انگیزاند از غلبه و جمع ترو میرسد تا البط وار بیه و سبب ان ماده حاده است
که تحته میشود بالاو علاج ان تنقیه بدن است بفصد اگر مدتی گذشته باشد
و با سهال صفرا پس طلا کنند موضع را با دویه مخدره و نیکو این است
که بگذارند افیون لک و بیخ نخل و طلا کنند بران چند دفعه واگر ازین ساکن نشود
محتاج شوند بسوی نفخ ضماد کنند به ورق سرو سحوق بلبن مغز یا بلبن ابن
یا بعض ضمادها که نفخ دهد یا ضماد کنند بخبز دل و قدری شوره و بالای ان برگ بان
به بندد که زود نفخ میدهد و دوا میکنند تغییر در لبس هم علاج کنند
و می نامند انرا اسیان الفا سبب ان ماده سوداویست که میریزد بسوی او پس علاج
ان اسهال سودا است و ترطیب مزاج و ضماد کنند بر ناخن از نمک جریس و مصطکی و شوید

انرا انگ یا ضماد کنند

انزائک یا ضماد کنند بحرف و نمک یا بالبحوم و محتاج و موم

را ضماد کنند بشمع تا سه روز پس بگشاید و اگر نرم شود حرکت داده راست کنند و الا

باز بموم ببندد دران پس طلا کنند بخل و شونیز یا ملح و سرکه پس دردی

خمر بخل یا ضماد کنند بعنصل و دهن حل طلا کنند به بذر جرجیر مع خل دم

مراره بقر یا طلا کنند بعوض و زفت و شحم البط اما بیاض اظفار بگیرد بذر کتان و حلبه و کوفته

بعسل و شمع بیامیزند و ضماد کنند یا طلا کنند زرنیخ زرد و خل و یا شحم البط و دقیق حلبه و شمع

بلوط یا زفت رطب بسیار مرتبه پس طلا کنند بران الحیه ناخن را قلع

نماید چون مرهم در حلیون که نرم میکند ناخن را پس ضماد کنند بمرو و جاوشیر و زبیب

کوفته که بمثل مرهم شود و ضماد کنند یا بگیرد زرنیخ سرخ و زرد و دهن لوز مرو و صمغ البطم

بالسویه و بپزد و طبخ نرم تا که بقوام برق برسد و ضماد کنند و بگذارد تا سه روز

یا بگیرد سم سیاه و قردمانا و شونیز و خردل و نانخواه و بذر جرجیر ملک دو درم لطون

ذراریح ده درم لب بذ بخل و بیامیزد یا ضماد کنند موبیزج و زبیب جبلی و خل

و آن دو نوع است یکی از آن نرم و دیگری صلب که انرا مسامیر گویند و سببش

بلغم غلیظ است و سبب صلب سودا و علاج انها به بیند که ماده انها منقطع شده است یا نه

و بر می آید پس اگر بر می آید تنقیه بدن کنند از بلغم یا سودا پس علاج رطب نماید یا اینکه

دلک کنند بورق مور دتر یا بگیرد و غذاها لطیف بفرماید فاما در صلب طلا

کنند بروزرنیخ زرد یا زبیب و بنهند بران یا بنهند خل بلادر که ان قلع مینماید

نصف بادام را دو پاره کرده بر ثالیل بمالد پس برگ پان

بران به بندد و بر مسامیر نمک سنگ و برگ تازه بید انجیر باریک سائیده به بندد

نافع است   جعل را با بید با آب و بر ثالیل طلا کنند بر کند ثالیل را

و قوبا را و نیز همچنانست خون سگ و بول سگ   هلیله بلیله آمله را

جو کوب کرده در خرقه بندد و در آب نگاه دارد در عشت لب بیامیزد بمالد

مجرب است   عقب را از سبوس نود بگذارد دیده بزرد

باشد بر و عفص کوفته و بیخته در هاون تا که مستوی شود بر کند در شقاق

پا بگیرد روغن اکل ره و بیامیزد با او از فته و به بزر اندکی تا که غلیظ شود

و بر کند در و یا بگیرد دهن و شمع و لت کند با آب مرزنجوش و مخ ساق بقر و

کتیرا و عفص و سنهند بر و دلک از زیت به شود پس بدارد در آب گرم تا که تر شود پس بر زد

و این دوا بمالد به بزر دم مردار سنگ مسحوق کحل را در یک رطل زیت تا که غلیظ شود پس بیامیزد

در و یکو قیه مبرزد و نصف اوقیه کتیرا و یکو بدو در هاون استعمال کند یا به بزرد

سرطان نهری در دهن خل و طلا کند یا بکوبد نخود را و بیامیزد با فجل و طلا کند

نافع است او را انحفات بجناکه خمیر کرده باشند با آنکه ریخته باشند در وجه حل گاه

شقاق ان قدر که شمع میشود که محتاج شود بدوختن و اگر شقاق عام بود در دست

و پا بلکه جمع بدن نیس علاج ان بنوشد دهن خل تا یک هفته هر روز بیست درم

شراب رقیق مائی با آب عنب ابیض رقیق بعد ان بخورد مطبوخ افتیمون باز

بخوراند دهن یک هفته دیگر در ... برد

بخورد دهن یک هفته دیگر و تر طیب آن نماید با غذیه و استحمام با آب شیرین و
تمریخ با دهان مرطبه و بنهد بخضور ادر آبی گرم پخته باشند در و نخاله تا بگیرد
موم را دو دهن ورد دو زوفای تر و شحم البط مصفی و نشاسته و کتیرا و لعاب
حب سفرجل بگداز دموم و دهن و تخم را و بریزد وردباقی را و بکوبد در هاون
تا که مستوی شود و مسح کند بان لباید عفص العسل و
طلا کند یا دروی زیت و علک البطم و شحم البط را جمع کند و طلا سازد یا
عفص محرق چون کحل و علک البطم و مصطکی و زوفای رطب طلا کند برای
شقاق دار شیشعان سه باو پوست مغیلان سه باو گل سرخ یکباو
شنگرف ده توله اجزا را کوفته بیامیزد و مقداری از ان کوفته در ظرف
گلی انداخته آب بر ان بریزند تا مقدار دو انگشت بالا ایستد و بجوشاند و نیم
گرم دست و پا را در ان آب گذارند و بمانند تا یکپاس این عمل کند برین منوال
تا سه روز عمل کند نافع انشاء الله تعالی قرص بروز الشقاق مغز تخم خر
بوزه پنجدرم مغز تخم خیارین پنجدرم مغز تخم هندوانه سه درم مغز بهدانه
ده درم لاجورد مغسول سه درم نشاسته دو درم صمغ عربی یکدرم کتیرا نیم
درم مصطکی رومی یکدرم کوفته بلعاب اسبغول قرص سازند هر یک بقدر ماهکی
شربت یک قرص و دیگر شقاق دست و پا را صابون لاهوری با آب ساییده
در شقاق پر کند و صبح و شام باب گرم بشویند و دیگر آب برگ ریحان در رفع

چهاجن زلی بدل است و مجرب و اگر شقاق لب ایزار رساند پوست اندرون بیضهٔ مرغ را بر وی بچسپانند شقاق لبهار اگر از حرارت و یبوست بود مغز تخم بطیخ هندی با ب سائیده نفع عظیم دارد و اگر ورم مزمن باشد چون قنه و ان کرمیست که بیکوش سگ بچسپید طلا کند عاجل النفع است هر شب تدهین کردن نافع شقاق پاها است و لسعوطا کردن و پنبه در دهن تر کرده در ناف نهادن نافع شقاق لبها اما عشره را به پیچند بخرقه دو ته تا سه ته و بران بول کند چند مرتبه که محتاج بعلاج دیگر نمی شود خرقه در کلات تر کرده بستن نافع والا مراهم سفید اما انفطاط علکر که از سقطه و ضربه افتد طلا کند حضض و اقاقیا و یا طین ارمنی اما عقر یعنی خراش آزموده و کف را بسوزند بعسل کفش را بیا شند بران بعد انکه چرب کرده باشند بروغن گل سبب تولد قمل رطوبت فاسد است غلیظ از مقدار عرق قلیل پس بر نمی آید از مسام و می باشد تولد ان در عمق جلد نه در سطح ان و اکثر ان واقع میشود در صغر از خوردن اینها مخالف و کثرت تعب و عرق و وسخ و قلت حمام و نزوم ثوب واحد علاج ان تنقیه است و طلا کند سر را یا در هر جا که باشد بصبر و مرد و بورق در حمام و ساختن لگاه داشتن و شستن با آب که پخته باشند در ورق آس و ورق صنوبر و اگر صعوبت بگیرد بورق و

سماق و خربق سیاه یکدرم مویزج نصف درم زرنیخ حماض سه درم بکوبد و
بیامیزد بخل خمر و لشوید و باد سر را یا بدن را طلا کند زیبق مقتول یا دهن
ورد یا بیامیزد و ورق آزاد درخت که آن لیکاین است یا دفلی که آن کنیر است
در دهن و تمریخ نماید بدان یا طلا کند زرنیخ سرخ را با مویزج و کندش و
بورق در خل و نگذارد تا که برود بر آن ساعتی لیس شوید با بکرم یا تبخیر
کند جامه را بکندش یا ترمس یا ورق آزاد درخت و قسط یا بشوید سر را با آب
نطرون و طلا کند بزرنیخ زرد قمل سرخ   حل کند زیبق را در آب
لیمون و بمالد انرا بر ابریشمان وان ریسمان را در کمر بندد هرگز قمل در وی متولد
نشود مجرب است   صاحب این علت ترک کند غذاهای
غلیظ و کرم بتن یا لبس کی او را لخاصیت است در تولید قمل   تولد قمل
و حکه و جرب و خضوف و سعفه همه را از رطوبات حادث غلیظ است الا
بعض احدث از بعض همه چیز نفع میکند دیگران نیز   صاحب قمل را
عارض میشود صفره و جهت و قلت شهوت طعام و لاغری بدن و ضعف
قوت   وان بشور صغار بود و سوزانیده چنانچه از فرو
بردن سر سوزن میسوزد و این را کرمی دانه نیز گویند و این در هوای
حار و بلدان گرم بسیار میباشد طبیعت آن مسهل صفرا است و سکون در مسکن بارده
و مالیدن ماورد و خل و طلا کردن تخم بطیخ که او را خاصیت است درین و اگر

نبود وقت ان لیس طلا کند بمغز تخم خربوزه باندک خل و لشوید بموضع بخل و نافع

است و در اشراب شاهتره یا بگیرد عروق و عفص و بکوبند و بیزند و بیامیزند و

بخل و روغن گل که منفعت عظیم دارد یا حنا را در سرکه طلا کنند و بحمام روند ساعتی

صبر کنند و غسل کنند بار دیگر عدس و قردی کافور بآب کشنیز تر بیخ درخت

بان را بمثل صندل بآب سائیده طلا کنند زود خصوف را زایل کند و گیاهی

است در هند که انرا سر بهونگا گویند در آب جوشانیده از ان غسل کردن

نیز نافع است که انرا در هند داد گویند و کونتا نیز نامند و

اگر در یا بود سبب ان دم محترق است که مستحیل میشود بسوی سودا و علاج ان اگر

داخل لحم نبود طلا کند بسمن یا زبد یا شحم دجاج یا بط یا شمع و دهن یا صمغ

اجاص یا کتیرا یا صمغ و صبر بعد انکه فرستاده باشند بر و علق فاما اگر

داخل لحم بود محتاج است یا تنقیه بدن اولا بطبیخ افتیمون و لازم کند

ماء الجبن و طلا کند با اطلیه قویه و از انست که حل کنند اشق را بخل و طلا کنند

بر و یا بکوبد کندش و عروق یا آبی که حل کرده باشند در ان اشق یا طلا کند

بقرما نافع خل یا بکوبد عروق و در امک و صمغ و طلا کند بخل یا طلی کند

بذر فجل بخل یا طلا بجمیع اطلیه با خل طلی کند معروق با حماض زنجبیل

یا طلی کند ترد و دخان قشور جوز یا لبس با خل و اگر شدید بود قوی با

متمکن در لحم احتیاج افتد بسوی چیزی که قوی تر از انها بود دلان ابینت که

شرط آنست موضع را و بپاشند بیرون دوای حاد تا که بخورد گوشت زاید را و
ظاهر شود لحم صحیح سرخ پس علاج کنند بمرهم قیروطی و نافع است در قوبا که بمالند بر آن شب
روغن گل و صبح غسل کنند با آب گرم که پخته باشند در وی مرصوص یا بذر البطیخ یا طلا
کنند بیرو خرو زرازیر و خطاطیف بخل اما زرازیر جمع زرزور است و آن نوعی
از گنجشک است و نافع است و نیز زرانیخ و کبریت با قنه با قلقند و کندر بخل
دلو رق بازرانیخ کوفته با سمن مثل هم بگذارند تا دو روز یا سه روز تا
که سرخ شود پس صاف کنند روغن بخرقه و طلا کنند بر قوبا اگر نگیرد بخورد مرهم عفص غیر
مثقوب سکر جر از بول البقر و سکر خم از خل خمر و به پزند تا که نرم شود عفص و
لباید و طلا کنند که خشک کند و قلع مینماید یا طلا کنند بر ما و خلاف با خل و
دهن لوز اگر قوبا جدید شود کفایت میکند او را طوبتی
که سایل میشود از گندم چون نگاه دارند او را طابق جدیده و آهن گرم
کرده بالای او نهند چنانکه حرارت بگندم برسد و این را دهن الحنطه بیا
میزد بخل و طلا کنند که قوبا را دشمنی است یا دهن باید که در خانه
صاحب قوبا باشد دهن نباشد نافع است لوبان مرصوص قوبا را
و مجرب و مجرب که آب پوست نارجیل و تخم پنواڑ بگیرند میانکه بیامیزند و از و
قوبا را زایل کند و مقل بسرکه حل کرده قوبای که بر قدم باشد و انرا کوفتا
گویند نافع است و دود شود که انرا در هند جوزه گویند نافع است اغیلن

در آب زنجبیل تر نیز نافع است و جوده بار جمیل همچنان است
حنا قیل از هر یک دو جزو فلفل و سوهان گاو از هر یک جزو توتیای سبز یک جزو در
سرکه طلا نمایند   جرب نوعی است رطب و یابس اما حدوث
دم است و تغییر آن بسوی رطوبت نزدیکه نبذ میکند مسام را یابس ممکن دم
بعصر الغم طادر او و باقی میماند تحت جلد مثل آبلی که نبذ میشود در جایی
و تقشیر میشود از حال خود برای از تناول اغذیه مسخنه مفتره دم می باشند
چون ملح و کوامیخ و توابل حاره و توم و بصل و شراب عتیق حریف و تعب و
بیخوابی یا دفع میشود از صفرا و اخیلاط و قلت استحمام و تکاثف و بیخ
فاما یابس را کفایت میکند علاج بحمام دوام نمودن و دلک بدن بالی لت
و دقیق نخود با آب برق بعد استغراق و اگر باشد یابس از غلیظ فصد کند
بر قدر قوت جرب و بخورد طبیخ هلیله در ماه چهار مرتبه و لازم کند ماء
الجبن و طلا کنند بطلاهایی که ساخته باشند از میعه و کندش و زیبق مقتول
و روغن گل و بخورد غذاهای جرب شراب بسیار ممزوج اما رطب را استعمال کند
بفصد و مطبوخ و طلا کنند بخربق و کندش و بورق صباحته اخفی بوته
زرگران و مرداسنج و قسط و خبث فضه و بخورد غذاهای تر نرگس
بستانند هلیله زرد پنجده درم سنا و شاهتره مکو پنجدرم مامیران
چینی دو درم افتیمون چهار درم ختیس افسنتین سه درم گل دودرم بذرهندبا
سه درم لعاب

سه درم بسفایج سه درم بپزد بعد افتیمون در سه رطل آب تا که بماند دو ثلث

رطل بیامیزد در وافتیمون وفرو آرد از نار و بمالد وصاف کند وده درم

ترنجبین بان بیامیزد وبخورد چند شربت متوالی یا بخورد آب عصیر شاهتره تر

تنها یا بشکر چند روز هلیله زرد یکدرم صبر یکدرم سقمونیا ربع درم

گل سرخ ربع درم واین یک شربت است

را هلیله زرد وسیاه یک پنجدرم صبر هفت درم سقمونیان پنجدرم بکوبد همه اجزا

را بجد هر یک وسحق کند سقمونیا را برفق باب شاهتره وبیامیزد در ادویه

وبگذارد که خشک شود وباز بسفینه دهد او را بآب شاهتره دو بار یا سه بار و

خشک سازد وحب کند وشربت از مثقال تا دو درم

هلیله زرد را جو کوب کرده در آب نخستین سازد در ظرف آبگینه و بنهد در

شمس در وقت گرم وبگذارد تا که قوت او تمام بر آید در آب وصاف کند و ثقل

دور کند وبنهد در شمس تا که خشک شود وبخورد این پنجدرم تا ده درم بشکر و

گاهی میخورند این سفوف را بمثل ان هلیله کابلی وافتیمون واسطوخودوس

وبسفایج که نافع است جرب را وجمیع امراض سوداویه وگاهی میگیرند هلیله

کابلی وتربد وافتیمون را وهمچنان میسازند پس صاف میکند آب را ومی

ریزند در وصبر وغاریقون وچون قریب بخشکی می آید اقراص سازد یا حب

یا بنادق ومیخورند ان را بمطبوخ یا بماء الجبن

بعد فصد و اسهال بگیرند اجاص یازده عدد تمر هندی ده درم شکر طبرزد
ده درم و بریزد بران آب جوشان دو ثلث رطل بگذارد یکشب و بیالایند و صاف کنند
و بخورد و اگر جوشانده بخورند ابلغ است و اکثر می افزایند بران سنا مکی و شاه
تره و میخورند هر روز چهار اوقیه هلیله زرد شاهتره مکد
نصف جز و کشمش بمقداری که در و معجون سازند و میخورند
اور الزوم مای الجبن با هلیله و شکر نافع جرب
هلیله کابلی و بلیله و آمله و برنگ مکی یکجز ریزند و جبز و بیامیزند بقند و قرص
سازد و بخورد ازین هر روز دو درم تا سه درم و برای اسهال از ده درم
تا بیست وقت انجیر ریزنج میکند جرب را که کهنه بود نافعست لستانذ اعنی بخورد صبر
منقوع در آب هندبا تا سه روز و ترک کند تا سه روز و باز اعاده کند
و شربت از صبر منقوع از یکدرم تا یکمثقال بخورند تا که خورده ده مثقال و اگر
در ورا زیانج بیافزایند ابلغ بود و اگر سکنجبین الجامد بعد خوردن این بخورد
دهن لوز زیاد دهن شرح با زیت تازه مغسول و اگر استفراغ انه زیاده شود
بخورد سویق شعیر با سویق حنطه و شکر با آب ورد ابرحا مرض و لب ازد غذا
از توارد حامضه و بقول بارده و لحوم جرب سنهل التهضام بخورد دکر آب
کثیر المزاج چند و حذر کند از اغذیه مالحه و حریفه و توابل و عدس و
کرنب و بادنجان و لحم قدید و صد صقیه طلا الجرب برطب زیبق مقتول و

افتیمون و ورق دفلی

اقلیمیا و ورق دفلی و کندش و دفلی و مرداسنج بکوبد و بیامیزد و طلا کند
بسرکه انگوری و روغن گل و بخوابد و بعد ازان برود بحمام و غسل کند و تمرّخ نماید
بخل و اشنان پس بعد ازان بار دوباره تمرّخ کند بدهن ورد و برآید طلای آخر
که نظیر این نیست حتی قلع ثالیل میکند خبث الحدید و
کندش و آس یا لبس و زراوند طویل و دفلی و نحاس محرق و زیبق مقتول و اشنان
قصاری و خرء الکلب ابیض و مرتک و دوده مطبخ و کبریت اخضر و زرنیخین و
عفص و زنجار و اسفیداج و حب البان بالسویه بکوبند و بیامیزند و بروغن گل
و زیت و روغن نعار   بورق و ملح و قسط و کندش مکد یکدرم
و میعه سایله هفت درم خل خمر و دهن ورد بمقدار ما امکن و طلا کند در حمام و
بگذارند دو ساعت و غسل کند   میعه سایله و دهن ورد بکوبد
در هاون تا که جمع شود و طلا کند و نباید که طلا کند بر سینه معده هر دوای که در
او زیبق بود   مرداسنج و زاج زرد بالسویه سحق کند بخل
یک هفته در آفتاب پس بردارد و طلا کند یا بگیرد کبریت و بسایند بخل و
طلا کند یا بگیرد نوشادر و ملح و زاج زرد مشوی بسایند بخل و دهن ورد
و طلا و اگر تقرح شود بگیرد حب الآس و قشور رمان و قلقند و بیامیزند بخل با
و دهن ورد و طلا کند یا طلا کند از ورق آس مدقوق و توتیا و زیبق مقتول
با سرکه و روغن گل یا بخیسانند ورق دفلی را در خل یکشبانه روز پس بردارد

تا که سبز که قوت او بستاند پس صاف کند و بریزد بمثل آن دهن سرخ تا که سرکه برود
در روغن بماند صاف کند و تمریخ نماید یا بگیرد مامیران چینی و خبث الحدید و قیل مردار
سنگ و شرق و گندش مکی یکجزو مغره نیم جزو بیامیزد بخل و طلا کند   دیدم
شخصی را که جرب داشت می خورد دهن سرخ با سکنجبین ۳ روز هر روز یک مرطل و خلاص
یافت   نافع است جرب را که بخورانند شیر را شاهتره و شیر او بخورد و
میگویند صحیح شد بعد تجربه که جرب و سعفه محتاج است بتعدیل دم و آن از اغذیه های
نعبه است و میگویند اگر زنافه را جرب علاج ض شود بغیر ما او را حمام نمیر گرم و میگویند
که بدتر شد از اطلیه حاده که اکثر ورم کردند و هلاک شدند   برای جرب
رطب و یابس بگیرد توتیای مرداسنگ و سرب و زیبق و زیبق و سرب را بر آتش
بیامیزد و با اجزای دیگر سحق نماید و در روغن گل و سرکه حل نموده طلا کند شخصی را
جرب شدید شد و اطباء از معالجه آن عاجز و حالتی داشت که شب و روز خاد
مان او بشغال حیلی او میخاریدند و تمام جلد داشت بتمیده بود و خون از خارش
خواب رفته بود از حیات منقطع نموده چون بنده هنود بود بگوکل که جای پیر
هنود است رفته چون بود الفقیر آشنائی داشت فقیر را رفاقت او لابد بمعالجه
ضرور داشت بهمین طلا خارش او در اقل زمان برطرف شد و جلد او منقشر
شده می افتاد و شفا کامل یافت در آخر روغن می مالیدم به شد باذن الله
تعالی   بگیرد طین ارمنی یا مختوم ۳ درم کافور و زعفران ملکد

نصف درم با ...

نصف درم بیامیزد بخل و آب عصفر مطبوخ در روغن بادام و دهن ورد
و طلا کند بسیار مرتبه یا بگیرد آب رمان حامض و بیامیزد با بورق بر دهم
بر ادویه بریزد تا که غلیظ شود و طلا کند در حمام بیامیزد و بورق بعد
طبیخ او یا بگداز د عفص را بخل ممزوج و طلا کند و بگیرد آرد عدس و مغره و
لت کند در خل و دهن ورد و طلا کند با خل و دهن ورد در آب کرفس معصور طلا
کند با آب سلق و آب ملوخیا و آب حماض و نخاله سمید معجون کرده بخل و دقیق
باقلا و جوف بطیخ و آب رمان و مرد اسنج و عصفر در حمام طلا کند و قوی تر
در تسکین حکاک آب قشور جوز تر است. با آب کشنیز تخته باشند در و حلبه با شحم حنظل
یا بگیرد لوز مر و عفص اخضر و لسان نخل خر و بنهند در افتاب تا که خمیر شود و طلا کند
یا بیامیزد و اگر حکاک در خصیه بود بدون سایر بدن بگیرد شیاف ما میثا و
اقاقیا مکه جز صبر بنصف جز نوشادر ربع جز به ن شسته مثل جمیع بیامیزد
و داخل کند و طلا کند و اگر باشد حکاک در قبل یا دبر سحق کند زنت بریان
و قطران مساوی و حمول کند یک درم از این در صوف یا خرقه یا بیزد حلبه
و بذر کتان در آب و خل و تر کند در آن خرقه و بردارد و اگر باشد حکاک در چشم
رفاق بنهند بر و بیاض بیض مضروب بماء ورد و ن شسته و ضماد کند و
برود در حمام و آب فاتر بر سر او ریزد و اگر باشد حکاک در انگشتان و این در سرد
هوای می باشد در ایام خریف بالا انتفاخ می شود بس بریزد برو آب حار گرم

وبنهند انگشتان زاد در آب سلق و تمریخ کند بدهن بان و مانند آن و اگر زیاده
بود ضماد کند به تین مدقوق با زفت مایه بعسل و شراب و اگر باشد حکاک در
دفن و منی باشد هنوا ایست پس در حالت هیجان بحمام رود و طلا کند بورق
درم و شحم حنظل نیم درم صندل سرخ دو درم نشاسته درم و بکوبد و بیامیزد
بخل نقیف و دهن ورد و طلا کند و اگر حکاک باشری اطفال را پس حجامه
کند اگر شش مایه باشد پس بشوید او را با آبی که پخته باشند درو نیلوفر و ورد و
بنفشه و شعیر مقشر و بخوراند مر صفرا طبیخ هلیله و قدر قلیلی از زر ازیانه و نقاهد
کند بسکنجبین و ترک کند حمامه و اگر ده ساله باشد حجامت کند و آب هلیله بخوراند
و آب رمان و مرو خیار و بقلة الحمقا و میع خمیر تمر هندی بالی   باب که در و
سر بهو نکا پخته باشند بخل کردن یا شستن عضو را که در و حکاک بود بخل
النفع است   ان بخار حار بسیار تنیت که عارض در خون
یا از کثرت دم یا از بلغم بورقی که مخالط خون بود پس اگر از خون باشد هیجان
ان در روز اکثر بود و رنگ ان سرخ بود و در طفلان و جوانان بیشتر بود
علاج ان در اول فصد ست یا حجامت اگر حبس پس تنقیه فواکه لازم دانند
و اگر طبیعت قبض و اگر محبت بود آب رمان مز ماریب جامض و خل و اقتصار
کند از غذا بر خل زیت بدهن و لوز و زیرباج بدهن لوز و لحم فرجاجه
با فرایض و مصوص و حصرمیه و تفاحیه در باشنیه از دجاجه و حملان و

جدا شیر جواره پس اگر باشد امری قوی پس بخورد از طبیخ هلیله و لازم کند اقراص
کافور با آب ریحان نزد عسل کند با آب بارد و اگر التهاب شدید بود پس بکوبد دانار
را الغشر و الغشار دو بر بیزد بر دو شکر طبرزد و بخورد از آن نفع میکند و اخوردن لعاب
بزر قطونا یا جلاب با بزر حلبه از هر یک سه درم اگر طول کشد از بخورد ابتدا و دوا
قدری از عفص مسحوق بخل ممزوج سه روز و اگر ازین نفع نرسد بخورد ازین سفوف
بنج   بکیرد بزر بنج دو درم شکر بیخ درم بکوبد هر یک را علیحده و با هم آمیزد
و بخورد در سه روز بنا شتا و اگر باشد احیای نقیع صبر بمای هندبا و مای عنب
الثعلب و اگر حدوث شری از بلغم بود برقی بود پس علامت آن این است که در
شب غلبه احتکاک او افزون بود بر درین النتیجه مداده باشد وقتی که بخار بد و رنگ
آن مایل بیاض بود و علاج آن نیز فصد کند که سر آمد ماده این مرض با خون پس
بخورد مطبوخ تمر در و تربد و بسفایج بود و در هر ماه دو بار توره کشد بدن را
که در و صبر و شحم حنظل و مر باشد و دلک کند بعد این بمحناد خل خمر و بخورد لبوری ده
درم جلنجبین شکری لبورن یکدرم انیسون با کیابه یا بخورد سویق شعیر با آب کرفس
نافع است آب جوز سرو رطب بخورد از و یک اوقیه تا یکدرم صبر تا بکوبد قرطم و بیزند
با خل خمر حامض و بخورد بمقدار سه درم و نافع است او را لجانه لزوم مای الجبن و غذای
او اطراف بسلق مطیب با ری کامه   وقوع آن اکثر در اطفال
بود علاج آن زبده البقر را در طبخ کرده بر آتش نهد و اصل السوس لکار در خر آشیده

دران بریان کنند هفت بوره لیس یا اسفیداج وبیاض بیض وقدری کافور

مرهم کنند وبکار دارند نافع است وبگیرند قرنفل وفلفل وتوتیا وگل مغیلان

وبرگ شفتالو مکو یکدرم چاکسو مقشر ورسوت از هریک دو درم حنا بحذر درم اول

حنا را در آب تر کنند تا که آب سرخ شود صاف نموده برگ شفتالو را دران سایند

وصاف کنند اجزا را کوفته وبیخته با ان بیامیزند بقدر فلفل حب سازند دو روز

بر آید بور در سه روز وبیاض بود یک یک حب بدهد مجربست

گل عصفر وصندل سرخ وحنا جو کوب نموده دو درم در آب نجوشانند تا

به نصف آید دایه اطفال را بخورانند وقدری طفل را نیز دهند گل مغیلان ومغز

تخم خیارین شیره کشند نیز نافع است ومرضعه را ده فلفل هر روز خورانیدن نافع است

واگر چندان یا فراط نبود تنها رسوت هم طفل را نافع است

اما نمله ونمیست اندک با بثور صغار وحکه وحرارت در نمش وحرقه

شدید وزود متقرح ومتقرح النساخ بهم رسانند وسبب ان ماده حاره است صفرا

مخالط خون که تحت جلد است در عروق دقیقه علاج ان اسهال صفرا نمایند بمطبوخ

هلیله وآب فواکه وطلا کنند حوالی موضع متقرح را با این ضماد وصندل سرخ وفوفل

وشیاف ماميثان واسفیداج رصاص وطین ارمنی وطین مختوم مکو یک جزو

قشور بیروج وافیون مکو نصف جزو بیامیزد با آب برز قطونا سرشته وبندق ودر

وقت احتیاج بگلاب ویا سرکه انگوری قلیل طلا کنند وبر قرحه مرهم اسفیداج طلا

کنند والرمقه

کند اگر متقرح شود پس بر تمام بدن همان طلا نماید و اگر با ورم حمرة و فضول انجیلیم بود فصد کند اول بعد ازان تدبیر مذکور بکار دارند و غذای بارد دهد و از چرلیغه پرهیز فرمایند

دان حکمه است در نهیب که عارض میشود در اعضا شدید که طاقت ان نداشته نماند و بعد ازان پیدا میشود نفاخات ممتلیه از آب رقیق و سبب ان کثرت است و حدت ان علاج فصد است و خون بسیار اخراج کردن و بعد ازان تدابیر تبرید باینکه بخورانند ماء الشعیر و ماء الخیار و ماء لطبیخ هندی و قرعه و لعاب بذر قطونا و غذا اکشکیه اسفاناخ و سر تنقیه بدهد لوز و خون آبله پر شود سیلان کند از ان خون و صدید پس ضماد کند مرهم و نگذارد که آب در وی باز جمع شود و طلا کند طین ارمنی با آب و سرکه و خشت کهنه با سرکه طلا کردن در زمان مرض فایده تمام دارد

هرگاه که سوخته شود در اول امر سرد کند بگلاب را که خرقه در ان تر کرده بر وی نهند و چون گرم شود مگر بدل کنند و هرگاه که ساکن و نهیب طلا چیزهای اکه منع کند از تقرح مثل زر بگیرد و عدس بقشر و گل سرخ صحیح و بیزد تا که مهرا شود و بیامیزد با دقیق شعیر و بیاض بیض و دهن ورد و سحق کند تا که نرم شود و طلا کند و بر ان موضع خرقه تر کرده بگلاب یا آب سرد نهند پس لیلخ دوای دیگر منع کند از تقرح گل خطمی حمص بلخباری حمص اخضر بویند ان گرفته بیزد با آب تا که مهرا شود پس دیگر زر رشته های او در زمان بکوبد با قدری از اسفیداج و آب گشنیز تر نیز و دهن ورد تا که مستوی شود بمثل مرهم و طلا کند در خرقه

وبنهند برو محتاج میشوند در علاج احتراق بسوی ادویه معتدله جلای بغیر اینکه
تسخین داشته باشد یا تربد مثل طین خفیف الوزن که طلا کنند با اندکی سرکه و اگر باشد
احتراق عظیم و بسیار قوت بموافقت کنند فصد کنند تا ماده انصباب ننماید بسوی او
و متقرح شود علاج کنند بمرهم اسفیداج و اگر خرقه غلیظ بود و ساکن نشود بمرهم نوره
بستانند نوره بغیر مصفی و اندازند در ظرفی که در و آب بود و حرکت دهند
انرا تا که قوت نوره در آب آید پس بگذارند که ته نشین شود پس آب که از بالا بر آید
در روغن آمیخته از روغن گل ساخته باشند و بزنند که چون مرهم شود پس خرقه ازین
تر کرده بر سوخته نهند باب دیگر بریزند بران نوره و دو ساعت بگذارند و حرکت
دهند آب صاف بگویند بهمین وجه چهار مرتبه پس بیامیزند دهن ورد خام تا که مستوی
شود و بکار دارند و اگر وجع شدید بود در وی قدری کافور بیامیزند و انچه تسکین درد
کند بدهن ورد ملت کرده و خرقه از ان تر کرده و اگر در خرقه حرارت نبود پس ضماد
کند بگراث بدقوق چون خواهد که خشک کنند باین دوا شعر محرق شش درم و حنوط
سنگ بحیر بالیه محرقه و حلنار محرق مکدود درم بگویند و سحق نماید و ذرور کنند بران
موضع بعد انکه تر کرده باشند که این بدل ندارد ازین کار بسوزد و عظام دجاجه
و بساید دهن ورد بیزند و بنهند بر و یا طلا کنند بر و بیخ کاسنی مرضوض در لبن با
بگیرد عدس مقشر و رامک و عفص و هلیله اصفر و بکوبند و بساید و بریزند بر و بیاض
بیض و دهن بنفشه و بزنند تا که مستوی شود پس طلا کنند بر خرقه کتان و بنهند بر او امار

بر او جالینوس میگوید

برو باید که کی نکنند دراز منه مفرط طبیعت چون صیف و اشتا چنین گوید که نکو

تری چیز بکردانه کنند از طلای خالص است که منقط که نمیشود از عنی آب نمیکند و

زود به میشود حذر کند و رکی مخارج اعصاب در وسط عضل و

رباطاو شر بیر نزر است بمکان مفاصل و میگوید که اگر دانه موضعی را که خون از او جاری

باشد باید که بسیار سرخ کند نکوی را که اگر چنین باشد که در قشر غلط نمی آید و

بند نمیشود سر جراحت الجه خشک البته دانه را بر دارد آرد گندم است

باب زیت یا چیز کوفته یا کرفس با نخ باب اورام یا دم است یا صفرا

یا سودا یا بلغم یا ریح یا مای اصفر اگر باشد از خون رنگ ورم سرخ بود و وجع

با ضربان بود و تمدد و ملمس گرم و اگر باشد از صفرا با او حرقه و التهاب بود

ملمس بسیار گرم بود بی نجوت و اگر از سودا بود صلب بود و ملمس او سرد باشد و رنگ

بسیاهی مایل بود و اگر از بلغم بود رخو بود و انگشت در او فرو رود و رنگ او سفید

بود و ملمس بارد باشد و نمی باشد یا اورام سوداوی و بلغمی وجع اگر برکن بود از دو

خلط علامات بر دو ظاهر باشد از رنگ ملمس و وجع بحث ایشان غلظ خسته

بر ورم طلا کردن حکم حد دارد برای کسی که و تیلها بسیار بر آرد در روز

سه شنبه بهنگام طلوع شمس دانه مرجان را در رشته کشد و بران بعد گهری

روز که هشت میح است در پا بند منع دنبل نماید و برگ گل کلیک بر ورم

بستن نافع است اما سبب وجع در اورام شدم بعض اوست که عارض میشود در خون حادث

که سینه بود بغلیان و احراق لیس بینخیزد وضع تا که تسکین یابد و غلیان و میشود
قتیح و وقتی که میسوزد تجفیف می باید در دو فاما ضربان لیس ان مخصوص است بورم که
در قعر لحم بود و انچه در جلد بود ضربان با او نبود مثل ورمی که در حمرت بود علاج اگر از
خون یا صفرا بود فصد کند اگر در بدن اخلاط ردیه بود عفن و مریض بعید العهد ناهار بود
از استفراغ این پس بها مسهل صفرا باید رفت تا که بدن او پاک شود و غذای خون نیک
از و پیدا شود و مسهل از طبیخ هلیله و آب فواکه و در این تاخیر نکند و بعد این طلا
کند موضع را اگر در ابتدا بود بطلاهای مبرده که در فلان گوشت شد در علاج نقرس
کرم و اگر فایده نکند بیامیزد در انها ادویه مخدره مثل افیون و بینج بیروج
وضماد کند از اوراق بینج رطب و لعاب خبز جواری وضماد کند بعد پس بقشر
مسحوق باب گشنیز تر قدری کافور انداخته گاهی ورم از این نزله جمع میشود
وضربان و لهیب ساکن نمیشود یا ورم در لحم رخو بود مثل اصول گوش و ابط
و حالبین پس ترک طلاهای مبرده را استعمال کند محادثه و منضجه مثل این
دو ابزر بزر و بزر کتان جز و حمام بیامیزد همه را در خمیر وضماد کند با و با
مویز منقی از تخم و نمک مثل ان بیامیزد وضماد کند یا مرهم داخلیون ضماد
کند یا بگیرد طین و بیزد و سحق کند و بیامیزد در دو قدری از زرنیخ وضماد کند
یا طین را با خردل بکوبد وضماد کند و تریاق کند از دهن سوسن یا دهن کتان و
بدان ضماد کند و جالینوس گفته اگر جراحت عظیم بود و ضربان کشد پس توبیخ نه ارزد

که فرو ننشیند اول اینکه جمع شود پس نگذارد مبرده را و علاج کند منضجه مفتحه و
چون لبن باید وجع والتهاب پس مشغول شود بعلاج از محللات که تسخین نکند
واگر غفلت رود درین خوف است که عضو سیاه یا صلب شود و ورم آنچه
تحلیل بغیر تسخین نماید ضماد است از دقیق شعیر با سویق آن بخل کزبره رطب
که آن دوا اثر کشتن منع میکند عضو را از اینکه سبز شود یا سیاه باید که در اول
علت ایسن را بکار بندارد که آن بلیته عظیمه می آرد و اگر بند شواری کشد
سکون وجع والتهاب دلالت کند بر اینکه در بدن خلط غلیظ سرخ و اگر
خلط بر آید از بحرد و نگردد در اعضای شلیه باید که درین وقت طلا کند
به بذر قطونا مضروب بخل اگر ازین فایده نشود بر آرد از همان عضو نشتر
یا علق پس ضماد کند بان ضماد و بعد ذلک بگیرد دقیق شعیر و دهن شیرج
عذب نکمد بیخ ده درم از فرفیح پنجاه درم به بزد تا که بقوام آید ضماد کند و اگر
عضو مایل شود بخضرت یا لسواد و بدن را پاک کرده با شیر ضماد کند بعد از
سحوق مطبوخ بعسل یا دقیق باقلا مخلوط بعسل و اگر ورم مایل بصلابت
شود یا صلب سوداوی باشد ضماد کند با اینکه لستاند مقل لبنی اسود و سرزدد
اجزا الدواء و نرم کند بکوفتن در ماء ولن یا دهن سوسن یا دهن بابونج بگیرد از
لعاب حلبه و لعاب بذر کتان مثل آن بکو بد باد تا که مستوی شود و ضماد کند
واگر باشد در جلد ضماد کند از محللها و حجمها و اگر عضو عظیم اللحم بعو رفتن ورم

دشوار شود بر بمقدار حس آن و درینجا باید که امالت ماده کند بفصد و اسهال بحبی زبکر

بر آرد سودا را و اگر باشد ورم بلغمی یا از ریح بخاری چنانچه متولد میشود از

بدن موتی حتی منفخ میشود این چنین ریح اگر بند میشود در بعض اعضا حادث

میشود از و اختلاج و اگر بند میشود در روده حادث میشود از و قولنج و اگر در

جوف بند میشود حادث میشود از و استسقا این طبلی و مانند کرده است

این ریح را الحبو و سی که رقیقه هوالی صاف جوهر را که بهضم طعام و تدبیر

بدن از دست اشتمال علاج این ورم آنست که نظر کند اگر حادث شده است

بعقد سوی المزاج و سل پس مشغول شود با او و متوجه شوند بسوی حسل غلبه

و اگر بعد سکون حمیات طویل حادث شود و یا در ابتدا البول پس حرب

کند خل خمر را به بهی ورد و گلاب و آب آس قدری بورق و تر کند از ین خرقه

با اسفنج را و بنهند بر آن و به بندد و انرا بر یا طالبستی خفیف یا ضماد کند

بار رماه گرم بسوزد خشت گرم را و بریزد بر رماد آن آب و بگذارد

یک شب پس صاف کند و بیامیزد با او خل و تر کند در خرقه و ضماد کند و به بندد

بعصابه و اگر متحلل شود مسح کند بدهن حار و سی اگر کند علاج یا ضماد کند از ورق

طرفا یا ورق آس با ورق لبت یا طلا کند بطین ارمنی و خل و تدبیر

لطیف نماید و حذر کند از تخم و اکثار آب صبعه طلای حید صبر و مرد حضض

و اقاقیا و شیاف ماميثا و سعد و زعفران و طین ارمنی و بسازد بشکل بندق

وطلا کنند بخل و [illegible]

دلّاک کند بخل و آب کرنب و بفشج میکند نهادن عضو در آب ملح و آب کرنب و
آب بحر سقی و شبه انعکال بآب گشنیز بارد و اگر این ورم در عقب بود پس بگیرد
از ورق کرنب و قدری در کندش در اسفیداج و سحق نماید و ضماد کند و اگر
برسد بر سر شیخه بلیمره سحق کند بر و صبر بخل و بهنهد بر و کران … نمیدارد
از ورم و بر و بجیب … آرد اگر بهثور در بدن غلبه خون بود
فصد کند و اگر تا نعمی باشد حجامت نماید و مسهل بهلیله زرد و سنا و شاهتره
و مداومت نمودن بخیسانده و اجاص و عناب و تمر هندی و کم خوردن
حلویات و ترک شراب شیرین غلیظ و اختیار غذا های حامض قابضه
چون حصرمیه و سماقیه و ریباسیه و تفاحیه و سکباج و قریص و هلام و
مصوص و مانند آن و اگر شراب بخورد باید بآب بسیار ممزوج بود و بر موضع
ضماد کند در اول از مبردات مذکوره و چون در و ضربان شروع کند منفجه
مذکوره در ورم حار و چون نضج یابد و دلیر کند در انفجار ربط کنند اگر نه
بشکافند و بفشارند تا که بر آید آنچه در وست پس طلا کند بحوالی آن مرهم
اسفیداج و بر نفس دمل مرهم عسل بگیرد عنزروت و مثل
آن عسل بیامیزند و بر آن بنهند و گاهی می پزند عسل را تا که غلیظ شود و بر آن
بپاشند عنزروت و بیامیزد که پاک میکند جراحت را و قرحه را و بر می آرد
قیح را بالفعل و چون پاک شود دمل اندمال میپذیرد زود و اگر دیر کند اندمال تسر

علاج کنند بمرهم شیت ﺑﺠم کندر و عنزروت و دم الاخوین و زراوند طویل

اجرای سوای که سحق کنند همه را و بیاشند بر جراحت و قروح و به بندد دوا و بگیرد

مرداسنج سحوق مثل کحل یک اوقیه و بریزد بر و سه اوقیه زیت و بپزد بر رفق

تا که حل شود و بجو حرکت میداده باشند پس بگیرد کندر و عنزروت و دم الاخوین

و بریزد بر زفت یابس از هر یک ده درم و بیامیزند در ان به پزند تا که غلیظ

شود و استعمال کنند و اگر در موضع سوزش بود و بکار دارند مرهم اسفیداج

یا این مرهم مرداسنج مسحوق پنج درم بکوبد و بپزند بخل تا که نرم شود و حل

کرده بر ان بیفزایند دهن ورد و سحق کنند تا که غلیظ شود و باز سقیه دهند

از خل دیگر و دهن دیگر تا انکه مثل مرهم شود پس بریزد بر و پنج درم اسفیداج رصاصی

با قدری کافور سحق نموده و استعمال نماید که این مرهم نافع است جراحات

و قروح حامیه را و در زمان و مزاج گرم استعمال کنند هرگاه

که دمل و قروح مجل و خشک بود شمع و زیت و علک و زفت یابو به بگذارد

و استعمال کنند و اگر خواهند که انفجار کنند بغیر آهن پس بگیرد عسل بلادر

یکجز و زفت رطب یکجز هر دو را در ظرف آهن کرده گرم کنند و حرکت

میداده باشند تا که خوب بیامیزد و بر سر دمل بنهند و دو پهر بگذارد دیگر بخورد

ان موضع را که بر و نهاده باشند یا بگیرند کوره غیر مطفی و بیامیزد بشحم

نهند بر و یا بگیرند صابون را و بکوبند و بر و نهند که اگر

خواهند که بازی ان بشکافند پس در اسفل دمل شکاف کنند و باید که در طول بدن
بشکافند الا ما در فی الراس که در عرض بشکافند چه عروق دران موضع در
عرض افتاده است و اگر خراج عظیم بود پس باید که در و بود بر ته آرند که در ان
خوف غشی است پس قلیل قلیل برارند خصوصا اگر بیمار ضعیف بود
جراحت که در موضع خطر بود باید که و انگند با هر بلک منفجر کند با دویه
و میگوید خراجی که صنوبری شکل بود که سر او باریک بود و اسفل او مدور
اسلم از انچه منبسط بود و میگوید خراجی که موی حوالی او بیافتد ان قروح
خبیثه است و میگوید اگر ظاهر شود خراج سرخ نمایان شود ورم در خارج پس
منقلب شود و ورم بسوی این بد است و اگر در داخل بود و بعد ان ظاهر شود
در خارج نیکو است و میگوید که خراج یابس مرتبت است به بدن صحیح و خراج
رطب قریب است به بدن سقیم و میگوید هر خراجی که در گرد او حمرت بود
به نشده است تا که نمیرد و حمرت در رود و اگر ان حمرت باقی ماند زود عفن
شود و میگوید که اگر خراج در سر بود و تب کند و در روز چهارم و یا هفتم
یا یازدهم از روز ظهور پس این بد بود   این دوا را استمزاج
کرده اند اصحاب تجارب است که در انبات لحم قوت عظیم دارد حتی اگر استخوان
برهنه شده باشد از انهم گوشت می آرد این را دوای راس می نامند
دقاق کندر و بیخ سوسن اسمانگونی و دقیق کرسنه و زراوند

طویل ولنجا اصل جاو شیر و لبست که داخل میکنند درین قلیمای مغسول .

این دوا التیام میدهد نواصیر را و میرویاند گوشت در ان و ان

اینست مجنزروت ده درم اشق دو درم کندر و بزر ورد و بخار مکد یکدرم سحق نمایند

و بکار دارند و میگوید که من علاج کردم با این دوا نواصیر محسن المسیر را که توقع

بر اونبود و از ادویه کرده و میگوید باید که تغافل نکند در علاج دماميل

که در بست جمع میشود و همه اینها در یک موضع و خراج عظیم میشود

که خراجی در بینولیران ما در بعض هم رسید بود درخت بنیه را با

نمک بان به بندند بر طرف شود مجرب است اهمچنان بیار زن نرگس دو پاره

کرده و بر تابه گرم نموده بر خیارک و دمل به بندند یا پنبه دانه را کوفته در

آب پخته گرم گرم بر خیارک به بندند و اگر ضفدع خورد را بر دمل سفیل به بندند

زود بر طرف شود سفیدی بیضه را بر برگ پان طلا کرده و گرم نموده

بر خیارک به بندند بر طرف شود مجرب است برگ حسک تازه را بوست دور کرده

دگوشت او زرد چوب کوفته بپاشند و بر دمل به بندند و در هر موضع که بود

از ادویه تحلیل برد و اگر شکار هم بر وا افزاید قوی بود و در تحلیل کلیت در

هند بنفشجی رنگ انرا در هند کویل گویند اوراق سرانرا سائیده بر خراج

عظیم ضماد کند که فعل عجیب دارد امربیل را با ب سائیده بر اورام دماميل

ضماد کنند نفع عظیم دارد مرضیکه حسن مستحکم شد لاعلاج است

در ابتدای [illegible]

در ابتدای اگر تدبیر موافق بسر امکان دارد که زیاده نشود و اگر تقرح بهم
برسد دائر بود بر آن مرض گشت بحدی که بیخهای بسیار فرو رود و عروق آن موضع
سبز شود و در اعصاب عروق پراگنده شود و می باشد در زنان اکثر در پستان و
در رحم در ذکور در احشاء و تحلیل وجه پس کردن و چون منقرح شود لبهای
زخم غلیظ باشد منقلب بسوی خارج سرخ بود یا سبز و لب است که در ابتدا برابر
نخود بود و زیاده میشود بحدیکه مثل بطیخ شود و اعظم از آن و گاهی در مواضع
نغش ملع میشود ولیکن میکند تحلیل را و اگر شق کند بجدید فایده ندارد و
منقرح شود الا در موضعی باشد که ممکن بود قطع کردن تا بیخ او و داغ کردن
و گاهی موافقت میکند در ابتدا فصد کردن اکحل و اسهال متواتر بطبیخ
افتیمون و اجتناب از غذاهای مولده سودا چون گوشت بادنجان و تخم
وحشی و شبقر و شراب سیاه غلیظ و مانند آن باشد غذا او از لحم محلل و دجاج
و حذر کند از ادویه حاده که آن خون را سیاه میکند بر ضمادهای سرد
بکار دارند مرهم ابیض منع از تقرح نماید البته و این مرهم نیز نافع است
حتی و اگر متقرح هم شده باشد لیتارغ اسفیداج سرب ... توتیای مغسول
بالسویه سحق کنند و در روغن گل و آب بقلة الحمقا یا عنب الثعلب یا لعاب
بزر قطونا یا آب کاسنی یا آب خیار هر چه حاضر باشد که این مرهم بسیار نافع
است در وقتی که خوف تقرح بود   چند نرای سرطان کهنه

چنین متقرح شنیده باشد بگیرد لعاب گندم و لبان و اسفیداج ملکد یکدرم طین مختوم یا ارمنی و صبر مغسول ملکد دو درم بکوبند و به بیرزند و طلا کند بدین ورد و اگر متقرح شود نشاشته و سفیده و کندر و صبر و گل ارمنی مرهم کند بدین ورد و بنهد بران و اگر یا لبن لعوق اگر رطوبات بسیار دارد خشک بران بپاشند اسهال باید کرد مرات کثیره تا ده مرتبه پس ادویه بران طلا کند اگر متقرح بود نجار جاریا دوار جاد امکن که بخورد بیخ انرا سرطان باطن به نمیشود سرطان در پستان بیشتر بود بسبب احتباس ایدان انها و قبول فضول در زبان سینه پسیار بود در کوشش مردی سرطان بود متقرح زنجار بر و می با شیر بیخ ان انرا خورد و به شد الجم الفالجی و سایر تدابیر جذام این را نافع است لازم کند جوع بر ترک غش البغل آن را اجتناب را غذای غلیظ و حموضات و استفراغ بفصد و اسهال بلغم را باید کند در علاج موضع باد ویه ملینه مثل مخها و پیهها و مانند ان لیکن چیزیکه تحلیل برد مثل مرهم دیاخلیون رسل که از نشان ادات تحلیل و علت حرارت غریزی بسوی عضو که بره او است بگیرد مرداسنج محرق مثل کحل و بیزد در طنجیر و دو اوقیه و نصف زیت بر سر ان کند و در تحت آتش افروزد نرم تا که حل شود مرداسنج پس دو اوقیه لعاب حلبه اوقیه لعاب بزر کتان او قیه لعاب خطمی در ان بریزند

و بجوشاند بايد تا كه با او غلاظ و مثانه آيد و بردارد و اگر بيفزايد و زفت
و بيخ سوسن اسمانجونى و زراوند مكى چيزى قويتر شود   بگيرد سه استار
مقل و پنج استار اشق و دو استار جاوشير و سه استار كندر و چهار استار
مرداسنج ازهر و قنه دو دو استار شمع رطل و زرنيخ چهارده استار زراوند
سه استار زيت شش رطل سحق كند با سركه و حل كند صمغها را و بگدازد قنه
و شمع را و زرنيخ را در زيت پس ضرب كند همه را تا كه مرهم شود و استعمال كند
قوى التحليل سحق كند مرداسنج با ب بيرزد بمثل ان زيت تا كه
غليظ شود و بياميزد و بقدر زيت كف خردل و ضرب كند تا كه غليظ شود
حل كند اشق را در خل خمر تضيف و بياميزد بعسل و نگاه دارد يا نرم كند
دلق و طلا كند بعشر الصمغ و بياميزد با او زرنيخ و طلا كند بر خرقه و بر
خيار بر نهد يا بگيرد دو رق دفلى را و بپزد تا كه مهرا شود پس بكوبد و ضماد
كند يا بگيرد بلغير يا غر و بياميزد بخل خمر و عسل كوفته تا كه ممزوج شود و ضماد كند
كه عجيب است يا بگيرد اخثاء بقر كه خشك بود اعنى با جك دشتى و بياميزد بخطمى و
ضماد كند   اكر بول اشتر كه در صحرا ميخرد فتيله از ان تر كرده در خنازير
فرستد بعد انكه منفجر شده باشد نفع عجيب دارد   بگيرد سرشاخ ابل را
و بسوزد و بخورد از وى هر روز دو درم تا يكماه خنازير برود مجرب است
اين مرهم خنازير و سيعه تحليل صلابات بغايت نافع است اگر بگيرند

خردل وکندر یا وزراوند طویل وتخم الجبره وکبریت زرد ومقل واشق

از هریک دو جزو زایت عتیق دوازده جزو ادویه را نازک را بسایند

که مثل غبار شود مقل واشق را در زایت حل کنند و دو جزو شمع زرد گداخته

اضافه کنند وادویه برسران بزنند ومیمالند تا مرهم شود ونگاه دارند

چون خواهند که استعمال کنند یکجزو ازین مرهم روغن گل و یکجزو زیت مخلوط

کنند واگر دمل عظیم بود وحسب النضج یا لکلکره نخته نشود دو توله ازین مرهم

ضم میکنند یاد و توله گل خطمی وبرگ ان که سائیده باشند که خوب نخته باشند که بلطر بلعوم

خمیر شود درین مرهم اضافه کنند ومیمالند وقتی که گرم باشد می بندند که

بغایت عجیب است در سرعت النضج کار یکماه در سه روز میکند

اطریفل غددی بد اوست نمودن اثر خنازیر را بیز دبچه های موش موی

بر آورده باشند خشک کرده وکوفته در اطریفل سایند طوریکه لالیق دانند

دیگر دانند خنازیر را نافع است بنفع بلیغ وبچه های موش موصوف پنج عدد

وجلیاسی پنج عدد در روغن کنجد انداخته در افتاب نهند ودر ظرف شیشه هر

چند روز بالبسیار برد بگذارد بهتر بود بر خنازیر منفجر پنبه از ان تر کرده بندند

که زود به میکند سفیده بیضه مرغ وسرکه انگوری در کهرل دسته سرب کنند

تا که چون مرهم شود خنازیر را مجرب است وهیچ چیز در خنازیر منفجر بهتر از صابون

ندیدیم که با آب سوده طلا کنند روه پاک میکند وبلغ میسازد بمراره در تجربه

[illegible]

آمدروغن خشت ادرخنا زیر غیر منفجر اثر عظیم است اماده قرطاس فرنگی واماده اسفنج در شراب انگوری خوردن اثر عجیب است وان لحمیت زاید مابین دو

جلد چون حرکت دهند حرکت بریزند در عظیم وصغیر مختلف شود واز نخودها بطیخ نبت ان تخم است وبود بعضی علاج ان تاکه صغیر بود باادویه میتوان علاج کرد مثلا حل کنند اشق بخل تقیف ضماد کنند بران یا ضماد کنند بر باد اصول کرنب بر فت بر وزیت آمیخته مرهم باسلیقون قوی الفعل است در بن بگیرد زرنیخ وشحم لیقروز فت اجزای سوای یکجا کنند بکوفتن واستعمال نمایند وچون عظیم است پس علاج بدون شق نیست که در مقدم عنق بود واز ادر بهار د

کلهر گویند از فساد هوا وآبهای بعضی بلاد بیشتر تولد کند این دوا مجربست فلفل سیاه وفلفل سفید ودار فلفل وفلفل موی ودارچینی وقرفه وخولنجان و نوشادر وبذر قنابری وتفیح مکه جز بکوبند وبه بیزند وبیامیزند در وزن نیم چند مجموع شکر ومعجون کنند هر بیست مثقال میکشمش مدقوق وبنادق زنند وهر صبح استعمال نمایند وسر را مایل بخلف بدارند ویک بنادق در دهان بگیرند واهسته آهسته آب انرا ابلاغ نماید وپس نکنند تا که بیخ بنادق بکار داشته آید که میکذارد مسلعه کردن را البته چنانکه باقی نماند ازو اثری رماد

اسفنج ورماد کاغذ فرنگ هر دو کل یک او نس در شراب انگوری که از مایل ترسی باشد نیکو بود ودو پسری حل کرده نگاهدارد یک فنجان صبح وشام از ان

شراب بخورد و در وقت خفتن بران بمالد زود بهر طرف شود بعورتی را از هفت ساله
شلیخه در مقدم گردن بود و هرگاه بادنجان و طعامی می‌خورد بمثانه سره میکرد
که نفس بر و دشوار شده و زبان از دهان بیرون می‌آید و روی او اماس گرفت
گرفت در هفت روز شفا کامل یافت   بگیرد شنگرف یکجز و بوره
نجیر مطبوع دو جز کوفته بهم آمیزد و در آب حل نموده طلا کند سلوه مطلق ایام اوجاعت
همه از جرم بلغار در گلو بستن فایده عظیم دارد
بقدر بندق بود کم و زیاده شنیده یلع و چون از انگشت ابرا از بر کنند بزور
و شدت خود نشیند و باز عود کند علاج ان زیر کند بقدر شدید بی قطعه سرب
مستدیر بران ببندند بسیار شدید تا سه روز و انگشت و اگر این دفع نشود
باز عود کند از ایشان بر آرند اما محقق که اتراد در هند گفتها علاج ان بریدن
است با ایشان یا از حل بلاد ریس علاج بم هم   که اترادر فارسی
کفلگ گویند و ان ورم گرمیت عارض میشود که داخل او بموضعی که ریخته میشود
در و ماده و ان را دبیله گویند و انچه از ین حار بود انرا خراج گویند
بقول صاحب بحر الجواهر و اهلی میگویند که دبیله و رمیست کبیر مستدیر الشکل که
جمع میشود در و مده و گویند که ان دملیست کثیر الافواه و مصنف کتاب اجنبی
مینی میگوید که دبیله با ورم میباشد و بلا ورم نیز اما انچه بلا ورم بود سبب ان
ضعف هضم است السوی التمرای یا از کثرت اکل یا تناول اغذیه غلیظ یا

ضعف معده

ضعف معده و جگر یا هم و غم یا فکر طویل که متولد میشود در قلب مزاج بارد پس را این
سرد نمیکند هضم معده را پس ضعیف میشود و جمع میشود از تخم رطوبات غلیظ لزجه در جوف میشود
میباشد و میشود ازین رطوبات در گرده احتشام میشود نفس انثی الموضعی و لفولی
ملکه رطوبت دارد و متغیر میشود بوی ان رطوبت یا بوی میاه عن انرا الحمیه
گویند یا بوی صفرت و ان غلبه گویند یا بوی سودا و انرا خضریه گویند
و لبعد ان متولد میشود در ان رطوبت اجسام صلبه مختلفه که نمی باشد از جنس رطوبت
بلکه از جنس سایر اجسام صلبه مثل براده باجس مع اقسام صغیر و تاره
استخوان و پارهای خزف و ریزهای سنگ و امثال حصی و طین و حجم اخف انگشت
و خشت و بعضی شدید النتن بود و بعضی لا نتن و چون این دبیله در ابتدا بود و
با اورام میشود علاج ان بخصیصیت تحلیل بر دو پراگنده کند تریاق افاعی
و مشرود دیاوسن و امرد سیاه و چون رسیده میشود محتاج شوند به نضج پس نضج دوا انبر
اورا هر روز بوزن دو دانق از صبر یک دانق از کثیرا که منضج شود دو انفجار زعفران ۳
یابد بدهد و این دوا بذر قطونا پنج درم بذر مرو هفت درم بذر خیاری و بذر
خطمی مکد چهار درم صمغ و کثیرا و نشاسته و بذر بطیخ مکد ۳ درم طین ارمنی ده
درم بگیرند و بیامیزند و بخورند از ان ۳ درم بار دو قدری از زرده بیض صبح
و شام غذای او بعد انفجار این حسو می باید از مغسول دف و مکد جو و جو
مقشر نیم کوفته نصف جزء به بیز دو جو و برنج را تا که پخته شود پس بیامیزند و قدری

از نخاله و زن بسته به بپزد و بر بیز دبر و صمغ و نخورد و اگر دبیله با ورم و جمعیت بود
علاج تسکین جز از نیست و چون تسکین یابد بعلاج کند بچیزی که تحلیل کند و بر اکند
کند آنچه که ذکر رفت و چیزی که تسکین وجع دبیله و ورم نماید و منفجر کند انزا اگر چه
عظیمه بود این دوا است بزر مرو بذر خبازی و بزر خطمی و کتیرا مکه یکجز
بکوبند و حب کنند بدهن لوز و دهن بنفشه و نخوراند هر روز بناشتا سه درم از این
و اگر باشد دبیله در اسافل پس حقنه کنند بر عوه حلبه و بزر کتان و بیر سیاوشان
و کتیرا و صمغ و صفرت بیض و دهن لوز • باید که در علاج دبیله رعایت
قوت کنند که از ان تنقیه میشود و مامون نمی مانند از شیخ میگوید بود شخصی که
دبیله داشت عظیمه و علاج کردم به لطرو بنهادم بیرون اشیائی که منفجر کند مثل
بورق و مانندان و صحت یافت • ان قرحه ایست که منبسط در لحم
که عمق بسیار نمی باشد او را میگویند سرایت را در خفقان با او می باشد و
بسیار نمی افتد علیل را و حمی هم با او باشد و چون نفخ می یابد و رسیده میشود
و بقوت و روشن بسیار بهم میرسد درد و سبب ان خون حاد و فاسد است
علاج ان اول فصد است پس مسهل صفرا و لزوم ماء الشعیر و اغذیه بارده و بر قرحه
مرهم کافور و مانندان طلا کردن • علاج کردم این را از مرداسنگ
طلائی به روغن گل و موافق آمد و نیز مجربست از برگ کاسنی با آب سائیده طلا کردن
نافع • سبب ان عفونت هوا است که خون را جوش دهد و بسوزد و رقیق کند

علاج آن تقویت دل است و دفع حرارت غریبه از تبرید بدوا و غذا و مکان اما
از دوا بمثل قرص طباشیر و قرص کافور و از غذا آب رمان به ترش و حماض اترج و
تفاح و رایت حامض و شم طیوب بارده مثل ورد و بنفشه و نیلوفر و از مکان
ربودن در خانه که در وی یخ بود و بطیخ و تفاح و ورق خلاف و کرم در آن پاشیده
باشند بر موضع ورم شرط زنند و خون روان کنند بابت گرم که منجمد نشود و مص خفیف
بکار دارند تا خون قلیل بر آید و اگر ممکن بود با آهن شکاف کرده بر می آید نزدود آنرا بکنند
در هوای که ظهور طاعون بود اول در اصلاح هوای خانه کوشند
و بهترین تدبیر درین باب این است که درخت سداب در خانه باشد یا برگ سداب
بسیار در خانه نگاهدارند یا چندین دسته سداب ججکو نموده در سرکه تر کرده
در خرقه بندند و پیوسته استنشاق نمایند در خانه که کبوتر باشد
طاعون در آن خانه اثر نکند و چیزهای بالخاصیت نافع است نارجیل دریایی است
و جدوار خطائی و فادزهر معدنی خصوص جواهر مهره که درین باب نظیر و شبیه ندارد
در علاج دیگر مجرب علاج آن سوختن است که به عمق لحم رسد
یا میل باشد بر وی دوای حاد و در گرد اطلاء کنند بطین ارمنی و خل و چون سیاه
شود دکبه سلوق بر آن نهند مرة بعد اخری تا که می یابند سیاهی و بعد این
باز اعاده کنند تا که گوشت پاک ظاهر شود پس شویند بسرکه و آب و علاج کنند
یا بنات لحم و اگر داغ کند باید که از نقره یا مس داغ کنند

سبب فساد اخلاط عفنین وانتقال ان بسوی کیفیتی که تولید میکند
از ان قمل اگر در ظاهر بود و دود اگر در باطن بود و اگر بند شود در عرقی که در داخل
لحم است متولد میشود از ان این علت و زیاده بهم میرسد در ساقین و گاهی
در مواضع دیگر هم میباشد حادث میشود در بلدان حاره قلیل الامطار وحادث
میشود در عضو قبل از خروج عرق بهبث پس آبله بر می آید در رشته علاجش ان الحجم
منع میکند از حدوث ان حب اخطمیخیقون است و قوقایا و این معجون بگیرد
هلیله کابلی و بلیله و آمله و زنجبیل و تربد و قنبیل مکد جزو مکوبند و با آمیزد مثل
ان فانید شربت ده درم که این معجون را خاصیت است در این علت و ترک
کند شراب البته و نگذارد جمیع بقول را و فواکه ان و بلد را که متولد میشود ازو
رشته و مداومت کند تریب بدن بقدر حمام و چون پیدا شود بلعیت بعض الحکما
آمله در عضو بخوراند او را یک روز نیم درم صبر و در روز دویم و سیوم دو
درم و طلا کند نیز از خمیر که باطل میکند اثر البته و چون ظاهر شود باید
که بپیچاند قطعه از سرب که وزن ان یکدرم بود که میکشد اثر ا بثقل خود زود
بدر می آید و اگر دراز بود چیزی را قطع کند و باقی را به بندد بر همان قطع
سرب و حذر کند کر قطع شود از اصل که اگر در انجا قطع شود متقطع شود و
اندرون او دود درم پیدا میکند و قروح عفن لیکن آهسته آهسته تا کشیده شود
همه پس ضماد کند از دقیق حنطه و صفرت بیض و دهن ورد و اگر از بیخ منقطع

شود و اندرون

شود واندرون زود لشکافند و برآرند لیس علاج کنند بهم برابر

برابر نخود در قند سیاه جندبسته بخورانند هفت روز رشته تمام بیرون آید

یا پیاز را دو پاره کرده یکپاره از اندرون خالی کرده بر رشته به بندند

رشته بر آید گهی نگچی سرخ را در دهان رشته داد و بر آید چوب

بجیسار را چو کوب نمه یکدام بسایند و در هفت دام آب بجیسانند و صبح

صاف نمه بخورد که در وضربه بزمن را همه نافع است دیگر به برابر مومیائی

پوست قه اعنی یا لمس لکار دخر الشیده بگیرد و صبر سقوطری و قند سیاه

پوست صبر را باریک کوفته در قند القدر کنار گولی بندند و بر وی گاو

فرو برد مجربست دیگر گل سفید که انزاکهری گویند بوزن یکتانک در پنج

درم آب حل نمه بگذارد که ته نشین شود آب صاف از بالا بر داشته بخورد

حمی حرارت است غریبه که مشتعل میشود در اول منتشر میشود

بواسطه روح و دم که در شرائین است بتمام بدن پس گرم میکند بحیثیتی که ضرر کند

در افعال طبیعت و ان خیث که سبب او مرض دیگر نباشد یا عرض مرض و ان حمی

احتباس عالیه او سته است حمی یوم ان که اول گرم میشود روح که در قلب است

پس تمام بدن بسببی از اسباب بادیه و این در اکثر سبب نوبه اخر میشود دو

حمی عفن و ان انست که اول گرم میشود رطوبتی که در ولیست پس مشغول میشود با خلاط

پس گرم میشود تمام بدن که اول گرم میشود جرم قلب پس متمکن میشود

در مثانه الاجزاء و رطوبات اصلیه یا طبنیه پس نشف رطوبات مینماید بتدریج
و ازان حمی یا حاده میباشد یا مزمنه اما حاده انرا گویند که انتهای او قریب
بود و خطر بود احد الحدود بود و انتهای او تا چهار روز بود یا حاده مطلق
بود و انتهای او تا هفت روز بود یا حاده قلیل الحدوث بود و انتهای
او قریب بود در خطر و حاده با احداد الجود او بود و انتهای تا چهار روز
یا حاده قلیل الحدوث و انتهای او چهارده روز است یا حاده مزمنه و
انتهای او تا بیست یک روز لتوی تا بیست و هشت از ین که بگذارد مزمنه است
اما حرارت غریبه که منبعث میشود در دل بسبب ان که اول روح گرم شود نفس دل
یا بدن پس تمام بدن اما بدنی مثل تعب بمفرط و شرب شراب قوی یا بسیار یا طول
نشست در افتاب یا در هوای گرم یا در هوای بارد یا دخول در آب شدید
البرد یا ورم حار یا سقط یا ضربه یا وجع شدید در بعض اعضا یا امتلا
از اغذیه کثیر الغذا یا غلیظ مسدوده یا قوی الحرارت یا تخمه یا اختلاف
متواتر یا طول مکث در حمام یا استحمام در آب غیر موافق یا ترک حمام
اگر عادت شود یا ادویه حاره یا اکثار در غذا یا از کام و نزله یا
تاخیر در وقت غذا اما نفسانی مثل غضب و هم و سحر و فکر چون حرکات
باعث حرارت اند گرم میکند روح را و باعث را می شود گرمی روح
بت را که چون مادی نیست لقای او بسیار نبود ازین جهت او را حمی

یوم

یوم گویند و مدت مکث آن اقل بیست و چهار ساعت است و اکثر سه روز چون
باسبوع کشد حمی لحم نجود دیگر آن به بخارات بود از مسام داور و گاه
از سبب لطیف و این در حالتی بود که بدن پاک بود از کیموسات قابله تعفن اما اگر در بدن
کیموسات بود در وی با حابل عفونت مشغول میشود با آن و گرم میکند خلطها را پس
اگر دم بود تب مطبقه یا سونوخس شود و از صفرا و بلغم بلغمی را از سوداوی و
اگر حرارت زیاده مشتعل شود و مشغول شود بجرم قلب و نگذارد رطوبات را
و لحم را پس دق شود بقول بعضی از سه اگر حمی متجاوز کند شود از سه حمی
یوم بر حمی آید و تب دیگر میشود اعنی عفنی و دقی و علامت انتقال حمی یوم بحمی اخر
اینست که آن خلط بغیر طرق بود و بدن بعد انحطاط پاک شود پس منقلب شده و
اگر منقلب شود بعض علامت هر یک ظاهر شود پس حمی عفن بساطت آن چهار است
دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی اما دموی اگر سبب آن عفونت دم بود مطبقه
و اگر سبب عفونت غلیان دم شود سونوخس و نیز از جنس عفن است اگر ماده آن عفن
نیست لیکن اهل این علم متفق اند بر آنکه از عفن باشد زیرا که هر تبی که او را
خبیثه شود در اخلاط حمی عفنه است و اقسام دموی سه است متناقص که هر
روز از آنچه باشد و واقف که هر روز بیک حال باشد و نیز آید و نه زاید که هر
روز زیاده شود و حمی صفراوی یا حادث ایر است یا شطر لازمه است یا لازمه
یا محرقه یا غیر محرقه و همه این یا خالص است یا غیر خالص مثال از صفراوی

غلیظ الجوهر که مختلط شود با بلغم اختلاط امتزاج و از بین مخالف میشود چه
شطر الغب میباشند از دو ماده جمهره از یکدیگر دارد غیر کثرت شطر الغب را میباشند
دو نوبه و گاهی اطلاق شطر عرقه بر حمی بلغمی هم آید که از بلغم غالب میباشد در نواحی قلب
اما از سوداوی و اکثر دایر میباشد و امراض ربع کویند اما بلغمی گاهی نائبه میباشد
و گاهی لازمه و از جمله حمیات عفن تیبی میباشد که در و باطن سرد میباشد و ظاهر بدن
گرم و تیبی است که از دم میباشد باطن گرم و ظاهر سرد میباشد و این از صفراوی
اخلاط که مستعمل میشود از محلی و تحلل نمی شود و از آن چیزیکه نخستین باید خارج
بدن را انتشار اما حمیات که میشمایند امرا دایر مثل خمس و سدس یا ده انها
و قلیل و غلیظ میباشد من ندیدم در بحر خو چنین تریلی و سیح الرئیس
کوید که من خمس را بسیار دیدم اما حمی و قته مرقبه آن سه است اگر افنای رطوبت
او نه نماید در درجه اول است و اگر افنای رطوبت ثانیه نماید در درجه
ثانی و در درجه سیوم را مسمی کویند اضناف ان مداخله است و آن
آنست که دخل یکی در دیگری پس دخل کند بعد اقلاع دیگری با مشارکه
ان دیگر و معاقب است که مرکب می شود از اجناس متناعده یا اختلاف
از جنس یا اضناف از نوع و کلاب بدین لبسیط است چون اجناس حمی
دانسته شد بدانکه اسباب حمی یوم اسباب واصلیه است نه سابقه و ابتدا
نمیکشد مناقص و بر دیه تکثر و گاهی بسبب انجار زردی شرونه تقشعریره لیکن نمیباشد

ناقص الابتدا دره

ناقص الاینه دره لیکن زایل میشود بسرعت و جمیع اعراض او خفیفه بود اعنی
استعمال غیر لازم نه میشا بول روز اول نضیج بود و نفس و نبض بعد انقلاع بحاله
طبیعی می آید بعرق لیرق طبیعی ماند در بوی و مقدار و اگر بسیار باشد و بوی
تند دارد دلالت میکند که حمی خیره می است و بعضی شخص حمی با استحمام میکند لیکن
دران خطر است که حادث شود از تعب استحمام است بعد انحطاط
ان و نشستن در ملت اوی سط جای که راحت ماند و حرارت انجا نازی برساند
در مکث و در ابزن رفتن و آب فاتر بسیار بر بدن ریختن که عرق نشود بسیار بدن
و کردن روغن بنفشه مالیدن و باز در ابزن رفتن و بر آمده باشد باز روغن
بنفشه مالیدن و بر آمدن از حمام و تغذیه از بقول و فواکه بارده رطبه و بر بند
از جاده و اگر معتاد بود شراب کم بخورد و اگر عادت نبود شربت از جلاب و
قند بخورد و لیس بخورد شربتهای حامضه مبرده نا آب شاید البرد چیزی و
بعد چیزی و بعد انحطاط بحمام رود و بغذای عدسیه صفرا با آب ریحان بر بنا کا
ترش کرده نا از دهن بنفشه و طلای یوم چون برخیزد و باز بحمام رود و اگر
با این ثقل و تمدد در سر بود فصد کند یا حجامت و اسهال کند اثر فواکه و اگر
حادث شود از طول مکث در شمس بگیرد گلاب جزو دهن ورد نصف جزو
خل خمر ربع جزو بهم بیامیزند و سرد کنند و بریزد بر سر او قدری بعد قدری و خرقه
تر کرده بر سر نهند و بعد انحطاط بحمام رود و آب فاتر بر سر ریزد و بخورد

شعیر یا بکرم نشسته و شکر دران انداخته بیخ یا شوره سرد کرده و باید که غذا
بعد انحطاط نخورد و اگر در طول مکث در هوای بارد بود علاج ان دلکست بدنرا در
ابتدای حمی یا انحطاط و اگر رقیق و بعد انحطاط ابرود در حمام گرم تا که عرق جاری
شود و چون عرق کند تدهین کند بدهن فاتر تا که خوب جاری شود عرق و غسل کند
و بر آید و بپوشد بدنرا و نه بیجید تجاوز که باز عرق بعد ان بخورد طعامهای لطیف
اندک و ننوشد شراب حرف اگر باقی ماند باز بحمام رود و اگر حادث شود از ورم
بود که حادث شده باشد در بعض اعضا از سقط یا ضربه یا غیر ان برد و پس
باید که فصد کند در جانب مخالف و به تبرید اس ورم نماید چنانچه در باب اورام
حاره گفته شد و حمام نرود و شراب نخورد تا که ان ورم ساکن شود و در اسهال
طبیعت کوشد و غذاهای سرد بدهد و اگر حادث شود از وجع بعض اعضا نظر
کنند در سبب الوجع که ان ورم گرم است تا ریح غلیظ یا خلط لذاعه یا کثیر ممدده
یا علیه پیوسته بران عضو یا سوء مزاج حار یا بارد یا ماده یا بی ماده پس قصد
کنند در ازاله سبب چنانچه گفته شد در باره یک چون حمی تسکین یابد از سکون ان
و چون تسکین نیابد استحمام خفیف نماید و غذاهای که وصف کرده شد هر چه هر یک
اگر حادث شود از تناول غذای بسیار از انچه عادت شود یا کثیر الغذای
یا اغلظ خورده شود علامت ان ثقل بطن است و تمدد ان و جشاء حامض و
قراقر در شکم فایده نماید که انتظار یا کشیدن بدن از حمی بکشند زیرا که این

فی شهر ربیع الاول

نوعی حمی یوم است که باقی میماند در روزهای بسیار و شبیه میشود بحمی مطبقه لیکن
باید که استعمال کنند از آب فواکه و بخورد دهند سکنجبین و غذای او ماء الشعیر بود و فصد بلکه
اگر فاقه کشند بهتر است و چون ببینند که حمی قدری تخفیف یافت بحمام روند و
بسیار دیر در حمام نباشد و در آب فاتر نشینند و آب فاتر بر بدن بریزند و دلک
نمایند بدن را بنحوی که دلک چند و غسل کنند و برآیند و اعاده تدبیر کنند از استعمال
آب فواکه و بنوشانند سکنجبین و غذا کنند با آش جو و چون تخفیف یابد حمی بحمام روند
و بسیار دیر نشینند در آن بهر مقدار که در حمی نقصان یافته باشد لیکن در مرتبه
اول باید که رفتن در حمام به بسیار خوف و حذر بود در بودن بسیار و شدت
فرو ریختن آب و اگر عارض شود در حمام قشعریره پس برآیند زود از حمام
چه این عارضه دلالت میکند بر حمی عفن نه بر حمی یوم و این نوع از حمی اگر
توقف شود پس در عمل کنی را اطلاق بطن و ادرار بول و تلطیف غذا و ترتیب
استحمام بعد نقصان حمی مبتلا شود بغیر اینکه منتقل شود بحمی عفن و اگر واقع شود در زمان
بخطا انتقال کند بحمی عفنیه یا دموی مطبقه و اگر حادث شود از تناول اغذیه و
ادویه حاره باید که چون انحطاط آید بر سر حمی بخورانند او را ماء الشعیر قدری
مناسب و بعد انحطاط در آب حار نشیند و اطلاق بطن نمایند از اجاص تمر هندی
و شکر طبرزد و بخورد سکنجبین شکری و بخورد از انار و فواکه و مانند آن و حذر
کنند و بهتر بود از هرچه تسخین نماید زیرا که این تب خاصه که از شرب شراب بود از

منتقل میشود بسوی حمیات عفن بادنی سبب ان خطای علیل یا طبیب بود و اگر
حادث شود از تخمه قویه و این حادث میشود در وقتی که حشا یا او خالی بود و
بعید نیز که با او حشای حامض بود پس اگر معقب این حمی اطلاق بطن افتد حاجت
العلاج نبود زیاده بر انیکه تجربه نمایند آب گرم و استحمام کنند پس بخورند با غذیه
که زود گوار بود فاسد نشود و میرده بمثل اینکه رشته یا نشند در حصرم و سماق و حب
الرمان و مانند ان و شرابهای ترش نیز و اجتناب کنند از نوم و گردیدن در
تمس و از سهر و جماع و اگر طبیعت نرم نشود اطلاق نماید از چیزها که گفته شد و اگر
باشد بعد از نگاه حمی چیزی در معده او که مستعد قذف بود و علامت ان
این است که یافته شود ثقل در اعالی بطن پس تجربه نماید آب گرم و قی کنند و
اگر باشد ثقل در اسفل بطن احتمال شیاف نماید و وقتی که برسد از تنقیه معده
بحالتی که در و یافته نشود حشای دخانی و نه ثقل و نه لذع در معده و نه غثیان
پس استحمام نماید پس غذا دهند و خواب فرمایند و ترک تعب کنند چند روز و اگر حادث
شود از خلف مستدام از باشر حر شمس پس اعانت نمایند بعلاج که گفته شد در باب او
و اگر انحطاط یابد حمی پس بفرمایند او را حمام و غذا دهند بچیزهای مذکوره در ان
و اگر حادث شود از بسیار نشستن در حمام و علامت ان عطش شدید است و انعلم
و نفس علاج ان وقتی که انحطاط بریزد حمی بخورانند شرب اقراص سکنجبین و بخورا
مزورات از بقول بارده و بفرمایند او را اغتسل در آب گرم و اگر حادث

شود از فضل گرمی

نبود از غسل کردن در آبهای معدنی مثل زاجیه یا ملحیه یا حدیدیه یا کبریت
یه یا نوشادر و مانندان خشونت در سطح بدن مینماید و قبض میکند مسامات را
علاج آن این ترجمه که در آخر کتاب قرابادین نوشته
است ذکر المعاجین و الجوارشات و غیرها من الادویه المرکبه التی تصلح
الامراض فی عضو برد الرأس نافع است اثرا شیتالی الفردیا و کمونی و
سقوط مر آن را ثقل الراس را نافع است تقویه ایارج جنیز یکه تنقیه دماغ
حسنه یکی است صداع بارد مزمن را نافع است سوطیر شلیثا که اثرا ایارج
هو نقرا طلس نامند و ایارج از کاغابس و شبادریطوس ایارج و ایارج طغمو
و اقراص کوکب و روغن باردین بر جبهه طلا کردن که بیضه را نیز نافع است
شقیقه را اقراص کوکب و روغن باردین بر جبهه طلا کردن و سفوف و تقویه
ایارج معجون هو رمولس التقردیا ایارج از کاغانس شبادریطوس جوارش
نخیر نسیان و حفظ ذهن را انقردیا جوارش بلادر و شلیثا سوطار سطاطالیس
سفوف جوارش نخیر صرحه زنوش و تریاق و ایارج فیقرا الوسواس و الجنون
و مسرودیطوس تریاق نخرزه تریاق نخرزه نحی سلسا و رامهران و ایارج
طغمو و دوالمسک خاصه نسخه معموله از جهت سوداوی و انقردیا معتدل اکبر
و معجون لبا الخف را سنج جبیر یکه قوت نی هر حواس را تریاق ... ودی
طوس و حب اصطمخیقون کندی صرع را با تریاق مثرودیطوس و تریاق نخرزه

وبرطاق اربعه سطراوشلیثا و تریاق شیخ معجون معجون قیصر وکاکنج خصوصاً
جلنسانزا وشیاذریطوس ایارج شیاریوس ایارج شیخ دوالمسک شیرین و
تلخ و ایارج فیقرا وخل عنصل وسکنجبین آن   تریاق مثرودیطوس و
تریاق نحرزه ودهن کلکلانج   واسترخای را تریاق مثرودیطوس
وتریاق نحرزه وتریاق اربعه ودوالمسک شیرین وتلخ دالقردیا ودخرنا
ومامیرج وایارج شیخ وجوارش عنبر حب نجاح مردوص شاد وایارج جالینوس
الاشقی حب فرفیون حب ضنمیری سعوط عکس ایارج فیقرا دهن   را شلیثاد
دوالمسک شیرین ومردالقریا دجوارش عنبر وجوارش شیخ وایارج طیمو حب کاکنج
حب البزور ملح رعشه تریاق مثرودیطوس تریاق نحرزه وسوطیرا وجوارش عنبر
وجوارش شیخ   راسوطیرا دهن کلکلانج دهن زعفران ایارج جالینوس
ایارج طیمو وجع العین سوطیرا ایارج فیقرا ودوالمسک المائی فی العین ایارج
ازکاغاتیس درابتدا وجع الاذن اقراص کواکب دهن ناردین بار دراحل
عنصل وسکنجبین آن اگر قرحه درگوش نبود   سوطیرا اسفنجریا معجون
خبث اقراص کواکب دبه متاکل معجون فلاسفه سکنجبین عنصلی وخل عنصل حبس می‌کند
خون را ومنظم می‌سازد نحو را   نسا و استرخای آن را شلیثا مختار است
درین باب معجون فلاسفه وایارج فیقرا اورام حلق واوجاعه انزا معجون
ودوای المسک وقباد الملک دوای جالینوس که علل قبضه را نیز نافع است چیزیکه

[illegible]

230

قوت دل دهد تریاق و مثرودیطوس و تریاق بخرزه و تریاق ربوه دیگر
دارو و لقوکس دارد و معجون کندی و تریاق شیخ و معجون یاقوت از شیخ و معجون
جالینوس و جوارش عنبری و جوارش آخر خفقان و تریاق و مثرودیطوس و مثلیثا و
تریاق شیخ و معجون قیصر و میه و شراب تفاح شیرین و معجون مشک شیرین مقوی ... را
دوای المسک و مثرودیطوس و کلکلانج چیزیکه پاک کند قصبه الریه صدر را دوای
جالینوس و حب که در مامیثا میر را دو بیت و لعوق ثوم و اقراص ارسطو با جوشش
بحلبه و شراب زوفا بحوحت الصوت و انقطاع آن را لعوق بطبیخ خل عنصل
و سکنجبین آن و حب فی المامیثا انقطاع صوت را تریاق و مثرودیطوس حبس النفس معجون
قیصر ادویه مشک حب فی المامیثا زود خرتا و دوای الکرکم و دوای الکبریت
و فلونیا دوای قباد الملک ربو و نفس انتصاب لعوق عنصل و خل عنصل و سکنجبین
آن عنصل ضیق النفس اقراص خشخاش سوء الجاه ریه و صدر و سر اسکف را لوطیر او
قحقه و تریاق و مثرودیطوس و تریاق بخرزه سعال مزمن مثرودیطوس خصوصاً
و مثلیثا و دوای الکبریت و بهل سندس لعوق خشخاش و قرص خشخاش نفث الدم
و قذف و نزف آن و اقراص جالینوس خصوصاً در مده و اقراص اسطو
ناخن بحبه و لعوق خشخاش و قذف دم و نفث آن و دوای الجدان نبرد الکبد را
دهن شب جوارش جوزی شهریاران روغن خشک حب که در سایر مرض است وجع کبد
معجون هر روز دوای جنطیانا با مرهم قردما نا کهنه اقراص غافث ماء الاصول

واقراص العتره و معجون زرنک با آب فجل و نخود و اثاناسیا معجون تترهسن بار سکلنکس دواء
الکرکم دواء القسط فلونیا کلکلانج سفوف جار اقراص حب الغافث ثیادریطوس کما
ملح خل عنصل را دواء اللک و حب اصطمخیقون کندی مرحم شحم حنظل و ملح مرهم
دواء الابدون دواء الکرکم دواء منسوب بجالینوس قرص جوزی و معجون خبث
الحدید و جوارش جالینوس جوارش دارچینی و سفوف شبا ده هزال کبد انوشین
دارو معمولات البته تریاق شیخ معجون مشک سجر القردیا الجه نافع وجع
جگر است همه ورم کبد را دواء قبوماطیب اقراص عنبر باربالیس اقراص زراوند
اقراص آرزیبون صلابت کبد را اقراص راوند جوارش انجدان صلابت
کبد و طحال را تریاق و مثرودیطوس و تریاق خرزه و دواء الملک و دواء
الملک الکرکم استسقاء و ابتداء ان از تریاق و مثرودیطوس و معجون هرش دواء
قیوما را کا عاید س سوء المزاج انرا فرفیون زنجبیل و حب فرفیون و سفوف
کلکلانج نخشتشوسه دواء الکبریت و ابتداء سوء المزاج را امروسیا و دواء
الکرکم و قرص انبرباربیس دواء قیوما دماء الاصول حب کهکانه و جوزی و شهر
یاران محبرکس و اصلاح خون مینماید جوارش دیگر معده را دواء
قیوما مرهم که برای ضعف کبد و ضعف معده است جوارش عود و مسخنات با اعتدال
ملح سفوف حطبة البته ضعف معده را که بار فساد بود جوارش جوزی و قمیحه اصلاح
فساد مینمایند استرخای معده که با فساد بود دهن البوسعا و معجون هو ر موش

دواء الکرکم دیگر

دواء الکرکم دهن اذخر ماء الاصول و تریاق مثرودیطوس و تریاق شیخ و جوارش
عنبر اقراص کوکب که دفع میکند ازان فضول رحمت کلکلانج ایارج فیقرا
کمونی معجون کبدی نقوعه ایارج منقی معده است و سفوف برنگی خل عنصل سکنجبین
عنصلی میبه شراب سیب شراب کمثری برای جار سفرجل هندی و انچه نافع است
البته جوارش جالینوس حب اصطمخیقون جمیع اطریفل و خبث الحدید و غیره
و استرخاء آن را اطریفل کبیر و اطریفل خبث و سفوف شبادوی دهن حیات
حرارت معده را به از شراب حصرم چیزی نیست در معده را جوارش عود
معتدل است و دهن داماون و دهن قسط و دهن شقایق حب جوارش الخوزان
جوارش قمحبس قند الیقون و جوزی و شهریاران و اطریفل حب جا جوارش
جالیسفر بطبعه معده را ایارج فیقرا حب هندی فقط اطیس اطریفل صغیر
عباده وجع معده را معجون روز معجون تمری دواء الجنطیانا ماء الاصول
ایارج اندرون ماخس جوارش فلافلی جوارش شهریاران مرهم القرد یا ما
حب هندی دهن ورد و دواء القسط جوارش جالینوس معجون هرامکوس حب ... لوجع
الجوف ضماد فیلغریوس ارسطو و دواء الکرکم معجون فودنج ریاح معده را الوطرایه
بزرگ دارد و جوزی اطریفل کبیر روغن ناردین ورم معده را اقراص امیرباریس
اقراص عافت روغن مصطکی صلابت معده روغن مصطکی شهوت را و جوارشات
را و کلکلانج مقوی است شهوت کلبی را برابر نکمونی چیزی نیست هضم را تریاق

وبشر ودیلطوس ومعجون فلاسفه معجون قیصر وجوزی وسفرجلی خصوصاً مسک
اطریفل کبیر ومعجون مسک وسنجرنیا وکمونی وجوارش عنبر سفوف از سطو وجوارش سفوف
جوارش حب الخضرا وجوارش یاقوت لبنا وخراتنج بزری فواق را معجون قیصر بکو
امت الیدیمیه وشراب نعناعه وقرص بازریون قی ونخشیان را اقراص ارسطو ما
خس معجون ... هندی خصوصاً بلغمی را سوداوی را وشراب فواکه خصوصاً صفرا
واقراص مثیه وشراب نعناعه وشراب تفاحه وشراب اجاص عطش مفرط شراب حصرم
قرص کافور قرص طباشیر اکربا جتناء حامض را کمونی اقراص کواکب وفلد
فلی طحال را سوطیر را مردسیا کلکلانج معجون بزر القرد یا وجوزی وخرمای
مشکل بندسده ماورد دواء الکرکم دواء الکبریت بهی ابو سعید معجون
یاقوت تشنج تباد رلیطوس ایارج تشنج مرهم قیروطی سفوف اقراص حشره برد
الامعاء حب منقی امعاء حب اصطمخیقون کندی حب بهرملی وقولنج وریش طبیعت
ارسطون کلکلانج دهن را ارشاد دهن خروعه قیر وزنوکس شهریاران تمر هندی
وداء ضعیف درد فلونیا اشفق وصغیر جبل وجوارش هندی وجوارش قیصر بابلیس طبیعت
ایارج فیقرا معجون هندی شراب اجاص از حب شیطرج بقدر کم واقراص اخرو
معجون نوم وسهالات اخلاط غلاظ حب اصطمخیقون از کندی حب اخر بجهت سودا
حب شیطرج ایارج جالینوس حب او فربیون جندبیدستر از جای دوا اسهال
وجوارش فلیفلونی جوارش قیصر شهریاران حب این حادث حبس اسهال اتریاق

[illegible]

مسرودیطوس و سفرجلی ممسک مرهم کندی شراب حصرم صفرا را و سفوف مصلح صفرا
و قنجوکشش شراب و سفوف اسطوسیه شراب التفاح شراب العناب شراب کمثری سفرجل مزلّی
قرص جلنار قرص طباشیر قرص بزور دیاماطوق عشره اسهال دم دالمده را قرص
باسفراماطول اقراص جلنار و قرص کهربا و قرص الجبار قروح الامعاء و سحج امعا را
تریاق و مسرودیطوس و تریاق غزره معجون ترمس اقراص سحج الرئیس اماناتالیا دوا قبا
دواء الملک اقراص جلنار اقراص دباسفراماطول اقراص بزور مغص اقراص بزور
مغص شدید را امقلیثا ثاغیروزلوس دهن ناردین زحیر را امقلیاثا معجون
هوا موشش اقراص بزور اقراص جلنار اقراص بازریون سفوف مغصیه و تریاق
و جوارشش آبی اسلمه جوارشش جبته الخضرا وجع مقعد روغن کلکلانج بواسیر جوارشش
مسک معجون خبث بهره عطیه الله سفوف مقلیاثا دهن سندی اوجاع کلیه
والمثانه تریاق و مسرودیطوس تریاق غزره تریاق سحج الرئیس و ایارج
و کاکنج جوارشش الخدان نافع برودت هر دواست و انچه قوت میدهد هر دو را
اقراص کاکنج است و دهن خروع و حب بردکلیه و اقراص امیری جوارشش و انچه
درد انهارا نافع است معجون هوا موشش دواء الکرکم معجون کاکنج و جوز مزلّی
و دهن میعه و تسخین هر دو مینماید منقی کلی و مثانه شیادریطوس و مسرودیطوس القردیبا
و ایارج تسنیح جوارشش عنبر و انچه هر دو هر دو را نافع است اقراص کاکنج است استرخاء
مثانه را ایارج جالینوس اطریفل خبث الحدید و اطریفلات دیگر بول الدم

والمدة معجون کاکنج واقراص کاکنج سلس البول والقطیر معجون فلاسفه وسلیثا و
ایارج جالینوس الحصات تریاق و مسرودیطوس و تریاق عرزه امرد وسیاد والملک
وددا الکبریت حب فی المثانه که بیرون می آرد ریگ را ابا لبول قرص ارسطوماخس برد
الرحم دهن میعه و دهن ناردین و دهن ملکلانج و حب تارباح رحم کاکنج اوجاع
رحم را سلیثا و انقردیا و حب نا باد مهرج فلونیا فیروزنوش ایارج ازکا
غاغیس ضماد و فیلغریوس دواء الکرکم فرزجه اختناق الرحم ملکلانج و خل
عنصل صلابة الرحم دواء الکرکم دهن زعفران فساد طمث را اصلاح میدهد
ثیادریطوس ملکلانه اقراص بزور معجون خبث برای حوامل حفظ جنین
سقوط تریاق مسرودیطوس حفظ جنین نماید و سلیثا و قطاء الیقانی
و فیروزنوش و اقراص اوجاع مفاصل و سورنجان عرق الن و قوطیر و
وسلیثا و فلاسفه و معجون هرمس انقردیا معجون بزور ایارج ازکاغاغیس
مثیادریطوس جوارش مسیح نیا و ضماد و جوارش هندی جوارش قیصر خصوصاً
در نقرس دهن میعه سخن مفاصل را و دفع میکند از آن فضول را حقنه و
عرق النسا را جوارش که برای بلغم است دواء قباد الملک ایارج فیقرا
دهن را مشا دهن فیغلاد دهن ملکلانه خصوصاً اگر از ریاح بود و حب شیطرج
وجع الظهر ایارج ازکاغاغیس حب نجاح حب ... دهن را ماسا دهن ملکلانه
دهن ادفربیون حب شیطرج و حب ابخره ملکلانج جوارش هندی معجون خبث جز

با حقنه وج

مرباحقنه وحج حقوتين حب شيطرج نسخه شيخ قرص اوفربيون معجون اهوامونيس

ذكر الادويه التى تسمن البدن وترطبه تنغمه وتتميه حب الزبيب

وخرنوب الغرنجمشك والبورد والنارمشك وطاليفر والاشقاقل والقاقلة

وكثيرا او الصمغ عربي يوخذ يوخذ اليها شيت مثقال فيعجن ابا العسل الفانيق

منه المنزوع الرغوة ويوخذ منه على الريق شربه وعلى الشبع شربه وهى

مثقال مرتين بالنهار ويستعمل فى وسط النهار واكل الحمراء الشهيداج ممكن

او ماء الوبيا الاحمر لمن لا يمكن اللحم فان غذاية غذاء المجهود يصلح

مع هذه الادويه ذكر الادويه التى تهزل البدن وتذيب مخه هى عاقرقرحا

والملح الهندى والخبرمازج وماء العضب الفارسى والافسنتين والاشق

والجد الفقد المحرق والشاهترج والبنفسج اليابس المرق والمقل اليهود

يوخذ من اليها الشبت مثقال واذا كانت هذه المحبه الانسان فيعن

بالعسل واستعمل يوما ويوما لا وان لم يكن ذالك من شهوة الانسان

لم له ذالك فى البطيخ الذى تعبدى به نحير الشاهترج والافسنتين فانهما

لا يحملال ان يوخذ الا شهوة الانسان الا المرار تهما ذكر الادويات

التى تنفع من حك الفارضة فى الرحم والاختلاج والاغذيه اللاذنيه

صاصبها اليابس النادرين وورق السرو والنسرين والنيلوفر واليا

وورق السرو والبحرمى والبحر اللازورد وخرنوب نبطى والياسمين اليابس

يوخذ من اليهاشنبت معا البن فيصدق ويسحق ويعجن منهما مثقال بدهن
الزيتون تحميه المراة ليغرزجه سوف في الوقت الذي يجري فيه حيضها
المثقال الاخر يعجن بماء البالونج المقلي ويطلي سرتها في الوقت ايساكها الدواء
ولا يخرج قد امسكه حتى يعلم ان البول قد قهرها وكذلك الذي في سرتها
اذا خرجت الذي لمسك ويجب ان يمنع من شرب الماء الكثير قبل ذلك بيوم
لينقص درر البول لطول مسكها الدواء ذكر الادوية التي يقطع سيلان
الرحم احد الجوانب وثلثه ويصلح الاشنه الافلنجه والابهل والسقوبوقندر
يون والانيسون والحاما والاذخره يوخذ من اليها مثقال يحتمل في ثلث
مرات بان يمسك عنه الجماع بنام عليه الى اخر الليل ويتوفى شرب الماء
بسبب درور البول ومخرج من الفرج والبا وغيره ذكر الادوية التي تقوي ظهر
المراة وتزيد في علتها وتغزرها بزر الكرنب بزر الكراث وترار الجند
قوقي والحمض الاسود والماء قشيثان والفضة الحرمل والحرف والحب الخفرا
يوخذ من كل واحد امن هذا جزء فدق ويعجن بعسل الفايق منزوع الرغوة
ويرفع في اناء زجاج وتستعملها المراة كل يوم ربع مثقال على ريق يفعل
فانه ما وجعلنا ذكر الادوية التي تستعملها النساء للدر كما يشر الشعر الذي
على الكرسي ارحامهن ومنع من انبات ثانية الكبريت الاصفر والزيبق
رايح واما وخطب الكرم والراسق المحرق والرامك ونوى الهجرور المحرق

والزرفرانحرق

والبزدفر المحرق والرمان والقلقطار والزبر النحوج يوخذ من كل واحد
جزء يدق ويسحق ويخلط الجميع والبطيخ برطلين ماء الملح حتى يرجع الى رطل ويطرح
فوقها ربع رطل دهن زنبق وتمرهن في الادوية ويضع في اناء زجاج
لتشرط الموضع شرطا خفيفا ويطلى عليه من هذه الدواء وينقطع الدم ثم
يطلى عليه والدم قد انقطع مرتين او ثلث مرات في ذالك اليوم وثبث
عليه الدهن بماء حار ويعاد عليه مرار بعد ذالك اياماً فانه يبلغ ماء و
صفة الادوية التي من في قلبها خشن فرحت قليلة واخرجت منه طع
العشق اما بادرنجبويه اليابسة والسان الثور اليابس واللوا والماميران
والمرجان جوز والمرزنجوش والصعتر فارسي والعو التي والهندبا يوخذ من
اليها وزن مثقال فيسحق ويعجن بماء التفاح السالي ويستعمل على الريق فان
الطبع شديد احداث العشق مبرحا فليوخذ من كل واحد وزن مثقال و
يعجن بالعسل سروح الرجوة تسحقها وتخلها ويوخذ من كل يوم على الريق مثقال
فانه يزيل ذالك ولطيفة ذكر الادوية التي تمنع الرياح ان تخرج في النوم
واليقظة بالاضطرار بزر الكرفس الرومي وبزر الكرفس البستاني والانيسون
وبزر الرازيانج اليابس وبزر شبت وبزر الشاهسفرم وبزر الكرفس الجبلي
والجعدة والفراسيون يوخذ من اليها درهم فندق ويسحق ويسف فانه
يمنع ما ذكرناه ذكر الادوية التي تسهل خروج الريح والنفخ والا يمكن الانسان

ضبطها وتخرج فی النوم والیقظة حتی ان من شهرت ماتنا ول الانسان
بنوخس فی العاس والطلك التحاة فی النوم وحده الخردل الابیض وجوزبوا
محرق وورق السرو ویالف نا النانخواه محرق وورق السریریا برنج بزر
الحلیون والابهل واللخدان المحرق والمحرورث المحرق والاذریون یو
خذ من الیهاکان فندق وتسحق ویطرح الماکولات التی یاکل الانسان
الذی تر اذیه هدة الاقنه او تخنیز تخبزها خاصه فی کل یوم اصیف وزن
درهم او تخیال علیه باین حیته کانت حتی یحل فی قطعة وان لم یتهیا
ذالک جمعیت اجزاء وطرح علیها ماء ومثلها دهن وطبخت حتی یذهب الماء
دبا فی الدهن ویمرح به بطیق برادیه ذالک فانه یبلغ ماذکرناه ذکر الادویه
التی اذا استعملها من یبس فی قلبه بحشق اورث الغم واقیه سفل العشق الطا
لیغر والبستان افروز الیابس وبزر النمام والبهمن الاحمر وبزر الکثوث
والفنجکشت والغراسیون والقاوانیا والقیصوم والکبدنس والافلایو خذ
من کل واحد وخس برق وتسحق ویعجن بماء الجور بجفف ولطرح فی البطیخ والذی
یاکل درهم ونصف فانه سبع فاوضعا من سفل القلب تمت تمام شد

سالحی مایز ذیهم شهر محرم ۱۳۰۲ سنه ۱۲ بجست و مع حکیم خانجی کتاب حزب الاطبا تالیف
عسکری منعو از اصل کتاب حزب الاطبا حکیم واسع شاحبی نقل نوشته شد
از خطا ونسهوها کمکها ببه بود نوشته بماند سیه بر سفیدها نویسنده را نیست امید

[illegible]